



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

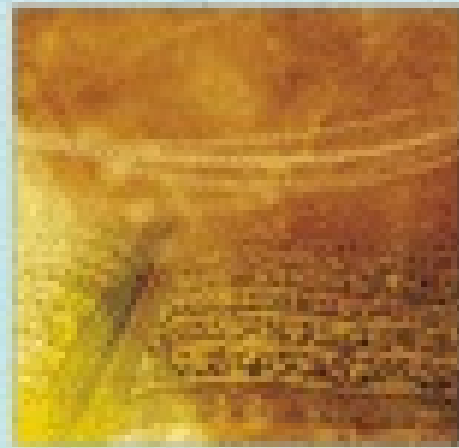
.org

.net

.ir

تفسیر سوره انسان

جان جنون پورانی



به جمعیت خاور شناسی و نوشته خاور شناسان، انتشارات سرخ اسلام

به کوشش و تصحیح
سید خلیل حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن

نویسنده:

لورا واکسیا واگلی

ناشر چاپی:

انتشارات اطلاعات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه
۲۱	سابقه اسلام ستیزی
۳۱	اهداء کتاب
۳۳	مقدمه مترجم
۳۴	موسی عیسی و محمد علیهم السلام
۳۵	فهرست مندرجات
۳۵	بخش اول : زندگانی محمد
۳۵	۱. تولد و بعثت (۵۰ - ۳۳)
۳۵	۲. هجرت (۶۴ - ۵۰)
۳۶	۳. رحلت (۸۲ - ۶۵)
۳۶	بخش دوم : قرآن و اخلاق
۳۶	۱. تعلیمات قرآن (۱۰۵-۸۳)
۳۶	۲. احترام مسلمین به تحصیل دانش (۱۴۵-۱۰۶)
۳۷	بخش سوم : رد تهمت ها (۱۴۷-۱۸۰)
۳۷	بخش چهارم : زیبایی های قرآن (۱۹۱-۱۸۱)
۳۷	اشاره
۳۹	مقدمه مؤلف
۴۳	بخش اول : زندگانی محمد
۴۳	۱. تولد و بعثت

۶۰	۲. هجرت
۷۵	۳. رحلت
۹۶	بخش دوم : قرآن و اخلاق
۹۶	۱. تعلیمات قرآن
۱۱۹	۲. احترام مسلمین به تحصیل دانش
۱۱۹	اشاره
۱۴۹	نامه دولتی
۱۵۲	حقیقت و صداقت
۱۵۵	اغماض و ارفاق
۱۶۰	بخش سوم : رد تهمت ها
۱۶۰	اشاره
۱۶۰	تهمت اول
۱۶۹	تهمت دوم
۱۸۲	تهمت سوم
۱۸۴	تهمت چهارم
۱۹۰	بخش چهارم : زیبایی های قرآن
۱۹۰	صدقات
۱۹۱	مؤمنین (پاداش مؤمنین)
۱۹۲	خدا
۱۹۴	سعادت و شقاوت
۱۹۵	روز قیامت
۱۹۷	محبت و نوازش
۱۹۷	قرآن
۱۹۸	میزان
۱۹۹	آیات اخلاقی
۲۰۱	ایتام

۲۰۱	پدر و مادر
۲۰۲	تقوا
۲۰۳	غمازی و غیبت
۲۰۳	روح (نفس)
۲۰۴	زنان
۲۰۶	خاورشناسی و توطئه
۲۰۶	اشاره
۲۰۸	اهداء کتاب
۲۱۰	مقدمه مترجم
۲۱۲	مقدمه
۲۱۷	حقوق همسایه
۲۲۴	پیشگفتار
۲۴۳	نظریه مسیحی
۲۶۶	نظر یهود
۲۸۷	نظریه سکولار
۳۰۳	نظر انسانی
۳۱۲	توطئه خاورشناسی
۳۳۸	مقدمه مترجم
۳۴۰	پیشرفت سریع اسلام
۳۵۱	سادگی عقیده اسلامی
۴۱۵	فهرست کتاب ها
۴۱۶	درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه : داوینپورت، جان، 1789 - 1877م.

Davenport, John

عنوان و نام پدیدآور : عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن/ تالیف جان دیون پورت. خاورشناسی و توطئه خاورشناسان/ تالیف مریم جمیله (مارگارت). پیشرفت سریع اسلام/ تالیف لورا واکسیا واگلری؛ ترجمه غلامرضا سعیدی؛ به کوشش و مقدمه هادی خسروشاهی

مشخصات نشر : تهران: اطلاعات، 1388.

مشخصات ظاهری : [375]ص.

فروست : مجموعه آثار؛ 3- 1.

شابک : 32000 ریال: 6-767-423-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر قبلاً به صورت سه کتاب مستقل توسط ناشران متفاوت منتشر شده است .

یادداشت : نمایه

مندرجات : عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص. 22 - 192. خاورشناسی و توطئه خاورشناسان. ص. 193 - 321. پیشرفت سریع اسلام. ص. 323 - 349.

عنوان دیگر : خاورشناسی و توطئه خاورشناسان.

عنوان دیگر : پیشرفت سریع اسلام.

موضوع : اسلام

اسلام و غرب

اسلام -- دفاعیه ها

موضوع : خاورمیانه

شناسه افزوده : جمیله، مریم، 1934 - م.

شناسه افزوده : وچیا واگلییری، لورا

شناسه افزوده : Veccia Vaglieri, Laura

شناسه افزوده : سعیدی، سیدغلامرضا، 1276 - 1367، مترجم

شناسه افزوده : خسروشاهی، سیدهادی، 1317 -

رده بندی کنگره : 1388 4ع25د/BP11

رده بندی دیویی : 297

شماره کتابشناسی ملی : 8 5 5 1 4 8 1

خیراندیش دیجیتالی : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن

به ضمیمه :

خاورشناسی و توطئه خاورشناسان پیشرفت سریع اسلام

ترجمه : سید غلامرضا سعیدی

به کوشش و مقدمه

سیدهادی خسروشاهی

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت نویسنده و مترجم نامدار آقای سید غلامرضا سعیدی را به بازماندگان و دوستان و ارادتمندان ایشان و به جامعه علمی و فرهنگی کشور، تسلیت می گویم.

این عنصر صدیق و دلسوز و خدمتگزار اسلام، در طول سال های با برکت عمر خویش، با فحص و تحقیق و نگارش و ترجمه، آثاری پدید آورد که بی شک در نشر افکار نوین اسلامی، دارای تأثیر بود و به خاطر همین آثار است که حتماً باید او را در زمره پیشروان نهضت اسلامی در ایران شمرد.

او همچنین انسانی وارسته و پاکدامن و متواضع و غیور و مبارز بود به مسایل جهان اسلام اهتمام می ورزید و در راه تشکیل نظام اسلامی تلاش فرهنگی ارزنده ای می کرد.

عمر طولانی و پربرکت و پرماجرای او با پاکی و پاکدامی سپری شد. پاک

زیست و پاک به جوار الهی برگردد. رحمت خدا بر او و یاد او گرامی باد.

سید علی خامنه ای

رئیس جمهوری اسلامی ایران

24 آذرماه 1367 - تهران

ص: 5

فهرست مطالب

مقدمه: سابقه اسلام ستیز... 11

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن

اهداء کتاب... 21

مقدمه مترجم... 23

فهرست مندرجات... 25

مقدمه مؤلف... 29

بخش اول: زندگانی محمد... 33

1. تولد و بعثت... 33

2. هجرت... 50

3. رحلت... 65

بخش دوم: قرآن و اخلاق... 83

1. تعلیمات قرآن... 83

2. احترام مسلمین به تحصیل دانش... 106

نامه دولتی... 136

حقیقت و صداقت... 139

اغماض و ارفاق... 142

بخش سوم: رد تهمت ها... 147

تهمت اول... 147

تهمت دوم... 156

تهمت سوم... 169

تہمت چہارم... 171

بخش چہارم: زیبائی های قرآن... 177

ص: 7

اهدای کتاب... 195

مقدمه مترجم... 197

مقدمه... 199

پیشگفتار... 211

نظریه مسیحی... 230

نظر یهود... 253

نظریه سکولار... 274

نظر انسانی... 290

توطئه خاورشناسی... 299

پیشرفت سریع اسلام

مقدمه مترجم... 325

پیشرفت سریع اسلام... 327

سادگی عقیده اسلامی... 338

فهرست ها

فهرست آیات... 353

فهرست اشعار... 360

فهرست نام ها... 361

فهرست جای ها... 371

فهرست کتاب ها... 375

سابقه اسلام ستیزی

سیدهای خسروشاهی

ص: 9

سابقه اسلام ستیزی

«قرآن ستیزی» و «اسلام هراسی» پدیده خاص عصر ما نیست، بلکه از بدو پیدایش اسلام و آغاز دعوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، احبار و رهبان یهود و نصارا، به این امر پرداخته و با تمام توان خود، در مبارزه بر ضد آیین نو، به پا خاستند و در این راستا، علاوه بر پیمان شکنی های نخستین، در زمان پیامبر... و پس از آن با ایجاد ایجاد جنگ های خونین و کشتار جمعی مسلمانان، در هر نقطه ای از جهان که مقدورشان بود، از آندلس تا فلسطین، از آفریقا تا آسیا... به مبارزه و مقابله همه جانبه - و از هر نوعی - نیز دست یازیده اند و برای رسیدن به این هدف، از همه وسایل و ابزار نامشروع، ضد انسانی و غیر اخلاقی، از جمله نشر اکاذیب و اتهامات علیه قرآن مجید و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و تحریف حقایق اهداف انسان ساز اسلام، بهره برده اند که هزاران کتاب و صدها هزار مقاله بر جای مانده از آن ها در این زمینه، گواه صادقی بر مدعا است.

عداوت و دشمنی یهود و نصارا با اسلام، مسأله ای نیست که با گفتگوی ادیان و تسامح یک سویه مسلمانان بر طرف گردد؛ زیرا که یهود و نصارا، به تعبیر قرآن، هرگز از پیامبر - و مسلمانان - راضی نخواهند شد، مگر آن که از آنان پیروی کنند و بدین ترتیب هیچ راه معقولی برای همکاری و تعاون با آن ها در مسایل اخلاقی و معنوی و برای نجات بشریت، در افق روابط فیما بین، نمایان نیست و روی همین اصل، گفتگو بین ادیان - یهود و نصارا - به افسانه ای بیش، شباهت ندارد و یا آب در هاون کوبیدن است، مگر آن که به سود منافع امپریالیسم صلیبی - صهیونی کنونی باشد که در این صورت حتی می توان به هزینه آل سعود

که همه مسلمانان غیر وهابی را کافر می دانند - کنفرانس ادیان در آمریکا تشکیل داد تا در آن، شمعون پرز بتواند با شیخ الازهر دست دوستی بدهد! ولی همین شیخ ما! بگوید از حصار غزه و کشتار زنان و کودکان آن بی خبر است!...

بی تردید توطئه جدید نشر اکاذیب و اتهامات علیه قرآن و پیامبر، اسلام و مسلمانان، توطئه حساب شده ای از سوی امپریالیست های غربی است که در دوره تکمیل شده خود، با نشر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی - پرورش یافته در دامن استعمار پیر انگلیس و پناه گرفته در قلب امپریالیسم ضد بشر آمریکا و دریافت مدال ها و جوایز گونه گونی! به خاطر این اهانت ها - آغاز گردید و در استمرار آن، هزاران کتاب و ده ها هزار مقاله و صدها فیلم و کاریکاتور و... بر ضد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، قرآن مجید، اسلام و مسلمین، به همه زبان های دنیا، انتشار یافت... و در تکمیل این مسیر برای ذبح شرعی مسلمانان، پاپ بندیکت سخنرانی غیر منطقی خود را در دانشگاه «رگنزیبرگ» آلمان ارایه داد تا نشان دهد که علاوه بر دشمنی ذاتی اخبار و رهبان و دستگاه پاپی صادر کننده فتوای جنگ های صلیبی قرون وسطی - و جنگ های ضد مسلمانان عصر ما و علیه اسلام و قرآن - رگه های فاشیستی باقیمانده از دوران عضویت در سازمان جوانان هیتلری، در رگ و خون جناب پاپ جدید هم چنان فعال است!

برنامه های ماهواره ای «الحیات» - به زبان های مختلف - که توسط پدران روحانی غیر کاتولیک از قبرس، مصر و لندن، تهیه و همه روزه پخش می شود و در آن زشت ترین و زننده ترین دشنام ها و بدگویی ها و اهانت ها علیه قرآن و پیامبر اسلام به کار برده می شود، بعد دیگری از دشمنی پدران روحانی مسیحی با اسلام و مسلمین را نشان می دهد.

البته باید گفت که در مقابل این تهاجم جهانی مسیحی گری، تعدادی از انسان های فرهیخته و برجسته مسیحی، با رعایت عدل و انصاف به دفاع از قرآن و پیامبر و تمدن اسلامی برخاسته و در کتاب ها و مقالات خود، حقایق را آن طور که هست بیان داشته اند.

از جمله این شخصیت ها که اکنون فقط نام چند تن از آن ها را به خاطر دارم عبارتند از: توماس کارلایل، گوته، لرد هلدلی، مونتگمری وات، گوستاولوبون، الول ساتن، موریس بوکای، لوئی کاری، هانری کربن، دکتر لورا واکسیا و اگلیری، روژه گارودی، حامد الگار، جورج جرداق، آنجیلو ترونسونی، واشنگتن ارونیک، ادوارد سعید، مارگرت مارکوس،

بولس سلامه، ژ. دمیرهان، ویلیام چیتیک، و جان دیون پورت....

جان دیون پورت در سال 1869 میلادی کتاب خود را تحت عنوان :

AN APOLOGY FOR MOHAMMED AND THE KORAN

- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن -

در لندن به چاپ رساند و استاد سید غلامرضا سعیدی ترجمه فارسی آن را در سال های 1334 و 1338 در تهران منتشر ساخت و اینک این کتاب، به ضمیمه دو کتاب دیگر: «توطئه خاورشناسان» از مارگرت مارکوس و «پیشرفت سریع اسلام» از دکتر واگلیری، به تناسب موضوع در یک جلد و پس از ویرایشی دقیق و کامل و به عنوان نخستین مجلد از مجموعه آثار استاد سعیدی، در اختیار علاقمندان قرار می گیرد و امیدواریم که دیگر آثار آن مرحوم، تحت عنوان «مجموعه آثار» در ده مجلد انتشار یابد.

قم عید غدیر 1429ه-؛ 1387 ش

سیدهادی خسروشاهی

ص: 13

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن

تألیف: جان دیون پورت

ترجمه سید غلامرضا سعیدی

به کوشش

سید هادی خسروشاهی

ص: 19

به پایه گذاران و اعضای غیور و فکور انجمن اسلامی دانشجویان که نهضت جدید علمی اسلامی را بر عهده دارند تقدیم می شود.

ص: 21

به نام خداوند جان و خرد

کز آن برتر اندیشه بر نگذرد

از روزی که افراد بشر، به حکم ضرورت و فطرت، اجتماعی تشکیل داده و به یکدیگر پیوسته اند، دو دسته به نام راهنمایی و رهبری قیام کرده و قیادت کاروان بشریت را بر عهده گرفته اند.

دسته اول کسانی هستند که دعوت و ارشاد و راهنماییشان را ناشی از وحی و الهام می دانند و نظامات و مقررات و قواعدی را که از لحاظ زندگی فردی و حیات اجتماعی عرضه می دارند، مستند به اراده و امر آفریننده جهان دانسته و می گویند :

آن قدرتی که این جهان باعظمت را آفریده و برای از ذره تا کره، نظم و قاعده و قانونی وضع کرده است، برای اجتماع و آحاد بشر نیز نظم و قاعده و قانونی مقرر داشته است تا همه فرزندان آدم در پناه آن با یکدیگر زندگی کرده، از نعمت همکاری و همزیستی و در نتیجه از آرامش و آسایش برخوردار گردند و از جنگ و جدال و هرج و مرج جلوگیری شود. این دسته مردان خدا به نام پیغمبر خوانده می شوند.

دسته دیگر، کسانی هستند که بدون توجه و ارتباط با مبدأ غیبی، فکر و عقل و عقیده و تشخیص خودشان را ملاک عمل قرار داده و معتقدند که با وضع قوانین و نظامات و مقررات، می توانند جامعه بشری را از زحمت کشمکش و مجادله و منازعه نجات دهند و ارشاد کنند. این افراد به عناوین مختلف از قبیل متفکر، قانون گزار، مصلح اجتماعی و غیره نامیده می شوند.

بدیهی است بین صاحبان این دو مکتب و طرفدارانشان، همیشه منازعه و مشاجره بوده است و چون بحث در این موضوع و استدلال بر امتیاز و رجحان مکتب اول بر دوم، مستلزم بسط مقال است و این مختصر اجازه طول کلام نمی دهد، به اشاره به یک نکته اکتفا می شود و آن این است که :

با همه ادعاها و لاف و گزاف هایی که طرفداران دسته دوم همیشه بر زبان رانده و این روزها بیشتر به زبان می آورد، مع ذلک هنوز رهبری عالم اجتماع در قسمت اعظم جهان، به طور قطع و مسلم، در اختیار سه نفر است و آن سه نفر عبارتند از:

موسی عیسی و محمد علیهم السلام

و آخرین حلقه سلسله نبوت، شخص شخیص حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است که از فرط عظمت، از روز آغاز بعثت تاکنون، از طرفی مورد احترام و تکریم و تعظیم و تقدیس جمعی و از طرف دیگر مورد حسد و بغض و اتهام و افترای جمعی دیگر قرار گرفته و از لحاظ این که تا امروز از میان مخالفین اسلام کمتر کسی با دیده بصیرت و با نظر انصاف در این بحث وارد شده است، مؤلف عالی قدر کتاب حاضر جان دیون پورت دانشمند گرانمایه انگلیسی بعد از توماس کارلیل - تا جایی که نگارنده اطلاع دارد - بصیرترین و دقیق ترین و منصف ترین محقق است که با فکری روشن و قلبی پاک، خالی از شوایب تعصب این مهم را انجام داده است و از آن مهم تر این که در اغلب موارد با کمال قدرت و جوانمردی از اسلام و شارع مقدس آن فاضلانہ دفاع کرده است و این محقق عالی مقام قطعاً مشمول همان مضمونی است که خدای متعال مفاداً در قرآن مجید فرمود: «اگر آن ها در برابر نعمت تعلیمات اسلامی ناسپاسی کنند، اقوام دیگری را بر آن می گماریم که به این نعمت کفران نورزند» و از آن جایی که فارسی زبانان از مطالعه تحقیقات فقید مأسوف علیه که به زبان انگلیسی به صورت کتاب چاپ شده است، تاکنون محروم مانده اند، اینک به توفیق خدای متعال، ترجمه فارسی آن را در معرض مطالعه خوانندگان می گذارم و از حصول این توفیق، خدای بزرگ را سپاس گزارم و چون تذکار و ابراز علاقه خاص آقای سید محمد صادق طباطبایی - که قبلاً ترجمه ترکی آن را خوانده بودند - و تشویق و تحریض آقای محمد علی منصف، در ترجمه این کتاب، دو عامل اصلی بوده است، به حکم الدال علی الخیر کفاعله، معزی الیهمما را در این توفیق سهیم می دانم.

در خاتمه از خدای متعال درخواست می کنم که همان اندازه حظ و لذتی را که از این ترجمه به نگارنده مکرمت فرموده است به خوانندگان نیز نصیب فرماید و کفی بذلک فخراً و شرفاً.

تهران، اردیبهشت ماه 1334

مطابق رمضان المبارک 1374

سید غلامرضا سعیدی

ص: 24

1. تولد و بعثت (50 - 33)

خصوصیات زندگی محمد با سند و مدرک / وضع عربستان هنگام ولادت محمد / مفاصد دین یهودی و مسیحی / تاریخ قطعی ولادت محمد معلوم نیست / تاریخ تولد مسیح بیشتر مجهول است / نسب محمد به اسماعیل منتهی میشود کعبه و حجر الاسود / توضیحات بور کسهاردت / ختنه / وفات مادر محمد / محبت پدر و فرزندى محمد / حق شناسی محمد نسبت به مادر رضاعیش / همکاری محمد در سفرهای جنگی با عمش / خطرات زندگی در صحرا / ازدواج با خدیجه زنی ثروتمند / شرح و توضیح درباره قیافه و سیمای محمد / دوران فترت / زندگی محمد شبیه عیسی است / شور و جذبه و ناراحتی محمد / ظهور جبرئیل نزد محمد / اعلان بعثت / ذکرى از رؤیاهای معروف گروندگان و پیروان اول محمد ضعف درخواست اعجاز از محمد / دروغ گروتیوس زاهد / علی، وزیر محمد / دعوت آشکار محمد / ایمان آوردن عمر / شکنجه و آزار محمد و پیروانش / هجرت اولی / حمایت نجاشی پادشاه حبشه از مهاجرین

2. هجرت (64 - 50)

وفات عمّ محمد / وضع بحرانی محمد / وفات خدیجه / قبر خدیجه / حق شناسی محمد از خدیجه در برابر عایشه / شکنجه ها و اذیت های تازه که بر پیغمبر وارد می آمد / تهمت شهوت رانی مردود است / محمد در ماه مبارک موعظه می کند / گروندگان یثرب / معجزه معراج / توطئه قریش علیه محمد / فرار از مکه / فداکاری علی / اعتقاد محمد به خدا / نجات اعجاز آمیز / ورود به یثرب / تبدیل نام یثرب به مدینه / پیغمبر اشکال عبادت و تشریفات آن را تعیین می کند / طرز زندگی ساده محمد / جنگ بدر و پیروزی / مغلوبیت محمد در برابر مکی ها / شجاعت علی / پاداشی که می گیرد / چهار نفر زن مقدس / خیانت / توطئه هایی که برای از بین بردن محمد صورت می گیرد / محاصره شدن مدینه به وسیله قریش و یهودی ها

و مغلوبیت آن‌ها / کشتار / مردود بودن یکی از تهمت‌ها / تهمت نسبت به عایشه و تبرئه شدن وی / غزوه موتة / نجات محمد از مسمومیت / تسلیم شدن شهرهای یهودی‌ها / حرکت محمد به طرف مکه / شرایط پیشنهادی قریش / عهدنامه.

3. رحلت (82 - 65)

جواب پادشاه حبشه / تهیه مهر مخصوص / نامه به خسرو پرویز نامه به امپراطور روم و جواب آن / قتل قاصد پیغمبر / تجهیز لشکر به مرز روم / فتح مکه / جنگ هوازن / نامه مسیلمه به پیغمبر / جنگ یرموک / وفات ابراهیم / حجة الوداع / کسالت پیغمبر / درخواست قلم و دوات برای نوشتن وصیت نامه و ممانعت از آوردن آن / رحلت / نوشته کارلیل درباره محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) / قصیده برده .

بخش دوم : قرآن و اخلاق

1. تعلیمات قرآن (105-83)

اشتقاق لغت قرآن و معانی آن / نسخه های متعدد قرآن / قرآن معجزه محمد است / لوح و قلم / وحی قرآن به محمد / تعداد آیات قرآن 6666 است / قرآن مهم ترین آثار ادبی شرق است / عقیده گوئیه درباره قرآن / کیفیت نگهداری قرآن / ایمان آوردن لبید شاعر / احترام مسلمین به قرآن / قرآن مجموعه قوانین است قرآن از لحاظ مواد با انجیل فرق دارد / عدم اعتماد مسیح و محمد به شاغلین روحانیت - نظر رنان - طرز تفکر مسلمین درباره خدا تعریف هندوها از خدا / احترام محمد به مسیح / مفهوم عصمت در قرآن / شرح معروف «سه شاهد» / تثلیث عقیده رجعت مسیح به زمین / محل مسیح در قبر محمد / طرح عمومی قرآن / تجزیه و تحلیل / مقایسه بین فاتحین مسلمان و پیشوایان رومی / جنبه های اختصاصی یهودیت از نظر ژورئو / چهار انجیل کلیسای مسیحی در دوران کنستانتین / صورت ذهنی خدا نیاستی به صورت بت مجسم شود / اظهار این که اسلام به وسیله شمشیر تبلیغ شده است، خطایی است عظیم / تعلیمات اسلام محسنات زیادی را در بردارد.

2. احترام مسلمین به تحصیل دانش (145-106)

احادیث درباره فضیلت دانش / اولین احیا کنندگان فلسفه مسلمین بودند / اختراع ساعت در زمان هارون الرشید / رد تهمت آتش زدن کتابخانه اسکندریه توسط مسلمین /

دین اروپا به مسلمین / تحریکات دستگاہ مسیحیت بر علیه مسلمین اسپانیا / وحشی گری های مسیحیان نسبت به مسلمین اسپانیا / اسلام تعلیم و تربیت را قانون اساسی قرار داده / مقایسه فاتحین مسلمان با سایر فاتحین / مقایسه صلاح الدین ایوبی با ریشارد / عمران و آبادی هایی که به وسیله مسلمین و سلاطین مسلمان در هند انجام گرفت / نمونه هایی از مظالم و بی نظمی های کشورهای اروپایی در قرون وسطی / مظالم انگلیسی ها در هندوستان / تحمیلات مستعمرین بر مردم / نامه صدر اعظم عثمانی به سفیر انگلیس / نمونه هایی از پاکدامنی و نظم در یک کشور اسلامی (عثمانی) / مقایسه وضع غیر مسلمانان با مسلمانان ساکن عثمانی / اغماض و ارفاق مسلمین / احسان و رؤوفت مسلمین نسبت به حیوانات.

بخش سوم : رد تهمت ها (147-180)

اتهام به جعل دین تازه / نشر اسلام به وسیله شمشیر / جنبه های شهوانی بهشت به شرح مندرج در قرآن / مقاله جالب مصطفی صادق رافعی / تشویق و ترویج شهوت رانی به وسیله تعدد زوجات مردود است.

بخش چهارم : زیبایی های قرآن (181-191)

اشاره

صدقات / مؤمنین / خدا / سعادت و شقاوت / روز قیامت / محبت و نوازش / قرآن / میزان / آیات اخلاقی / ایتمام / پدر و مادر / تقوا / غمازی و غیبت / روح / زنان.

ص: 27

تحقیقات و بررسی های حاضر، اثر ناچیزی است ولی با منتهای صداقت و علاقمندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمد از لکه تهمت های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطهیر شود و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگترین نیکوکاران و خیر خواهان جهان بشریت است، به کار رفته است.

نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصب قرار گرفته و گمراه شده اند و در نتیجه به حسن شهرت زنده کننده آیین یگانه پرستی اهانت روا داشته اند نه فقط ثابت کرده اند که روح خیرخواهی نجات دهنده (1) (مسیح) که با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داده در آن ها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده اند؛ زیرا با مختصر تأمل و تفکری می توانستند این نکته را درک کنند و دریابند که پیغمبر و تعلیمات او را نباید از نظر یک نفر مسیحی یا بر اساس تفکر اروپایی مورد انتقاد قرار دهند، بلکه این بحث باید بر اساس دیدگاه شرقی مورد قضاوت قرار گیرد و به عبارت دیگر شخصیت محمد را به عنوان یک نفر مصلح دینی و قانون گذاری که در قرن هفتم مسیحی در آسیا قیام کرده است، باید مورد مطالعه و تحقیق قرار داد؛ در این صورت بدون شک اگر او را یکی از نوادر جهان و منزله ترین نوابغی که گیتی تاکنون توانسته است پرورش دهد به شمار نیاوریم، همانا باید او را بزرگترین و یگانه شخصیتی بدانیم که قاره آسیا می تواند به وجود چنان فرزندی بر خود بیابد.

هرگاه وضع اعراب را قبل از ظهور محمد در نظر بگیریم و با اوضاع بعد از قیام او مقایسه

ص: 29

1- عیسویان همیشه حضرت مسیح را به لقب نجات دهنده می خوانند و مؤلف با اشاره به روح خیرخواهانه و بشر دوستی حضرت مسیح می خواهد بگوید که نویسندگان مغرض مسیحی که بر اسلام خرده گرفته اند، چون به حقیقت از درک روح تعلیمات حضرت مسیح بی بهره بوده اند به طریق اولی نتوانسته اند اسلام را بشناسند. (مترجم)

کنیم و هرگاه اندک تفکری در شعله عشق و علاقه ای که در قلوب یکصد و شصت میلیون پیروان او (1) برافروخته شده و تا به امروز به همان حال باقی است، توجه داشته باشیم، به خوبی احساس می کنیم که اگر از تمجید و تکریم چنان مرد بزرگ و فوق العاده ای خودداری کنیم، بی شرمی و بی انصافی است و باز اگر ظهور او را تصادفی کورکورانه بدانیم مثل این است که درباره قدرت قاهر و نافذ خدای متعال شک کرده ایم!

در خاتمه اعتراف می کنم که در پاره ای از موارد یعنی در جایی که خودم را در برابر چنین امر مهم و خطیری ضعیف و مردّد تشخیص داده ام، از افکار و تحقیقات سایر محققین استفاده کرده ام و اینک با کمال خلوص، حق شناسی خودم را نسبت به کسانی که در این زمینه، از منابع تحقیقیشان استمداد کرده و از نظریاتشان بهره مند گردیده ام، ابراز می دارم.

ص: 30

1- چون تاریخ تألیف کتاب، سال 1869 مسیحی است، مؤلف آمار مسلمین جهان را یکصد و شصت میلیون قلمداد نموده است؛ ولی در عصر حاضر تعداد کلیه مسلمین را بالغ بر ششصد میلیون تخمین می زنند. (مترجم)

اعتراف می‌کنم این روزها از اظهارات انتقادکنندگانی که بر محمد تهمت زده و می‌گویند: محمد از روی عمد و قصد و نقشه قبلی یا به طور کلی با فریب ارادی - یا به طور مطلق - راه فریب‌کاری را پیموده است، نمی‌توانم چیزی بفهمم! و از این بالاتر این معنی را نمی‌توانم درک کنم که چگونه او را متهم می‌کنند و می‌گویند که این مرد در تمام دوران حیات با فریبندگی زیسته و در چنان عالمی، قرآن را مانند جعال یا جادوگری نوشته است!

ولی فکر می‌کنم هر کس قرآن را با نظر بصیرت بخواند، قطعاً آن را به صورت دیگری مشاهده خواهد کرد.

نقل از کتاب کارلیل، جلد 6، صفحه 214.

ص: 31

1. تولد و بعثت

این نکته محقق و مسلم است که در میان همهٔ مقننین و فاتحین معروف جهان، تاریخ زندگی هیچ یک مشروح تر و معتبرتر از تاریخ زندگی محمد نوشته نشده است.

در حقیقت صرف نظر از اوصاف و امتیازات و خوارق عاداتی که درباره شخصیت محمد به قلم نویسندگان آسیایی نوشته شده است، بقیه تاریخ حیات وی عبارت از مقاومت و پایداری در مقابل عناد و لجاج مردمانی است که در برابر ایمان، سرسختی نشان داده اند.

هنگام ولادت محمد، قسمت عمده عربستان تحت حکومت بیگانگان بود؛ به این معنی که نواحی شمالی عربستان و همچنین سوریه و فلسطین و مصر تحت تسلط امپراطوری های قسطنطنیه بود و سواحل خلیج فارس و بین النهرین و قسمت های جنوبی شبه جزیره، مقهور حکومت پادشاهان ایران بود و قسمتی از سواحل بحر احمر تا جنوب مکه، مطیع پادشاهان مسیحی حبشه بود.

مکه و نواحی داخلی عربستان که خارج از نفوذ بیگانگان بود، استقلال خودش را حفظ کرده بود و وضع سیاسی کشور، بالملازمه تکلیف عقاید دینی مردم را معین کرده بود؛ به این بیان که هر جا نفوذ یونانی ها و حبشی ها وجود داشت طبعاً دیانت مسیحی برتری داشت.

عقاید مجوسی و همچنین تعلیمات مانوی که بر اساس ثنویت قرار گرفته بود - و پیروان این عقاید، دو قوه متضاد خیر و شر را مؤثر در جریان امور می پنداشتند - در کشور ایران رواج داشت و در سایر نواحی، عقیده بت پرستی حکومت مطلقه داشت.

در قرون اولیه، عرب ها به وجود خدای یگانه (الله تعالی) یعنی آفریننده آسمان و زمین، معتقد بودند ولی بعد، از آن نحوه پرستش روی برگردانده و معابدی برای پرستش اجنه و پسران خدا - که به تصور آن ها در کرات دیگر و در ثوابت مسکن دارند و بر زمین حکومت

می‌کنند - تأسیس کردند، هر چند در تمام نواحی مملکت این ارباب و انواع مورد پرستش نبودند؛ بلکه هر طایفه یا خانواده ای خدایان مخصوص خودشان و خدایان حافظ و نگهبان خانه های خودشان را می‌پرستیدند و چه بسا که به نام این خدایان افراد بشر قربانی می‌شدند.

عرب ها نه به عالم بعد عقیده داشتند و نه به آفرینش جهان؛ بلکه تشکیل و ترکیب جهان را به طبیعت نسبت می‌دادند و خرابی و ویرانی عالم را موکول به زمان می‌دانستند. قتل و غارت در همه جا رایج بود و چون مرگ را به طور قطع پایان زندگی می‌دانستند، از این جهت برای تقوا و نیکوکاری جزایی و برای شرارت و بدکرداری سزایی قایل نبودند.

نظیر همین اخلاق و فساد میان مسیحیان و جهودانی که قرن‌ها در عربستان سکونت گزیده و دسته جات نیرومندی تشکیل داده بودند، وجود داشت.

چون جهودها عربستان را محیط آزادی تشخیص داده بودند برای نجات از مظالم رومی ها به این کشور پناه برده بودند. مسیحی ها نیز به این کشور پناهنده شده بودند تا از فشار قتل و غارت نسطوریانی که طرفدار کلیسای یونان (1) بودند و همچنین از زحمت معارضه و جر و بحث آراین ها رهایی یابند.

وضع مسیحیت در این زمان بسی تأسف آور بود؛ (2) زیرا ضمن اختلافات و منازعات شدیدی که میان شعبات متفرق کلیسای مسیحی در آسیا و آفریقا بروز کرده بود، زشت ترین سخافت های فکری و خرافات، میان مسیحیان راه یافته بود. اینها لا ینقطع مشغول مجادله بودند و در نتیجه منازعات با آراین ها و صابئین و نسطوری ها و طرفداران کلیسای یونان، وحدتشان از دست رفته بود. در چنین هنگامه ای، حرام خواری و بی عفتی و وحشی گری و جهالتی که در میان کشیش ها رسوخ پیدا کرده بود، موجب تشنج دیانت مسیحی شده بود و طبعاً همین عوامل در میان توده مسیحیان باعث فساد اخلاق و هرج و مرج گردیده بود.

سراسر صحاری عربستان مملو از جایگاه رهبانان و تارکین دنیا بود و اینها کسانی بودند

ص: 34

1- این مکتب که وارث نظریه اوتیچس کشیش یونانی - قرن پنجم مسیحی - بود، مروج این عقیده بود که جنبه ملکوتی و جنبه ناسوتی (جسمی) مسیح پس از امتزاج و اتحاد با یکدیگر به قدری با هم مرتبط و متصل شده اند که دارای یک خاصیت و یک ذات گردیده است و می‌گفتند: طبیعت بشری مانند قطره آبی که در اقیانوس مضمحل شده باشد، جزو جنبه ملکوتی قرار گرفته است.

2- در حقیقت فساد اخلاق مبلغین و رهبران مسیحی، فکر عمومی را از مجرای صحیح منحرف ساخته بود. دروغ ها و افسانه بافی ها و تبلیغ درباره قدیسین و معجزاتشان و بالاتر از همه رفتار نامطلوب کشیش ها موجب انحطاط شدید شئون کلیسا در عربستان شده بود. (نقل از سفرنامه بروس، جلد اول، صفحه 501)

که کمترین بهره ای از فکر و عقل نداشتند. وقتشان را به بطالت می گذراندند و عمرشان را با خیالات پوچ، ضایع می کردند و چه بسا اوقاتی رخ می داد که همین صومعه نشینان دسته دسته با اسلحه به شهرها هجوم می آوردند و همان خیالات پوچ و هوس های خودشان را در کلیساها بر فکر مردم تحمیل می کردند و آن ها را با زور شمشیر به قبول آن وادار می کردند!

عنیف ترین اشکال بت پرستی جایگزین آداب و رسوم کیش مسیحی شده بود تا جایی که آداب و رسوم جاری این دوره، هیچ گونه شباهتی با مقررات و سنن مسیحیت نداشت و از آن چه خدای دانا و توانا و رحیم امر کرده بود، دور بود. صحنه وسیعی آراسته شده بود که به جای ارباب و انواع دوران وحشی گری و بت پرستی، شهدا و قدیسین و فرشتگان، مورد ستایش و نیایش مردم قرار گرفته بودند! (1)

در میان مسیحیان فرقه های بی تقوایی به وجود آمده بود که مریم را به مقام ربه التّوع رسانده و او را جزء اقانیم ثلاث می شمردند و به جای این که تعلیمات مسیح را فقط درباره پرستش خدای حی (لایموت) عملی سازند، آثار عتیق و نقوش حجاری شده رنگین را با عقیده آتشی نی مورد ستایش و نیایش قرار می دادند. صحنه هایی را که کلیساهای اسکندریه و حلب و دمشق به وجود آورده بودند از این قبیل بود.

در زمان ظهور محمد همه از تبعیت اصول عقاید دینی، منحرف گردیده و غرق در غوغای بی پایان جر و بحث و سرگرم مباحثی بودند که در درجه دوم از اهمیت بود و مردم عربستان از درک اساسی ترین موضوع - یعنی روح فلسفه ادیان - که عبارت از پرستش بی شائبه ذات ربوبیت است، محروم بودند و در عوض مانند سایر بت پرستان، هم زمان خودشان به شدیدترین صورتی در دریای خرافات و اوهام غوطه ور بودند.

محمد در مکه متولد شد (2) و سال ولادت وی مشکوک است؛ به این بیان که نویسندگان به

ص: 35

1- محققین تاریخ ادیان در فصل مربوط به مسیحیت عقیده دارند که آیین مسیحی از همین ادوار با سخافات خرافات بت پرستی ممزوج شد و دیگر نتوانست از آن مهلکه نجات یابد و آثار آن تا عصر حاضر در جامعه مسیحیت باقی است و خوانندگان شرح و تفصیل این داستان را در رساله ممیزات فرهنگ اسلام مطالعه خواهند کرد. (مترجم)

2- مکه گاهی به «بکه» تعبیر شده است و این دو کلمه مترادف یکدیگرند و معنی آن جای کثیر العبور است و محققاً یکی از قدیمی ترین شهرهای جهان است حکومت مکه در زمان ولادت محمد یک نوع جمهوری اشرافی بود که به وسیله رجال و قضاتی نسل در نسل بر اساس وراثت اداره می شد و هر یک از این رجال وظایف خاصی بر عهده داشتند و در عین حال سازمان این حکومت صورت مجلس سنایی را داشت که ریاست آن به عهده یکی از مسن ترین اعضا بود.

اختلاف، سال های 560، 571، 572، 575، 600 و 620 مسیحی را تعیین کرده اند؛ ولی تاریخی که سندیت و اعتبار آن بیشتر است روز دهم نوامبر سال 571 مسیحی است.

این نکته شایان توجه است که در تاریخ ولادت مسیح نیز همیشه همین اختلاف وجود دارد و در اوایل قرن ششم مسیحی یعنی در دوران سلطنت ژوستینین یک نفر رومی به نام «دیولی سیوس آگری گواوس» مبدأ آن را تعیین نموده و رسمیت گرفت.

جد اعلای محمد و اسلاف او چه از نظر روابط داخلی و چه خارجی حکومت عربستان را اداره می کردند و این حکومت نتیجه شایستگی و صلاحیت علمیشان بود. سپس قدرت به دست شاخه تازه تر و جوان تری از قبیله قریش که یکی از متفقدترین قبایل عربستان بود، منتقل شد و شجره نسب این قبیله به اسماعیل پسر ابراهیم منتهی می شود.

در میان مورّخین عرب راجع به عدد طبقات از اسماعیل تا محمد اختلاف است. پاره ای عدد طبقات را سی و عده ای شصت تعیین کرده اند، ولی درباره طبقات تا عدنان که یکی از اخلاف اسماعیل و اجداد محمد است، همه اتفاق رأی دارند که بیست و یک نسل فاصله بوده است و در حقیقت اختلاف در تعیین عدد طبقات از عدنان تا اسماعیل است.

برای مدتی در طی پنج طبقه رؤسا و زمامداران حکومت در شهر مکه از قبیله قریش انتخاب می شدند و حراست معبد مقدس کعبه نیز بر عهده آن ها بود.

قبل از زمان محمد، این معبد محل عبادت زائرین عربستان بود که بت پرست بودند و سیصد و شصت بت، به عدد روزهای سال عربی (قمری) در آن جای داده بودند. این معبد مخصوصاً از این نظر محل احترام و عبادت قرار گرفته بود که ابراهیم و پسرش اسماعیل آن را بنا کرده بودند و از این لحاظ شهرت داشت که اولین بنایی است که به دست بشر برای عبادت و تکریم خدای متعال به وجود آمده است.

عمارت کعبه مانند بنای معبد دلفی در یونان مورد تقدیس همه افراد ملت بود و چون فن بلاغت و سخنوری در میان اعراب، تنها مایه برتری و فضیلت شمرده می شد، کسانی که در سخنوری و شاعری سرآمد معاصرینشان بودند، برای نشان دادن هنر و فضیلتشان به این نقطه روی می آوردند و چه بسا مضامینی در اشعار و گفتار آن ها پیدا می شد که شنوندگان برای آن ارزش خاصی قایل می شدند و آن را در خاطر می سپردند و سپس تذکار و تکرار می کردند.

بنای کعبه از لحاظ قدمت نیز دارای اعتبار خاصی بود؛ زیرا این بنا نهصد و نود و سه سال قبل از بنای هیکل سلیمان یا دو هزار سال قبل از میلاد مسیح به وجود آمده و این معنی نیز بر

در زاویه جنوب شرقی این معبد، سنگ کوچکی که در نقره گرفته شده است به ارتفاع چهار فوت از سطح زمین در دیوار بنا، کار گذاشته شده است و این سنگ مورد احترام مسلمین است و عقیده دارند این سنگ از سنگ هایی است که با آدم از بهشت نازل شده است و بالش او بوده است و نیز گفته شده است که داخل این سنگ، سفید است و سیاهی خارج آن بر اثر تماس دست زنی گناه کار یا در نتیجه گناهان مردم و یا به احتمال قوی در نتیجه بوسه های متعدد زایرین بی شماری بوده است که به زیارت مکه آمده اند. (1)

نویسندگان عرب برای نشان دادن اهمیت و عظمت مقام پیغمبرشان، در ثبت و ضبط حوادث عظیم و خارق العاده ای که به عقیده آن ها قبل از ساعت ولادت پیغمبر رخ داده است و در بیان و توضیح آن حوادث با عبارت های فصیح و بلیغ داد سخن داده و این جریانات را با یکدیگر در مسابقه گذاشته اند و در میان آن همه معجزات و خوارق حیرت آور، تثبیت و تأیید می کنند که قبل از ولادت پیغمبر، آسمان به صورت فوق العاده ای روشن و درخشان شد و دریاچه ساوه به طور ناگهانی و بی سابقه خشکید و آتشکده مقدس پارسیان که بالغ بر هزار سال مشتعل بود، بدون سبب و بدون نشانی قبلی خاموش شد.

نام پدر محمد عبدالله و نام مادرش آمنه بوده است. در هنگام ولادت فرزندشان، برادر آمنه که منجم بود، زایچه کودک را تعیین کرد و پیش بینی کرد که این کودک دارای قدرتی عظیم خواهد شد و امپراطوری بزرگی را تأسیس خواهد کرد.

ص: 37

1- مؤلف راجع به حجر الاسود به نقل از کتاب «فلسفه تاریخ» تألیف شلیگل در حاشیه این صفحه چنین می نویسد: پرستش این گونه سنگ های مخروطی یا خارج از شکل هندسی که در میان بت پرستان رواج داشته است، همیشه مورد نظر همه پیشوایان خود سر و رهبران خود رأی مشرکین بوده است. نظیر این شکل پرستی را در میتولوژی یعنی تاریخ قصص و افسانه های یونانی می خوانیم. گو این که همان بت پرستان به این عقیده سر و صورت و رنگ و جلایی خاص می دهند و نیز شبیه همین نوع پرستش را در میان همسایگان اعراب یعنی اهالی سوریه به بعل - بت بزرگ - می بینیم و سپس اضافه می کند که هندوها نیز این نحوه پرستش را درباره «لینگام» رعایت می کنند. اما دامن اسلام از ننگ پرستش حجر الاسود به عنوان این که یادگار دوران شرک و بت پرستی باشد، به طور قطع و مسلم مبری و منزله است؛ زیرا تصریح فرموده اند که «حجر الاسود یمین الله فی ارضه» یعنی حجر الاسود در روی زمین به منزله دست خداست که مؤمن به وسیله تماس با آن، عهد و پیمان خدا پرستی و رعایت مقررات و نظامات اسلامی را تجدید می کند و تعهد می کند که همیشه بر این پیمان پایدار بماند و جز این نظری در کار نبوده و نیست. (مترجم)

روز هفتم ولادت این کودک، عبدالمطلب جد وی، از بزرگان قبیله دعوت کرد و ضیافت بزرگی داد و ضمناً مولود جدید را به همه نشان داد و او را به عنوان طلّیعه صبح سعادت و شکوفه عظمت و بزرگی قوم و نژاد معرفی کرد و با توجه به همین معانی بود که او را محمد یعنی برگزیده و عظیم و نیکو، نام گذاشت.

هنوز دو سال تمام از عمر این کودک نگذشته بود که پدرش در گذشت (1) و تنها اثاثیه ای را که برای او گذاشت، عبارت بود از دو شتر و چند گوسفند و کنیزی به نام برکت. تا این تاریخ مادرش به او شیر می داد ولی از فرط حزن و اندوه، شیر در پستان او خشکید. بدین جهت در جستجوی دایه ای از میان زنان بدوی برآمد و چون زنان بدوی برای شیر دادن و پرستاری کودکان اجرت زیادی مطالبه می کردند، معامله صورت نگرفت و از پرستاری این کودک بی بضاعت با ابراز تحقیر و اهانت روی برتافتند. بالا-خره زن چوپانی از قبیله سعد، مجذوب کودک شد و او را با عشق و علاقه فراوانی در آغوش محبت گرفت و به دهکده ای نزدیک کوه طایف واقع در مشرق مکه که مقر و مسکن وی بود، برد. مدتی از پرستاری کودک نگذشته بود که مادر رضاعی وی و شوهر همان زن از دیدن خال سیاهی که بر پشت کودک - میان دو شانه - مشاهده کردند، ترسیدند و آن را بر حسب عقاید خرافی خودشان نشانه ارتباط با اجنه و دیو تشخیص دادند، لذا او را به مکه نزد مادرش برگرداندند. (2)

وقتی که محمد شش ساله بود، مادرش او را برای ملاقات یکی از خویشاوندانی که در یثرب داشت به این شهر برد. شهر یثرب همان جایی است که بعداً به نام مدینه النبی نامیده شد.

مادر محمد در مراجعت از مدینه به مکه در دهکده ای به نام «ابواء» فوت کرد و همان جا دفن شد. رقت عاطفه و حساسیت محمد بیشتر از این جا پیدا است که مدفن مادرش تا

ص: 38

1- مشهورترین روایات اسلامی می گوید که این کودک در رحم مادر بود که عبدالله فوت کرد. (مترجم)

2- هر چند مدتی را که محمد با این مادر رضاعی گذرانده بود کوتاه بود، با این حال خاطرات آمیخته با محبت و شفقتی را نسبت به او تذکار می نمود و ابراز حق شناسی می کرد. نام این زن حلیمه بود و پس از ازدواج محمد با خدیجه روزی به دیدار وی آمد. در اخبار اسلامی چنین نقل کرده اند که در این سال، قحطی و خشک سالی سختی رخ داده بود و اغنام و احشام زیادی تلف شده بود، محمد درباره نوازش های حلیمه با خدیجه صحبت کرد، خدیجه دستور داد یکی از شترانی را که عادت به حمل هودج داشت با دورمه گوسفند به او دادند. آنگاه حلیمه با خرسندی و خوشحالی فراوان به خانه اش برگشت. یک مرتبه دیگر باز حلیمه برای ملاقات پیغمبر آمد و پیغمبر عبای خودش را برای او پهن کرد تا روی آن بنشیند و به پاس محبت های دوران کودکی و به یاد نوازش های مادرانه وی با طرزی مملو از محبت، دستش را بر سر حلیمه گذاشت.

آخرین ساعت حیاتش به شدت مورد علاقه وی بود و به خیر و رحمت از او یاد می کرد. شکی نیست که از دست دادن مادر در این سن و سال بسی بر او گران آمد و سخت او را متأثر ساخت و این تأثر شدید او را به تفکر و تأمل عمیق واداشت و همین سابقه ذهنی در شخصیت اخلاقی او مؤثر بوده است.

در هفت سالگی، سنگینی حادثه فراق مادر و توجه به حالت یتیمی را به شکل خاصی درک نمود و همین موضوع پس از سالیان دراز به زبان محمد در قرآن یادآوری شد. آن جایی که برای آرامش و تسکین خاطر در برابر مصایب و مشکلات و اطمینان از لطف و حمایت خدای متعال این سابقه را تذکار می کند و می گوید: «الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى» یعنی آیا همان خدای متعال نبود که تو را در حالت یتیمی نگهداری کرد و به تو پناه داد پس از گذشتن سال ها از این حادثه، موقعی که محمد از مدینه به حدیبیه می رفت و عده ای از اصحاب وی همراه او بودند بر سر قبر مادرش رفت و گریه کرد. اصحاب که قبر مادرش را نمی شناختند، علت گریه را از او پرسیدند. او در جواب گفت: این قبر مادر عزیز من است و خدا به من اجازه داده است که او را زیارت کنم. از خدا اجازه خواستم که برای او دعا کنم اما درخواست من پذیرفته نشد. با این حال وقتی که به یاد محبت ها و نوازش های مادرم افتادم، عواطفم مغلوب آن خاطرات گردید و از این جهت گریستم. (1)

سرپرستی این کودک پس از فوت مادرش بر عهده جد پدری وی عبدالمطلب که در آن زمان رییس و شیخ قبیله بود، قرار گرفت و او نیز دو سال پس از این تاریخ، وفات کرد. آن گاه ابو طالب پسر و جانشین عبدالمطلب، محمد را تحت کفالت خویش قرار داد و او را از هر جهت مانند یکی از فرزندان خودش مواظبت و مراقبت می کرد. در این هنگام بود که آثار هوشمندی و فراست محمد جلوه گر می شد؛ زیرا به جای این که با جوانان هم سن و سالش به بازی مشغول شود به فکر و تأمل فرو می رفت و مایل به انزوا بود تا جایی که هر وقت رفقا او را به بازی دعوت می کردند، جواب می داد:

«انسان برای مقصودی عالی تر از سرگرمی به این اشتغالات بیهوده آفریده شده است».

محمد تازه وارد سیزده سالگی شده بود که عمش ابو طالب که تاجری ثروتمند بود با

ص: 39

1- توجه به همین نکته یعنی امتناع محمد از دعا برای مادرش دلیل قاطع و برهان روشنی است بر استقامت و پایداری او در حفظ مقررات و نظامات اسلامی؛ زیرا آن هایی که در جاهلیت مرده اند، مشمول رحمت و برکات اسلام نمی شوند (مترجم می گوید: با توجه به تحقیقات علمای اسلام که نطفه پیغمبر از اصلاب طاهره و ارحام مطهره انتقال یافته است، این نظر بیاصل می نماید.)

کاروانی که به طرف سوریه می رفت، عازم مسافرت شد و در همین موقع از عمویش درخواست کرد به او اجازه دهد تا در این سفر همراهش برود محمد جوان در اولین مسافرت، شایستگی و لیاقت خودش را به خوبی بروز داد و سال بعد در یک سفر جنگی شرکت نمود.

در نظر اعراب حرفه سوداگری با شغل سربازی هیچ گونه سازگاری نداشت و اگر احیاناً فردی حایز هر دو امتیاز در میان ایشان پیدا می شد، خیلی جالب توجه بود و آن هم محتاج به ممارست و تمرین طولانی بود تا فردی بتواند در هر دو قسمت صلاحیتی از خود نشان دهد، ولی محمد جوان هم در میدان جنگ و هم در سفر تجارت، لیاقت و شایستگی خاصی از خود نشان داد و حسن شهرتی کسب کرد و بالاتر از احراز این دو جنبه، چیزی که بر محبوبیت و حسن شهرت وی افزود، صدق گفتار و صحت کردار و حس عدالت و انصاف او بود. هرچه بر عمر او افزوده می شد، کفایت و شایستگی وی سایر بازرگانان را بیشتر جلب می کرد و بیشتر طالب همکاری با او می شدند و او را به عنوان امین و نماینده در کارهای تجارتی دعوت می کردند.

در یکی از سفرهایی که به اتفاق عمش به طرف سوریه می رفت، وارد صومعه ای شدند. رییس صومعه یا دیر با نظر عمیق و دقیقی به صورت مسافر جوان نگریست و سپس ابو طالب را به گوشه ای دعوت کرد و به او گفت: «از این برادر زاده جوانت خیلی مراقبت کن و او را از خیانت های جهودها حفظ کن؛ زیرا به طور قطع و مسلم او برای انجام کارهای بزرگی آفریده شده است!»

از لحاظ مخالفت هایی که جهودها در سال های بعد با محمد کردند و آن همه به مشکلاتی را که برای او ایجاد کردند، این پیش بینی و اعلام خطری را که پاره ای از نویسندگان نقل کرده اند، خیلی جالب و مهم به نظر می رسد.

در این هنگام محمد به اوج رشد و مردانگی رسیده بود. صورتی داشت آمرانه و منظره ای موقر و باشکوه، قیافه و سیمایی گشاده و منظم چشمانی سیاه و نافذ، بینی قلمی و کشیده، دهانی خوش ترکیب و دندان هایی مانند مروارید گونه هایی قرمز، حاکی از کمال سلامت مزاج. صنعت و زیبایی آفرینش، به موی سر و صورت طبیعی و مشکی انبوه وی، جلوه ای از رنگ میوه بلوط نیز اضافه کرده بود.

کس با او صحبت می کرد مسحور تبسم ملیح و جاذب و مخصوصاً صدای موقر و موزون وی و شیفته حرکات دلپذیر آمیخته با محبت و مجذوب صفای اخلاق و صراحت

گفتار او می شد. امتیازات و استعداد عالی فرماندهی در او آشکار بود. دارای حس سرعت انتقال و سرعت اقدام و عمل بود. حافظه ای داشت وسیع و قوی، نیروی ادراک و تصویری داشت محکم و پر از جرأت، قوه قضاوتی داشت روشن و عمیق و شجاعتی داشت بی نظیر.

عقیده آن هایی که صدق دعوی او را مشکوک می دانند یا او را پیش خودشان محکوم می پندارند، هر چه هست باشد؛ لیکن نکته ای در کار است و آن اصرار و پافشاری این مرد در تعقیب هدف بزرگی است که در زندگی خودش آن را نصب العین خویش ساخته و در انجام آن، نهایت استقامت و حوصله را نشان داده است! و همین نکته است که همه را وادار به تمجید و تحسین می کند.

چیزی که بر فصاحت طبیعی او افزوده بود این بود که صاف ترین لهجه های عربی را در محاوره به کار می برد و این امتیاز در فصاحت و بلاغت مسحور کننده، او را زینت دیگری بخشیده بود.

بی مورد نیست شرحی را که قلم گیون راجع به خصوصیات محمد در دوران بعد از این تاریخ تصویر کرده است، در اینجا به شرح زیر نقل کنیم:

«شخص محمد از لحاظ جمال و زیبایی صوری، امتیازاتی داشت. این امتیازات را جز از نظر کسانی که فاقد آنند نمی توان ناچیز انگاشت.

پیش از آنی که شروع به نطق و سخنرانی کند، چه شنونده یک نفر بود و چه جمعی بودند، همه مجذوب لطف و محبت او می شدند و توجه همه به طرف او جلب می شد و صورت آراسته و آمرانه، سیمای موقر و باشکوه، چشمان نافذ، تبسم ملیح و جاذب، محاسن پرمو، قیافه ای که نماینده تمام احساسات روحی وی بود و بالا-خره نکات و لطایفی را که در محاوره به کار می برد، همه را وادار می کرد که در برابر او صدای هلهله تکریم، بلند کنند. در امور اجتماعی و کارهای مربوط به زندگی، دقیقاً کلیه آداب و رسوم کشورش را رعایت می کرد. تواضع و احترام او در برابر اغنیا و ثروتمندان و در مقابل فقرا و بینوایان، همه و همه، یکسان بود! وضوح و صراحتی که در گفتار نشان می داد جای اختفایی برای مقاصد نهانی او نمی گذاشت. آداب معاشرتی را که در برابر دوستان از نظر رفاقت و سابقه نشان می داد، همانی بود که در مورد عموم افراد، از نظر بشر دوستی رعایت می کرد! حافظه اش قوی و پردامنه و هوش و ادراکش سهل و اجتماعی بود. نیروی تصورش عالی، قضاوتش صریح و روشن و سریع و قاطع بود. هم دارای قدرت فکر و اندیشه بود و

هر چند نقشه های او به تدریج توسعه و بسط یافت و مقرون با موفقیت گردید، با این حال اولین فکری را که درباره رسالت خدایی اعلام کرد، دارای نشانی از اصالت و نبوغ ممتاز است. (2)

پسر عبدالله در میان نجیب ترین نژاد، با فراگرفتن بهترین و صاف ترین لهجه های زبان عربی تربیت شد و چیزی که بر اهمیت بلاغت و امتیاز سخنوری و نفوذ کلامش افزود، همانا سکوت های به موقع و پر از حزم و احتیاط او بود. درباره تحصیل و آموزش، آن طوری که در جهان معمول است همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده است و جز آن چه در میان قبیله اش معمول و رایج بوده، چیزی نیاموخته است و آن چه را امروز ادبیات می نامیم آن روزها از توجه به آن غفلت داشته اند و شاید از آن احتراز هم می کرده اند. خلاصه کلام آن که آموختنی های رایج آن عصر، دانستنی های کتابی نبوده است، بلکه آن روزها هنر مردم در این بود که همان اطلاعات و معلومات معمول زمان خودشان را کسب کنند و درک نمایند مردم سعی می کردند اشعاری را که می شنیدند - و درباره معانی آن تصویری می کردند تا مفاد مضامین آن را روزی بتوانند در زندگی عملی خودشان به کار برند - در حافظه بسپارند تا از این لحاظ بر تجربیاتشان بیفزایند. بنابراین اعراب با وجودی که هیچ گاه معلم و آموزگاری نداشتند، مع ذلک غالباً در میان آن ها مردان عالی مقامی دیده می شد؛ زیرا زندگی در زیر چادر - که خودش یک نوع مدرسه ای است که در آن همیشه باز است و در نتیجه تماس با مردمان مجرب و شایسته - افکاری بزرگ و حتی جنبش ادبی به وجود آورده است.

میان آن چه ما (اروپاییان) آن را تحصیل می نامیم با تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقویت فکر یا ذهن که مورد توجه شرقی ها است، هیچ نوع عامل مشترکی وجود ندارد.

داستان ازدواج محمد به طوری که نویسندگان عرب نقل کرده اند، به صورت مجلل ترین و باشکوه ترین تشریفات برگزار شده است. به این معنی که برای ولیمه و ضیافت دو شتر

ص: 42

1- رنان در فصل چهارم از زندگی مسیح می گوید: موسی و محمد مرد اندیشه و نظر نبودند، بلکه مرد عمل و اقدام بودند و در نتیجه نشان دادن راه عمل و اقدام به ابناء جنسشان و معاصرینشان، بر بشریت حکومت کردند.

2- مقصود مؤلف از بیان این جمله، اصل دعوت است که بر اساس یگانه پرستی استوار شده و به صورت آیات ... «اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» وحی گردیده است. (مترجم)

قربانی کرده اند و غلامان خدیجه هماهنگ با صدای ساز و نواز، برای سرگرمی میهمانان رقصیده اند.

محمد در هنگام ازدواج بیست و هشت سال داشت و عیالش چهل سال، ولی با این حال زیبا بود و با وصف اختلاف در سن و سال میان این زن و شوهر، چنین به نظر می‌رسید که محمد با محبوبه نیکوکارش رابطه‌ای مملو از محبت داشته است و هیچ‌گاه از قانون رایج در کشورش که تعدد زوجات را مباح شمرده بود، استفاده نکرده است.

از این تاریخ به بعد برای مدت پانزده سال تاریخ زندگی پیغمبر روشن نیست همانند مدتی را که مسیح در دکان یوسف نجار به یاد گرفتن شغل نجاری گذراند. (1) این قسمت از دوران زندگی را می‌شود دوره مقدسی نامید؛ زیرا در همین اوان است که زمینه رشد و نبوغ آن فردی که خدای متعال او را برای رسالت برانگیخته است، با سکوت و تفکر آماده می‌شود و نیز در همین دوران و همین حالات است که آن فرد روحش را تصفیه می‌کند و از آلودگی به زشتی‌ها و پلیدی‌ها و شرارت برکنار می‌ماند. با توجه به این معانی و سوابق است که این روزها روح محمد در محیط اندیشه و تفکر و تأمل به طور مستمر تقویت می‌شود.

به طوری که نقل کرده اند محمد سالی یک ماه را با چنین حالاتی در غار حرا - که به فاصله کمی در قسمت غربی مکه واقع است - می‌زیست و در همین زمان است که مفاد انجیل و تعلیمات انبیا را از مد نظر می‌گذرانید و غرق در تأمل و تفکر بود و از این عالم بسی لذت می‌برد.

طبیعی است که این چنین سرگرمی شدیدی - برای تفکر در یک موضوع، مقرون با آن همه شور و وجد و شوق - باید در ساختمان و مزاج وی اثر عمیقی (2) بگذارد. به همین جهت مطابق تصریح یکی از نویسندگانی که تاریخ حیات پیغمبر را نوشته است مدت شش ماه متوالی پیغمبر در زمینه همان افکار زنده‌ای که داشت، در حال خلسه و وجد و نشاط و در

ص: 43

1- مسیح شغل پدرش - العیاذ بالله ، مترجم - را که نجار بوده دنبال کرد و این عمل به هیچ وجه دلیل بر حقارت یا موجب سرشکستگی کسی نبود. عادت جهودها بر این بود که اشخاصی که کارهای علمی و فکری دارند باید کسبی هم فراگیرند. (نقل از نوشته رنان درباره حیات مسیح فصل، 5)

2- در صفحه 81 از کتاب تاریخ واقعی چنین نوشته شده است: محمد در حال حزن و اندوه بود و لا ینقطع فکر می‌کرد، هیچ‌گونه آرامش و راحتی نداشت. جز در هنگام ضرورت حرف نمی‌زد. در سکوت ممتد و متمادی بود. کلام را از گوشه‌های دهانش آغاز می‌کرد و باز با همان گوشه‌های دهان به سخن پایان می‌داد. سکوت مستمر را می‌شکست و حرف می‌زد. در سخنان وی نه کلمات زایدی یافت می‌شد و نه کلمات ناقصی.

عالم جذبه می زیست.

تحقیق درباره خصوصیات واقعی ادوار جذبه محمد و ابراز نظر قاطع، در این که آیا رؤیایی بوده است کاشف از تفکر عمیق یا غش‌هایی ناشی از تحریکات روحی یا جسمی، امری است مشکل، ولی چیزی که مسلم است این است که در هنگام نزول وحی به طوری آشفتگی حال و اضطراب بر او فشار وارد می‌آورد که قیافه اش دگرگون می‌شد و در چنین حالاتی مانند یک نفر مخمور یا خواب‌آلوده به زمین می‌افتاد و در سردترین روزها پیشانی وی مملو از قطرات درشت عرق می‌شد و حتی نقل شده است گاهی بر حسب اتفاق که سوار شتر بود و چنین حالاتی برای او رخ می‌داد، مرکوب او به طوری متأثر و ناراحت می‌شد که بر زمین می‌نشست و سینه و رانش را به زمین می‌سایید و بازی اختیار بلند می‌شد و در این حال گاهی پاهایش را به شدت به زمین فشار می‌داد و که گاهی پاهایش را به طوری تکان می‌داد که گویی می‌خواست خودش را از شر آن‌ها نجات دهد.

این که کراراً گفته‌اند محمد تحت تأثیر ضربات صرع واقع می‌شد از گفته‌های بی‌اساس و اظهارات ناهنجار یونانی‌هاست که خواسته‌اند به وسیله تهمت تأثیر عوارض چنان مرضی، بر تبلیغ‌کننده این عقیده تازه و بدیع، لکه‌ای وارد سازند و خصوصیات اخلاقی او را مورد نفرت و انزجار جهان مسیحیت قرار دهند. این اشخاص متعصب شرور و بدخواه بایستی فکر می‌کردند که اگر واقعاً محمد به چنان مرض شدید و مخوفی مبتلا بوده است، به جای این که این گونه عوارض را نشانه خشم و غضب خدا نسبت به او بدانند، بایستی طبق تعلیمات شفقت و ترحم آیین مسیح، برای او که به چنین مشقت و بدبختی دچار گردیده است، متأثر باشند و دلشان بسوزد، نه این که از این جریان خوشحالی کنند!

محمد در چهل سالگی یعنی همان دوران جوانی که به شرح سابق، وقت می‌گذراند، شبی از ماه رمضان در حالتی که به عبا پیچیده بود و شب زنده‌داری میکرد صدایی شنید که او را به نام می‌خواند همین که سرش را از زیر عبا بیرون آورد با روشنایی و درخشندگی شدید و خیره‌کننده‌ای مواجه شد که غش کرد. پس از آن که به هوش آمد فرشته‌ای به صورت انسان به او نزدیک شد و پارچه‌ای ابریشمی در نظر وی جلوه کرد که روی آن کلماتی نوشته شده بود.

فرشته به او خطاب کرد که :

- اقرأ (بخوان)!

- خواندن نمی‌دانم.

- بخوان به نام خدایی که آفریننده همه چیزها است. انسان را از یک پارچه خون

ص: 44

آفریده است. بخوان به نام خدایت که بزرگتر و عالی تر از هر چیز است. همان خدایی که انسان را به وسیله قلم تعلیم داد. به انسان چیزهایی آموخت که نمی دانست.

در همان زمان، به طور ناگهانی فکر محمد روشن شد و به سهولت آن چه را روی پارچه ابریشمی نوشته شده بود، خواند. آن گاه بر اثر تحریک شدیدی که قابل مقاومت نبود از کوه سرازیر شد و در گوشه ای منزوی گردید و همان جا بود که شنید صدایی بلند می گوید:

محمد! تو فرستاده خدای بزرگی و من جبریل فرشته اویم».

اگر به دقت ملاحظه شود، این نکته قدر مشترک میان تمام افراد است که هر گاه کسی به حال تفکر فرو رود و تمام اشباح تصور در ذهن او متمرکز شود، مخلوقات ذهنی خودش را اشتباهاً به جای وجود مطلق می انگارد؛ به علاوه نه فقط مردها، بلکه گاهی زن های خیلی هوشمند مخصوصاً در معرض چنین آثاری هستند از قبیل روح قیصر در خیمه بروتوس و صورت فوق العاده عظیم و بزرگی که عظمت و بزرگی «کرومول» را پیشگویی کرد و در اعصار اخیر «مولینوش» و «مادام دو گوئین» و «سویدنبرک» و «مادام کروندر».

به هر حال با توجه به این سوابق، بیشتر از آن که به عنوان احتمال چیزی بگوییم مطلب روشن می شود در مورد محمد این احتمال بعید است که بگوییم دچار اشتباه یا کذبی شده باشد و از این که بعداً اعلام کرد که جبریل به او القاء کرده بود که وظیفه رسالت را بر عهده گیرد، روشن می شود که او حقاً و وجداناً به خودش ایمان داشت که پیغمبر است و از طرف خدا به او وحی می رسد.

محمد صبح روز بیست و چهارم رمضان نزد عیالش آمد و در حالی که آثار اضطراب و نگرانی شدید در او مشهود بود به خدیجه گفت او را در عبا پیچد و چون روحش به شدت مضطرب بود، از او خواست که آب سرد بر بدن او بریزد همین که به حال آمد، برای عیالش که از این جریانات حیرت زده شده بود راز مأموریت الهی خود را فاش کرد. خدیجه حتی یک دقیقه در اعلام ایمانش مسامحه نکرد.

این جمله باید به افتخار محمد نوشته شود که برای او نیز ایمان خدیجه تعجبی نداشت؛ زیرا محمد ثابت کرده بود که برای این زنی که او را با محبت و عشق از فشار نیازمندی نجات داده است، مهربان ترین و دقیق ترین شوهر است و تا روزی که خدیجه حیات داشت، محمد از حق معمول تعدد زوجات که آن روزها رایج بوده استفاده نکرد و همچنین حقیقت و واقعیت خودش را نسبت به عیالش از لحاظ عشق و محبت یکنواخت و تغییر ناپذیر ثابت کرده بود. در این صورت چگونه ممکن بود که این زن در صحت گفتار او شک کند؟ بنابراین

خدیجه، رؤیا و حالات عارضه بر محمد را مظهر واقعی اراده خدا تلقی کرد و به آن ایمان آورد. (1)

گروندگان بعدی یکی زید غلام عرب نژاد وی بود که او را آزاد کرده بود و دیگری پسر عمش علی بن ابیطالب؛ آن گاه ابوبکر که یکی از رجال ثروتمند و متنفذ قریش بود ایمان آورد و سپس اسلام ابوبکر برای سایر افراد مهم ساکن مکه سر مشق ایمان شد و به دین جدید گرویدند.

چیزی که در مورد خلوص محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد اتفاق همه است این است که اولین گروندگان، از رفقای نزدیک و افراد خانواده وی بوده اند و آن ها کسانی هستند که از نزدیک به تمام خصوصیات زندگی او آشنا بوده اند و برخلاف فریب کاران منافقی که کم و بیش دعاویشان با عمل درویشان اختلاف دارد. این اشخاص در وجود محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چنان نقیصه ای سراغ نداشتند.

طولی نکشید که این موفقیت اولی به مانع برخورد؛ زیرا محمد جلسه ای مرکب از بزرگان قبیله اش تشکیل داد و دعوتش را اعلام کرد ولی آن ها دعوت او را با سردی و بی اعتنائی پاسخ دادند.

محمد ضمن دعوتی که از جمعیت کرده بود به همین قانع نبود که یگانگی خدا و رسالت خودش را اعلام کند بلکه به حاضرین اعلام نمود که تصمیم دارد بت پرستی را از بین ببرد و افراد کشورش را به تبعیت از دین ابراهیم رهبری کند. آن گاه عدم رضایت حاضرین از هر جهت اعلام شد و به او پیشنهاد کردند که برای همیشه سکوت اختیار کند و در این باره عنف و شدت سایر خانواده هایی که وابسته به قبیله او بودند کمتر از دیگران نبود. ابو طالب هر چند خودش ایمان نیاورده بود با این حال دست از حمایت برادر زاده اش نکشید. (2)

از این تاریخ به بعد زندگی محمد چندین سال با مشقت و رنج گذشت و این محنت و مشقت به پیروان محمد نیز سرایت کرد یک مرتبه مخالفین وی به او پیشنهاد کردند که اگر از مقصود خودش منحرف شود ثروت و ریاست به او خواهند داد، ولی او در مقابل این پیشنهاد، آیاتی از سوره 41 قرآن را که تعدادی از آن آیات به طور خلاصه نقل می شود، بر

ص: 46

1- در این باره «سیل» می نویسد: «به خاطر ندارم در جایی دیده باشم که هیچ یک از نویسندگان غربی تذکر داده باشند که خدیجه در صحت دعوی محمد تردید کرده باشد یا هیچگاه در عفت محمد ابراز سوء ظنی کرده باشد».

2- به عقیده علمای شیعه این تحقیق صحیح؛ نیست بلکه ابو طالب را مؤمن به اسلام می دانند. (مترجم)

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ * قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَانَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ * ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (1)

«وَإِنَّمَا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (2)

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ» (3)

مخالفین محمد در برابر این آیات برای اثبات رسالتش از او معجزه می‌خواستند و او می‌گفت: «من برای ابلاغ حق و تبلیغ حقیقت آمده‌ام نه برای نشان دادن معجزه» و در هر حال استناد و اتکای او به قرآن بود و به مخالفین می‌گفت: «اگر می‌توانید نظیر همین آیات را از حیث زیبایی و بلاغت بیاورید».

هیچ‌گاه دلیلی اقامه نشده است که محمد خودش را به این درجه تنزل داده باشد تا دکتترین (عقیده) رسالت خودش را به وسیله معجزات مجعول و کذب تحمیل کرده باشد و دعوتش را بر این اساس نشر داده باشد. بالعکس کاملاً به برهان و دلیل و به فصاحت و بلاغت تکیه داشته و در دوران اول دعوت متکی به عشق و شور مذهبی بوده است.

در حقیقت تنها عاملی که همیشه در نهاد محمد حکومت داشت، شور و جذبۀ دینی بود و در هر مرحله‌ای از مراحل حیات و در جمیع عملیات او، این معنی جلوه‌گر بود.

این نکته قابل توجه است که محمد با این که به طور وضوح از ابراز معجزات خودداری می‌کرد، مع ذلك همه نوع معجزاتی به او نسبت داده شده است و به این جهت تاریخ حقیقی و تعلیمات حقیقی پیغمبر مانند تاریخ واقعی و تعلیمات حقیقی همه قدیسین مسیحی مسخ شده و مملو از افسانه‌ها و تفسیرها قرار گرفته است.

در واقع فرق بین مطالب قرآن و تاریخ زندگی محمد همان قدر است که اختلاف بین

1- سوره فصلت، آیه 6-11.

2- سوره اعراف، آیه 200.

3- سوره فصلت، آیه 42-43.

گیبون در کتاب سقوط و انقراض روم یکی از عجایبی را که به محمد نسبت داده اند چنین نوشته است :

مسیحی ها با کمال بی باکی به محمد نسبت داده اند که «یک کبوتر که اهلی به نظر می آمد که از آسمان به زمین فرود می آید و در گوش او چیزهایی می خواند». چون این معجزه مجعول را گروتیوس به زبان عربی نقل کرده بود، پوکوک دانشمند معروف و مترجم همان کتاب، نام مؤلف کتابی را که گروتیوس این داستان را از او نقل کرده است پرسید، گروتیوس مجبور اعتراف کند که این داستان نزد خود مسلمانان مجهول است و برای این که این امر موجب نفرت و استهزای مسلمین قرار نگیرد، دروغ این مرد زاهد (!) از پنج نسخه عربی حذف شد ولی با این حال همین داستان در متن کتاب که مکرر به لاتین چاپ شده است به صورت واضح و برجسته ای ذکر شده است.

ابو طالب همین که ملاحظه نمود که دشمنان محمد در صدد کینه جویی هستند، با کمال علاقمندی می کوشید تا برادر زاده اش را متقاعد کند که از این بیشتر مقصودش را تعقیب نکند، ولی این جواب را شنید: «هر چند همه افراد قریش علیه من صف آرای کنند و یا خورشید و ماه را - که از روی جهل و نادانی به عنوان معبود پرستش می کنند - یکی را در دست راست و دیگری را در دست چپ بگذارند، در عزم و تصمیم خودم متزلزل نخواهم شد».

و چون از آن همه مخالفت رام نشد، مجدداً عده ای را که اکثر شان از قبیله خودش بودند به میهمانی دعوت کرد و گوسفندی را برای آن ها ذبح نمود و ظرف شیری را نیز بر آن افزود و پس از این که این غذای ساده را خوردند، برخاست و رسالت مقدسش را اعلام کرد و گفت:

کسانی که دعوت مرا بپذیرند خزاین زمان و ابدیت از آن ها خواهد بود و در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که :

«از میان شما کدام شخص مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بر دوش گذارد؟ کیست آن مردی که خلیفه و وزیر من باشد، همان طور که هارون برای موسی بود؟»

ص: 48

1- این شخص که در سال 1220 مسیحی متولد شده است یکی از دانشمندان معروف کلیسای کاتولیک است و همین مرد به مقام اعلای ریاست فرانسیسکن رسید. تألیفات او از جنبه تصوف خیلی مهم شناخته شده است و به همین جهت او را دکتر اسرافیلی نامیده اند.

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بهت و سکوت ماندند و هیچ کدام جرأت نکردند این عطیه خطیر را بپذیرند تا این که علی جوان و چالاک، پسر عم محمد برخاست و گفت:

«ای پیغمبر! هر چند من در حقیقت، خرد سال ترین افراد این جمعیتیم و در نظر این جمعیت زکامی ترین فردم (؟) و شکم من از شکم همه آن ها بزرگ تر و ساقه های پایم از ساقه پای دیگران باریک تر است، با این حال من این دعوت را می پذیرم. ای پیغمبر! از میان همه افراد، من وزارت تو را بر عهده می گیرم».

محمد پس از شنیدن این بیانات علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را به سینه اش چسباند و گفت برادر و وزیر مرا ببینید! محمد با این عمل دعوتش را در مکه آغاز کرد و علناً شروع به تبلیغ نمود و از آن وقت به بعد هر روز بر عده پیروان او افزوده می شد و جاهایی را که برای نشر دعوتش انتخاب کرده بود، عبارت از کوه صفا و کوه ابوقییس بود که در مجاورت مکه واقع شده بود. مع ذلك گاه گاهی به کوه حرا می رفت و از آن جا با سوره های تازه یا فصل های جدیدی از کتابی که بعد به نام قرآن نامیده شد بر می گشت.

در همین اوقات بود که یک نفر گرونده تازه به نام عمر به او پیوست. او یکی از مخالفین سرسخت و دشمنان آشتی ناپذیر او بود، ولی در عین حال جوانمرد بود. عمر قبلاً نسبت به خواهرش «امینه» که دین جدید را پذیرفته بود، خیلی خصمناک بود به طوری که یک روز هنگامی که خواهرش را مشغول تلاوت قرآن دید به شدت او را مضروب نمود و در همان جریان بود که قرآن از دست امینه روی زمین افتاد. امینه با همان حالت ضربت خوردگی، اوراق پراکنده قرآن را از روی زمین برداشت و جمع کرد و حاضر نبود که به دست برادرش بیفتد. عمر در همان حال خشمی که بود، اوراق را دوباره از چنگ خواهرش ربود و بر خلاف میل و اراده اش چشمش به پاره ای از سطور قرآن برخورد و دچار تعجب شد و نظر خشم و عدم رضایت او از قرآن مبدل به تکریم و تمجید گردید. بلافاصله پس از این تغییر حال، همان طور که مسلح بود به طرف کوه صفا که محمد در آن جا بود، شتافت. همین که چشم محمد بر او افتاد با صدای بلند گفت:

«از کجا می آیی عمر! آیا آمده ای که این سقف روی بدنت بیفتد و خرد شوی؟» جواب داد که: من آمده ام، در حالی که به خدای حقیقی و به تو که پیغمبر برگزیده او هستی ایمان آورده ام!

قریش که دیدند محمد در نشر دعوتش اصرار دارد هر چه توانستند بر شدت عمل

افزودند و آن قدر ظالمانه نسبت به پیروان او رفتار کردند که سلامت اتباع او در خطر افتاد آن گاه محمد به آن عده از پیروانش که حامی و نگهدارنده نبودند، اجازه داد که به جای دیگری پناه برند و آن نقطه حبشه بود.

این هجرت اولی در سال پنجم بعثت محمد صورت گرفت. عده مهاجرین تدریجاً از مرد و زن به هشتاد نفر رسید و چند نفر کودک نیز در میان این جمعیت بود. نجاشی پادشاه آن کشور با کمال مهر و محبت از مهاجرین پذیرایی کرد و حتی موقعی که عده ای از نمایندگان قریش برای استرداد مهاجرین به حبشه آمدند، از تحویل دادن آن ها خودداری کرد و به طوری که مورّخین عرب نوشته اند، شخص نجاشی اسلام آورده بود.

2. هجرت

پیروان محمد در سال دوم بعثت وی در مکه قوی تر شدند، بنابراین مکی ها تصمیم گرفتند تا از گرویدن اشخاص به او جلوگیری کنند.

مادامی که ابوطالب زنده بود و از او حمایت می کرد، این جریان درباره او خیلی تأثیر نداشت، ولی همین که ابوطالب دو سال بعد در گذشت وضع محمد صورتی بحرانی به خود گرفت تا جایی که دارایی و نفوذ ابوطالب به دشمنان منتقل شد. در این موقع خصومت و حس کینه توزیشان فزونی گرفت و در هر فرصتی حتی موقعی که مشغول نماز بود او را دشنام می دادند و هر نوع کثافتاتی را روی پای او می ریختند و با انواع اذیت و آزار به او بی ادبی روا می داشتند. چیزی که بر این مصایب افزود این بود که پس از چند روز که از وفات ابوطالب گذشته بود، خدیجه همسر باوفای پیغمبر در حالی که سرش در آغوش وی بود، در گذشت. وفات این شریک زندگانی که آن قدر مورد محبت او بود، در حقیقت برای او حادثه جانسوزی بود؛ زیرا برای مدت بیست سال این زن برای محمد مشاور و پشتیبان بود و در این هنگام اجاق خانواده وی خاموش گردید و محمد تنها ماند.

با وجود این که خدیجه در چنان سن و سالی بود و بر حسب قاعده بایستی زیبایی دوران جوانی را از دست داده باشد با این حال محمد تا آخرین دقیقه حیات خدیجه نسبت به او وفادار ماند و به طوری که قبلاً اشاره شد از گرفتن زن های دیگر خودداری کرد.

خدیجه در قبرستان مکه که در قسمت شمال غربی آن واقع است، مدفون شد و جهانگرد معروف «بور کسهاردت» در این باره می نویسد:

قبر خدیجه تا کنون به همان حال باقی است و همیشه مورد نیاز زائرین است مخصوصاً

صبح روزهای جمعه و جز آیاتی چند از آیت الکرسی که روی قبر او با خط کوفی حک شده است، چیز قابل ملاحظه ای در مقبره او دیده نمی شود.

محمد تا آخرین ساعت حیات خاطرات حق شناسی او را در ذهن نگاه می داشت تا جایی که تذکار این خاطرات شیرین، رشک و غیرت عایشه را که بر جای او نشسته بود و جوان ترین و محبوب ترین زن های پیغمبر بود تحریک کرد و گفت:

«آیا او پیر نبود؟ و آیا خدا زنی زیباتر و بهتر از او به تو نداده است؟» روح جوانمردی محمد از این پرسش برآشفت و گفت:

«نه به خدا؟ هیچ وقت همسری بهتر و مهربان تر از او نداشته ام. او وقتی به من ایمان آورد که مورد طعن و استهزای مردم بودم و در هنگامی که من فقیر بودم و مورد نفرت و اذیت و آزار جهان قرار گرفته بودم، او مرا از گرفتاری نجات داد و به من راحتی بخشید.»

شکنجه و آزاری که در این مواقع از افراد قبیله قریش حتی از نزدیکان و دوستان قدیمش می دید، او را ناچار نمود که ملجاء و پناهی جستجو کند؛ لذا به همراهی زید و فادار به شهر کوچک طایف که تقریباً در شصت میلی - پانزده فرسنگ - مکه واقع است، فرار کرد و یکی از اعمام وی به نام عباس در این شهر سکونت داشت.

پس از ورود به این شهر با سه نفر از شخصیت‌های برجسته تماس گرفت و آن‌ها را به رسالتش دعوت کرد و از آن‌ها تقاضا نمود که در تحصیل افتخار گرایش به دین جدید و در تبلیغ آن اقدام کنند، ولی آن‌ها متقاعد نشدند و طائفیان نیز نسبت به وی همان روش مردم مکه را پیش گرفتند و همان موانع را برای او ایجاد کردند و گفتند که برای استمداد و حمایت خواهی، جای دیگری را در نظر بگیرد.

به هر حال حدود یک ماه در طائف اقامت گزید و معدودی از مردم معتدل طائف که دارای وضعیت بهتری بودند، رعایت مختصر احترامی از وی نمودند لکن بردگان و مردمان طبقات پایین، علیه او قیام کردند و سنگ‌هایی به طرف او پرتاب کردند و او را از شهر راندند و تا فاصله دو سه میل خارج از شهر تاریگزاری که منتهی به کوه می شد، او را تعقیب کردند.

در این هنگام به یکی از باغ‌ها پناه برد و در زیر سایه درخت مو، خسته و مانده توقف کرد و پس از آن راه مکه را در پیش گرفت. چون نزدیک مکه رسید پیامی به متعب بن عدی که مردی بانفوذ و با محمد سابقه دوستی داشت، فرستاد و از او خواست امنیت او را فراهم سازد تا بتواند به سلامت وارد مکه شود. تقاضای وی پذیرفته شد. به این معنی که متعب پسران و نگهبانانش را جمع کرد و به آن‌ها امر کرد مسلح شده و محمد را تا کعبه برسانند. بدین وسیله

محمد و زید به سلامت وارد مکه شدند و نگهبانان کمال مراقبت را درباره او رعایت کردند که هیچ گونه سوء رفتار یا آسیبی رخ ندهد. آنگاه محمد وارد کعبه شد و سنگ مقدس را بوسیده و به خانه اش برگشت، در حالی که مأمورین اعزامی متعجب، مراقب و نگهبان او بودند. تقریباً دو ماه بعد از رحلت خدیجه، محمد با زن بیوه ای به نام سوده ازدواج کرد و تقریباً در همان اوقات، عایشه دختر زیبای ابوبکر، دوست صمیمی وی، به حباله نکاح او درآمد و این وصلت موجب تقویت و تشدید روابط طرفین گردید.

به طوری که نقل کرده اند محمد پس از رحلت خدیجه در اوقات مختلف از میان پانزده یا سیزده زنی که نامزد وی شده بودند، یازده یا دوازده زن دیگر گرفته است و از این جهت مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال طلب قرار گرفته است و این وضع را دلیل شهوت پرستی او دانسته اند؛ ولی صرف نظر از این که تعدد زوجات - با این که بر حسب قوانین اروپایی ممنوع است - در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده و خلاف اخلاق شمرده نمی شده است، باید این نکته را به خاطر آورد که محمد از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی به داشتن یک زن راضی و قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در شصت و سه سالگی وفات کرد، محمد زن دیگری نگرفت. محمد از خدیجه فرزند ذکوری نداشت، در این صورت باید پرسید آیا ممکن است چنان مرد شهوانی در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی شمرده می شود، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم زنی که پانزده سال از او بزرگ تر است؟ و آیا نمی توان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زن های متعددی را که در دوران اواخر زندگی گرفت، ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد؟ (1)

در ماه مقدسی که کاروان های زیرین به مکه می آمدند، فصل صلح عمومی بود و در این موقع حتی شدیدترین خصومت ها فراموش می شد و معلق می ماند. بدین جهت دسته جات زیادی بدون ترس و وحشت برای برپاداشتن جشن های سالیانه از هر گوشه و کناری به طرف معبد (کعبه) روی می آوردند و محمد با شور و اشتیاق تام و تمام برای نشر دعوتش از

ص: 52

1- در موضوع تعدد زوجات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تحقیقات دقیق و مطالعات عمیق دانشمندان اسلامی به حدی رسیده است که هر منکر و جحودی را قانع و متقاعد می کند و نکته ای که در این باره قابل تذکار است این است که در اغلب موارد عنوان سرپرستی داشته است و عامل ازدواج، جنبه اخلاقی بوده نه رابطه جنسی؛ به علاوه در مواردی انگیزه جلب موافق و معینی برای پیشرفت اسلام، در امر ازدواج با زن هایی از قبایل مختلف دخالت داشته است. (مترجم)

این فرصت مساعد استفاده می نمود و در میان جمعیت ها به تبلیغ رسالتش می پرداخت. در نتیجه عده ای از اهالی یثرب وارد کیش جدید شدند و اسلام آوردند و در موقع بازگشت به خانه خود از دین جدید تعریف می کردند و با کمال عشق و علاقه، دوستان و همشهری های خودشان را وادار می کردند که به دین جدید ایمان بیاورند. موفقیت این افراد در نشر دین جدید، بیشتر از این جهت بود که دین جدید در مکه شیوع نداشت و سابقه همکاری تجاری بین مکی ها و اهالی یثرب نیز موجب تحریک روح رقابت بین دو شهر شده بود.

محمد در سال دوازدهم بعثتش، داستان سفر شبانه اش (معراج) را به بیت المقدس و از آن جا به آسمان بر مرکبی به نام «براق» تحت راهنمایی جبریل نقل کرد و این همان موضوعی است که قرآن به صورت مجملی در سوره یازدهم (؟) به آن اشاره می کند. (1)

بیانی که از محمد نقل شده است این است که شبی پهلوی عیالش عایشه خوابیده بود که صدای کوبیدن در خانه به گوشش رسید. (2) برخاست و دید جبریل دم در است و «براق» نزدیک او ایستاده است. براق به صورت حیوان موزی وصف شده است که صورتی دارد مانند صورت انسان، گوش هایش مانند گوش های فیل، گردنش مانند شتر، بدنش مانند اسب، دمش مانند قاطر، سمش مانند گاو، رنگش سفید مانند شیر و سرعت سیرش نظیر برق.

جبریل هفتمین جفت بال هایش را پهن کرد و پرواز نمود و پیغمبر بر براق نشست و عقب او رفت. همین که وارد بیت المقدس شدند محمد در آن جا ابراهیم و موسی و عیسی را ملاقات نمود و بر آن ها سلام کرد و به آن ها برادر خطاب کرد و با آن ها نماز خواند. پس از آن محمد با جبریل از بیت المقدس حرکت کردند. آنگاه نردبانی از برق را مشاهده نمود که برای آن ها آماده و نصب شده است. سپس به فوریت از نردبان بالا رفتند. پس از آن ابتدا (براق) را با حلقه آهنی که به صخره سختی آویخته شده بود، بستند تا برگردند، همین که به عوالم آسمانی رسیدند، جبریل رفیقش را - همان طور که دانتی در ورجیل این صحنه را به وجود آورده است - متوالیاً در هفت آسمان معرفی کرد و محمد پس از وارد شدن به آسمان اول جمعی از فرشتگان را به صورت های مختلف مشاهده نمود به این بیان که دسته ای به صورت انسان، دسته دیگری به صورت پرندگان و سایرین به صورت حیوانات مختلف. در

ص: 53

1- سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سوره اسراء آیه اول (مترجم)

2- ازدواج با عایشه در مدینه صورت گرفته است و معراج در مکه انجام شده است و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آن شب را در خانه امهانی بوده است. (مترجم)

میان پرندگان، خروس بی اندازه بزرگی را مشاهده نمود که پر و بالش مانند برف سفید بود. همه فرشتگان از زمین آمده بودند تا برای حیواناتی که اینجا زندگی می کنند، شفاعت کنند.

بالاخره مسافری وارد محلی شدند که درخت طوبی در آن جا بود و سرحد باغ لذایذ (بهشت) را نشان می داد. میوه های این درخت به قدری بزرگ بود که برای تغذیه همه موجودات در مدت طولانی کافی بود در اینجا به سد و مانعی برخوردند که برای مخلوق فناپذیری قابل عبور نبود و اینجا نقطه ای است که آسمان را از کرسی خدای متعال جدا می کند. در پهلوی درخت طوبی فرشته دیگری برای راهنمایی منتظر آن ها بود و به وسیله این فرشته، محمد به نواحی نامحدودی راهنمایی شد و در میان فرشتگانی جای گرفت که لا ینقطع به ذکر مدح و ثنای خدا مشغول بودند.

بالاخره اجازه تقرب حضور یافت و تا جایی رفت که به اندازه دو کمان تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت و در همان جا عباراتی را نوشته دید که با خط نورانی نقش شده بود و همان عبارات را بعداً شعار دینی خود قرار داد، بدین قرار :

لا اله الا الله محمد رسول الله

کلماتی را که خدای متعال بر بنده اش خواند، نمی توان کشف کرد.

تنها چیزی که به ما گفته شده است این است که خداوند امر کرد تا مسلمین روزی پنجاه مرتبه نماز بخوانند، ولی پیغمبر برحسب توصیه موسی (علیه السلام) تقاضا کرد که عدد پنجاه، به پنج تقلیل یابد و تقاضایش پذیرفته شد.

جبریل از این جریان مشعوف و خرسند بود و سپس به اتفاق یکدیگر به مکه برگشتند. در بیت المقدس پیغمبر براق را سوار شد و به وسیله همان حیوان به سلامت به خانه بازگشت به طوری که پاره ای مفسرین گفته اند این مدت به قدری کوتاه بود و به سرعت شگفت آوری این سفر طی شده بود که کوزه آبی که پهلوی بستر پیغمبر بود و موقع حرکت او اتفاقاً سرازیر شده بود، در موقع بازگشت هنوز سر کوزه به زمین نرسیده بود، به طوری که کوزه را در جای خودش گذاشت، قبل از آن که یک قطره آب روی زمین ریخته باشد.

این سفر شبانه از موضوعاتی است که درباره آن شرح و بسط زیادی داده اند و شکوه و جلال بی اندازه ای برای آن قایل شده اند و زمام اختیار به دست تصورات مذهبی افتاده است. موضوع سفر و صعود به آسمان تا جایی که خیال کار کرده است به صورت قصه های پردامنه و داستان های رنگین تصویر شده است .

درباره این سفر شبانه میان پیروان محمد منازعات و مشاجراتی رخ داده است. پاره ای

اظهار کرده اند که این سفر، جز رؤیا و تصور چیزی نبوده است. (1) دیگران عقیده دارند که محمد با همین صورت عنصری به بیت المقدس رفته است (2) و از آنجا روحش به آسمان صعود کرده است. بعضی عقیده دارند که سفر به بیت المقدس و معراج او به آسمان، هر دو در جنبه بشری صورت گرفته است. این عقیده اخیر بیشتر شیوع داشته و معلوم می شود محمد صحت آن را انکار ننموده است. (3)

ص: 55

1- عایشه گفته است شبی که نقل کرده اند این سفر انجام گرفته است محمد در بستر او خوابیده بوده است و بنابراین باید رؤیا باشد. (قبلاً راجع به بیان عایشه در پاورقی توضیحی نگاشته شد. مترجم)

2- سنی ها که الجنبی زاهد جزء آن هاست در یک بحث دینی اظهار می کنند که انکار سفر شبانه محمد به منزله انکار قرآن است.

3- برای طعن و استهزایی که خیلی از نویسندگان مسیحی بر نقل این داستان روا داشته اند باید گفت: اگر از نوع تبؤات و احساسات قبل الوقوع انگاشته نشود، لاقلاً در عرض رؤیاهای یعقوب - مندرج در کتاب خلقت، فصل 17، آیه 11 و 12 و حزقیل فصل 1، آیه 4 تا آخر آیه 29 و فصل 4، آیه 12 تا 15 و دانیال فصل هفتم، احکام انبیا فصل 9، آیه 3 و 6 و 9 بحث الهامات - باید شمرده شود. مترجم گوید: علامه جلیل حضرت آقای سید شرف الدین که از مفاخر جهان اسلام است، در شماره 4 از سال هفتم مجله رساله الاسلام (صفر سال 1375) در صفحه 384 راجع به معراج، شرحی نگاشته و ضمن اظهار نظر نهایی درباره آرا و نظریات مختلفی که موافق و مخالف در موضوع خصوصیات این معجزه گفته اند، شرحی مرقوم فرموده است که ذیلاً ترجمه آن از نظر خوانندگان می گذرد، چون حجت قاطع و فصل الخطاب است بدین قرار: ما اندازه صحت این داستان ها را نمی دانیم و قواعد و اصول اسلامی مانع از این نیست که در این جزئیات شک کنیم. چیزی که از حدیث معراج ثابت و مسلم است همانا آن مقداری است که قرآن ذکر کرده است و ایمان و علم ما را ملزم می دارد که آن را اخذ کنیم؛ اما آن چه اخباری ها و قصه سرایان در خیال پرورش می دهند - و چه بسا که آن تخیلات در دوران خودشان خوش آیند بوده است - همان طور که عقلا و علمای آن عصر، الزامی در قبول آن نداشته اند ما نیز اجبار و الزامی در پذیرفتن آن نداریم. در معجزه حق، از این که معراج روحانی باشد به حق صدمه و زیانی نمی رساند و چیزی از قیمت و اهمیت آن نمی کاهد؛ زیرا قوت معجزه ناشی از شکل و صورت آن نیست، بلکه قوت و نیروی معجزه از هدف و نتیجه آن است و نتیجه حدیث معراج، اتصال پیغمبر است به روح کلی. روزی که این مسأله مورد شک قرار گرفت از ابوبکر پرسیدند: نظر شما درباره موضوع چیست؟ آیا اظهار محمد را تصدیق می کنید. ابوبکر جواب داد: «آری بالاتر از این را هم از او تصدیق می کنم.....» در نصوص و قواعد علمی چیزی وجود ندارد که عقول ما را محجر سازد و آن را مجبور در قبول «معراج جسمانی» نماید؛ زیرا قرآن در دسترس ماست و اعجاز قرآن به این است که مملو از معانی ثانوی است، همان طور که اهل بلاغت می دانند و می گویند. از این گذشته خیال علمی برای کشف از مجاهل افلاک و سایر مجاهل کون، اولین قدم برای کشف و اکتشاف است؛ در این صورت چرا معجزه معراج را برای انسان وسیله تعلیم و درک حقایق و راهی برای کشف واقعیات عالم وجود ندانیم؟ ...

در همان سالی که معراج - سفر شبانه - به طوری که گفته شد، صورت گرفت و آن سال را مسلمین سنة المقبوله - سال قبول شده - نامیده اند، دوازده نفر از مردان یثرب به مکه آمدند و در عقبه (1) نسبت به پیغمبر سوگند وفاداری یاد کردند. این سوگند به نام سوگند زن ها خوانده شد و وجه تسمیه آن، نه از آن جهت بود که در آن موقع زنی حضور داشت، بلکه همان نوع و گندی بود که بعداً زن ها یاد کردند و تعهد نمودند که از آن تاریخ به بعد سرقت نکنند، مرتکب زنا نشوند و بچه های خود را - مانند اعراب بت پرست - از خوف بی نوایی نکشند، تهمت به کسی نزنند و در برابر همه احکام عادلانه و عاقلانه پیغمبر، مطیع باشند.

هنگامی که سفر شبانه پیغمبر در مکه ورد زبان ها شده بود، این داستان در یثرب انعکاس خاصی داشت و دسته جات زیادی در نتیجه نشر این خبر به مکه رفتند و از میان این عده، دوازده نفر را پیغمبر نزد خودش نگاه داشت و مقررات و نظامات دین جدید را به آن ها آموخت و پس از آن، این دوازده نفر به عنوان نمایندگان پیغمبر برای تبلیغ اسلام به یثرب برگشتند.

مبلغین در زمینه دعوت، فعالیت زیادی به خرج دادند و در ظرف مدت کوتاهی موفق شدند که قسمت اعظم سکنه شهر را به دین جدید وارد سازند. به محض این که این جریان به اطلاع محمد رسید، تصمیم گرفت که هر چه زودتر به طرف آن شهر هجرت کند و بیشتر این تصمیم ناشی از آن بود که ابوسفیان، حریف کینه توز و دشمن آشتی ناپذیر محمد به جای ابوطالب، حاکم و رییس مکه شده بود. از این گذشته قریش عده ای را استخدام کرده بودند تا محمد را مقتول سازند و از مزاحمت دشمنی که وجاهت و نفوذش روز افزون شده بود، نجات یابند. همین که راز این توطئه کشف شد، محمد با رفیقش ابوبکر در سکوت و تاریکی شب از مکه فرار کردند. علی دستور داشت که به جای محمد در بستر وی بخوابد و عبای معروف سبز رنگ پیغمبر را روی بدنش بکشد. جنایت کاران پس از محاصره کردن خانه، با فشار وارد شدند، ولی به جای قربانی و شکاری که در نظر گرفته بودند، علی جوان را در آن جا دیدند که با کمال آرامش به جای رهبرش در انتظار مرگ نشسته است! آن اندازه فداکاری، حس ترحم آن جنایت کاران خونخوار را برانگیخت و علی بدون آسیب و صدمه نجات یافت.

در این ضمن محمد و رفیقش، به یکی از غارهای کوه ثور که به فاصله کمی در خارج مکه

ص: 56

1- عقبه کوهی است در قسمت شمالی مکه.

قرار گرفته است، پناهنده شدند و مدت سه روز در آن جا ماندند. پسر و دختر ابوبکر اخبار را به ایشان می رساندند و خوراک نیز برای آن ها می آوردند.

وقتی که در غار مخفی بودند، ابوبکر که پیغمبر را در چنان خطر بزرگی می دید خیلی مضطرب شد و گفت: چگونه ممکن است در حالی که ما دو نفر هستیم نجات یابیم؟ محمد جواب داد: این طور نیست، زیرا سومی نیز وجود دارد و آن خداست و همان ما را حفظ خواهد کرد.

جنایت کارانی که هنوز به تعقیب ادامه می دادند، به جلوی غار آمدند ولی دیدند که در جلوی غار کبوتری لانه گذاشته است و پرده ای از تار عنکبوت روی آن کشیده شده است و این هر دو به طور معجزه آسایی در آن محل جای داده شده بود. جنایت کاران یقین کردند که غار خالی است و در جهت دیگری تجسسشان را ادامه دادند. پس از آن محمد و رفیقش از غار خارج شده و از راه غیر عادی خودشان را به سلامت به یثرب رسانیدند و علی سه روز بعد از این تاریخ به دنبال آن ها حرکت کرد. این فرار دوم یا هجرت، در تاریخ شانزدهم ماه ژوئیه سال 622 مسیحی رخ داد و در این ایام سیزده سال از بعثت محمد گذشته بود و مصادف با سلطنت خسرو پرویز در ایران بود و محمد در این تاریخ 53 سال داشت. (1) محمد با کمال اشتیاق و احترام در یثرب پذیرایی شد و اهالی این شهر به افتخار او نام قدیمی شهرشان را به مدینه النبی تبدیل کردند. محمد در مدینه، زمام امور و نظم شهر را به دست گرفت و در همان جابر درخت نخلی و گاهی روی یک منبر ساده و بی زینت تکیه می کرد و به بت پرستی ملتش می تاخت و در مستمعین خویش، چنان روح غیرت و ارادت و فداکاری می دمید که چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه های شهر، مسافرینی که از مکه می رفتند، مجبور بودند اعتراف کنند که این مرد از سلاطین ایران یا قیصر روم بیشتر مورد احترام و تکریم مردم است و جمعیت فرمان او را بیشتر و بهتر اطاعت می کردند. تا این

ص: 57

1- فرار یا هجرت به طوری که دیدیم هجرت اول نبود بلکه معروف ترین هجرت شد. این هجرت ابتدا به وسیله عمر خلیفه دوم به رسمیت شناخته شد به طوری که در متن تشریح شد و در تاریخ 16 ژوئیه 622 مسیحی صورت گرفت. در حقیقت روزی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از مکه حرکت کرد، در تاریخ اول ماه ربیع الاول بود و در دوازدهم همان ماه وارد مدینه شد یعنی در دوازدهم ماه سپتامبر. ولی تاریخ هجرت از دو ماه جلوتر شروع می شود یعنی از اول محرم و چون ماه محرم، اولین ماه سال عربی است، عمر نخواست در آن تغییری بدهد ولی 59 روز را از حساب انداخت تا این که مبدأ هجرت را همان سالی قرار دهد که محمد فرار کرد و نام تاریخ هجری به این جهت بدان داده شده است. (این که مبدأ تاریخ اسلام از هجرت گرفته شد به پیشنهاد حضرت علی (علیه السلام) بوده است. مترجم)

تاریخ دین جدید به طور اطلاق جنبه علمی و فلسفی داشت ولی در این هنگام لازم شد که آن را بر اساسی محکم و تغییر ناپذیر قرار دهد و اشکال عبادت را تعیین کند و جنبه های عملی آن را نیز مقرر دارد. بنابراین نمازهای روزانه را مقرر داشت و همچنین ساعت های معینی که نمازها باید خوانده شود و همچنین آن نقطه آسمان را که گروندگان هنگام عبادتشان باید بدان سمت توجه کنند. (1) در همین اوقات بنای اولین مسجد با ساده ترین طرز و بدون جنبه های تصنع، شالوده ریزی و ساخته شد. محمد شخصاً و با دست خود در آن کار می کرد. در این موقع، عادت احضار مؤمنین به نماز به وسیله مؤذن - که بر فراز یکی از مناره ها می رفت و با صدای بلند دعوت به نماز می کرد - ابداع شد. (2) به این بیان که مؤذن می گفت: الله اکبر لا اله الا الله، محمد رسول الله، حی علی الفلاح، الله اکبر، لا اله الا الله.

محمد در این موقع شخصیتی به خود گرفته بود که امور سلطنتی و فرماندهی و قضا و پیش نمازی در او جمع شده بود. به طور کلی عنوان وحی و الهام الهی، در وجود او مورد پذیرش واقع شده بود و فداکاری و ارادتی که از طرف پیروانش نسبت به او ابراز می شد بی نظیر بود.

در حقیقت به قدری بزرگ شده بود و به اندازه ای مورد احترام بود که هر چه با شخص او تماس پیدا می کرد متبرک و مقدس بود و هیچ نوع سادگی به پایه سبک و روش زندگی که انتخاب کرده بود نمی رسید و با توجه به همین سابقه است که عایشه گفته است که او شخصاً خانه اش را جارو می کرد و به دست خودش آتش اجاق را روشن می نمود و لباس هایش را وصله می کرد و خوراکش عبارت از مقداری خرما و نان جو بود که با شیر و عسل می خورد و آن را گروندگان و پیروان او تهیه می کردند. (3) در عین حالی که پیغمبر به شرح فوق مشغول امور روحانی بود، توجه او به امور عرفی و عادی زندگی کمتر از امور روحانی معطوف نبود.

خبری رسید که کاروان پر ثروتی مرکب از هزار شتر، تحت ریاست ابوسفیان از شام

ص: 58

-
- 1- میان ملل شرقی این نقطه به نام کعبه معروف است. یهودی ها به طرف بیت المقدس و مسلمین به طرف کعبه یا مکه و صابئین به طرف نصف النهار و مجوس ها به طرف مشرق عبادت می کنند.
 - 2- محمد بدین جهت این رسم را ابداع کرد که ملاحظه نمود که احضار مؤمنین به نماز به وسیله صدای دهل و شیپور یا به وسیله زنگ زدن به طوری که میان مسیحیان و یهودیان رایج بود در خور این مقام و موقع مقدس نیست.
 - 3- بخاری می گوید: خدا خزانه های زمین را به او عرضه داشت، ولی او نپذیرفت.

می آید و اهالی مکه یک دسته محافظ 590 نفری از مردان برگزیده همراه با کاروان فرستاده بودند. محمد با این که فقط 313 نفر سرباز و 60 شتر و دو اسب تجهیز کرده بود تصمیم گرفت به کاروان حمله کند.

در نزدیکی چاه های بدر، در طریق مکه واقع در محلی که از دریای احمر فاصله چندانی ندارد موضع گرفت و هنوز سربازان خودش را برای جنگ منظم نکرده بود که ستون پیش آهنگ کاروان مکی ها روی ریگ های موج در جلو صف آشکار شدند و چون اکثر این کاروان در عقب بودند، از نظر محمد مستور ماندند.

محمد کاملاً به وضع بحرانی خودش توجه داشت و به خوبی می دانست که مقدرات حقیقی اسلام وابسته به همین مسأله است؛ بنابراین دستش را به طرف آسمان دراز کرد و خالصانه این دعاها را بر زبان راند :

«خدایا! من به تو پناه می برم. و عده کمک و پیروزی را که داده ای از نظر دور مدار! خدایا! اگر این عده کم مغلوب شوند، بت پرستی رواج خواهد گرفت و عبادت حقیقی و بی شائبه تو، در تمام جهان موقوف خواهد شد!...»

سپس مشاجره ای در گرفت و در آن پیغمبر با چشمانی آتشبار و صدایی بلند، اعلام کرد، کسانی که در راه مقدس خدا جان دهند، درهای بهشت به روی آن ها گشاده است! و باز اعلام کرد که فرشتگان همراه ما هستند! من آن ها را می بینم که به طرف ما می آیند! هوشیار باشید، من صدای جبرئیل را می شنوم! این شمشیر خداست که از غلاف کشیده می شود. سپس خم شد و یک مشت ریگ از زمین گرفت و به طرف مکی ها پرتاب کرد و فریاد زد: به روی دشمنان .

شعله عشق آتشی که در قلوب مسلمین برافروخته شده بود، قابل مقاومت نبود و محمد با پیروزی به مدینه برگشت و غنایم فراوانی که به دست آورده بود به طور مساوی میان گروندگان تقسیم شد. از جنگ بدر در قرآن ذکری به میان است و پیروزی های بعدی محمد بر اثر حیثیت و امتیازی بود که در این جنگ به دست آورد. در حقیقت پیروزی های بعدی او مدیون همین جنگ بود.

و سال بعد (624 مسیحی) بر اثر کینه تیزی و نفرت ابوسفیان و قریش، جمعیتی مرکب از سه هزار نفر مرد، تحت سرداری و فرماندهی ابوسفیان، گرد هم آمده و میدان جنگی علیه محمد آراسته شد و ابوسفیان تا نزدیکی مدینه که یک فرسخ و نیم بیشتر تا شهر مدینه فاصله

نداشت جلو آمد و با پیروان محمد که عددشان 950 نفر بود، مواجه گردید. (1) افراد قریش به شکل هلال جلو آمدند و جناح راست سوار نظام، تحت فرماندهی خالد بود و خالد شجاع ترین و جنگجو ترین افراد بی نظیر عرب شناخته می شد.

محمد با مهارت خاصی وضعش را مستحکم نمود. در آغاز کار سپاهیان او فاتح شدند و قلب صف دشمن را شکافتند، ولی حرص و ولعی که در جمع آوری غنایم از خود نشان دادند، صفوفشان را از نظم خارج کرد. آن گاه خالد از عقب حمله کرد. تیری به صورت محمد اصابت کرد و بر اثر سنگی که به دهانش خورد، دو دندان وی شکست. خالد با صدای بلند فریاد کرد که پیغمبر کاذب - العیاذ بالله - کشته شد. بر اثر این صدا پیروان اسلام بدون این که حقیقت امر را تحقیق کنند، وحشت زده و مضطرب رو به فرار گذاشتند. در عین حال چند نفر از فداکار ترین اطرافیان محمد دور او جمع شده و او را به محل امنی انتقال دادند. در برابر شجاعتی که پسر عموی محمد در این مرحله سخت و در این حادثه سنگین از خود نشان داده بود، محمد دختر محبوبش فاطمه را به ازدواج او درآورد. فاطمه از لحاظ زیبایی کم نظیر و از جهت تقوا، مقامی احراز کرده بود که در میان اعراب، جزء چهار نفر زن مقدس، یعنی زن فرعون و مریم عذری و خدیجه و خودش به شمار می آمد.

یک سال پس از این ازدواج، محمد و جوب روزه رمضان (2) را اعلام کرد. در همین اوان چندین قبیله عرب به بهانه این که اسلام را پذیرفته اند از محمد درخواست کردند که دو نفر از شاگردانش را نزد آن ها بفرستد تا تعلیمات و آداب مسلمانی را به آن ها بیاموزند! ولی به محض این که این دو نفر مبلغ وارد شدند با کمال وقاحت و ظلم آن ها را به قتل رسانیدند. یهودی ها نیز از هر طریق با دین موجود مخالفت می نمودند. مستمراً و متوالیاً برای از بین بردن پیغمبر، توطئه هایی طرح می کردند ولی در نتیجه ثبات و خونسردی و دقت و مواظبت دایم وی خنثی می شد. در این موقع نفوذ محمد به حدی زیاد شده بود که توانست استعمال شراب را تحریم کند و بالتبلیغه نوشیدن شراب مورد نفرت و انزجار همه مسلمین حقیقی گردید.

این همه رجحان و امتیاز اخلاقی، کمال ضرورت و لزوم را داشت و توجه به همین معنی

ص: 60

1- نقطه ای که صحنه جنگ آراسته شد به نام أحد نامیده شده است و این نام از آن جهت به این کوه داده شده که تنها کوهی است که در این بیابان واقع گردیده است.

2- کلمه رمضان مشتق از رمض است که به معنی حرارت و سوزندگی است. این ماه از آن جهت به این اسم نامیده شده است که در گرم ترین ماه از سال قمری قدیم عربی واقع شده بود.

موجب شد که اسلام با این که در میان دشمنان متعدد و سرسخت محصور شده بود، از حمله و هجوم آنان نجات یابد.

حقیقت امر این است که در این هنگام قریش با جهودها دست اتحاد به یکدیگر داده و چندین قبیله دیگر از اعراب و نیز از بیابان ها وارد شده بودند و همه این نیروها با یکدیگر اشتراک مساعی داشته و علیه اسلام به کار می رفت و اسلام همه این مشکلات را فقط با نیروی تحمل و قدرت اراده مردی که دارای خاصیت نبوغ بود با شور و عشق بی پایان و فداکاری شکست ناپذیری تحمل می کرد.

همه کوشش های مهاجمین بی اثر ماند. محمد هر وقت از مدینه خارج میشد با فتح و پیروزی بر می گشت و همین که بالاخره حلقه محاصره شکست، محمد مجاهدین خودش را در برابر قبیله بنی قریظه تجهیز نمود و در یک حمله آن ها را به کلی مغلوب ساخت.

در اینجا لازم است تهمتی را که دشمنان محمد در همین اوقات از روی غرض و حسد به او زده اند، رد شود و آن موضوع ازدواج عیال مطلقه پسر خوانده او است. واقع امر این است که مدت ها پیش از طلوع اسلام میان اعراب عادتی رواج داشت که اگر کسی زنی را به نام مادر می خواند، دیگر نمی توانست با او ازدواج کند و اگر کسی جوانی را پسرش می خواند، از آن به بعد آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می شد؛ ولی قرآن هر دو عادت مزبور را نسخ کرد، به این معنی که اگر کسی زنی را مادر می خواند، می توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسر خوانده ای عیالش را طلاق می داد، پدر خوانده می توانست او را به ازدواج خودش درآورد.

محمد که نسبت به زینب خیلی احترام می گذاشت، او را به ازدواج پسر خوانده خود که برای او نیز همان قدر احترام قایل بود، در آورد. چون نتیجه این ازدواج برای زینب رضایت بخش نبود، با همه مداخله ای که پیغمبر در این باره نمود، زینب تصمیم بر طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش به خوبی می دانست که چون اصولاً این وصلت به وسیله او انجام گرفته است، مورد توبیخ قرار خواهد گرفت؛ ولی پس از انجام طلاق، پیغمبر از گریه های زینب و بدبختی او متأثر شد، لذا تصمیم گرفت از تنها وسیله اصلاحی که در دسترس دارد، استفاده کند؛ بنابراین پس از طلاق زینب، خودش با زینب ازدواج کرد.

پیغمبر با وجود مشکل به این اقدام تصمیم گرفت، چرا که می دانست عرب ها که هنوز پای بند رسم و عادت سابقشان بودند، او را با انجام این عمل به بی عفتی متهم خواهند کرد، ولی حس شدید وظیفه شناسی بر این موانع غالب آمد و زینب عیال پیغمبر شد.

در پایان یکی از سفرهای جنگی علیه قبایل که به فتح و پیروزی مسلمین تمام شده بود، عایشه زن خیلی عزیز و محبوب پیغمبر متهم به سوء رابطه با افسر جوانی به نام صفوان گردید؛ ولی بیانات و توضیحات خالی از تصنع، با کمک فصاحت و بلاغت، اشک ها و زیبایی وی محمد را درباره بی گناهی عایشه قانع و متقاعد کرد و کسانی که عایشه را متهم کرده بودند هر یک محکوم به هشتاد ضربه تازیانه شدند.

(1)

جهودهایی که در اطراف مدینه اقامت داشتند و به شدت مورد حمله واقع شده بودند (2) مکی ها استمداد کمک کردند و همین که قوای مؤثری از مکی ها فراهم شد با کمک جهودها به طرف مدینه حمله ور شدند.

محمد که از شکست در جنگ احد درس احتیاط آموخته بود، بر اثر پیشنهاد یک نفر ایرانی (3) که مسلمان شده بود، برای دفاع از مدینه در اطراف شهر به حفر خندق اقدام کرد.

مهاجمین برای غارتگری دست به کار شدند و پس از آن شهر را محاصره کردند، ولی بعد از چندین حمله که با شکست مواجه شدند و در نتیجه اختلافی که میان آن ها پدید آمده بود، بساطشان را برچیده، مراجعت کردند. این جنگ به نام جنگ خندق نامیده شد و در سال 26 - 625 میلادی مقارن با سال چهارم هجری واقع شد.

محمد پس از این مرحله حالت تعرض به خود گرفت به این بیان که قلعه های ناکن (؟) الوکوب (4) (؟) را تسخیر کرد و بعد از مقاومت شدید و پایداری سخت جهودها، قلعه خبیر را فتح کرد و در حالتی وارد این شهر شد که کم و بیش از خطری که در انتظار او بود، مطلع بود. جریان امر از این قرار است که زن جوانی از جهودها که پدر و شوهر و سایر اقوامش را در

ص: 62

1- عواملی که مؤلف درباره براءت عایشه ذکر نموده است، معلوم نیست تا چه حد در نظر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تأثیر داشته است، ولی چیزی که موجب تبرئه وی شده است، نزول وحی و صریح آیه قرآن است که پیغمبر و همه مؤمنین را متقاعد ساخته است، و عایشه را از این تهمت تبرئه نموده است. (مترجم)

2- حملاتی که در این موقع بر جهود شد، در نتیجه تحریکات و اخلال گری ها و عهد شکنی ها و توطئه های خطرناک خودشان بود که متوالیاً در راه پیشرفت اسلام ایجاد مشکل و مانع می کردند و این جنگ ها نیز مانند همیشه جنبه دفاع داشت نه حمله و تعرض. (مترجم)

3- نام این شخص سلمان فارسی است و در همین جریان حفر خندق و همکاری شخص سلمان بود که رسول اکرم فرمود: «السلمان منا اهل البیت»؛ یعنی سلمان از افراد خاندان ما شناخته می شود. (مترجم)

4- ضبط صحیح قلاع خبیر به قرار ذیل است: ناعم القموص (حصن ابی الحقیق) الشق، النطاة، الساللم، الوطیح، الکتیبه.

جنگ های اخیر از دست داده بود و به شدت تحت تأثیر روح کینه جویی و انتقام واقع شده بود، تصمیم گرفت محمد را به عنوان این که دشمن نژاد و خانواده او بود از بین ببرد. بنابراین بزغاله ای را ذبح کرد و گوشت آن را به زهر کشنده ای آلوده نمود و با کمال ادب، اوایل شب که مقارن با وقت صرف شام بود، پس از عرض کلمات فریبندهای آن را نزد پیغمبر گذاشت.

به محض این که پیغمبر اولین لقمه را خورد فریاد کرد که او را بگیرید! قطعاً بزغاله مسموم شده است!

یکی از افسران وی به نام بشر بن براء بن معرور که بیشتر از محمد از آن غذا خورده بود، فوری رنگش پرید و دست و پایش از حرکت ایستاد و طولی نکشید که فوت کرد.

محمد به شدت از درد می نالید، به فوریت دستور داد که خودش و همه افرادی را که از آن گوشت خورده بودند حجامت کنند و از هر یک مقداری خون بگیرند. زن جوان جهود احضار شد و او را استنطاق کردند و در برابر پرسش با کمال جسارت جواب داد و گفت:

تو ای محمد! پدر و شوهر و برادرم را کشتی. بنابراین من به خودم گفتم: اگر تو پیغمبر حقیقی باشی خواهی دانست که گوشت بزغاله مسموم است و اگر بالعکس، مدعی نبوت باشی، از شر تو نجات خواهیم یافت و جهودها یک بار دیگر خوشبخت خواهند شد.

زن یهودی بلافاصله اعدام شد. پیغمبر پس از وقوع این حادثه برای مدتی طولانی مریض شد و چون بالاخره هم به طور کامل در نتیجه آثار این زهر، معالجه نشده بود، تعجبی ندارد از این که انتقامی را که از جهودها در دل گرفته بود، این قدر سخت و شدید بود که خیلی از شهرهای جهود نشین مرعوب وی شدند و از ترس، بلاشرط تسلیم او گردیدند و از این جهت بیشتر از پیش بر قدرت پیغمبر افزوده گشت. احزاب - قبایل مختلف عرب - نیز از هر طرف به سوی او روی آوردند و در موارد مختلف، عقیده اسلامیشان نتیجه اثر عمیق تلاوت آیات قرآن بود که افکارشان را تسخیر می کرد.

زیارت شهر قدیم «مکه» و مقام مقدس کعبه که در هنگام نمازهای روزانه، محمد به طرف آن نظر می دوخت، آرزوی هر فرد مسلمان با تقوا بود و محمد در تقویت این آرزو و تشویق مؤمنین به حد اعلا اهتمام می ورزید و چون خودش آرزومند فتح مکه بود تا مردم آن شهر را به اسلام دعوت کند و مانند شهریار فاتحی وارد آن شهر گردد و این شهر همان جایی بود که قبل از هجرت محمد مورد آن همه توهین و اهانت و در معرض آن همه خطرات واقع شده بود؛ بنابراین برای وصول به این مقصود فرصت را از دست نداد و به عنوان امیر و

فرمانده همهٔ مؤمنین به منظور زیارت کعبه به صورت صلح و سلم به طرف کعبه عزیمت کرد و هر چند در هر قدمی با مخالفت مواجه می شد مع ذلک با هزار نفر از پیروانش با فتح و پیروزی به طرف مکه پیش رفت .

قبل از این تاریخ، اسلام، محرمانه هواخواهانی در این شهر پیدا کرده بود و خوفی را که نام محمد در دل ها ایجاد کرده بود، به علاوه معجزاتی که از ناحیه او مشهور شده بود و با نبوتش ممزوج گردیده بود، موجب آن شد که قریش خودشان پیشنهادهایی دادند که مطابق آن به مسلمین اجازه ورود بدهند و این امر منتهی به عقد قراردادی گردید که میان مکی ها و مسلمین بر اساس شرایط زیر توافق حاصل شد :

1 - قرار داد متارکه جنگ بین طرفین متعاهدین برای مدت سه سال، محترم شناخته شود.

2 - قبایل عرب آزاد خواهند بود که یا به محمد ملحق شوند یا به مکی ها.

3 - محمد و همراهانش اراضی مقدس (مکه) را قبل از برگزار شدن تشریفات عبادت سال جاری، ترک کنند .

4 - مسلمین در طول سال جاری می توانند اراضی مقدسی را که به نام «الیدا؟» معروف است، زیارت کنند.

5 - مسلمین هنگام ورود به مکه هیچ نوع اسلحه ای غیر از شمشیر - در غلاف - نباید همراه داشته باشند.

6 - مسلمین سه روز در اینجا اقامت خواهند کرد و حق نخواهند داشت هیچ یک از اهالی شهر را بر خلاف میل و اراده اش وادار کنند که اینجا را ترک گوید.

انعقاد این پیمان بزرگ ترین موفقیتی بود که تا این تاریخ برای محمد حاصل شده بود؛ زیرا هر چند پیغمبر شخصاً پس از انجام تشریفات که قرآن تعیین کرده بود، قرار بود به مدینه مراجعت کند، با این حال در همین موقع پایه های اولیه اسلام به طور مستحکم در اینجا گذاشته شد و به محض این که پیغمبر در برابر حجر الاسود با صدای بلند تکبیر گفت و دعوت خدای حقیقی را ابلاغ کرد، نیروی هر یک از سید و شخصت بت که در کعبه وجود داشت از ریشه و پایه از بین رفت. (1)

ص: 64

1- سال قدیم اعراب 360 روز داشت و به نام هر روز بتی ساخته بودند. این بت ها نماینده اشخاص و شیرها و بزهای کوهی بودند و معروف ترین و مهم ترین بتی که در میان آن ها دیده می شد، مجسمه هبل بود که به وسیله یک نفر صنعتگر سوری از عقیق سرخ ساخته شده بود و هفت تیر بدون نوک و بدون پر مرغ در دست داشت و این تیرها ابزار و نشانی های کفر و علامت ارتباط ضلالت آمیز با جهان غیب بود.

در سال نهم هجری از تمام اطراف، سفرایی به مکه و مدینه وارد شدند و تمایل امرای مختلف را در قبول دعوت به پیغمبر اعلام کردند. پادشاه حبشه که پیغمبر، قاصد مخصوصی را نزد او فرستاده بود بدین شرح جواب داد:

«درود بر خدایی باد که پادشاه مقدس و حقیقی و نیرومند و نجات دهنده تواناست.»

من اعتراف می‌کنم که خدا یکی است و محمد پیغمبر او است. رسول خدا به من نامه نوشته و از من خواستار شده است که «اموم هبابه» (1) را به ازدواج او در آورم. من باکمال خوش وقتی تقاضای او را انجام می‌دهم و مبلغ چهار هزار مسکوک طلا به عنوان مهریه به او می‌بخشم».

مقارن همین اوقات، محمد مهری تهیه کرده بود که روی آن «محمد رسول الله» حک شده بود این مهر بایستی روی نامه هایی زده می‌شد که پیغمبر به امرا و سلاطین می‌نوشت و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد. اولین نامه مربوط به این موضوع، نزد «بدهام» استاندار یمن فرستاده شد که به وسیله او نزد خسرو پادشاه ایران ارسال شود. خسرو نامه را پاره کرد و امر نمود که بدهام، پیغمبر را از این فکر منصرف کند یا این که سر او را نزد وی بفرستد. به محض این که پیغمبر از این توهین مطلع شد، گفت:

«خدا نیز سلطنت خسرو را همین طور نابود خواهد کرد و دعای او مستجاب نخواهد شد».

طولی نکشید که خسرو به دست پسرش مقتول شد. بدهام با افراد خودش اسلام آورد و محمد او را بر حکومت یمن ابقاء نمود. به طوری که مورّخین عرب نوشته اند هر ودیوس امپراطور روم نیز نامه ای را که محمد به عنوان او نوشته بود با کمال احترام دریافت نمود و آن را زیر بالش خودش جای داد و یک نفر سفیر را با هدیه های گران بهایی نزد پیغمبر فرستاد. دو نفر از امرای دیگر به نام هونسا و الموندا (!) به طیب خاطر نزد پیغمبر آمدند و در محضر او به اسلام گرویدند. حصول چنین پیروزی برای محمد از آن جهت به سهولت انجام گرفت که نه فقط عظمت و علو اخلاق او با قدرت شمشیر ممزوج گردیده بود، بلکه شخصیت او به قدری دارای نفوذ و سرشار از بلاغت و فصاحت و نیروی اقتناع بود که به محض خارج شدن

ص: 65

1- ام حبیبه دختر ابوسفیان و عیال عبدالله بن جحش که با شوهرش به حبشه هجرت کرده و شوهرش در آنجا مسیحی شده و فوت نموده بود. (مترجم)

کلمات از دهان او که با نیروی الهام توأم بود، عمیق ترین آثار را در فکر و ذهن اعراب ایجاد می کرد و دهان به دهان نقل می شد و به دورترین نقاط می رسید. کتابی را که محمد به آن ها و به تمام جهان شرق عرضه می داشت، مملو از وعده ها و نویدهای درخشان بود.

این کتاب برای اجرای وظایف کوچک، پاداش های بزرگی قایل بود و چون از یک مبدأ قوی و منبع غیر قابل مقاومتی صادر می شد، همه چیز را به طرف خودش جذب می کرد.

وقتی که پیغمبر در مکه و مدینه حکومتی تأسیس کرد می کوشید که انقلاب را به مردم و امرای کشورهای مجاور سرایت دهد، ولی قاصدی را که نزد فرمانروای بوسا نزدیک دمشق فرستاد، به امر شرحبیل امیر مسیحی عرب نژاد که منسوب به «هراکلیوس» پادشاه یونانی بود دستگیر و مقتول شد.

این صدمه مهم نبود، ولی تعرض و اهانتی بزرگ بود. بلافاصله پس از وقوع این حادثه سه هزار نفر تجهیز شدند و پیغمبر آن ها را تشویق و ترغیب نمود که در راه خدای بزرگ غیرت و شجاعت از خود نشان دهند و پرده ها و صحنه هایی درخشان از بهشت موعود و نعمت های این جهان در نظر آنان تجسم داد که چه کشته شوند و چه فاتح گردند در هر حال نصیبشان خواهد شد و در عین حال به آن ها تذکر داد و اخطار نمود که غنایم خودشان را از اشک رخسار مردم بی گناه نگیرند بلکه غنیمت های جنگی را در ذخایر و خزاین عمومی کشورهای مفتوح جستجو کنند و در همین مقام و موقف گفت:

«برای جبران صدماتی که بر من وارد آورده اند، متعرض عباد و زهادی که در صومعه ها خلوت گزیده اند، نشوید ضعف و ناتوانی جنس لطیف و کودکانی را که در آغوش گرفته اند از نظر دور نداشته باشید و رعایت کنید و به پیرمردانی که در مجرای طبیعت از این جهان ناپایدار به عالم دیگر رهسپارند، ترحم کنید. از منهدم ساختن مساکن و منازل و ضایع نمودن ارزاق و خواربار مردم خودداری کنید. درخت های بارور را محترم بشمارید و به نخل ها صدمه نرسانید؛ (1) زیرا سایه و سبزی این درخت ها برای سوره خیلی مفید و مفرح است.»

یونانی ها از لحاظ عده خیلی برتری داشتند، زیرا صرف نظر از عده و عدد خودشان، تقریباً یکصد هزار نفر از لشکریان عرب که تحت اختیارشان بود، در این جنگ شرکت

ص: 66

1- در اخبار اسلام ذکر شده است که: به عمه خودتان - درخت خرما - صدمه نزنید، زیرا نخل از باقی مانده گلی که آدم از آن آفریده شده است، ساخته شده است.

داشتند. از این جهت مسلمین در حمله اول عقب نشینی کردند و سه نفر از سردارانشان به نام زید و جعفر و عبدالله را از دست دادند و این سه نفر سردار هر یک پس از دیگری از طرف پیغمبر معین شده بودند که هر کدام از بین رفتند دیگری جانشین باشد.

زید مانند یک نفر سرباز پیشاپیش لشکر قرار گرفته بود و کشته شد. کشته شدن جعفر خیلی شجاعانه و فراموش نشدنی صورت گرفت؛ زیرا همین که دست راستش از بدن جدا شد پرچم را با دست چپ گرفت و پس از قطع شدن دست چپ باز پرچم را در میان بازوان خون آلودش نگاه داشت و بالاخره پس از پنجاه زخم کاری با افتخار تمام جان سپرد! عبد الله مقام سرداری را احراز کرد و با صدای بلند فریاد زد:

به پیش یا فتح و پیروزی نصیب ماست یا بهشت!

یک نفر تیرانداز یونانی تیری به طرف عبدالله پرتاب کرد و او را از پای درآورد؛ ولی خالد که تازه به اسلام گرویده بود، پرچم را برداشت. ته شمشیر در دستش شکست و بالاخره شجاعت و پایداری این مرد نیروی قاهر مسیحیان را به عقب راند و در نتیجه مسلمین فاتح شدند و خالد که بر اثر مهارت و شجاعت، این پیروزی را به دست آورده بود، از طرف پیغمبر به لقب «سیف الله» مفتخر شد.

بر اثر کمکی که قریش به دشمنان محمد کرده بودند قرار داد سابق را نقض کردند بنابراین لازم شد که آن ها را وادار به تمکین نماید.

محمد پس از آن که تجهیزات لازم را فراهم نمود با ده هزار نفر از مدینه حرکت کرد، ولی نزدیک بود که موفقیت اردوی اعزامی وی در نتیجه خیانتی مخدوش شود. به این معنی که مردی به نام حاطب نامه ای به مردم مکه نوشت و به وسیله خادمه اش نزد آن ها فرستاد و آن ها را از خطری که متوجه آن ها شده بود مطلع ساخت؛ ولی علی که به موقع از جریان امر مطلع شد، بر اسبش سوار شد و قاصد را تعقیب کرد و دستگیر نمود. قاصد قویاً داشتن نامه را انکار نمود و حتی پس از تفحص و جستجو نامه کشف نشد. علی از این که نامه به دست نیامد متحیر و آشفته خاطر گردید. سپس شمشیرش را از غلاف کشید و روی سر این زن به حرکت در آورد آن گاه زن از وحشت لرزید و دامن بلندی را که پوشیده بود، سست کرد و نامه ای که در آن پیچیده شده بود، افتاد و این شرح در نامه نوشته بود:

«از طرف حاطب بن ابی بلنعه به مردم مکه .

سلام بر شما باد رسول خدا عازم حمله به طرف شماست. مجهز و مسلح شوید!»

حرکت محمد به سرعتی صورت گرفت که تا هنگام ورود وی به دروازه های مکه، قریش

فکر نزدیک شدن او را هم نمی کردند! برای رعایت احتیاط شهر مکه محاصره شد و محمد که جامه شنجرفی پوشیده و بر شتری به نام «القصوی» که آن را بسیار دوست می داشت سوار بود، با پیروزی وارد شهر شد. ابوسفیان را نزد وی آوردند و به شرط این که مسلمان شود، جانش را خرید. سپس محمد برای این که با دست خودش بت های داخل کعبه را نابود کند هفت مرتبه دور کعبه طواف کرد و شعار مقدس:

لا اله الا الله...

محمد رسول الله

را اعلام کرد. آنگاه برای رفع عطش، کنار چاه زمزم رفت. باید دانست که زمزم همان چاهی است که هنگام سرگردانی هاجر، فرشته آن را به وی نشان داده بود. پس از آن محمد قسمتی از سورهٔ چهل و هشتم قرآن (1) را بر جمعیتی که آنجا حضور داشتند، خواند. آن گاه از آن که صدای مؤذن را شنید که مردم را به نماز دعوت می کند و بعد از آن که خورده ریزه های بت ها دور ریخته شده بود و جمعیت از هر طرف او را محاصره کرده بودند روی به مردم کرد و گفت:

«از من چه انتظار دارید؟»

هزاران صدا ممزوج با تضرع و استرحام، از میان جمعیت بلند شد و همه گفتند:

انتظار داریم که مانند پدری با ما رفتار کنی. (2)

آن گاه جواب داد:

«بروید، برکت و رحمت خدا بر شما باد!» (3)

مقارن همین اوقات، قبایل هوازن و قریش که از نابود شدن بت های خودشان به شدت متأثر بودند، تحت فرماندهی «ابالق» - گویا صحیح مالک بن عوف است - اسلحه در دست گرفته و در دره حنین که سه ربع فرسخ تا مکه فاصله دارد به صف آرایی پرداختند. در این

ص: 68

1- «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» سوره فتح آیه اول.

2- آن چه در این باره معروف است این است که جمعیت گفتند: از تو انتظار داریم با ما همان معامله ای را بکنی که یوسف با برادران خودش نمود. (مترجم)

3- در متون تواریخ اسلامی چنین به نظر می رسد که رسول اکرم در پایان بیانش فرمود: اذهبوا انتم الطلغا یعنی بروید. همه شما آزادید و از اینجاست که محققین این جمله کوتاه را به عنوان اولین منشور آزادی بشر تلقی کرده اند و باید با نظر عمیق دید که تفاوت آثار حاصله از این اعلامیه، با اعلامیه انقلاب کبیر فرانسه و امثال آن دربارهٔ آزادی بشر، چه قدر است. (مترجم)

جریان، دوازده هزار نفر با همکاری دو هزار نفر از مکی ها که اخیراً اسلام آورده بودند، با یکدیگر متفق شده و به خود وعده می دادند که به سهولت فاتح خواهند شد و بر قبایلی که از هر حیث کمتر از آن ها بودند، غلبه خواهند کرد.

مسلمین بدون انتظار و به طور ناگهانی در معرض ریزش تیرهای مخالفین واقع گردیده و از این حمله بی مقدمه و ناگهانی به طوری مرعوب شدند که نزدیک بود مفتضحانه عقب نشینی کنند. با چنین اوضاع و احوال و در تحت چنین شرایطی غیر از تهییج و قیام به نام خدا یا استمداد فرشتگان، چیز دیگری لازم بود که عبارت است از وجود لشکری فعال و جرار و مغزی متفکر و مدبر.

بنابراین محمد خود را به مرکز میدان جنگ رسانیده و در نتیجه ابتکار شخصی و شجاعت ذاتی از فرار لشکریانش جلوگیری کرده و سرانجام دشمن را مقهور نمود.

پس از آن که «هوازن» به شدت مورد تعقیب قرار گرفتند، تمایل خود را به تسلیم اعلام کردند و (ابالق) برای لشکریان خودش در این زمینه سرمشق شد؛ زیرا به دین جدید ایمان آورد. شش هزار نفر اسیر، 24 هزار اسب، 4 هزار شتر سواری و همین مقدار اونس نقره به دست مسلمین افتاد. مقدمات تقسیم این غنایم گران بها فراهم شده بود که نمایندگانی با حال گریه و تضرع وارد شدند و نزد محمد تحصن جستند. آن گاه درخواست کردند تا از خرابی و نابودی این همه خانواده جلوگیری به عمل آید. در این هنگام محمد سربازانش را جمع آوری کرد و با این کلمات مختصر و ساده آن ها را مخاطب قرار داد:

«مسلمان ها! برادران شما با پشیمانی و ندامت به شما روی آورده اند و نزد من متحصن شده اند تا پدران و مادران و کودکانشان را آزاد کنیم و تقاضا دارند اموال ایشان مسترد شود و من در مقابل درخواست ایشان نتوانستم مقاومت کنم. موافقت شما در این باره موجب رضایت قلبی من خواهد بود. اگر در میان شما کسانی هستند که با این تقاضا موافق نیستند، نظر خود را ابراز دارند. من به چنان کسانی و عده می دهم که در جنگ آینده جبران شود و خدا غنایم گران بهاتر از این را به ما خواهد بخشید» (1).

پس از آن که بیانات محمد به پایان رسید،

کوچک ترین صدای اعتراضی به گوش نرسید. بنابراین آن چه اموال غنیمت گرفته شده

ص: 69

1- این جریان چه از نظر مشورت و چه از نظر آزادی در رأی که همیشه باید سر مشق مسلمین باشد بسی شایان دقت است. (مترجم)

بود، مسترد گردید. تمام اسرا آزاد شدند و روح دیانت و عدالت، جانشین شدت عمل و غارتگری گردید. (1)

در میان امرای عرب که در این موقع دسته دسته می آمدند و اسلام می آوردند، شخصی بود به نام مسیلمه امیر یمن. این مرد که عنصری بلهوس و منافق بود و پس از بازگشت حکومت خودش به هوس رسالت افتاده بود، از عامل نبوغ و عنصر اقناع که لازمه مقام نبوت است، غفلت داشت. مرتد شد و به محمد چنین نوشت:

از طرف مسیلمه رسول خدا به محمد پیغمبر خدا نصف جهان مال من باشد و نصف دیگر از آن تو!

محمد چنین جواب داد:

«از طرف محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب! زمین متعلق به خداست و این ارثیه را به هر کس بخواهد می دهد»

در سال دهم هجری علی به یمن فرستاده شد تا در آنجا دین اسلام را تبلیغ کند و چنین گفته اند که تمام قبیله ای در یک روز اسلام آوردند و این عمل سر مشق تمام ساکنین آن ایالت شد، به استثنای قبیله حمدان که چون مسیحی بودند ترجیح دادند به همان حال بمانند و جزیه بدهند. بدین طریق اسلام در زمان حیات محمد پایه گذاری شد و رواج گرفت و بت پرستی در تمام عربستان ریشه کن شد، چرا که محمد سال بعد درگذشت.

با توجه به این سوابق باید گفت که همه این موفقیت نتیجه نبوغ جنگی محمد نبود، بلکه ناشی از آن بود که هم مصلح بود و هم فاتح. مقام او نسبت به دینی که تبلیغ می کرد مقام شیوخ و رؤسای قدیم قبایل بود و بالاخره آن نوع و آن طرز اخلاقی را که او ترویج می کرد، در مقایسه با اعمال و افعال رایج آن روز در عربستان - آن چه به نظر مسیحیان فعلی می رسد - فقط صفا و طهارت بود و بس. مضافاً به این که قانون او که قصاص را قبل از رسیدگی در محکمه جزایی و بدون اجازه محکمه منع کرده است اقدامی بود قابل تمجید که جلوی انتقام

ص: 70

1- در تاریخ درخشان دعوت مقدس و جهاد مبارک اسلامی دو موقف بسیار حساس مشاهده می شود. یکی غزوه بدر که آغاز مبارزه بود و موفقیت های بعدی منوط و موقوف به آن استقامت و پایداری بود و دیگری مقاومت نهایی که در همین جنگ حنین به کار رفت و محققین دقیق خارجی در این موقف اخیر چنین گفته اند: «اگر در این جریان اخیر محمد فاتح نمی شد، مسلماً تاریخ جهان صورت دیگری به خود می گرفت؛ به عبارت دیگر تاریخ بشریت عوض می شد که شرح آن مستلزم بحث جداگانه ای است». (مترجم)

شخصی و حس کینه توزی همشهریان او را که سالها با جنگجویی خ--و گرفته بودند، میگرفت و همان حس انتقام جویی و کینه توزی شدید که در نهادشان مخمر شده بود، کار را به آنجا کشانده بود.

بنابر آن چه گذشت، گرویدن اعراب به، اسلام همان طور که عمومی و کلی بود، می توان گفت صمیمی و واقعی بود و در این هنگام روح دینی اعراب کاملاً بیدار شده بود و تمام احساسات و خواص ذاتی پرشور اعراب، در یک مجرا افتاده بود و آن عبارت بود از فتح و پیروزی در راه خدا یا مرگ در راه احیای یگانگی و بزرگی او و این معنی تنها آرزوی شدید و پایدار هر فرد مسلمانی بود.

عشق به قدرت یا ثروت و غنیمت، آرزوی تحصیل اقتدار و حتی امید بهشت، همه و همه عواملی بودند که اسباب و ابزار تقویت این شور و این عاطفه شمرده می شد و بر تلاطم و مد این دریا می افزود. به طوری که قبلاً بیان شد پس از آن که تمام محیط عربستان از لوث بت پرستی پاک شد شعار محمد را که عبارت از: لا اله الا الله محمد رسول الله بود همه پذیرفتند. این فاتح دینی افکار پرشور خود را متوجه تسخیر سوریه نمود تا آن کشور را از تحت نفوذ و سیطره یونانی ها خارج سازد و اسلام را در آنجا رواج دهد و این موضوع را در سال 639 مسیحی آشکارا اعلام کرد و برای اجرای منظورش فرصت را از دست نمی داد.

موقعی که میوه ها می رسد و خرمن به دست می آید و همان وقتی که آفتاب به شدت ب--ر ریگهای گداخته عربستان می تابد بایستی مقدمات یک جنگ طولانی فراهم شود در این هنگام بود که اطاعت و خضوعی بیشتر از پیش در برابر اراده ای قوی تر ابراز می شد؛ زیرا معتقد و مؤمن بودند که این نیرو از طرف خدا آمده است.

بیست هزار نفر سواره مسلح و مجهز تحت فرماندهی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از پشت دیوارهای شهر آرام و ساکت مدینه به حرکت در آمد؛ ولی در این سیر و حرکت موانع و خطراتی عرض وجود کرد که به مخیله بدبین ترین اشخاص خطور نمی کرد. پس از زحمات و مشقات بی سابقه بالاخره اردو به سوریه وارد شد و در اینجا با مخالفتی مواجه نگردید؛ زیرا پس از زد و خورد های کوچک و بی اهمیت، همه امرای کوچکی که کشور سوریه آن روز میان آن ها تقسیم شده بود، به اردوی مسلمین روی آورده و خودشان را روی پای پیغمبر انداختند. این روزها شهرت پیغمبر به جایی رسیده بود که همان شهرت برای مغلوبیت دیگران کافی بود. محمد مالیات و جزیه هایی بر عهده آن ها گذاشت ولی در هر صورت عقاید دینی مغلوبین را محترم شمرد راست است که همیشه نشر و تبلیغ دینش را توصیه و تأکید می کرد، ولی

هیچ وقت آن را به صورت قانون بر دیگران تحمیل نمی نمود و از این راه آن چه را در قرآن نوشته شده بود اجرا میکرد و آن این است که:

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَلَسْ لَمْ تُمْ فَاِنْ أَسْ لَمْ تُمْ فَهَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (1)

موفقیت محمد در این مرحله اصولاً ناشی از رحم و مروتی بود که به مسیحیان نشان داد و از آن ها فقط جزیه مختصری گرفت. بدین طریق وقتی که به مدینه مراجعت کرد، قلوب تمام افراد مغلوب را مسحور مهر و محبت و مجذوب عاطفه و ترحم دینش کرده بود.

تقریباً مقارن همین اوقات واقعه ای رخ داد که به نظر هر صاحب بصیرت و هر فرد بی طرفی، محمد را از هر نوع تهمت و سوء نظری که به او نسبت داده اند، تبرئه می کند و آن این است که تنها پسر او (ابراهیم) که مادرش ماریه قبطیه بود و 61 سال داشت، در سن هفده سالگی (2) درگذشت.

در حقیقت فقدان چنین پسری برای چنان پدری ضایعه ای دردناک بود؛ زیرا به چشم خود ملاحظه کرد، تنها فردی که می توانست شخصیت چنان مرد با عظمتی را به نسل های بعد انتقال دهد از دست رفت. شرح مطلب چنین است که درست در همان ساعت درگذشت این جوان (ابراهیم) آفتاب گرفت. مردمان معمولی در این جریان از روی اطمینان برای پیغمبر امتیاز خاصی را قایل شدند؛ به این معنی که یقین کردند آسمان ها نیز در این مصیبت شرکت کرده اند؛ ولی محمد آن قدر از توجه به این عواطف و احساسات خرافی پیروان خودش دور بود و به اندازه ای بی اعتنایی کرد و آن قدر از شنیدن تملق اجتناب میکرد که همه مردم را دعوت کرده و به آن ها گفت:

ای مردم آفتاب و ستارگان مخلوق خدایند و هیچ گاه گرفتن خورشید یا ماه، برای اعلام تولد یا مرگ مخلوقات فناپذیر نیست. (3) از این تاریخ به بعد محمد همیشه مشغول

ص: 72

1- سوره اعراف، آیه 20: و اگر با تو از در احتجاج درآمدند، پس بگو خودم و کسانی را که از من پیروی می کنند به خدا تسلیم کرده ام و با اهل کتاب و بی سوادان بگو آیا اسلام آوردید؟ که اگر اسلام آوردند، هدایت شده اند و اگر پشت کردند، همانا تبلیغ بر عهده تو است و خدا نسبت به بندگان، بصیر و بینا است.

2- مأخذی که مؤلف درباره سن ابراهیم به دست آورده است صحیح نیست. ابراهیم در موقع وفات بیشتر از سه سال نداشته است. (مترجم)

3- این محرومیت از داشتن فرزند ذکور برای محمد همیشه موجب تأسف و مایه سرزنش تأسف و مایه سرزنش و تحقیر بود تا جایی که مخالفین و حسودان او را ابتر می نامیدند و این کلمه در لغت به معنی «بی دم» یعنی بی اولاد است.

پذیرایی کسانی بود که برای فراگرفتن قرآن به مدینه می آمدند و از این گذشته سرگرم طرح قوانین و تأسیس مؤسسات دولتی بود که به حکم مقدرات بایستی بر بیشتر از نصف معموره آن روز جهان حکومت کند.

نکته دیگری که مورد نظر او بود و می خواست به نحو شایسته و جالبی آن را عملی کند این بود که در اذهان و افکار عمومی رعایت احترام شعایر خارجی دیش را عملی سازد و چون گویی قبل از وقت احساس کرده بود که این آخرین سفرش خواهد بود، خیلی دقت داشت که حد اعلای شکوه و جلال را به این زیارت بدهد و تشریفات آن را در شهر مکه به صورتی نشان دهد که سابقه نداشته باشد.

خلاصه ای از تشریفات را که در چنین موقعی انجام داد و حتی تا عصر حاضر، حجاج در مکه بر همان منوال عمل می کنند، در اینجا تشریح می شود بدین قرار: محمد پس از آن که طبق برنامه غسل کرد و سرش را تراشید به طرف معبد رفت و حجر الاسود را بوسید. آن گاه هفت مرتبه در اطراف کعبه طواف کرد، سپس از آنجا خارج شد و با قدم های آهسته و شمرده به طرف کوه صفا رفت و از آنجا رویش را به سمت کعبه متوجه نمود و با صدای بلند گفت:

الله اکبر - لا اله الا الله لا شریک له - العزة والملك له - الحمد لله لا اله الا الله.

از صفا حرکت کرد و باز همان شعار را در مروه و سایر مواقع مقدسه تکرار کرد. بالاخره 63 شتر به عدد سال های عمرش قربانی کرد و همچنین شصت و سه غلام آزاد نمود.

در این موقع محمد به مدینه برگشت و در حالی که طرح های پرمایه و مفیدی در فکرش که مرکز نبوغ بی پایانی بود، پرورش می یافت مرگ در انتظار او بود. کمی پس از ورود به مدینه، مبتلا به تب شدیدی شد و با توجه به این که اگر تب مهلک نباشد خطر ناک است، میل داشت نزدیکانی را که بیشتر از دیگران دوست می داشت، اطرافش جمع شوند. محل مرگش را در منزل عایشه زن محبوب خود قرار داد درد و رنجی را که احساس می کرد، طولانی و شدید بود و در مورد حمله مرض و تشنجاتی که بر او عارض می شد، غالباً با صدای بلند می گفت:

«این زهر آن زن یهودی است که مرا می کشد! احساس می کنم که تمام رگ های قلب من از جا کنده شده است با تمام این احوال فکرش منظم کار می کرد و بر قوای ذهنیش تسلط داشت تا حدی که تمام خصوصیات و مقدمات تهیه اعزام یک اردوی جنگی دیگر را به طرف سوریه فراهم کرد و لوای فرماندهی را به دست خودش تبرک نمود و آن را به عمر که شخص

غیرتمند و وفادار و شجاعی بود و فرماندهی را بر عهده داشت، سپرد. (1)

تا سه روز قبل از مرگش منظمآً تشریفات عبادت عمومی و نماز را انجام می داد؛ ولی پس از آن به طوری مریض شد که وقتی وارد مسجد می شد، بر دوش خدمت گزارانش تکیه می داد و پاهایش سستی می کرد. آن گاه امر کرد که صحابی وفادارش، ابوبکر به جای او نماز بخواند. در آخرین مرتبه ای که در مسجد حضور یافت بعد از نماز با کمال خلوص و نهایت تواضع به صورت توبه به جمعیت خطاب کرد و گفت:

«مردم! برادران! اگر به فردی از افراد شما تازیانه ای زده ام، اینک شانه های خودم را تسلیم تازیانه قصاص می کنم! آیا به نام نیک هیچ مسلمانی توهین کرده ام؟ اگر چنان کسی در این اجتماع وجود دارد، اشتباهات مرا اعلام کند. آیا مال کسی را تفریط کرده ام؟ اگر چنین است با مختصر بضاعتی که دارم، می توانم اصل و فرع (!) دین خودم را بپردازم. یکی از حاضرین بلند شد و سه در هم طلبی را که از سابق داشت، مطالبه نمود. محمد بلافاصله دستور پرداخت آن را داد و گفت:

خجالت در این جهان را بر شرمساری در جهان آینده ترجیح می دهم. دخترش فاطمه اغلب می آمد و پهلوی بسترش می نشست. محمد به او گفت: «دخترم چرا گریه می کنی؟ آیا راضی نیستی در این جهان و جهان دیگر بزرگترین زنان باشی؟»

آن گاه غلامانش را آزاد کرد. سایر اقوامش را که غرق گریه بودند، نزدیک طلبید و گفت:

«حال به شما دستور می دهم که پس از درگذشت من چه باید بکنید. پس از این که مرا غسل دادید و در کفن پیچیدید و در قبر گذاشتید آن را در کنار لحد بگذارید. قبر من باید زیر همین نقطه ای که فعلاً هستم کنده شود. همین که این وظایف انجام گرفت خواهید رفت.»

پس از لحظه ای تأمل و توقف ادامه داد و گفت:

«اولین کسی که برای نماز خواندن، بر جنازه ام حاضر شود، رفیقم جبرئیل خواهد بود و از آن اسرافیل و میکائیل بعد از آن ها فرشته مرگ با موکبش. پس از این که آن ها رفتند، شما می توانید وارد جمعیت شوید، برای من نماز بخوانید و از خدا طلب رحمت کنید. خانواده من باید سوگواری کنند و بدین طریق سرمشق همه مؤمنین قرار گیرند. بزرگ ترین میل و آرزوی من این است که شیون ها و ضجه ها و ناله ها، راحتی مرا سلب نکنند.»

در این موقع محمد برای چند لحظه مدهوش شد ولی پس از بهبود گفت:

ص: 74

می خواهم مکتوبی بنویسم که آن مکتوب شما را برای همیشه از اشتباه و خطا مانع شود.»

عمر در این باره قرآن را دست گرفت و بلافاصله فریاد کرد این کتاب نوشته شده است. (1)

پس از آن همه از اتاق خارج شدند و فقط زن محبوبش عایشه در اتاق ماند. روزی که می خواست بمیرد، دست هایش را شست و با صدای بلند گفت:

«ای خدا! روح مرا در برابر وحشت مرگ مجهز کن». آن گاه طولی نکشید که مدهوش شد. عایشه می گوید: لحظه ای که مرگش فرا رسید، من پهلوی او نشسته بودم. سرش روی دامن من بود که ناگهان چشمانش را گشود و با نظری ثابت، به سقف خانه توجه نمود و با صدایی لرزان این آخرین کلمات را شکسته ولی شمرده بر زبان راند:

«ای خدا! گناهان مرا ببخش! ای رفیقم (جبرئیل) من در آن عالم بالا تو را دارم. آنگاه با کمال آرامش روی فرشی که بر زمین گسترده بود جان داد.

محمد روز 13 ربیع الاول یعنی اولین روز، از یازدهمین سال هجرت درگذشت، و این روز مقارن است با هشتم ماه ژوئن سال 632 مسیحی در 63 سالگی رحلت کرد و در بیست و هفت سال آخر عمرش اخلاص و خصوصیات یک نفر پیغمبر را احراز کرد. او در مدینه - نه در مکه - دفن شد. نعش وی بر خلاف شایعه مضحکی که می گوید در میان جاذبه دو سنگ هم وزن و هم قوه در هوا معلق است، زیر زمین، در سمت راست قبر ابوبکر و قبر عمر مدفون است.

وفات محمد ایجاد بهت و آشفتگی عمومی نمود و همه جا این پرسش به زبان می آمد که :

«آیا حالا که آن کلام زنده از بین رفت، دینش باقی خواهد ماند؟»

عمر جواب داد که:

«پیغمبر نمی میرد! و روحش برای یک لحظه ناپدید شد ولی مانند موسی و عیسی باز به میان مؤمنین بازگشت خواهد نمود».

در این جریان فقط مقام ابوبکر می توانست با این عقیده معارضه و مبارزه کند، وگرنه عمر حاضر بود با شمشیر از عقیده خودش دفاع کند!

ابوبکر به عمر گفت :

«آیا شما این عقیده را درباره خدا اظهار می کنید یا درباره محمد؟ خدای محمد فناپذیر

ص: 75

1- عمر گفت این کتاب خدا برای ما کافی است. (مترجم)

نیست، ولی محمد بشری بود مثل همه ما و مرد همان طور که همه ما خواهیم مرد».

ابوبکر برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج، مشکل دیگری در پیش داشت، ولی بالاخره با خواندن یک آیه از قرآن که محمد در ضمن آن از مرگش خبر داده بود، بر مشکلات فایق آمد. (1)

چهار نفر جانشین محمد، به ترتیب عبارتند از ابوبکر و عمر و عثمان و علی.

این نکته را باید در نظر داشت که آن شمشیر غیر قابل مقاومتی که در دست محمد بود، جانشینان وی هیچ وقت آن را در غلاف نکردند تا این که امپراطوری وسیعی تشکیل شد که حکومت آن قسمت های وسیعی از آسیا و آفریقا و اروپا را در بر داشت.

مادامی که پرچم (اسلام) در دست عمر و خالد و سایر سرداران و افسران محمد بود پیروزی های متوالی نصیبشان می شد. ایران و فلسطین و سوریه و مصر به سرعت مسخر مهاجمین عرب گردید. در ظرف دوازده سال سی و شش هزار شهر و قصبه و قریه را متصرف شدند و چهار هزار معبد و کلیسا را از بین بردند و هزار و چهار مسجد به نام دین اسلام ساختند و وقف کردند و تا مراکش را تسخیر نکردند و همه آفریقا را از اسکندریه تا طنجه و قسمت اعظم اسپانیا را زیر قدرت و سیادت خودشان نیاوردند، از پای نشستند.

نویسندگان و مورّخین اسلام با افتخار و سربلندی و با خرسندی تمام، سال هاست روی برکات و مواهب ذهنی و فکری که آفریننده به پسر عبدالله داده است مکث کرده و بحث می کنند.

احترام وی به بزرگ، تواضعش نسبت به کوچک، فرط تحملش در مقابل افراد گستاخ و مغرور، احترام و تکریم و تمجید همه را به او جلب کرده است. قابلیت و استعدادی که داشت موجب برتری و فرمانروایی او گردید. هر چند کاملاً بی سواد بود لیکن فکرش به قدری توسعه داشت که هوشمندترین مخالفین را در مباحثه مغلوب می کرد و در عین حال فکرش را در اعماق ذهن نازل ترین اصحابش نفوذ می داد.

نیروی فصاحت و بلاغتش در عین سادگی به گونه ای با آثار قیافه موقر و سیمای جذاب وی ممزوج بود که محبت و احترام همه را به خود جلب می کرد و چنان قدرت نبوغی در نهاد

ص: 76

1- ابوبکر گفت: هر کس محمد را عبادت می کرد بدانند که محمد مرد؛ ولی هر کس خدا را عبادت می کرد، بدانند که خداوند زنده است و نمی میرد. آنگاه آیه ای از قرآن به این مضمون خواند که: «محمد پیغمبری است مانند سایر پیغمبرانی که پیش از او آمدند و رفتند آیا اگر او (محمد) بمیرد یا کشته شود شما به دین گذشتگان خودتان بر می گردید؟ عمر گفت: گویی من این آیه قرآن را قبل از این نشنیده بودم! (مترجم)

او به ودیعت گذاشته شده بود که عارف و عامی را یکسان تحت نفوذ قرار میداد مانند هر دوست و مانند هر همکاری لطیف ترین احساسات طبیعی بشری را از خود بروز می داد. (1)

ولی با این که تحت تأثیر عواطف رقیق و احساسات لطیف قرار می گرفت و اغلب وظایف اجتماعی و داخلی را شخصاً انجام می داد، حیثیت و عنوان پیغمبری را به خوبی حفظ می کرد. با همه آن سادگی که برای صاحب چنان فکر عظیمی آن قدر طبیعی است، مع ذلك این مرد، حقیرترین و ناچیزترین کارهایی را بر عهده می گرفت که قلم توانای هیچ نویسنده ای نمی تواند کراهت و ناچیز بودن آن را مکتوم و مستور سازد! حتی وقتی که فرمانروای مطلق عربستان بود، شخصاً کفش و لباس های خشن پشمی خودش را وصله می کرد! بزها را می دوشید، اتاق را جارو می کشید و آتش اجاق را روشن می کرد! خرما و آب، غذای معمولی او بود و شیر و عسل غذای تشریفاتی. وقتی که مسافرت می کرد، تکه های نانی را که همراه داشت با خادمش تقسیم می کرد. اخلاص و واقعیت دعوت او در راه خیرخواهی و بشر دوستی پس از وفاتش به دلیل خالی بودن صندوق هایش ثابت و محقق گردید. (2)

نظر توماس کارلیل درباره این پیغمبر قهرمان به حدی اصیل و صحیح و به اندازه ای به موقع و به جاست که از ذکر آن نمی توان خودداری کرد.

کارلیل می گوید:

این فرزند صحرا با قلبی عمیق و چشمانی سیاه و نافذ و با روحی اجتماعی، وسیع و پر دامنه همه نوع افکاری را با خود همراه داشت غیر از جاه طلبی! چه روح آرام و

ص: 77

1- هنگام مرگ زید که در غزوه موده کشته شد، یک نفر از اصحاب مشاهده می کند که محمد با دختر آن صحابی و خادم وفادارش همدردی می کند و می گیرد و با تعجب از این که چگونه ممکن است ضعف بشری بر قلب پیغمبر خدا راه یافته باشد، گفت: - عجباً چه می بینم! - پیغمبر جواب داد: می بینی که دوستی، در فراق دوست صمیمی و فداکارش گریه می کند. محبت محمد نسبت به فاطمه یعنی همان دختری که از خدیجه داشت بی اندازه بود و همچنین در وفات نابهنگام اولادش مانند هر پدر مهربانی دلش می سوخت و می گریست.

2- مؤلف فراموش کرده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) حتی یک صندوق هم نداشت چه رسد به صندوق ها. در حاشیه مربوط به این بحث، مؤلف درباره دفاع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شرحی نگاشته و بر نویسندگانی امثال ماراکسی و پریدوکس و بالاخره فردریک شلیگل و سایرین که بی جهت و بدون حق نسبت به مقام مقدس رسالت، جسارت هایی کرده اند اعتراض می کند که از نقل آن صرف نظر شد. (مترجم)

بزرگی! او از کسانی بود که جز با شور و عشق و حرارت، سر و کاری ندارند و از کسانی بود که طبیعت، آن‌ها را مخلص و صمیمی قرار داده است؛ در حالی که دیگران در طریق فرمول‌ها و شعارهای گمراه‌کننده و بدعت‌ها سیر می‌کردند و با همان حال راضی و خرسند بودند. این مرد نمی‌توانست خودش را در آن شعارها بیچد و محصور کند. او فقط با روح خودش و با حقیقت اشیا سر و کار داشت!

رمز بزرگ هستی با همه دهشت و جبروت و با همه جلال و شکوه، در نظر او روشن و آشکار می‌درخشید! هیچ‌گونه بدعت و ضلالتی آن حقیقت غیر قابل‌وصف را نمی‌توانست از او مکتوم و مستور بدارد و ندای همان حقیقت بود که می‌گفت: «من وجود دارم».

آن‌چه را در این زمینه صداقت و واقعیت نامیدیم در حقیقت امری است ملکوتی و جنبه ایست الهی.

کلام چنان مردی، صدایی است مستقیم از قلب طبیعت! مردم باید به آن گوش دهند و اگر به چنان کلامی گوش ندهند به هیچ صدایی نباید اعتنا کنند؛ زیرا همه چیز در برابر آن مانند باد است.

از دوران قدیم، چه در ضمن سیاحت‌ها و چه در ضمن زیارت‌ها، هزار فکر در ذهن این مرد وجود داشت. او به خود می‌گفت:

«من چه هستم؟ این شیء بیکران که من در آن زندگی می‌کنم و مردم آن را جهان می‌نامند، چیست؟ زندگی چیست؟ مرگ چیست؟ من باید به چه معتقد باشم؟ من باید چه بکنم؟»

صخره‌های مهیب کوه حرا کوه سینا، ریگستان‌های عزلت و انزوا، جوابی به او نمی‌دادند. آسمان لاجوردی با همه عظمت و شکوه با همه ستارگان درخشانی که روی سرش جلوه‌گری داشتند، جوابی نمی‌دادند. از هیچ طرفی جوابی نمی‌رسید. فقط روح این مرد و آن‌چه از الهامات خدا در آن جای گرفته بود به او جواب می‌داد و بس! (1)

محمد - یک مرد منزوی - در میان خانواده خودش قیام کرد و آن‌ها را وادار کرد که به پیغمبری او ایمان بیاورند. محمد عرب ساده‌ای بود که قبایل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به یک جامعه فشرده و مطیع نمود و در میان ملت‌های روی زمین،

ص: 78

آن‌ها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد در کمتر از سی سال این روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین‌النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد و در طول دوازده قرن به استثنای اسپانیا، هیچ وقت نفوذ سیاسی و اجتماعی آن از این حدود منقطع نگردیده است و دین اسلام در همین ساعت در شمال آسیا و مرکز آفریقا و سواحل دریای خزر در حال بسط و پیشرفت است.

آری محمد قهرمان، همان مردی است که شور و حرارت و نبوغش، دینی را تأسیس کرد و همان دین پیروان زردشت را به صورت چند جامعه پراکنده تنزل داد و هندوستان را مسخر نمود و کیش برهمنی سابق و همچنین کیش پرانتشار بودایی را در آن طرف رود گنگ مخدول و مغلوب نمود و آن همه ایالات و ولایات را از حیظه اقتدار مسیحیت منتزع ساخت و به تدریج تمام قسمت های شرقی و مستعمرات آفریقای روم را از سرزمین مصر گرفته تا جبل الطارق متصرف شد و مسلمین به طرف نواحی دورافتاده اروپای غربی حمله بردند و بزرگ ترین قسمت اسپانیا را تصرف کردند و تا سواحل رودخانه لوار - همان اسپانیایی که روم قدیم را می لرزاند - پیش رفتند و بالاخره با فتح و پیروزی وارد روم جدید یا قسطنطنیه شدند. (1)

اینک قسمتی از قصیده معروف به قصیده برده که امام شرف الدین بوصیری سروده

ص: 79

1- در میان آثار عتیق، هنوز موزه قسطنطنیه تا امروز عبای محمد (برده) و بیرق سیاه به نام عقاب را حفظ کرده است. این اشیا در کلیسای ایاصوفیا که بعداً مبدل به مسجد گردیده است، جای داده شده و همچنین بقایای صلیب اصلی که مسیح مقدس روی آن دار زده شده است و این آثار عتیق به وسیله مادر قسطنطین بزرگ از شهر بیت المقدس به اینجا منتقل شده است و در همین کلیسای ایاصوفیا روی یکی از ستون های آن بود که نقش و نشانی از عمر دیده می شود در حالی که با اسب جنگی خودش روی توده هایی از نعش های مسیحیان وارد کلیسا می شود و سنگ مرمر را با دستش خون آلود می کند، به صورتی که گویی نقشی است از تقدیر خدایی علیه یک نسل منحط که چون حقیقت را از دست داده اند، به ضعف و فساد و حماقت و شهوت پرستی مبتلا شده اند. مترجم گوید: نقشی که در ستون سابق الذکر تصویر شده است، قطعاً به وسیله نقاش مسیحی متعصبی کینه توزی مسیحیان را علیه مسلمین تحریک کند والا تاریخ گواه است که هیچ گاه عمر یا سردار مسلمان دیگری در هیچ نقطه ای آن هم در کلیسا به این صورت فجیع و فضیح وارد نشده است و داستان فتح بیت المقدس و عدالت و رأفت و حس اغماض و گذشتی که تاریخ به نام عمر ثبت کرده و رعایتی که از کلیسای مسیحیان کرد بهترین شاهد ادعای ما و خلاف گویی مسیحیان است.

است، نقل می شود. (1)

محمد سيد الكونين والثقلين *** والفريقين من عرب و من عجم

نبينا الأمر الناهي فلا احد *** ابر في قول لا منه ولا نعم

هو الحبيب الذي ترجى شفاعته *** لكل هول من الاحوال مقتحم

دعا الى الله فالمستمسكون به *** مستمسكون بحبل غير منقسم

فاق النبيين في خلق وفي خلق *** ولم يدانوه في علم ولا كرم

و كلهم من رسول الله ملتمس *** غرماً من البحر اور شفأاً من الديم

واقفون لديه عند حدهم *** من نقطة العلم او من شكلة الحكم

فهو الذي تم معناه و صورته *** ثم اصطفاه حبيباً بارئى النسم

منزه عن شريك في محاسنه *** فجوهر الحسن، فيه غير منقسم

دع ما ادعته النصارى في نبيهم *** واحكم بما شئت مدحاً فيه واحتكم

فانسب الى ذاته ما شئت من شرف *** وانسب الى قدره ما شئت من عظم

فان فضل رسول الله ليس له *** حد فيعرب عنه ناطق بقم

لم يمتحنأ بما تعى القول به *** حرصاً علينا فلم نرتب ولم نهم

اعبى الورى فهم معناه فليس يرى *** للقرب والبعد منه غير منقسم

كالشمس تظهر للعين من بعد *** صغيرة و تكل الطرف من امم

و كيف يدرك في الدنيا حقيقته *** قوم نيام تسلوا عنه بالحلم

فمبلغ العلم فيه انه بشر *** و انه خير خلق الله كلهم

و كل آى الى الرسل الكرام بها *** فانما انقلبت من ثوره بهم

فانه شمس فضل هم كواكبها *** يظهرن انوارها للناس في الظلم

1- اصل قصیده بالغ بر یکصد و شصت بیت است که این مقدار را مؤلف نظماً به انگلیسی نقل کرده است و در اینجا متن عربی آن به نظر خوانندگان می‌رسد. ضمناً باید دانست که صرف نظر از ترجمه انگلیسی این قصیده، به زبان فرانسه و آلمانی و ترکی و اردو نیز ترجمه گردیده است و از این جهت به قصیده «برده» معروف شده است که سراینده قصیده پس از نظم آن، شبی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را در خواب می‌بیند که با عده‌ای از اصحاب در مجمعی حاضر و از سراینده تقاضا می‌شود که عین قصیده را برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بخواند. شرف الدین قصیده را در حضور حضرت می‌خواند و حضرت بردی را که بر دوش مبارک داشته است به عنوان صله روی دوش او می‌اندازد و بر این قصیده شرح‌هایی در زبان عربی نوشته‌اند. ترجمه قصیده مزبور به شعر پارسی که پس از متن عربی خواهد آمد، اثر طبع شاعر گرانمایه مهذب معاصر، آقای غلام رضا دبیران می‌باشد. (مترجم)

اکرم بخلق نبی زانه خلق *** بالحسن مشتمل بالبشر مبتسم
کالزهر فی ترف و البدر فی شرف *** و البحر فی کرم والدهر فی همم
کانه و هو فرد فی جلالته *** فی عسکر حین تلقاه و فی حشم
لا طیب یعدل ترأباً ضم اعظمه *** طوبی لمستشوق منه و مستلم
دعنی و وصفی آیات له ظهرت *** ظهور نار القرى لیلا علی علم
آیات حق من الرحمن محدثة *** قديمة ضعفته الموضوف بالقدم
لم تقترن بزمان و هی تخبرنا *** عن المعاد و عن عاد و عن ارم
دامت لدينا نفاقت کل معجزة *** من النبیین اذجئت و لم تدم
قرت بها عین قاریها فقلت له *** لقد ظفرت بحبل الله فاعتصم
ان تتلها خيفة من حر نار لظى *** اطفأت نار لظى من وردها الشیم
کانها الحوض تبيض الوجوه به *** من العصاة وقد جاؤه کالحمم
و کالصراط و کالمیزان معدلة *** فالقسط من غیرها فی الناس لم یقم
لا تعجبین لحسود راح ینکرها *** تجاهلا و هو عین الحاذق الفهم
قد ینکر العین ضوء الشمس من رمد *** و ینکر الغم طعم الماء من سقم
یا خیر من یمم العافون ساحته *** و فوق متون الانیق الرسم
و من هو الایة الکبری بمعتبر! *** و من هو النعمته العظمی لمغتتم

آن پادشه گیتی محمود محمد اوست *** در هر دو جهان سرور عرب و عجمش دربان
پیغمبر ما احمد هم آمر و هم ناهی *** در لا و نعم کس را چون او نبود احسان
امید شفاعت ما داریم ز درگاهش *** کز لطف کند یاری وز ترس رهاندمان
او خواند به سوی حق انگیزه ما خود اوست *** نوید نگرده آنک زد چنگ بدان دامان

او از همه و خشوران در خلق به و در خو *** در علم و کرم او را هرگز نرسند ایشان
هر یک ز رسول الله خواهند که بر بخشد *** یک مشت ز آب بحر یا قطره ای از باران
صف بسته به پیش وی هر دسته به جای خویش *** چون نقطه و چون شکله در دانش و در برهان
پس اوست که کامل کرد هم معنی و صورت را *** و آنگاه حبیبش خواند آن خالق انس و جان
همتا نبود او را در حسن خدادادش *** پس آیتی از وحدت در گوهر حسش خوان
دعوی نصاری را درباره عیسی هل *** وان حکم که خود خواهی در مدح محمد ران
ذاتش به شرف منسوب آن طور که خواهی کن *** تعظیم نما قدرش آن قدر که می بتوان

ص: 81

بر فضل رسول الله حدی متصور نیست *** ناید به بیان وصفش ناطق بودار سبحان

بر پایه فهم ما آیات خود او بنمود *** تا آن که ز شک ناییم از حق به سوی بطلان

در معنی او افهام عاجز بود و کس نیست *** جز آن که بزرگش گفت در امکانه و ازمان

چون شمس که چشمان را کوچک بودی از دور *** وز قرب و مقابل نیست یارای نگه در آن

بر معنی او واقف چون گشت در این دنیا *** قومی که بود در خواب وز وهم بود شادان

پس پایه علم اینست کورا بشری دانیم *** وز جمله خلق الله برتر بودی در شأن

از نور وجود او پیوست بوخشوران *** هر معجزه کاوردند در ازمنه و دوران

پس شمس فضیلت اوست و آن ها همگی کوکب *** کز پرتو او باشند بر مردم نور افشان

بر خلق نکوی او شد خوی خوشش زینت *** هم مژده ده رحمت هم مشتمل احسان

در تازگیش چون گل در روشنیش چون ماه *** در جود به سان بحر در همت چون کیهان

از غایت هیبت چون دیدیش به پنهانی *** در لشکری از ابطال گفتمی بودش فرمان

با تربت پاک او عطری نبود همسر *** خوش آن که همی بوید خوش آن که ببوسد آن

بگذار کنم توصیف ز آیات که ظاهر شد *** چون آتش مهمانی بر کوه شبانگاهان

آیات خداوندی است حادث به ظهور اما *** در نفس قدیم آمد کان شد سخن رحمن

گوید ز معاد و عاد ز آینده و بگذشته *** با آن که قرین نبود با هیچ یک از ازمان

اعجاز رسل جمله تبدیل شده است و نسخ *** قرآن بودی دایم اینش بودی رجحان

خواننده قرآن باد خرم دل و روشن چشم *** زن چنگ به حبل الله وین فوز غنیمت دان

آیاتش اگر خوانی از ترس عذاب نار *** یک رشحه از آن امواج خاموش کند نیران

آیات بود گویی چون حوض نبی در خلد *** کز آن بشوی اسپید روی سیه از عصیان

میزان و صراط حق آیات بود پس عدل *** قائم نشود در خلق جز آن که از این میزان

نبود عجب از حاسد گر منکر آن گردد *** کز درک حقایق خود جهلش بودی عنوان

هر بد کنندی انکار رخسندگی خورشید *** کی طعم گوارا را بیمار کند اذعان

ای آن که گدایان راست کوی تو مهین مقصد *** سوی تو بسی آیند از ماشی از رکبان

تو آیت کبرایی بر دیده عبرت بین *** مغتلمان را نیز یک نعمت بی پایان

ص: 82

1. تعلیمات قرآن

کلمه قرآن از «قرأ» مشتق شده یعنی او خواند و معنی صحیح آن خواندن است یا به تعبیر دیگر «آن چه باید خوانده شود». این اسامی نیز به قرآن داده شده است:

الکتاب؛ کتاب الله؛ کتاب العزیز؛ کلام شریف؛ مصحف و الفرقان - یعنی آن چه حق را از باطل و خوب را از بد تمیز می دهد (1) - به عقیده مسلمین نه فقط قرآن صادر از مبدأ ربوبیت است، بلکه جاوید است و غیر مخلوق و به طوری که عده ای می گویند خلقت قرآن در ذات خدا باقیست و از همان جایی است که خدای متعال معجزه محمد را به نحوی بی نظیر و غیر قابل تقلید ابداع کرد، به طوری که در قرآن نشان داده می شود. اولین نسخه آن در عالم جاوید (ازل) یعنی در محلی که نزدیک به تخت (کرسی) خدا است، روی صفحه وسیعی به نام «لوح محفوظ» نوشته شده است و لوح محفوظ همان جایی است که احکام و فرامین خدا برای گذشته و حال و آینده نوشته شده است. مسلمین نیز عقیده دارند که قبل از این که خدا سایر اشیا را خلق کند این لوحه فرامین و بعد از آن قلمش را آفریده و باز معتقدند که این لوح، سنگ قیمتی بسیار بزرگی است و قلم، عبارت است از مرواریدی که روشنایی از نوک آن خارج می شود و آن به منزله تنها مرکب صحیح و درستی است که خدا آن را مصرف می کند و نیز فرشتگان به موجب امر خدا برای ثبت و ضبط گفتار و کردار مردم، آن را مصرف می کنند و یک نسخه از این لوح در یک مجلد روی کاغذ همراه جبرئیل در ماه رمضان - شب قدر - به آسمان پایین تر فرستاده شد و از آنجا جبرئیل آن را به صورت وحی

ص: 83

1- برای اولین بار ترجمه قرآن در سال 1599 به وسیله «الکسندر پاگانینی» اهل بریکسان در شهر ونیز منتشر شد و جمعی دیگر تاریخ انتشار آن را در سال 1515 تا سال 1530 می دانند و به فرمان پاپ آن را سوزاندند. ترجمه انگلیسی قرآن به وسیله «سیل» با مقدمه نفیس آن معروف و مورد تقدیر است. ترجمه هایی به زبان فرانسه به وسیله «دوروی تر» و «ساوای» منتشر شده است.

در مواقع مختلف در طول مدت بیست و سه سال بر حسب اقتضای وقت و به حکم ضرورت و احتیاج به صورت وحی به محمد ابلاغ کرد و در سال آخر زندگیش برای مزید خرسندی وی به عنوان امتیاز مخصوص قرآن مزین به احجار کریمه بهشت محفوظ در ابریشم یک مرتبه در دوازده ماه به نظر او رسید.

به طوری که گفته اند فقط معدودی از سوره های، قرآن به طور کامل نازل شده است و قسمت اعظم آن به صورت قسمت هایی مجزا الهام شده است و در موارد مختلف به وسیله نویسندگانی که محمد داشت، سوره به سوره نوشته می شد تا این که طبق تعلیمات جبرئیل تکمیل شد. اولین قسمتی که نازل شد و مورد اتفاق همه است پنج آیه اول از سوره 96 قرآن است بدین قرار:

«اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (1)

همین که آیات تازه ای الهام می شد و از دهان پیغمبر خارج می گردی، د کاتب وی آن را می نوشت. آنگاه میان پیروان او انتشار می یافت و غالب اشخاص از روی نسخه اصلی رونوشت هایی برای خودشان می گرفتند؛ ولی عده زیادتری بودند که آیات را حفظ می کردند. همین که نسخه های اصلی پس گرفته می شد، بدون توجه به زمان نزول و بدون رعایت نظم و ترتیب به صورت غیر منظمی آن ها را در صندوقی جای می دادند و از این جهت تاریخ نزول خیلی از آیات مجهول است.

قرآن به یکصد و چهارده قسمت غیر متساوی تقسیم شده است که آن ها را فصل یا سوره می نامیم و جمع سوره ها را اعراب، «سور» می خوانند. این فصول (سوره ها) در نسخه های اصلی به ترتیب عدد طبقه بندی نشده است، بلکه به هر سوره نامی داده شده است و نام هر سوره ای گاهی از موضوعی که در آن بحث شده و گاهی به مناسبت نام شخصی که در آن سوره ذکر شده گرفته شده است؛ ولی معمولاً به مناسبت اولین کلمه قابل ذکری که در آن سوره بیان گردیده است به همان نام نامیده می شود.

پاره ای از سوره ها دو نام یا بیشتر از دو نام دارند و این اختلاف ناشی از رونوشت هاست.

ص: 84

1- سوره علق، آیه 5 - 1: بخوان به نام خدای خودت که آفریده است انسان را از علق - خون غلیظی به شکل زالو - بخوان و خدای تو کریم تر است. همانی است که به وسیله قلم تعلیم داد. چیزهایی به انسان آموخت که آن را نمی دانست.

بعضی از این سوره ها گفته شده است در مکه نازل شده و بعضی در مدینه و به همین مناسبت آن سوره را مکی یا مدنی می نامند.

هر فصلی (سوره ای) نیز به قسمت های متساوی کوچک تری تقسیم می شود که معمولاً به جمله تعبیر می شود و در عربی آن را آیه می نامند - و معنی آیه علامت و نشانی یا شگفتی است -

پس از ذکر عنوان و نام سوره در اول هر سوره ای - فقط به استثنای سوره نهم - جمله مقدس «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر می شود.

(1)

مسلمین همیشه قرآن را بزرگ ترین معجزه تلقی کرده و عظمت این معجزه را در عرض معجزه زنده کردن مرده می دانند و می گویند معجزات موسی و عیسی زودگذر و موقتی بوده است ولی معجزه محمد جاوید و پایدار است و بنابراین بر همه حوادث اعجاز آمیز قرون گذشته برتری دارد.

قرآن از نقطه نظر ادبی، شاعرانه ترین اثر مشرق زمین است و قسمت اعظم آن نثری است موزون و مسجع و این سبک مطابق ذوقی است که از قدیم ترین اعصار در این قسمت از کره ارض رواج داشته است.

همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین اعرابند، نازل شده و از لهجه های دیگر به ندرت در آن یافت می شود.

قرآن به عنوان نمونه اعلاسی زبان عربی، پذیرفته شده و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است و با این که مبهم و متمایل به بسط و تفصیل است مع ذلك به طور - کلی قوی پر مایه - و عالی است و این همان معانی است که نظر گوته (2) معروف را به خود جلب کرده و مورد تصدیق او واقع گردیده است که می گوید:

ص: 85

1- شرح ذیل آماری است منظوم راجع به مندرجات قرآن مأخوذ از یک نسخه خیلی نفیس متعلق به تیپو صاحب بدبخت که فعلاً در کتابخانه عمومی در کمبریج ضبط است: آیه قرآن که نغز و دلکش است - شش هزار و ششصد و شصت و شش است. یک هزار آیه درباره اوامر و یک هزار درباره نواهی. هزار آیه حاوی وعده و بشارت. هزار آیه آن انداز و تهدید و هزار آیه آن راجع به داستان های برگزیده و هزار آیه آن امثالی است که جنبه تعلیم و آموزش دارد. پانصد آیه در بحث حلال و حرام و یکصد آیه آن راجع است به دعاهایی برای عزا و حوادث.

2- شاعر و دانشمند معروف آلمانی. (مترجم)

«قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارت آن، خواننده در بادی امر رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن می شود و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های متعدد آن می گردد».

وقتی که محمد زنده بود، قرآن به صورت اوراق پراکنده ای نگهداری می شد. ابوبکر جانشین او ابتدا نه فقط از روی نوشته های روی برگ های خرما و پوست ها و استخوان های گوسفند بلکه از زبان کسانی که آن را حفظ کرده بودند، قرآن را در یک مجلد جمع آوری کرد و هنگامی که استنساخ تکمیل شد، نزد حفصه دختر عمر که یکی از زوجات پیغمبر بود، به عنوان امانت گذاشتند و آن را نسخه اصلی شناختند و چون بین چندین نسخه از قرآن که در ولایات منتشر شده بود اختلافاتی وجود داشت، در زمان خلافت عثمان به سال سی هجری مقرر گردید که مقداری رونوشت از نسخه موجود نزد خودش تهیه شود و در عین حال دستور صادر گردید که سایر نسخه هایی که با نسخه اصلی تطبیق نمی کرد، توقیف شود.

برای این که قدر و منزلت قرآن به خوبی دانسته شود باید در نظر گرفت که هنگامی که پیغمبر قیام نمود، فصاحت و بلاغت کلام اهمیتی بسزا داشت و شعر و خطابه به اوج اعتبار رسیده بود. یکی از محققین اسلامی می گوید :

«معجزه قرآن در زیبایی و حسن تلفیق و انسجام جملات آن است به طوری که هر عجمی که به تلاوت آن گوش دهد، فوری امتیاز و برتری آن را نسبت به انواع ترکیبات و جمله بندی های عربی درک می کند. هر جمله آن که در ترکیبی به کار رفته است از حیث لطافت مانند یاقوت درخشانی است و به مثابه شفاف ترین گوهری است که در چهل چراغی تالو و تشعشع داشته باشد و در عین حال انسجام و حسن تلفیق آن غیر قابل تقلید است تا جایی که از ابتدای نزول در نظر همه دانشمندان، مایه تعجب و حیرت قرار گرفته است.

قرآن تا آن حد معجزه جاوید شناخته شده است که محمد آن را دلیل قوی و مؤید رسالتش اعلام نمود و آشکارا فصیح ترین مردان آن روز عربستان را - که در آن وقت عده زیادی بودند و آن ها معلومات و هنرشان این بود که از لحاظ لطف بیان و سبک انشا، برتری خودشان را نشان دهند - به مبارزه دعوت کرد تا یک سوره مانند قرآن بیاورند.

طبق اخبار، لبید (ابوریعه) یک نفر از اهالی یمن و یکی از هفت نفر گوینده ای بود که معلقات را به وجود آورده بودند. معلقات یک رشته اشعار برگزیده و زبده ای بود که در کعبه آویخته شده بود. در موقعی که محمد آشکارا دعوتش را اعلام کرد، لبید در حال بت پرستی می زیست یکی از منظومه های او با این بیت شروع می شد:

الا کل شیئی ما خلا الله باطل *** و کل نعیم لا محالة زائل

برای مدت ها هیچ شاعری یافت نمی شد که بتواند نظیر قرآن را بیان کند و بالاخره یکی از سوره های قرآن به نام «بقره» به یکی از درهای همان معبد نصب شد و لبید از خواندن اولین آیات آن سوره به قدری متأثر شد که اعلام نمود: «این عبارات فقط و فقط ناشی از الهامات خدایی است» و پس از آن به اسلام گروید. (1)

همان آیات قرآن که لبید را آن قدر متأثر کرد ذیلاً نقل می شود:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (2)

اما درباره کافرین می گوید :

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بَكُمْ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَفِّ يَدٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (3)

عوامل و موجباتی که خواندن قرآن را در ذهن اعراب تحسین و اعجاب انگیز می کند مربوط به سحر و جاذبه ای است که در سبک انشای آن به کار رفته و معلول زینت های شاعرانه ای است که محمد در نثرش به کار برده و به آن لطافت و روانی بخشیده و آیات را

ص: 87

1- لبید بعداً در جواب دادن به طعن و طنزهایی که کفار مخصوصاً امرؤ القیس، امیر قبیله بنی اسد - و سراینده یکی از هفت منظومه به نام المعلقات - بر محمد و کیش او می زدند خیلی خدمت کرد.

2- آن کتاب هیچ گونه شکی در آن نیست. دستور هدایتی است برای پرهیزکارانی که ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند و از آن چه ما به آن ها داده ایم، انفاق می کنند و آن هایی که به آن چه بر تو نازل شده و آن چه بر کسانی که قبل از تو بوده اند - بر پیغمبران - نازل شده است، ایمان دارند. آن ها تحت هدایت پروردگارشان هستند و آن ها کسانی هستند که رستگارند.

3- سوره بقره، آیه 17-20: مثل آن ها مثل کسی است که آتشی بر افروزد و همین که آتش آن چه در اطراف اوست روشن کرد، روشنی را از آن ها می گیرد و آن ها را در تاریکی می گذارد - چشمشان را می بندد - که نمی بینند. آن ها کردند و لاند و کورند و بر نمی گردند - پشیمان نمی شوند - یا مانند ابری طوفانی از آسمان که در آن تاریکی و رعد و برق باشد، انگشت های خودشان را بر اثر رعد و برق ها از ترس مرگ در گوش هایشان می گذارند و خدا بر کافرین محیط است. نزدیک است که برق چشمانشان را برباید! مادام که به آن ها روشنی برسد در آن روشنایی سیر و حرکت خواهند داشت و همین که ظلمت آن ها را فراگرفت بر می ایستند و اگر خدا بخواهد گوش و چشمشان را نابود می کند. هر آینه خدا بر هر چیزی تواناست.

موزون و مسجع نموده است. تنوع آن بسیار جالب است؛ زیرا گاهی از جنبه لسان معمولی خارج می شود و آن در موردی است که ضمن آیات پر طنطنه ای، ابدیت خدای متعال را به شکلی تصویر می کند که روی تختش نشسته و قوانین را در جهان پخش و توزیع می کند. وقتی که لذت های جاویدان بهشت را وصف می کند، جملاتش (آیاتش) تکان دهنده است و به صورت آهنگ و نوای خاصی منعکس می شود و هنگامی که از جهنم بحث می کند، شعله های آتش جهنم را به وسیله جملاتی (آیاتی) محکم و مؤثر، تصویر و ترسیم می کند.

مسلمین قرآن را به حد اعلای تکریم و احترام نگاهداری می کنند. افرادی که حداکثر احترام را رعایت می نمایند بدون این که تطهیر کرده باشند به آن دست نمی زنند (1) و برای این که مبدا کسی از روی غفلت و بی ملاحظگی چنین کاری بکند روی قرآن یا روی جلد آن می نویسند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

قرآن را با نهایت رعایت ادب و احترام میخوانند و هیچ گاه آن را زیر کمر بندشان جای نمی دهند و هر وقت آن را باز می کنند، می بوسند. در سفرهای جنگی آن را همراه دارند. آیاتی از آن را روی بیرق هایشان رسم می کنند و آن را با طلا یا سنگ های قیمتی مزین می سازند و با علم و اطلاع آن را نزد غیر مسلمان نمی گذارند.

قرآن اساس تحصیلات و تعلیمات مسلمین است و در همه مدارس آن را به اطفال می آموزند تا با صدای بلند بخوانند و تمام آن را در حافظه بسپارند. (2) قرآن در همه جا نمونه اعلای قانون و عمل شناخته می شود. قضاتشان به آن قسم می خورند و (3) همه مسلمین موظفند آن را دقیقاً مطالعه کنند تا نور حیات را از آن کسب کنند.

مساجدی دارند که تمام قرآن روزانه در آن تلاوت می شود. به این بیان که سی نفر از قراء در آن اجتماع می کنند و به نوبت آن را می خوانند.

صدای این کتاب برای بیشتر از هزار و دویست سال در گوش و قلب افراد بشر طنین انداز بوده است و نمونه هایی از علمای اسلام هستند که هزاران بار آن را خوانده اند!

قرآن، کراراً ایمان به خدای واحد و تسلیم در برابر اراده او و اطاعت کامل احکام او و خیر خواهی و بشر دوستی و مسالمت و خودداری از صرف مشروبات الکلی و حلم و

ص: 88

1- جهودها نیز همین اندازه برای کتابشان احترام قایلند و مادام که دستشان شسته نباشد آن را لمس نمی کنند.

2- یاد آن روزها بخیر. (مترجم)

3- این رسم را سلاطین برقرار کرده اند.

بردباری و همچنین یاد آوری از ثواب و پاداش شهادت در راه دین را تبلیغ می کند، در صورتی که درباره وظایف مخصوص علاوه بر تعهد در تبلیغ اسلام، اولین وظایفی که در قرآن تصریح شده است، عبارت است از ادای پنج نوبت نماز به طرف قبله و روزه ماه رمضان (1) و زکات یعنی انفاق چهل یک عایدی به مستحقین حتی به دشمنان و مخلوقات وحشی. از این سه وظیفه عمده، محمد ادای نماز را آن قدر تأکید کرده و ضروری شمرده است که آن را ستون دین و کلید بهشت نامیده است و نیز اعلام کرده است که از دینی که نماز در آن نباشد نمی توان امید خیر داشت. (2)

امر راجع به شستشو و طهارت مقدمه ایست برای نماز سیل (Sale) در رساله مقدماتی می گوید:

«برای این که مسلمین در اجرای این وظیفه مراقبت و مواظبت بیشتری مراعات کنند از پیغمبر روایت شده است که گفت :

عمل به دیانت بر اساس طهارت گذاشته شده است (3) او طهارت نصف دین و کلید نماز است و بدون آن خدا نماز را نخواهد پذیرفت.

برای این که موضوع بهتر روشن شود باید بیان غزالی را در نظر داشت که می گوید: طهارت چهار درجه دارد. درجه اول عبارتست از طهارت جسم از انواع کثافات و آلودگی ها. درجه دوم عبارت است از تطهیر جسم از انواع انحرافات و کارهای ناروا. درجه سوم عبارت است از تطهیر قلب از تمایلات و مشتتهای مذموم و معایب زننده و درجه چهارم عبارت است از تطهیر تمام افکار درونی و منویات قلبی از محبت ها و علائقی که پای بندی به آن ممکن است انسان را از توجه به خدا منصرف کند. مضافاً به این که جسم نسبت به قلب مانند پوستی است که روی مغز کشیده شده باشد و به این دلیل کسانی که در تطهیر می کوشند، از اشخاصی که به آن اندازه در پاکیزگی صورتی اهتمام ندارند، اجتناب می کنند و در عین حال از

ص: 89

1- مطابق احکام اسلامی سه درجه روزه وجود دارد: اول، خودداری معده و سایر اعضای بدن از ارضاء و تسکین مشتتهای. دوم، خودداری گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضا از ارتکاب گناه. سوم، روزه قلب و آن عبارت است از بی اعتنائی به کارهای دنیایی و خودداری از هر نوع فکری جز توجه به خدا.

2- راجع به درجات تأثیر این وظیفه گفته شده است که نماز انسان را به نیمه راه بهشت می رساند. روزه انسان را به دروازه بهشت وارد می کند و انفاق صدقه (زکات) به انسان جواز ورود می دهد.

3- بنی الاسلام علی الطهارة. (مترجم)

روی جهل و نفاق، بیهوده غرض می ورزند و اعراض می کنند» و از اینجا به طور وضوح آشکار می شود که چگونه مسلمین از طرف پاره ای نویسندگان (مسیحی) چه به وسیله انتشارات و چه از راه تصویر، متهم شده اند که فقط همین شستشویهای صوری آن ها را از گناهانشان تطهیر می کند.

ولی احکام و اوامر قرآن منحصر در وظایف دینی و اخلاقی نبوده است. گیبون می گوید:

«از اقیانوس اطلس تا کنار رود گنگ، قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده، بلکه به عنوان قانون اساسی نیز شناخته شده که شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی و حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره می کند و همه این امور که به موجب احکام ثابت و لایتغیری انجام می شود، ناشی از اراده خداست و به عبارت دیگر قرآن، دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است دستوری است شامل مجموعه قوانین دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی.

این مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی، از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا حقوق فردی، از منافع فردی تا منافع عمومی، از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب و مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بردارد».

بنابر آن چه گفته شد قرآن مطابق تحقیقات کومب با انجیل فرق دارد؛ زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهی نیست، بلکه به طور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات و تحریص و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات بسیار صحیح است و هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد.

(1)

از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میزان و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل پیروان آن شناخته شده است، بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست؛ زیرا تاج و تخت یا به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی روی این شالوده ریخته شده است و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور از این منبع گرفته می شود و بالا-خره کلیه مسایل حیاتی و مالی با اجازه همین منبع و مصدر

ص: 90

محمد به خطر مداخله رجال کهنوت در سیاست کشورها توجه داشت. به عبارت دیگر متوجه بود مداخله اشخاصی که به نام دین و از دستگاه دینی ارتزاق می کنند، در امور کشور داری تا چه حد خطرناک است و حساب می کرد که مداخله این نوع اشخاص، موجب فساد همه دولت هاست؛ بنابراین به چنین دستگاهی اجازه مداخله نداد و می خواست هر مسلمانی یک نسخه قرآن همراه داشته باشد و همان قرآن پیشوا و رهبر و امام او باشد.

این آرزوی عاقلانه ای بود و پیغمبر در این باره از روش مسیح که مولود وحی و الهام بود، تبعیت می کرد؛ زیرا تنها دینی که به وسیله مسیح تأسیس شد، عبارت بود از عبادت خالص دینی، بدون کشیش و کاهن و بدون مراقبت و کنترل خارجی و فقط نسبتی بر اساس احساسات قلبی و تبعیت از اوامر خدا بود. مسیورنان می گوید:

«هیچ گاه مردی مانند مسیح وجود نداشته است که کمتر از هر کشیشی باشد! و هیچ گاه دشمنی بزرگ تر از او برای ظواهری که دین را به بهانه حمایت، لگدکوب می کنند، نبوده است» و باز می گوید: «در این وظیفه به اصطلاح، هیچ نوع سلسله مراتب منظمی وجود نداشته است. افراد - در این مکتب - یکدیگر را برادر خطاب می کردند، ولی مسیح به طور مطلق القابی را از قبیل ربی (2) از بین برد و فقط به دو عنوان معلم و پدر اکتفا نمود به این معنی که به خودش معلم و به خدا پدر اطلاق شود».

بنابراین اسلام بدون رجال کهنوتی است. دکترهای (علمای) قانون، دکترهای (علمای) علوم الهی هستند؛ زیرا قانون قرآن است ولی معیشت آن ها از بابت عشور تأمین نمی شود و شغل ایشان کشیشی نیست بلکه قضایی است. دارایی آن ها نه از منبع معبد است و نه از عشور و نه از صندوق بازنشستگی دولت. معیشت آن ها از عواید قضایی به نسبت صدی دو و نیم و از درآمد محصول املاک اختصاصی مساجد و موقوفات تأمین می شود. دکترهای (علمای) حقوق، هیأتی را تشکیل می دهند و اختیاراتشان کمتر از اختیارات کلیسای انگلستان نیست با این تفاوت که اختلافاتی وجود ندارد.

ص: 91

- 1- مردم بی خبری که حتی در همین کشور اسلامی، تصور می کنند که دین از سیاست جدا است، بخوانند و متنبه شوند که دستگاه تعلیمات اسلامی غیر از ادیان منسوخ است و چه قدر تأسف آور است که یک نفر محقق خارجی این معنی را کاملاً درک کرده و توضیح می دهد؛ ولی کسانی که خود را مسلمان معرفی می کنند به تقلید کورکورانه از خارجیان مغرض، چه یاوه سرایی ها می کنند. (مترجم)
- 2- لقب رهبران دینی جهودهاست. (مترجم)

عقیده و ایمان محمد از شوائب سوءظن و ابهام و تردید مبری بود و قرآن شاهدهی است روشن و عظیم بر یگانگی خدا.

اسلام بر اساس اصل عقلی و استدلال به این که هر چه زاییده شود باید بمیرد و هر چه برخیزد باید فرو نشیند و هر چه فاسد شود باید ضایع و نابود گردد، استوار است و مخالف بت پرستی و آدم پرستی و ستاره پرستی است. استدلال آمیخته با شور و جذبه محمد بر اساس عقیده پرستش وجود نامحدود و جاویدی است که بدون شکل و بدون مکان و بدون فرزند و بدون مثل و مانند، در دورترین و مرموزترین زوایا و خفایای افکار ما حضور دارد. وجود او بر حسب ضرورت ذات اوست و تمام مراتب کمال، ناشی و مشتق از وجود خود اوست. این معانی و موضوعات بدین طریق - ضمن سوره 2 و 7 و 57 - بر زبان پیغمبر بیان شده و مورد اعتقاد و احترام اصحاب او قرار گرفته است و به وسیله مفسرین و مبلغین قرآن مانند قاطعیت ریاضی، تحدید و تفسیر شده است. هر شخص موحد فلسفی، ممکن است به عقیده محمد که مقبولیت عامه دارد، بپیوندد :

خدای طبیعت وجودش در تمام آثارش و در قلب انسان نوشته شده است.

طریقه آزادی در عمل و آزادمنشی محمد برای جانشین های او سرمشق بود و ادعای وحی و الهام از هبوط آدم تا موقع نزول و تبلیغ قرآن امتداد داشت.

محمد به پیروان خودش تعلیم داد که نسبت به مؤمنین مسیحیت - طبق سوره 7 و 10 قرآن - احترام زیاد و مقام خاصی قایل باشند (1) و کلیسای لاتین، توفیق آن را نداشت که نظریه عصمت و پاکی مریم عذرا، مادر مسیح را از قرآن تبعیت کند. (2)

در طول مدت ششصد سال راه حقیقت باز بود، ولی مسیحیان از روی کمال غفلت و بی حسی سرمشق پیشوای خود را فراموش کردند. موسی و مسیح ظهور پیغمبر بزرگ تر از

ص: 92

1- در میان دلایلی که برای این منظور و موضوع موجود است. یکی این داستان است که در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم - که صدر اعظمش در سال 1683 شهر وینه را محاصره کرده بود و در مقابل جان سوبیسکی پادشاه لهستان مغلوب شد - یک نفر کشیش مسیحی اسلام آورده بود و برای ابراز علاقه تعصبش به نجات دهنده ما (مسیح) توهین کرده بود و او را شیاد و مزور خوانده بود و این جسارت بر اثر عادت بود که قبلاً داشت و همین نسبت ها را به محمد می داد. مسلمین از جسارت و اهانت او متغیر شدند و او را در دیوان حاضر کردند و پس از محاکمه بلافاصله محکوم به اعدام شد.

2- به ترجمه قرآن (Sale)، فصل 33، ص 39 و تبصره «د»، سنت امیر وزر و سنت اوئوستین، دو نفر از کشیشان کلیسا مراجعه کنید. هر دو کشیش در ضمن مباحثات و منازعاتشان، زشت ترین بیانات را درباره این راز به کار برده اند تا جایی که عفت قلم اجازه نمی دهد که آن مطالب را اینجا نقل کنیم.

خودشان را با اطمینان برای آینده مژده داده بودند و وعده انجیل درباره پاراکلیت - برگزیده و پسندیده - یا روح مقدس یا آسایش دهنده در اسم مورد شبهه قرار گرفت، در حالی که بر مسمی - شخص محمد که آخرین و بزرگ ترین پیغمبران بود از هر جهت تطبیق می کرد. به طوری که گفتیم، یگانگی خدا و محبت رسالت محمد که خودش را پیغمبر و فرستاده خدا خطاب می کند - به همان معنایی که مسلمین استنباط می کنند - اولین و مهم ترین بحث قرآن است که آن را علت عمده بلکه تنها علت رسالت می داند. محمد گفت:

چون مسیحیان در اشتباه افتادند و اصل عقیده و ایمان را بر اثر عقیده (دکترین) تثلیث فاسد کردند (1) و چون خدا حقایق اصلی و اساسی را بدون دلیل و شاهد نمی گذارد لذا پیغمبرش را فرستاد تا از نوبه این کار سروسامانی بدهد و از این جهت است که در آن مسلمین، موحد خوانده می شوند و در مقابل آن ها مسیحیان به اصطلاح متعصب، مشرک نامیده می شوند؛ زیرا مطابق بیان محمد آن ها برای خدا شریک قایلند و غیر از خدا چیزهای دیگری را می پرستند. بنابراین محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در سوره سوم می گوید:

«ای اهل کتاب! یعنی ای مسیحیان و جهودها نگذارید که عبادت شما از حدود حقیقت تجاوز کند و هنگامی که درباره خدا صحبت میکنید چیزی که مخالف واقع باشد نگوئید.

عیسی مسیح پسر مریم جز پیغمبر خدا چیز دیگری نیست؛ بنابراین به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و از تثلیث بحث نکنید و برای مباحثات خودتان حدی قایل شوید.

خدا فقط یکی است و بس. ستایش مخصوص به اوست. خدا پسری ندارد». (2)

یکی از اهداف بزرگ قرآن این بود که علمای سه دین مختلف و رایج آن زمان را درباره معرفت و عبادت خدای یگانه، تحت اوامر و قوانین معین و تشریفات خاصی مرکب از قدیم

ص: 93

1- بحث معروف سه شاهد (یوحنا فصل 1، جمله 5) که مبنای عقیده تثلیث است در نتیجه مساعی نیوتن و گیبون و پورسن، ثابت شده است که الحاقی است و کامت خودش اعتراف دارد که این جمله در هیچ یک از نسخه های انجیل قدیم دیده نشده است. عیسی عقیده به خدای یگانه را تعلیم داد، ولی یوحنا که یک افلاطونی - از شاگردان مکتب افلاطونی اسکندریه، مترجم - بود، دیانت مسیح را از یگانه پرستی و سادگی منحرف و منسلخ کرد؛ زیرا تثلیث نامفهوم افلاطونی یا «تریاد» شرق را نشر داد و همچنین او بود که دو صفت خدایی که عبارت از «روح مقدسش» و «بصیرت ملکوتیش» بود و افلاطون آن ها را منطق (کلمه) نامیده بود، ضایع نمود و آن ها را به این صورت به مسیح نسبت داد.

2- سر ویلیام جونز در مجله آسیایی، جلد 1 صفحه 275 می گوید: اگر استدلال لوقا تحقق پذیر شود، مسلمان ها مسیحی هستند؛ زیرا آن ها از هر جهت به نظریه عصمت و اخلاق ملکوتی و معجزات مسیح عقیده دارند.

و جدید و با توجه به اصل ثواب و عقاب دنیوی و اخروی متحد سازد و همه را به اطاعت محمد که پیغمبر و سفیر خداست و پس از مواعظ و تبلیغات مکرر و اندازات و تهدیدات قرون گذشته، برای تأسیس و نشر دین خدا روی زمین آمده است، و او را به عنوان رهبر بزرگ امور روحانی و سرپرست عالی امور جهانی بپذیرند.

بنابراین فلسفه بزرگ قرآن برای یگانگی خدا و برای احیای یگانه پرستی است. محمد گفت پیغمبری به او ختم شده است - و او آخرین حلقه این سلسله است - و او این بحث را از این لحاظ کرده بود که بفهماند که نه قبل از او و نه بعد از او جز یک دین واقعی و صحیح وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد و هر چند قوانین مخصوص یا تشریفات بر حسب اراده و دستور خدا موقتی هستند، ولی اصل و جوهر آن حقیقتی است ثابت و جاوید که تغییر پذیر نیست و لایزال باقی و پایدار است و هر وقت مردم از توجه به این دین غفلت کنند و یا این که هر وقت اصول آن فاسد و ضایع شود خدا بر عهده دارد که برای اصلاح و تبلیغ آن و برای نجات بشر پیغمبرانی برانگیزد و موسی و عیسی تا قبل از ظهور دعوت محمدی از برگزیده ترین پیغمبران شناخته می شوند.

محمد هیچ گاه خودش را مؤسس دین تازه ای معرفی نمی کرد، بلکه - طبق سوره 2 و 3 و 16 و 26 و غیرها - دین خودش را همان دین ابراهیم می داند که به وسیله جبرئیل به وی وحی شده است. تنها منظور قرآن این است که کتب دینی قدیم را تصحیح کند و بر جهودها و مسیحیان اعتراض می کرد که راه خطا را پیموده اند - طبق سوره 2 و 3 و 6 و 10 و 11 و 12 و 16 و 37 - مخصوصاً در آن چه مربوط به رسالت اوست.

بر طبق اخبار و روایات، قرآن به وسیله جبرئیل بر او نازل شده است و روی پوست گوسفندی که خدا عوض قربانی اسماعیل برای ابراهیم فرستاده، نوشته شده و با سنگ های گران بها و طلا و ابریشم مزین گردیده است؛ (1) ولی طبق شرح مخصوصی که میان همه مسیحیان رواج گرفته است، او (محمد) قرآن را با کمک یک نفر جهود ایرانی به نام ربی و راده بن نوال و یک نفر راهب مسیحی که رییس دسته مسیحیان نستوری از مسیحیان ابوالقیسی مقیم بصرا در شام بوده، تألیف کرده است. این عقیده خیلی کهنه است و به طوری که ملاحظه می کنیم محمد با آن مخالفت کرده و با خشم و تغیر، آن را رد کرد

ص: 94

1- مسلماً در مکتب تعلیمات اسلام این خبر اصلی ندارد. (مترجم)

قرآن با روشن ترین و واضح ترین طریقی وجود خدای یگانه و جاویدی را تعلیم می دهد (مراجعه شود به سوره های 2، 3، 4، 17، 18، 34، 37، 39، 40، 42، 59) که نه زائیده شده است و نه فرزندی دارد و نه شبیه و نظیری (سوره 112).

آفریننده همه اشیا است (سوره های 16 و 17). نیکو و رحیم است (سوره های 3، 6، 10، 40) و حتی کسانی را که نسبت به او سپاس گزار نیستند حفظ و حمایت می کند (سوره های 3، 9، 64) و کسانی را که به او تعرض می کنند در صورتی که توبه کنند، عفو می کند (سوره های 25 و 110). حاکم و قاضی روز قیامت است (سوره های 2، 14، 16، 17، 18، 22) و به هر کس مطابق عملش پاداش می دهد (سوره های 2، 3، 4، 10، 28) یعنی به خوبان و به آن هایی که در راه او جهاد می کنند و می میرند (سوره 22). این ها دارای سعادت ابدی هستند و شرح این سعادت و نعمت ها به صورتی داده شده است که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق می کند که وصف این نعمت ها از نظر زیبایی با هیچ یک از تصوراتی که شعرا ابداع و ایجاد کرده اند قابل قیاس نیست (مراجعه شود به سوره های 4، 7، 13، 15، 18، 32، 35)، مخصوصاً مضامینی که درباره بدکاران و اشرار آمده و مجازاتی که در جهنم مخوف و مهیب به آن ها داده خواهد شد (سوره های 27، 38، 45، 52، 55، 56، 76، 88) (2) عقیده به وجود خدا مقرون با ایمان به این است که او خدایی است متعال (سوره های 15، 16، 23، 29، 32) و مقدرات به اراده او است (سوره های 13، 114)

قرآن عقیده به فرشتگان را نیز تعلیم می دهد (سوره های 2، 7، 9) ولی از پرسش فرشتگان و پیغمبران منع می کند (سوره 3) بر هر مردی دو نفر فرشته موکل هستند که عملیات او را مراقبت و نظارت می کنند (سوره 35) اجنه دشمنان طبیعی نوع بشر هستند (سوره 35، 36، 38). مسلمین باید به وجود اجنه شرور و اجنه پاک و به درجات مختلفی از فرشتگان و اجنه

ص: 95

1- این عقیده که محمد قرآن را به کمک یک راهب مسیحی و عبدالله سلام - که یک یهودی ایرانی بود - تألیف کرده تهمت محض است و به این ادعا نمی توان اعتبار داد که لطف و زیبایی زبان عربی از ناحیه دو نفر خارجی - یکی شامی و دیگری ایرانی - اخذ و اقتباس شده باشد.

2- عذاب های جهنم برای گناهکاران عبارت است از این که جز آب داغ و گندیده شربتی به کامشان ریخته نخواهد شد و جز از بادهای بی اندازه سوزان - در عربستان از مخوف ترین چیزهاست - نخواهند توانست تنفس کنند و برای همیشه در آتش بی نهایت سوزان مسکن خواهند داشت و محصور در دودهای سیاه و داغ و شور خواهند بود به صورتی که در دود پیچیده شده باشند.

معتقد باشند (سوره 26، 35) و بالاتر از همه باید به رسالت محمد ایمان داشته باشند، بدون این که خلقت او را از لحاظ بشری بر دیگران امتیازی بدهند (سوره 17، 29).

حملاتی که بی جهت و بدون حق بر اخلاقیات قرآن نموده اند کمتر از آنی نیست که بر تعلیمات اصلی آن وارد آورده اند. قرآن هر نوع فسق و فجور و افراط در آن (سوره های 4 و 17) و رباخواری (سوره 2) حرص و غرور (سوره های 4، 17، 18)، افترا و تهمت (سوره 104) و طمع ورزی (سوره های 4، 33) نفاق (سوره های 4، 63) و شهوت در جمع آوری چیزهای خوب این جهان (سوره های 100، 102) را تقبیح می کند و در مقابل انفاق (سوره های 2، 3، 30، 50، 7، 90)، محبت به نوع (سوره های 4، 17، 29، 46)، سپاس گزاری خدا (سوره 5)، وفای به عهد (سوره های 5، 16)، صفا و خلوص (سوره های 6، 17، 23، 83)، عدالت (سوره های 5، 6) مخصوصاً نسبت به ایتام (سوره های 13، 90) و مردمان بی نام و نشان (سوره 80) تقوا و عفت در تمام موارد و حتی در گفتار (سوره های 24 و 25)، آزادی و فدیة دادن بردگان (سوره های 13، 90) صبر (سوره های 46، 47) تسلیم و رضا (سوره 3)، نیکوکاری و بشر دوستی (سوره 28) عفو از تجاوزات و صدمات (سوره های 3 و 16 و 24 و 43)، خوش رفتاری در برابر بدکرداری (سوره 23) سیر در طریق تقوا را نه برای این که مورد قبول و تصدیق مردم این جهان باشد، بلکه به نیت این که پسندیده پیشگاه خدا باشد (سوره 22) امر و تأکید می کند.

قرآن به طوری که قبلاً گفته شد فقط مجموعه ای از قوانین دینی نیست، بلکه حاوی قوانین مدنی مسلمین نیز است، همان طور که اسفار پنجگانه تورات برای یهودی هاست. قرآن تعدد زوجات را منع میکند و آن را به چهار زن محدود می کند (سوره 4) و دستور می دهد که در ازدواج مراسمی باید رعایت شود (سوره 2، 6) و وظایف زن و شوهر را تعیین می کند (سوره 4). حتی مدت شیرخوارگی کودک را معین می نماید (سوره 2) و همچنین تکلیف زن های بیوه را (سوره 2) و نیز مهریه و رابطه بین طرفین را (سوره 2 و 4) و همچنین مدتی را که زن پس از تفریق و طلاق برای ازدواج مجدد باید در نظر بگیرد (سوره های 2، 4، 65) و ارث، وصیت، قیمومت و انعقاد قراردادها از نظر پیغمبر خارج نبوده و در سوره هایی که اخیراً ذکر کردیم به آن ها اشاره شده است.

بالاخره مجازات ها و عذاب هایی برای شهادت دروغ (سوره 95)، جعل و تزویر (سوره

4)، سرقت (سوره 5)، آدم کشی (1) (سوره های 2، 4، 6، 25)، کشتن کودکان (سوره های 6 و 17)، ارتکاب زنا با خویشان یعنی محارم (سوره 4) بی شرمی و بی حیایی (سوره های 4، 19، 25) تعیین شده است.

در اینجا محمد خودش را پیغمبر معرفی نمی کند، بلکه به عنوان یک قانون گزار معرفی می کند و نکته دیگری که به خوبی استنباط می شود این است که این قوانین تا بعد از هجرت و لا اقل تا وقتی که اصل دکتین (عقیده) او کاملاً پیشرفت نکرد، تبلیغ نشد و حتی پاره ای از این قوانین تا بعد از فتح مکه وضع نشده بود.

چنین است وضع و مقام قرآن که در نظر مسلمین به اندازه ای محترم است که شبیه و نظیر آن در میان مسیحیان نسبت به کتب مقدس به ندرت دیده می شود.

در این کتاب تمام قوانین و نظامات مربوط به عقاید دینی و قوانین مدنی و وظایف اخلاقی منظور شده است.

براساس عقیده ای که عموم مسلمین به آن پای بندند و از قرآن اخذ شده است، دین به دو قسمت منقسم می شود: ایمان و عمل.

ایمان عبارت است از عقیده به خدا و فرشتگان و عقیده به وحی قرآن و عقیده به پیغمبران و به قیامت و روز حساب و بالاخره به تبعیت مطلق از احکام خدا.

عمل عبارت است از نماز - طهارت مقدماتی که لازمه آن است و انفاق (زکات) و روزه و زیارت مکه. (2)

برای این که اختلاف بین مسیحیت و اسلام کاملاً مشخص و معین گردد، باید این نکته را در نظر گرفت که حکومتی که مسیحیت بر علمای این کیش دارد مربوط به اصل عقیده و فلسفه های آن است. در نتیجه دین و اخلاق در این کیش (3) از یکدیگر تفکیک می شود، در صورتی که اسلام نه تنها از لحاظ فلسفه، بلکه از جنبه های عملی، افکار سیاسی و قانونی و

ص: 97

1- یکی از دلایل قوی و روشن بشر دوستی که در قرآن رعایت شده این است که مجازات شدید، جز در مورد جنگ علیه کفار به ندرت دیده می شود. همان طور که این اصل در قوانین موسی نیز وجود دارد. قصاص - کشتن قاتل - در اسلام به صورت ملایم تری تعدیل شده است و آن عبارت است از گرفتن خون بهاء خراب کاری هایی که (احیاناً) در اجتماع به دست اشخاص فقط نسبت به دارایی صورت گیرد، مجازات سنگینی ندارد. در صورتی که نسبت به بدهکار مفلس، قضیه به کلی صورت دیگری دارد.

2- زیارت مکه مطابق رسوم سابق فقط قاعده و نظم بود که وحدت عقیده به وسیله آن تضمین شود و به علاوه شدت علاقه و ارتباط علمای دین را تجدید و تقویت کند.

3- البته مقصود، کیش مسیحیت است. (مترجم)

اجتماعی و اخلاقی، پیروان خود را تحت نفوذ قرار داده است تا جایی که در تفکر یک مسلمان، وطن دوستی، مشروعیت، سنن، حکومت و حق، همه و همه مشمول یک کلمه است و آن کلمه «اسلام» است.

در میان محسنات زیادی که قرآن به حق واجد آن است، دو نکته بسیار مهم و قابل توجه وجود دارد. یکی لحن تعظیم و تکریمی است که هر وقت نام خدا به میان می آید یا بحثی از وجود باری تعالی طرح می شود، ابراز می دارد و هیچگاه صفات نقص و جنبه های اغراض و هواجس نفسانی را به او نسبت نمی دهد.

دیگر این که هیچ نوع فکر یا بیانی یا داستانی، مخالف تقوا یا حاکی از سوء اخلاق و بی عفتی و عدم طهارت و امثال آن در قرآن وجود ندارد که آن را معیوب و لکه دار نماید؛ در صورتی که با کمال تأسف این نواقص در موارد بسیار زیادی در کتب یهود دیده می شود. در حقیقت قرآن به اندازه ای از این نواقص انکار ناپذیر مبری و منزه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود بدون آن که رخسار شرم و حیا از آن متأثر گردد.

دینی که بدین طریق به وسیله قرآن تأسیس شد عبارت است از یک توحید تام و تمام و در توضیحات مقدماتی قرآن راجع به خداشناسی هیچ نوع جمود و غموضی وجود ندارد.

الله یا خدایی که قرآن وصف میکند صرف نظر از این که مطابق اصطلاحات فلسفی، علت اولایی باشد که جهان را به وسیله قوانین وضع شده اداره می کند، در عین حال خودش بنفسه با عظمت غیر قابل درکی قائم بالذات است و قوه ای است همیشه حاضر و نیرویی است همیشه خودکار.

از این گذشته «اسلام» دینی است منزّه از تضاد و اختلاف و دینی است که هیچ گونه رمز و رازی را با عنف و اجبار بر عقل و استدلال تحمیل نمی کند و اجازه نمی دهد که مردم با تصور و توهم در عین احساسات آتشین و تعصبات کورکورانه که آن اندازه شخص را از راه خارج می کند به عبارت ساده و لایتغیر قانع باشند.

بالاخره اسلام دینی است که پرستش قدیسین و شهدا و پرستش آثار عتیق و صورت ها و نقاشی ها و پرستش نازک بافی ها و موشکافی های ماوراء الطبیعه و عزلت و انزوای صومعه نشینان و رهبانان و آیین توبه و بخشش گناهان را - آن طوری که در کلیساهای مسیحیان رایج است، مترجم - نسخ کرده است.

دلایل عقلی حکم می کند که این دین نتیجه تفکر عمیق و طولانی در طبیعت اشیا و در

اوضاع و احوال ملل آن روز جهان و محصول تطبیق موضوعات دینی با عقل و استدلال است .

بنابراین تعجبی ندارد که چنین عبادتی بر تشریفات بت پرستی و بر شعارهای صابئین و بر محراب و کنشت زرتشتیان غالب آید.

اینک به بیان نکاتی درباره اسلام بر اساس قرآن می پردازیم:

اسلام هیچ گاه در اصول عقاید هیچ دینی مداخله نکرده است و هیچ وقت کسی را به این جرم مجازات نکرده است و هیچگاه محکمه تفتیش عقاید (انگیز یسیون) تأسیس نکرده است و هیچ وقت نظر نداشته است که عقاید دینی را بر دیگران تحمیل کند. بلی دین اسلام را بر دیگران عرضه می داشتند، ولی هیچگاه آن را با زور و عنف تحمیل نمی کردند؛ زیرا قرآن دستور داده بود که :

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (1) و از طرف دیگر اعلام کرده بود که: «إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا...» (2)

علاوه بر این، برای پذیرفتن این دین به مغلوبین، همان حقوق و امتیازاتی را می داد که فاتحین واجد آن بودند و از این گذشته اسلام مغلوبین را از اوضاع و احوالی که تمام فاتحین جهان از ابتدای عالم تا زمان ظهور محمد برای مردم ایجاد کرده و از تحمیلاتی که بر دوش مردم بار کرده بودند، مستخلص نمود.

اسلام به کودک کشی که در آن اوقات در کشورهای مجاور رواج داشت و همچنین به بردگی و قاعده فروش املاک همراه با بردگان پایان داد. (3) اسلام اصول عدالت مطلق را نه فقط میان پیروانش بلکه در میان کسانی که مغلوب قوای اسلام می شدند و در پناه حکومت اسلام زندگی می کردند، برقرار کرد.

مالیات را تخفیف داد و تنها مالیاتی که به دولت می رسید عبارت بود از ده یک. تجارت را از تحمیل عوارض و موانع آزاد کرد. علمای سایر ادیان را از پرداخت کلیه مالیات های ثابتی

ص: 99

1- سوره بقره، آیه 256. در امر دین اجبار و اکراهی نیست.

2- سوره بقره، آیه 256. در امر دین اجبار و اکراهی نیست.

3- در قرون وسطی معمول چنین بود که کشاورزان عنوان برده و غلام داشتند و در اروپا «سرف» نامیده می شدند و هر وقت کسی ملکی را به دیگری می فروخت کشاورزان نیز روی همان ملک خرید و فروش می شدند و حتی این عمل تا اواخر حکومت تزارها در پاره ای از نواحی کشور روسیه معمول بوده است. (مترجم)

که بر کلیسا یا دستگاه روحانیت تحمیل شده بود و همچنین از انواع مالیاتهایی که به طبقه حاکمه پرداخت می شد، معاف کرد.

گرفتن عهد و پیمان از کسانی که تازه به اسلام می گرویدند، منحصر در این بود که یک جمله معینی را چند بار بر زبان رانند.

موضوع ختان به طوری که همه تصور می کنند امری نبود که در اجرای آن پافشاری شده باشد. (1) تشریح کامل موجبات و عللی که منتهی به پیشرفت اسلام شد، شاید حتی در حال حاضر به تمامه میسر نباشد.

در مرحله اول، مفاهیم و معانی صحیح و بلند مربوط به وظایف اخلاقی مندرج و مضمّن در قرآن را باید شمرد که خاصیت آن موجب جلب توجه مردمان جدی و متفکری بود که علاوه بر خصایص ذاتی و مراودات و امتزاج آن ها با همشهریان یهودی و مسیحیشان آن ها را نسبت به اوهام و خرافات رایج در بت پرستی بی رغبت کرد.

در مرحله ثانی، مجموعه آداب و رسوم و خصوصیات ذهنی ناشی از تعلیمات ادیان مختلف موجود در عربستان را باید ذکر نمود.

در مرحله سوم، عملی بودن احکام و مقررات قرآن را نسبت به تمام معاملات مشروع و کلیه مشاغل حیاتی باید دانست

پاره ای از نویسندگان، مسأله توجه به پاداش اعمال را از لحاظ تأمین مقاصد شهوانی و جنسی بر این علل و موجبات افزوده اند. ولی هر فکر روشن و بی غرضی این گونه تصور و توهم را رد می کند؛ زیرا آشکار است که محمد در نشر دعوتش هیچ گونه اعتماد و اتکایی به این نوع اغوا و استتاج نداشته است و در هر حال این نکته را نمی شود بر حسب نظامات اخلاقی و بر اساس قوانین مربوط به تقوای رایج در مسیحیت قضاوت نمود.

در حالی که موضوع تعدد زوجات در عربستان بدون شک و شبهه، عادت و رسم رایجی بود و تجویز آن از طرف اسلام در حکم صدور جواز مخصوصی نبود که به پیروان محمد اعطا شده باشد، اما می بینیم آزادی اخلاق و رسوم شرقی را در این باره محدود کرد؛ در صورتی که زناکاری و ارتکاب فحشای با اقارب که در ملل وحشی آن قدر معمول و رایج است، در اسلام به شدت منع گردیده و ارتکاب آن مستوجب

ص: 100

1- این امر، سنتی است از حضرت ابراهیم. (مترجم)

جنبه های تقوای یک نفر مسلمان حقیقی و مؤمن به درجات، بر جهات عیش و خوش گذرانی او می چربد و هیچ مسلمانی نمی تواند قرآن را تلاوت کند مگر این که احساس کند که قرائت آیات قرآنی، برکت و پرهیزکاری و تقوا در روح او اشراب می کند.

در حقیقت مؤسس یک دین تازه یا فرقه جدید، به ندرت محتمل است بتواند به وسیله توجه دادن نفوس و عنایت مردم به معایب و تشریفات بشری، توفیقی حاصل کند. بنابراین رعایت استحکام در انضباط و مقررات و نظامات اسلامی را باید از علل و عوامل موفقیت این دین دانست.

آیات مربوط به مراسم عبادت که همیشه قاطع و روشن است، نسبت به احکامی که جنبه تهذیب اخلاق دارد، همین که مورد پذیرش قرار گرفت، کمتر احتمال دارد که رعایت و اجرای آن مورد غفلت قرار گیرد؛ بنابراین روزهای طولانی (حج)، نمازهای مرتب و مراسم غسل و وضو و زکات دایم و ثابت و اجتناب از مشروبات الکلی که قرآن درباره آن امر و نهی کرده است و در میان مسلمین میزان و مثال محسوسی از عمل را ایجاد کرده است، مستمراً رعایت قانون را به یادشان می آورد.

این حقیقت که مسلمین تجارتشان را با پیشرفت قرآن ارتباط دادند، ممکن است علت و موجب دیگری تلقی شود؛ زیرا پس از آن که در شرق استقرار پیدا کردند و نقاطی را برای اقامت برگزیدند، باعث آن گردید که سلاطین و امرایی که قبلاً افکار ناقصی درباره دین داشتند با قرآن آشنا شدند و در ماداکا مسلمین با طوع و رغبت، مورد پذیرایی قرار گرفتند. سلاطین «ترنات» و «تیدور» با سایر سلاطین و امرای شرقی مسلمان شدند و همین که نوبت فرمانروایی مغول ها (2) در «کندهار» و «کامبی» و «گجرات» و سایر امارت نشین ها رسید که تا قبل از این تاریخ از نفوذ مسلمین وحشت داشتند، عده ای به قرآن ایمان آوردند.

ص: 101

1- باید در نظر داشت که هر کس بخواهد طبق دستور و اجازه محمد چهار زن بگیرد، باید آن قدر تمول داشته باشد که بتواند آن ها را مطابق شأن خودشان نگاهداری کند. به طوری که ما اروپاییان عموماً عادت داریم تصویری درباره امر تعدد زوجات بنماییم، باید دانست که جز در مورد شخصیت های بزرگ و اشخاص متمول هر کسی نمی تواند چنین حیثیتی احراز کند و از این جهت تعدد زوجات در کشورهای اسلامی آن قدرها صدمه و زحمتی ایجاد نمی کند.

2- مقصود مؤلف از مغول ها سلسله تیموریان هند است. (مترجم)

وقتی پرتغالی‌ها وارد هند شدند، ملاحظه کردند که دین اسلام در میان اوهام و خرافات هندوها درخشش و جولانی دارد. نقل کرده اند که «زامورین» قدیم یا امپراطوری که مقرر فرماندهی خود را در «کالیکوت» قرار داده بود، ششصد سال پیش از ورود پرتغالی‌ها با نهایت محبت و مهمان‌نوازی خاصی اعراب را پذیرفته است و برای آن‌ها اعتباری قایل شده است و بالاخره به دین آن‌ها ایمان آورده است. «ساراما پیریمال» آخرین پادشاه این سلسله با یک کشتی عربی به مکه مسافرت کرد تا روزهای آخر زندگی خویش را در آنجا بگذراند.

درباره عدم عفو و اغماض، دیده و دانسته از روی مبالغه و اغراق به محمد نسبت‌هایی داده اند.

حقیقت امر این است که به بت پرست‌ها و به کسانی که هیچ‌یک از مکتب‌های وحی و الهام را قبول نداشتند دو پیشنهاد عرضه می‌شد و آن عبارت بود از قبول اسلام یا شمشیر. آن‌هایی که به تعبیر قرآن اهل کتاب نامیده می‌شدند و عبارت از چهار فرقه دینی مسیحی و جهود و مجوس و صابئین بودند، اجازه داشتند که پیرو قانون قدیم باشند و جزیه پردازند و سایر مشخصات حقارت و اطاعت را تحمل کنند. (1)

ولی حدودی را که عدم بردباری و عدم تحمل مسلمین مقرر می‌داشت، به ندرت صورت تعدی و تجاوز به خود می‌گرفت. قولی راکه به کفار می‌دادند به ندرت نقض می‌شد و با تمام حمله و هجوم و گستاخیشان، فاتحین مسلمان - در مقایسه با آن‌هایی که مطیع رهبر بزرگ روحانی و کشیش عالی مقام روم و قسطنطنیه بودند - مردانی بودند، ملایم و صلح‌جو تا حدی که می‌شود براستی تأیید کرد که اگر امرا و سلاطین اروپا به جای عرب‌ها و ترک‌ها، مالک و فرمانروای آسیا می‌شدند، رفتاری را که مسلمین با مسیحیان کردند، آن‌ها نمی‌کردند؛ زیرا همین مسیحیان بودند که همکیشان خودشان را که مخالف عقاید عمومی تشخیص می‌دادند، از روی کمال قساوت و با فجیع‌ترین وضعی نابود می‌کردند. (2)

ص: 102

1- وقتی که قرار پرداخت جزیه به رغبت یا به اجبار داده می‌شد، قبول‌کنندگان پرداخت جزیه از تمام شوون و امتیازات سابق خودشان، از جمله آزادی در اعمال دینی برخوردار بودند. وقتی که فرمانروای سرزمین معینی حاضر می‌شد جزیه پردازد، سرزمین خودش را می‌توانست نگاهداری و اداره کند و فقط تابع روابط معمولی باشد. (نقل از تاریخ هند تألیف الفنس‌تون صفحه 261)

2- چفیلد در صفحه 211 مجله تاریخی می‌نویسد: اگر عرب‌ها و ترک‌ها و سایر قبایل اسلامی نسبت به مسیحیان همان روشی را اتخاذ می‌کردند که ملل اروپا درباره پیروان قرآن منظور داشتند، شاید از دین مسیحی در مشرق زمین اثری باقی نمی‌ماند!

«به حقیقت می توان گفت میان ظلم و ستمی که اعراب بر مسیحیان روا می داشتند، با ظلم و ستمی که دستگاه پاپ بر مؤمنین حقیقی وارد می ساخت، هیچ نسبتی نیست. کشتاری را که مسیحیان از «ودواها» کردند یا فقط در کشتار روز سنت بار تلو میو که به حساب دین، آن همه خون ها ریخته شد، بیشتر از تمام تجاوز و تعدی بود که عرب ها در کلیه دوران غلبه شان نسبت به مسیحیان مرتکب شدند. باید مردم را از این حس کینه جویی - یعنی از اظهار به این که مسلمین فرقه ظالمی هستند و از تبلیغاتی که کرده و گفته اند که مسلمین مسیحیان را مختار قرار می دادند که یا دست از مسیحیت بکشند و یا کشته شوند - نجات داد. این شایعه به هیچ وجه صحت ندارد، بلکه رفتار مسلمین در مقایسه با رفتار دستگاه پاپ که از ستمگری وحشیان هم تجاوز کرده بود، در حکم حد اعلائی فروتنی و تواضعی است که انجیل توصیه می کند».

اگر فرضاً دین محمد، روحانی محض نبود، لااقل معتبر و عملی بود و مانند شاه راهی بود سنگفرش که در میان باتلاقی از خرافات و اوهام و عرفان بافی به وجود آمده باشد. در حالی که نام مسیحیت، ملوک و منفور شده بود و جنبه های اخلاقی طبیعت، صورت شرم آوری به خود گرفته بود تا حدی که اغراق نیست اگر گفته که مسلمین هیچ گاه در طول تاریخشان، به هیچ نوع شاخه و مسلکی از مسلک های مسیحی برنخوردند که خالی از فساد در تشریفات مراسم و عقیده دینی بوده و یا شایسته احترام باشد.

این نکته به خوبی روشن است که رسالت موسی فقط برای بنی اسرائیل بود و به ملت دیگری مربوط نبود و قانون اجازه نمی داد که هیچ فرد غیر یهودی وارد جامعه اولاد یعقوب بشود و از کتاب های منسوب به «اوانژلیت ها» آشکار است که حواریون شک داشتند که آیا غیر از جهودها کسی اجازه دارد که از برکات معافیت جدید بهره مند شود؟ هر چند پس از مشاوره به این نتیجه رسیدند که «ژانتیل ها» استحقاق و شایستگی آن را دارند که مورد تبلیغ انجیل واقع شوند.

از منابع تحقیق مؤلفین مسیحی معلوم می شود به محض این که دین مسیحی در دربار، رسمیت گرفت آن سادگی و پاکی را که در انجیل مشاهده می شود از دست داد. غرور، حرص، کینه، عداوت، توطئه، دسته بندی و فساد، مبلغین آن را به دسته جاتی تقسیم کرد و جنگ های

بی پایان قلمی میان نویسندگان از هر طرف شروع شد. (1)

«میلتون» می گوید :

«مدت ها قبل از دوران قسطنطین، حضرات مسیحیان در فکر و اخلاق، اصالت و صحت و قداست اولیه را از دست داده بودند. بعد از این که قسطنطین بساط کلیسا را رونق داد، مسیحیان به عشق کسب قدرت های کشوری و تحصیل افتخارات افتادند و دین مسیحی منهدم شد.».

در قرن ششم مسیحی محمد در شرق ظهور کرد و دین خودش را بنیان گذارد. بت پرستی را در قسمت عمده آسیا و آفریقا و مصر از بین برد و در همه این قسمت ها خدای یگانه، تا امروز برقرار مانده است. افکار توده جمعیت از برکات معنوی و مادی پیغمبر عرب متأثر گردید.

برای یک مشرک کنجکاو، این دین و تعلیمات آن با جنبه های انسانی و خاصیت ملکوتی، پاک تر و صاف تر از طریقه زردشت، آزادتر و آزادی بخش تر از قانون موسی به نظر می رسد.

مطابقت و موافقت دین محمد با عقل و استدلال بیشتر از عقیده ممزوج با اسرار و رموز و خرافاتی است که در قرن هفتم وجود داشت و آبروی سادگی تعلیمات انجیل را برده بود. (2)

در حقیقت قانع کننده ترین دلیل نیروی دین محمد در افکار علمای این کیش از اینجا به دست می آید که دوام و بقای اسلام آن قدر به طول انجامیده است که بتواند از فرتوتی و در هم شکستگی سایر عقاید تجربه آموخته باشد - و به راز انحطاط و تنزل ادیان دیگری پی برده باشد - و بر خلاف پیروان کیش های دیگر که تدریجاً مخلوق را به جای خالق قرار داده اند، مسلمین در برابر وسوسه ها و فریب ها با استقامت تمام مقاومت کرده اند و زمینه دینشان را از تنزل دادن به سطح محسوسات و تصورات بشری حفظ کرده اند و از تعصبات خشک و خرافات، ایمن مانده اند و خلاصه گفتار این که، هیچ گاه صورت ذهنی و فکر الهی و ملکوتی

ص: 104

1- مسیو «رنان» در مقدمه کتاب زندگی مسیح، صفحه 8 می گوید: هر یک از چهار انجیل به نام شخصی است که در تاریخ انجیل معروف شده اند. این چهار نفر، نزد ما به طور محقق و مسلم مؤلف نیستند. به این معنی که فرمول های مطابق گفته متی و مارک و لوقا و یوحنا در قدیم ترین ادوار، دلالتی ندارند که به قلم خود این چهار نفر نوشته شده باشد. مفهوم و معنی آن این است که فقط جنبه نقل و روایت دارند که صدور آن به هر یک از چهار نفر نسبت داده شده است.

2- مؤلف عالی مقام مأسوف علیه، پوچ بودن و سست بودن مدعیات مسیحیت را در برابر اسلام به این نحو تأیید می کند. (مترجم)

را به شکل پست و نازل و محسوس در نیاورده اند.

شعار و ندای ساده و تغییر ناپذیر اسلامیت این است :

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله

یعنی ایمان دارم که خدا یکی است و محمد رسول اوست.

این تصور (توهم) که در ذهن پاره ای اشخاص راه یافته و کسانی هنوز تصور می کنند که دینی را که قرآن تعلیم داد، به وسیله شمشیر تبلیغ شده است، اشتباه و خبط خارق العاده ای است؛ زیرا به طور وضوح همه صاحب نظران و متفکرین بی غرض تصدیق دارند که دین محمد که به وسیله آن نماز و زکات جانشین خون قربانی های بشری گردید و دینی که به جای جنگ و نزاع دایم و مستمر، روح خیر خواهی و بشر دوستی و فضایل اجتماعی را در نفوس دمید، بایستی در تمدن اثر و نفوذ مهمی داشته باشد و در حقیقت خیر و برکتی بود برای جهان شرق و بالاخره برای قلع و قمع بت پرستی و مانند روش موسی نیازمند آن نبود که بدون مضایقه ابزار و آلات جنگی و وسایل خونریزی را مورد استفاده قرار دهد.

در این صورت چه قدر بیهوده و مضحک بود که اشخاصی نسبت به یکی از قوی ترین وسایلی که دست قدرت خدای متعال آن را برانگیخته است تا عقاید و فلسفه های بشریت را که در طول قرون متمادی به وجود آمده، تحت نفوذ قرار دهد، چیزی جز ننگ و توهین و اهانت و تحقیر و تخفیف و اظهارات جاهلانه، نثار کنند!

موضوع را به طور کلی چه از لحاظ رابطه با قیام و پیشرفت خارق العاده آن و چه از نظر ارتباط با شخص مؤسس و چه در زمینه طرز و روش و سیستم عمل بذاته، نمی توان جزء عمیق ترین و جالب ترین مظاهر عشق و علاقه دانست و شکی نیست که میان کسانی که در مقام مقایسه صلاحیت و شایستگی دو مکتب اسلام و مسیحیت برآمده و تحقیقات و مطالعاتی کرده اند، شاید نتوان افرادی را پیدا کرد که در رسیدگی و بررسی به این بحث دچار آشفتگی فکر نشده باشند (1) و در نتیجه مجبور به اقرار و اعتراف به این امر نشده باشند که

ص: 105

1- مؤلف گرانمایه نظرش را درباره عدم صلاحیت کیش زردشت و صابئین و غیرهما در مقایسه با دین اسلام صریح و آشکار بیان نموده و با اشاره و تلویح، انحراف مسیحیان را از اصل دعوت مسیح (علیه السلام) و مسخ شدن کیش مسیحی را به بیانات مختلف توضیح داده است. اینک در میان این فصل با توجه به این که این کتاب در هشتاد و پنج سال قبل تألیف شده و خود مؤلف مأسوف علیه در محیط مسیحیت زندگی می کرده است، ناگزیر بوده است، امتیاز اسلام را بر مسیحیت به طرز خاصی و با این تعبیرات فاضلانه بیان کند. (مترجم)

اسلام به طور قطع و مسلم دارای مقاصد بسیار عاقلانه و خیرخواهانه بوده است و بالاخره با اعتماد و اطمینان آن را عامل مؤثر در ایجاد خیر و برکت دانسته اند.

2. احترام مسلمین به تحصیل دانش

اشاره

صحت مطالب و نکاتی که در پایان فصل گذشته به آن اشاره شد، از حقایق و ملاحظاتی که بعداً شرح داده می شود، بیشتر واضح و روشن خواهد شد.

شاید هیچ ملتی قبل از مسلمین وجود نداشته باشد که برای کسب دانش از آغاز تا انجام بیشتر از مسلمانان احترام قایل شده باشد. یک نفر شاعر مسلمان می گوید:

«به محض این که یک نفر دانشمند را می بینم، دلم می خواهد روی خاک بیفتم و برگرد و غبار پای او بوسه زنم».

هم قوانین مکتوب و هم آداب و سنن به این حس پسندیده کمک کردند به این شرح:

«مرکب قلم دانشمندان از خون شهدا بهتر است» و «کسی که قلم و مرکب را بعد از خود - به یادگار - نگه دارد و به عبارت دیگر کسی که خودش را در راه تعلیم و تربیت و کسب دانش، برای فرزندانش سر مشق قرار دهد، در بهشت برای او باز است» و «جهان فقط بر چهار چیز تکیه دارد: تعلیم دانشمندان و قضاوت بزرگان و نماز پاکان و داوری شجاعان».

ولی آن چه مؤثرتر است این است که مسلمین نظر خدای متعال را در این باره دخیل می دانند، به این معنی که خودش در قرآن دارایی و تمول را ناچیز شمرده، ولی دانش را جزء محسناتی دانسته است که نمی توان قیمتی برای آن قایل شد. محمد شخصاً با علاقه ای که مخصوص به خودش بود، کسب دانش را توصیه و تأکید کرد و علی دامادش قسمت خدایی را از این که به او مال نداده و دانش داده است، استقبال کرد. (1)

مطابق دلایل و شواهد گوناگون، اولین احیا کنندگان فلسفه و علوم، بدون شک اعراب آسیا و اسپانیا بودند که در عصر خلفای عباسی و اموی زیست می کردند و این دانشمندان را به حق، حلقه اتصال بین ادبیات قدیم و جدید نامیده اند.

حروف کتابت (خط) که اصلاً از مشرق زمین به اروپا آمده بود، برای بار دوم در پناه نبوغ

ص: 106

1- مؤلف محترم به این شعر که منسوب به حضرت علی (علیه السلام) است توجه داشته است که می گوید: رضینا قسمة الجبار فینا - لنا علم و للجهال مال؛ یعنی ما به قسمتی که خدا کرد و دانش را به ما و مال را به نادانان داد، راضی هستیم. (مترجم)

اسلامی، در اروپا راه یافت. همه می دانند که بیشتر از ششصد سال، صنایع و علوم در میان اعراب رونق و شکوه داشت؛ در صورتی که میان ما (اروپاییان)، وحشیگری خشن و زنده حکومت می کرد و شعله ادبیات به کلی خاموش و منتفی بود. موشیم می گوید:

«به اتفاق آرای همه شهود معتبر، هیچ چیز آشفته تر و حزن آورتر از ظلمتی که در قرن دهم مسیحی، در جهان غرب حکومت می کرد وجود نداشت؛ به طوری که از لحاظ دانش و فلسفه، لااقل این دوره را باید عصر آهن لاتن ها نامید.....»

فلسفه لاتن ها از حدود علم منطق و زبان و لهجه ها تجاوز نمی کرد و این معنی در نظر آن ها خلاصه و جوهر دانش و فلسفه بشری بود. محقق است که فیلسوفان عرب، قبلاً مدارس متعددی در اسپانیا و ایتالیا تأسیس کرده بودند و در آن جا عده ای از کسانی که برای کسب دانش مجهز و آماده شده بودند، اصول فلسفی اعراب را پذیرفته بودند و آن را در مدارس مسیحی رواج دادند» و باز می گوید:

«باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک و هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیات که از قرن دهم به بعد در اروپا رونق گرفت، اصولاً مأخوذ از مدارس اعراب است و اعراب اسپانیا را از هر جهت باید پدران فلسفه اروپا دانست».

اروپای جدید، شکفتن اولین غنچه تصورات شعری و تخیلات رمان نویسی را به اعراب مدیون است.

وقتی که به جنبه های ممدوح امر توجه می کنیم، می بینیم که از منافع حاصله از فتوحات اعراب و تسخیر سایر ملل، یکی این است که ملل تابع، در فاصله کمی زبان و ادبیاتی برای خودشان ایجاد کردند و همین که این منظور انجام شد، پیشرفت و ترقیات فکری آن ها در مقایسه با سابقینشان مایه تعجب بود.

هشت قرن قبل از این، ادبیات یونانی صورتی به خود گرفته بود و برای جهان روم نیز همین مدت لازم بود تا نویسندگان و شعرای بزرگی به وجود آورد. معادل همین مدت از دوران تشکیل حکومت روم در جنوب فرانسه گذشت تا این ملت توانست مدعی داشتن ادبیات مخصوص به خودش شود؛ ولی فقط یکصد و پنجاه سال از هجرت گذشت که اعراب، مردمی شدند که در ادبیات جلو افتادند و نگهبان فلسفه قدیم و شعر و هنر شدند.

رومی ها و گتها در طول قسمت اعظم دو بیست سال هر یک کوشیدند تا اسپانیا را مسخر کنند، ولی عرب ها در ظرف مدت بیست سال این شبه جزیره را تسخیر کردند و تا جبال پیرنه در قلب کشور فرانسه جلو رفتند و سرعت و اهمیت نفوذ آن ها در صحنه دانش

کمتر از میدان جنگ نبود.

علی عموزاده محمد و خلیفه چهارم، بدو اعنایت و حمایت خودش را درباره خط و کتابت بسط داد. دوران حکومت معاویه که خلافت ارثی شد، اعراب علوم یونان را جمع آوری کردند. بعد از او ابو جعفر منصور دومین خلیفه عباسی، زمام امور و رهبری دانش و علوم را در دست گرفت در میان سازمان های متعدد مقاومت و فتوحات عدیده در خشان، منصور باز هم دقت و ذوق و پول را به صورت آزاد منشی (لیبرال) در راه ترویج صنعت و هنر صرف می کرد، و شهر مرکزی بغداد را که از لحاظ جمعیت و شکوه، بی نظیر و بیشتر از پانصد سال مقرر حکومت جانشینان او بود، تأسیس کرد.

هارون الرشید نواده منصور که یونانی ها از دلاوری و قدرت و مهارت جنگی او مرعوب بودند، در اروپا از لحاظ هنرهای صلح جویانه و دانش دوستی و دانش پروری شهرت بیشتری داشت.

هارون الرشید دوست شارلمان بود و با او ارتباط و مکاتبه داشت و در راه کسب دانش و تحقیق کوشا بود. سرپرستی بود آزادمنش و اختراعات مکانیکی را در میان ملل وحشی خارج از محیط خودش ترویج می کرد؛ ⁽¹⁾ ولی از لحاظ این که شالوده بنای شهرت و معروفیت ادبیات عرب به دست مأمون - پسر هارون - پایه گذاری شد، تاج افتخار را باید روی سر او جای داد. صدها شتر حامل کتاب ها و نسخه های خطی قدیمی، مستمراً به دربار او وارد می شد. از اشبیله تا اصفهان، خزاین ادیبشان به سرعت پخش می شد. بغداد، کوفه، بصره، قاهره، فاس، مراکش، قرطبه، قرناطه، والانس و اشبیله همیشه از بلاغت محافل علمی و منبری برخوردار بودند.

فلسفه، مخصوصاً فلسفه ارسطو - که اعراب او را مانند ربّ التّوعی احترام می کردند - به سرعت در اروپا منتشر می شد. علوم طبیعی ترویج می شد و ادبیات یونانی و رومی دوباره به وسیله نسخه های خطی عربی زنده شد.

هر چند شعر، محدود به غزل، مضامین مربوط به تعلیم و تربیت و سروده های عاشقانه به تعداد بی شمار - و نیز اشعاری با قافیه های متوالی یا متناوب و دارای مضامین معمولی فراوانی لکن در هر حال اشعه درخشانی از این قبیل از قرن نهم تا قرن چهاردهم از مدارس

ص: 108

1- اولین ساعتی که در دوره هارون اختراع شده بود، به عنوان هدیه نزد شارلمان به فرانسه فرستاده شد. (مترجم)

اعراب منعکس بود. بعد از ایشان، بزرگ ترین و متشخص ترین نگهبانان دانش، عبدالرحمن های اسپانیا، یعنی بازماندگان عبدالرحمن بودند که حکومت اموی را در آن کشور تأسیس نموده بودند.

از امرای این سلسله سه نفر به نظر می رسند که بزرگ ترین ایشان، سومین بود و آخرین عبدالرحمن. این مرد هشتمین خلیفه و اولین کسی بود که لقب امیرالمؤمنین را به خود گرفت. در دوران حکومت وی تقسیمات سیاسی که به زودی موجب سقوط این سلسله شد به اوج شدت رسیده بود و زمینه کافی برای آزمایش دانش و شجاعتش ایجاد کرد. وی در همه موارد برای عملی ساختن علاقه شدید خودش به دانش از هر موقع و فرصتی استفاده می کرد. سلطنت طولانی بیشتر از 50 سال وی که آن نیز در قرن دهم بود، هنگامی که اروپا در تاریک ترین ادوار جهالت غوطه ور بود و در ضمن این که او بر حسب ضرورت، ادبیات کشور خودش را پیشرفت می داد اشعه ای از روشنایی را در ظلمات فکری ما تابش می دهد. مدارس بغداد، بخارا و بصره در عین شهرت و معروفیت به واسطه بعد مسافت، حس کنجکاوی مسافری و محصلین ما را تحریک نمی کردند و اگر کشور اسپانیا که تحت حکومت این حامی رشید و سخاوتمند بود، درب دانشگاه ها و پرورشگاه هایش را باز نگذارده بود، خیر و برکات دانش عربی ممکن بود خیلی کم احساس شود یا این که به طوری از بین برود که قابل جبران نباشد.

عبدالرحمن یکی از درخشنده ترین مروجین صنعت و هنر بود و در جلال و شکوه و عظمت دربارش، معماری قصورش و طرز تهیه و تأسیس باغاتش، اگر نگوییم بر دربارهای شرقی مشابه رقیب هایش، برتری داشت باید گفت نظیر آن ها بود.

قصر شهر زهرا که سه ربع فرسنگ تا قرطبه فاصله داشت محصول زحمت و کار بیست و پنج سال بود که به قیمت معادل 6 میلیون لیره انگلیسی تمام شده بود. حرم و حریم سلطنتی و سازمانی داشت مرکب از جمعیتی بالغ بر شش هزار نفر و سوارانی که در شکارگاه ملازم موکب او بودند لشکر بزرگی بود دارای بیشتر از ده هزار نفر سوار.

انصراف و انحراف مختصری از بحث حاضر، ایجاب می کند که در موضوع تهمت وارده علیه عمر درباره سوزاندن کتابخانه اسکندریه بحث کنیم و این تهمت را رد کنیم.

شرح داستان این است که گفته اند عمر به عمرو عاص والی مصر در سال 641 دستور داد که کتابخانه اسکندریه را نابود کند و نسخه های گران بهای قدیمی آن کتابخانه را به جای همیزم برای گرم کردن حمام های عمومی آن شهر مصرف نمایند.

این پوچ ترین و بیهوده ترین تهمتی است که مخالف عقل است، زیرا این مطلب معروف است که کتابخانه بطلمیوس ها که محتوای آن چهار یا هفت هزار جلد کتاب بوده است، در دوران قیصر «ژولیوس» که شهر اسکندریه مسخر نظامیان رومی شده بود، سوخته شده است و این تهمت که هر مورّخی بعد از دیگری آن قدر با اعتماد و اطمینان آن را تکرار کرده است، به کلی بی اساس است و دلیل عدم صحت آن اول این است که این عمل برخلاف قوانین محمدی است که به طور واضح و روشن امر می کند که کتاب های دینی یهود و نصاری که در ضمن جنگ و زد و خورد به دست می آید، هیچ وقت نباید ضایع و نابود شوند، در نتیجه کتب علوم دینی و تاریخی و شعری و فلسفی و غیره که مربوط به کفار است باید به موجب قانون در راه نفع و مصلحت مؤمنین مورد استفاده قرار گیرد.

دلیل دوم این است که ابو الفرج (1) که داستان حریق از «طبقات» او گرفته شده است، سیصد سال پس از حادثه مورد بحث و ادعا زیست می کرده، در صورتی که تاریخ نویسان و وقایع نگاران بسیار مقدم بر این دوران از مسیحیان و اهالی مصر در این موضوع کاملاً ساکت مانده اند.

دلیل سوم این است که «سنت کروا» که در تحقیقات عالمانه اش درباره کتابخانه های اسکندریه نظر داده است، می گوید: این موضوع افسانه ای است و بس، زیرا قدیمی ترین و مهم ترین کتابخانه های اسکندریه بعد از قرن چهارم ابداً وجود نداشته است.

عجیب تر این که مؤلفین جدیدی هنوز هستند که این افسانه را تکرار می کنند، با این که «گیبون» مورّخ، این داستان را مشکوک دانست؛ زیرا هیچ گونه احتمالی برای اصالت آن نیست و در هیچ یک از منابع اسلامی یا مسیحی آن عصر، در این باره ذکری نشده است و حتی گفته است که:

«اگر آن توده ثقیل و پر حجم مناقشات عرب و مونوفیزیت ها در حقیقت به مصرف

ص: 110

1- در جلد 6، صفحه 77 از تاریخ سقوط و انقراض روم، تألیف گیبون - چاپ «بن» به قلم ناشر، حاشیه ای دیده می شود به این شرح: افسانه ابوالفرج اگر با مقصود کسانی که درباره خبط وحشیانه رومی ها که جهان را تیره و تار کرده است بحث کرده اند سازگار نبود، این همه شهرت به خود نمی گرفت! مقصود از این توضیح مجمل این است که چون نویسندگان اروپایی برای پرده پوشی عمل وحشیانه رومی ها در سوزاندن کتابخانه اسکندریه در دوران ژولیوس قیصر، وسیله ای نداشته اند، این افسانه را نشر داده اند تا اعراب را نیز به همان تقصیر متهم کنند. (مترجم)

سوخت حمام های عمومی رسیده باشد، یک فیلسوف آن را با تبسم - بشاشت خاطر - تلقی خواهد کرد و تصدیق خواهد کرد که بالمالزمه این عمل به خیر و صلاح انسانیت بوده است».

ولی اگر تصور کنیم که این مسأله حقیقت دارد و عرب ها کتابخانه اسکندریه را سوزانده اند، پس به چه دلیل آن هایی که بر این عمل خرده می گیرند، نسبت به عمل «کاردینال گزی منس» که کلیه کتاب های عربی را که در زمینه تاریخ و طب و کشاورزی نوشته شده بود، به بهانه این که همه آن کتابها مربوط به قرآن هستند سوزاند، اظهار نفرت نکردند؟ یا چرا بر تخریب «کاخ تابستانی» یا بر خسارت بزرگتری که ناشی از عمل وحشیانه نابود کردن آثار تاریخی و اسناد امپراطوری چینی و غیره بود اعتراض نکردند؟ ولی خلاصه کلام این است که :

اروپا بیشتر از این ها به اسلام مدیون است؛ زیرا صرف نظر از مجاهداتی که در طول جنگ های صلیبی به کار رفت، قسمت های عمده سیستم و طرز حکومت ملوک الطوائفی - در اروپا - ملغی شد و آن همه دستگاه های دیکتاتوری اشرافیت از میان رفت و روی خرابه های آن مجلل ترین بناهای آزادی تأسیس شد و از این جهت اروپا مدیون اسلام است و باید به خاطر داشته باشد که به پیروان محمد دین دیگری دارد و آن عبارت است از این که:

همین مردم (مسلمین) بودند که حلقه اتصال ادبیات قدیم و جدید شدند و در طول مدت زیادی که اروپا در تاریکی فرو رفته بود، مسلمین تألیفات و تحقیقات عده زیادی از فلاسفه یونان را حفظ کرده و بسط و نشر مهم ترین رشته های علوم طبیعی و ریاضیات و طب و غیره را بر عهده داشتند و این علوم به مقدار زیادی مدیون زحمات آن هاست .

اسپانیا و کاسینو و سالرنوم مهد پرورش ادبیات آن عصر بود و تحقیقات ابن سینا و ابن رشد و بیکارو و سایرین به آن هایی که تازه از حال بربریت نجات می یافتند نیرو و توجه جدیدی داد. علاقه آن ها (مسلمین) در کسب علوم جغرافیایی، آن ها را به جهانگردی وادار کرد و حتی در صحاری آفریقا حکومت هایی را تأسیس کردند.

اسلام نه فقط در طول درخشنده ترین اعصارش، بلکه از اصل و اساس با ادبیات مساعد و همراه بود محمد خودش گفت :

«مغزی که فکر و تحقیق در آن نباشد مانند جسمی است بی روح» و باز گفت: «بزرگی به مال نیست و به دانش است و به پیروان خودش امر کرد که دانش را در دورترین نقاط روی زمین جستجو کنند.

خلافت برای چندین قرن به دست یک دسته از فرمانروایانی افتاده بود که در عداد کامل ترین افراد شمرده می شدند و قدرت های مختلف را از میان برداشته بودند. اختلافات دینی فراموش شده بود «مأمون» یک نفر مسیحی به نام «موسول» را به ریاست دانشکده ای در دمشق انتخاب کرده بود و در جواب اشخاصی که به واسطه این عمل او را ملامت می کردند، می گفت :

او را انتخاب نکرده ام که راهنمای دینی من باشد بلکه برای این مقصود است که معلم علوم طبیعی باشد. (1)

کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوانمردی، یعنی سقوط امپراطوری اسلام در اسپانیا، سوگواری نکرده باشد؟ (2) کیست که فضای سینه اش نسبت به آن ملت شجاع و سخاوتمند، مملو از تمجید و تکریم نباشد؟ همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا حتی تاریخ نویسان مخالفشان، نتوانستند کوچک ترین نمونه ای از ظلم و ستمگری راجع به آن ها بنویسند!

کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت خجلت زده نشده باشد؟ مقصود همان تحریکاتی است که در نتیجه آن، قوای داخلی بر اثر تعصب عنیف و ستمگری های شیطانی، علیه مسلمین به هیجان آمدند و چنان مظلومی مرتکب شدند! آن هم نسبت به کسانی که درباره این جمعیت یعنی اسپانیایی ها آن همه انسانیت و حمایت ابراز کرده بودند؟ و کیست که از عملیات سیاسی آمیخته با تعصب «گری منس» (3) که محصول زحمات فلاسفه و ریاضیون و شعرای قرطبه را که حاصل ادبیات درخشان یک سلسله هفتصد ساله بود، طعمه حریق نموده، سرفاکنده نباشد؟

ص: 112

1- داستان رابطه علمی سید رضی با داشتن مقام علمی و جنبه خاص روحانی با ابن اسحاق صابی، بالاتر از موضوع ارتباط مأمون با فلان دانشمند مسیحی است؛ زیرا سید رضی به معترضین می گفت: رابطه من با ابو اسحاق رابطه علمی و انسانی است نه رابطه مذهبی و از آن بالاتر، پس از وفات ابو اسحاق در سوگواری او اشعاری سرود و مقام علمی او را ستود و باز مهم تر این که گفته اند هر وقت سواره از مقابل قبر او عبور می کرد، پیاده می شد و بدین طریق احترام خودش را به مقام مطلق علم و دانش نشان می داد. (مترجم)

2- در نظر دارم به نقل از گفته های آناتول فرانس، مندرج در رساله ای که به نام «زندگی گل ها» نشر داده است، در یکی از مجلات خارجی در این زمینه خوانده ام که می گوید: «حمله وحشی های شمال اروپا بر اسپانیا و نابود کردن حکومت و دستگاه علمی اسلامی حداقل پانصد سال اروپا را از ترقیات علمی و رنسانس عقب انداخت». (مترجم)

3- کشیش معروف. (مترجم)

از تألیفات فرایر بیکن متولد سال 1214 مسیحی که زبان های شرقی را آموخت، مبسوط ترین معرفت درباره مؤلفین عرب را به دست می آوریم. او از شخصیت هایی مانند ثابت بن قره الکندی الفرغانی و مانند آنان نام می برد و حتی معلوم می شود که همان قدر معرفت درباره آنان داشته که نسبت به طبقه کلاسیک یونان و لاتینی داشته است، مخصوصاً درباره ابن سینا که او را رییس و امیر فلسفه می خواند. معروف است که لرد بیکن بزرگ، اصول رویه فلسفه تجربی خود را از سلف خویش روجر بیکن اخذ کرده و مجذوب او بوده است و این حقیقتی است که بدون شک و تردید، منشأ روش فلسفه بیکنی و مکتب او مأخوذ از اولاد اسماعیل و شاگردان محمد است.

در پاسخ این اظهار یکنواخت که «اسلام در عصر حاضر، دشمن علوم و ادبیات است» گفته شده است که علاوه بر این که این سخن از حقیقت دور است، روشنایی و نورانیت عصر حاضر، نتیجه خط مشی ای است که اسلام تعیین کرده است و آن عبارتست از این که اسلام، تعلیم و تربیت را قانون اساسی قرار داده است.

هر کودکی در پایان پنج سالگی باید به مکتب و مدرسه برود. وظیفه دولت است که به هر فردی تعلیم دهد تا قوانینی را که اطاعت می کند، بفهمد و تکلیف هر خانواده ای این است که به اولاد خود اسباب و ابزار زندگی و کسب و معیشت را بشناساند. هر فرد تحصیل کرده ای موظف است که صنعت و حرفه ای بیاموزد و چه بسا دانشمندانی در اسلام بوده اند که از راه کسب و کار زندگی کرده اند. آری، مسلمانان به طور کلی برای تحصیل، عشق سوزانی از خود نشان داده اند؛ زیرا هر جمعیت و هیأت و دسته ای خودشان مسؤول تعلیم و تربیت فرزندان خود بوده اند.

در شهر قسطنطنیه که غالباً آتش سوزی رخ می دهد، وقتی محله ای دچار حریق شود، سکنه آن محله مجبورند خودشان مدرسه را تعمیر کنند، ولی مسجد از محل درآمد موقوفات تعمیر می شود و یا آن که اشخاص مؤمن و صالحی اقدام به تعمیر آن می کنند.

فتوحات مسلمین از لحاظ لشکرکشی بدون شک از مهم ترین و درخشنده ترین آثاری است که در تاریخ، ثبت و ضبط شده است. چه نکته ای عجیب تر از امپراطوری عرب است که از تنگه جبل الطارق تا هندوستان امتداد داشت! ترک ها را در یک طرف و تاتارها را در طرف دیگر در نظر بگیرید که عظمت و شهرت محمد را حفظ می کنند! اگر ممکن است، میان امرای فاتح مسیحی جستجو کنید؛ آیا کسی را می توانید پیدا کنید که با صلاح الدین ها و مرادها و بایزیدها و محمدهای دوم و سلیمان ها مقایسه کنید؟ آیا عرب ها مسیحیت را در داخل جبال

پیرنه محصور نکردند؟ آیا به ایتالیا حمله نمودند و تا قلب فرانسه پیش رفتند؟ آیا ترک‌ها فتوحات خود را تا حدود آلمان و خلیج و نیز امتداد ندادند؟

انجمن‌ها و مجامع و تشکیلات قوای صلیبی و آن همه تجهیزات که کلیسای لاتینی را مملو از جمعیت و پول کرده بود، آیا مانند دریایی نبود که امواج آن از غرب تا شرق امتداد داشت و همین که با قوای اسلامی مواجه شد گویی با صخره مهیج و عظیمی مصادم شد و در هم شکست!

از این عجیب‌تر، فتوحات دریایی این مردم فوق‌العاده بود به این بیان که در زمان حیات محمد، دریا در نظر اعراب آن قدر مخوف می‌نمود که مسافرت دریایی برای زیارت مکه موجب اسقاط تکلیف شمرده می‌شد و هنوز عمر یک نسل به پایان نرسیده بود که پرچم آنان در دریای مدیترانه به اهتزاز درآمد. جزیره کرت تسخیر شد و جزایری که در جنوب مجمع‌الجزائر واقع شده بود، دچار همان سرنوشت گردید. جزیره سیسیل شکار مسلمانان شمال آفریقا شد و جزیره‌های قبرس و ساردین و جنوب ایتالیا مقر دایمی آنان گشت.

عرب‌ها برای مدت درازی در مدیترانه برتری دریایی را چه از لحاظ جنگی و چه از جنبه تجاری احراز کردند و پاره‌ای از کشتی‌های آنان دارای «کالیر» و اندازه بسیار بزرگی بود.

در حدود سال 970 مسیحی، عبدالرحمن خلیفه عرب یا سلطان بزرگ‌ترین قسمت اسپانیا یک فروند کشتی ساخت که تا آن تاریخ به بزرگی آن، در آن نواحی ساخته نشده بود و کالاهای بسیاری به وسیله آن حمل کرد که در نواحی مشرق فروخته شود.

این کشتی در طی طریق به کشتی دیگری حامل کالاهایی متعلق به امیر سیسیل که مأمور المعز لدین الله، فرمانروای ساحل آفریقا بود، برخورد و محمولات آن را غارت کرد. به محض شنیدن این حادثه، المعز لدین الله که سلطان سیسیل بود و امیر سیسیل تحت امر او می‌زیست یک دسته کشتی، تجهیز کرد و مأمورین این کشتی‌ها، کشتی بزرگ اسپانیایی را که حامل کالاهای گران‌بهای برای مصارف شخص عبدالرحمن بود، هنگام بازگشت از اسکندریه گرفتند. اعراب نمونه‌های متعدد دیگری از کشتی‌های بزرگ ساختند که شرح آن در تواریخ ذکر شده است و احتمال قوی می‌رود که این کشتی‌ها را به تقلید از کشتی‌های بزرگ اسپانیایی‌های مسیحی می‌ساختند و نمونه‌اعلای این کشتی‌ها در طول سلطنت فیلیپ دوم به وجود آمد تا جایی که در میان مجموعه این کشتی‌ها و احدهایی دیده می‌شد که از کشتی‌های انگلیسی که در آن تاریخ در برابر آن‌ها صف آرایی می‌کردند، بزرگ‌تر بود.

هیچ معامله‌ای غیر عادلانه‌تر از رفتاری که در تاریخ هند به دست نویسندگان انگلیسی

نسبت به اسلام شده است، نمی تواند وجود داشته باشد! نویسندگان انگلیسی، امپراطورهای مغول قرن چهاردهم را با نیروی نظامی فاتح ملایم! و با پیشرفت های رأفت آمیز قوای انگلیسی! مأمور مشرق در قرن نوزدهم مقایسه می کنند و در این مقایسه تضادی بین دو طرف قایلند؛ ولی اگر بخواهند در این زمینه مقایسه معقول و صحیحی بکنند باید وضع تسخیر هندوستان به دست مسلمانان را نسبت به تسخیر انگلستان به دست نورمن های معاصرشان، بسنجند.

اخلاق سلاطین مسلمان را باید با سلاطین معاصرشان در اروپا، جنگ های هندوستان را در قرن چهاردهم با جنگ های فرانسوی ها یا با جنگ های صلیبی، تأثیر فتوحات مسلمین را در اخلاق هندوها با تأثیر فتوحات نورمن ها در اخلاق انگلوساکسن ها - در دورانی که هر کس انگلیسی نامیده می شد، موهون و مورد نکوهش بود - مقایسه کنند. در عصری که اشخاصی که برای اداره کردن امور عدلیه، انتخاب می شدند، خودشان منشأ و منبع همه بی عدالتی ها بودند! و قضاتی که وظیفه آن ها ابراز و اعلام عدالت بود، ظالم ترین دزدان و راهزنان بودند در زمانی که مردان بزرگ، برای تحصیل پول، در آتش حرص و طمع می سوختند و هیچ نوع توجهی نداشتند که با چه شدت و چه عنفی آن را به دست می آورند. در موقعی که هرزگی و لابلالی گری و فساد اخلاق این قدر شیوع داشت که یک شاهزاده خانم اسکاتلندی مجبور شد جامه روحانیت بپوشد تا مصون از تعرض باشد. (1)

گفته می شود که تاریخ طبقات سلاطین مسلمان در هندوستان، مملو از نمونه های ستمگری فاتحین قدیم است، در صورتی که این اعمال در دوران تسلط مسیحیان معاصرشان بی سابقه نیست؛ زیرا وقتی که شهر بیت المقدس در اواخر قرن دهم به وسیله مهاجمین صلیبی (2) تحت فرماندهی گادفری دوبویون تسخیر شد، قوای مهاجم مرکب از چهل هزار

ص: 115

1- نقل از بیانات هنری آف همینگتن و ایدمر.

2- کلارک در کتاب وستی جیا انگلی کانا، جلد اول، صفحه 339 در بحث راجع به جنگجویان صلیبی می نویسد: به طور قطع و مسلم، جهان، اخلاق خیر و برکتی از آن ها ندید؛ زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی، در هیچ عصر و زمانی در هرزگی و شرارت و بی شرمی و شهوت رانی و فسق و فجور بیشتر از این دسته که به نام جنگ مقدس رفته بودند، نبوده است! جنگجویان صلیبی، مارک ابدی روی موهوم پرستی و خرافات عمومی گذاشتند و عنیف ترین و شدیدترین نمونه های تعصب را تشویق و ترویج کردند. جنگ وظیفه ای مقدس شده بود و به جای دعا و احسان و کارهای خیر، قتل نفوس (مسلمین) و خونریزی، کفاره گناهان و خطیات شناخته می شد!

نفر جنگجو بود و مهاجمین با شمشیر کشیده وارد شدند و بر هیچ کس ابقاء نکردند.

اسلحه ای که باید حافظ و نگهبان مردان شجاع و وسیله تسلیم و انقیاد مردم جبان باشد، در راه کشتار پیر و جوان و زن و مرد و به عبارت دیگر در راه قتل عام به کار برده می شد.

نه بر کوچک رحم می کردند و نه بر بزرگ، نه بر زن و نه بر مرد. با همان شمشیری که بدن مادران را سوراخ می کردند، کودکان را نیز با همان نابود می کردند. کوچه های بیت المقدس از تل های مقتولین پوشیده شده بود و صدای ناله و ضجه و فریادهای یأس و نومیدی از هر خانه ای بلند بود!

وقتی که صلاح الدین، سلطان سوریه برای بار دوم این شهر را پس گرفت، بعد از تسلیم شدن شهر، حتی یک نفر کشته نشد و حداکثر ترحم را نسبت به اسیران مسیحی ابراز کرد و به اسیرانی که فقیر بودند بدون گرفتن فدیة آزادی داد!

در برابر نیک نامی و حسن اخلاق این مرد نامور، ادعاها و لاف و گزاف های فیلیپ فرانسوی و حتی حسن شهرت شخص ریشارد به کلی از بین رفت و چون این مرد (صلاح الدین) به ادبیات و بیشتر از آن به علوم آشنایی داشت، همیشه در ضمن فتح و پیشروی، به هنر و صنعت احترام می گذاشت و در عین حال مانند یک مرد مرتاض بر خود سخت می گرفت. احترام و عنایت و آزادمنشی وی نسبت به دیگران حدی نداشت. حس رأفت و ترحم و سایر فضایل در شخص او مجسم بود و زندگی وی مظهر یک نوع اخلاق و اطواری بود که اگر رقیب های او آن را سرمشق قرار می دادند برای آن ها مفید بود و کسانی که در آرزوی کسب فضایل مسیحیت بودند، اگر از رفتار او پیروی می کردند، برای آن ها ننگی نبود.

صلاح الدین بدون شک مردی بود دارای شجاعت و حکمت و سخاوت و به فاصله کمی پس از انعقاد قرارداد صلح، در دمشق فوت کرد و وصیت کرد صدقاتی میان فقرا - اعم از جهود یا مسیحی یا مسلمان - تقسیم کنند. (1)

حالا نقطه مقابل را در نظر بگیرید :

قهرمان مسیحی، ریشارد اول پادشاهی بود که جلال و شکوه او ناشی از جمع آوری پول های زیادی بود که از رعایای خودش با وسایل بسیار نامشروع و مخالف عدالت می گرفت، حرص و آز او تسکین پذیر نبود و لجام گسیختگی او در شهوت رانی، او را مجبور

ص: 116

کرده بود که نه فقط از ملکه زیبای خودش برن) «گاریا دختر سانکو پادشاه، ناوار غفلت داشته باشد بلکه او را به گناه غیر قابل وصفی سوق داد یک نفر عابد صومعه نشین وارد دربارش شد و به نام خدا او را از ارتکاب آن گناه علناً توبیخ کرد.

اغلب سلاطین مسلمان، مردانی بودند دارای اخلاق فوق العاده. حزم و فعالیت و مجاهدات محمود غزنوی و ترویج او از ادبیات و هنر اندازه نداشت. به دانشمندان، آن قدر کرم و سخا نشان می داد که پایتخت او مجمع بزرگ ترین مردان نابغه شده بود و هیچ یک از فرمانروایان آسیایی در هیچ تاریخی نتوانسته اند آن همه دانشمند را در یک جا جمع کنند. محمود هر چند در تحصیل مال و ثروت حریص بود، ولی از لحاظ قضا و جلال و بی نظیر بود و درباره این امتیازات پول هایی را که به دست می آورد، می دانست چگونه مصرف کند. چهار نفر جانشین او نیز حافظ و حامی ادبیات بودند و اتباعشان آن ها را فرمانروایان لایق و شایسته ای می دانستند.

آیا عین اوصاف او را میتوان برای معاصرینشان مثلاً ویلیام ذی نورمن و اخلاف او ذکر کرد؟

در قرن دوازدهم، همین که لوئی هفتم پادشاه فرانسه شهر ویتری را تسخیر کرد، دستور داد که شهر را آتش بزنند! و در اثر این عمل، یک هزار و دویست نفر از نفوس بشری طعمه حریق شدند؟ (1) همان اوقات در انگلستان در دوران سلطنت استیفن، جنگ های داخلی با شدت و حدت جریان داشت و در اثر این جنگ ها، اراضی مزروعی بدون کشت مانده بود و آلات و ابزار کشاورزی یا به کلی ضایع و یا متروک افتاده بود و در عین حال نتیجه جنگ های فرانسوی ها در قرن چهاردهم به صورتی درآمده بود که مهیب تر و مخوف تر از آن در هیچ کشوری و در هیچ عصری دیده نشده است.

گفته می شود که تعدیات شدید فاتحین مسلمان، در مدارک و منابع غیر قابل تکذیبی، ثبت و ضبط شده است ولی خیر و برکت و احسان هایی که از آن ها به دیگران رسیده کمتر به قلم آمده است.

ما (اروپاییان) شواهد فراوانی از مظالم فاتحین مسیحی در دست داریم، ولی می پرسیم که آیا هیچ شاهدی از خیر و برکت و منافع وجودیشان داریم؟

ص: 117

1- جنایت هایی که همین روزها فرانسوی های خونخوار در شمال آفریقا نسبت به مردم بی گناه الجزایر و تونس و مراکش مرتکب شده اند کمتر از جنایت های لوئی هفتم نیست. (مترجم)

فیروز شاه سوم در سال 1351 مسیحی در هندوستان بر تخت نشست و در نتیجه کارهای مفیدی که به نفع مردم انجام داد، حسن شهرتی به خود گرفت. از جمله کارهای مفیدی که انجام داد این بود که برای پیشرفت امور آبیاری، پنجاه سد روی رودخانه‌ها احداث کرد. چهل مسجد و سی مدرسه و یکصد کاروانسرا و سی آب انبار و یکصد بیمارستان و یکصد حمام عمومی و یکصد و پنجاه پل، غیر از عمارت‌های متعدد مجلل و مزین که برای تفریح ساخته بود، بنا کرد و بالاخره بالاتر از همه اینها کانالی بود که از رودخانه جمنا قسمت واقع در پای کوهستان کارنول منشعب می‌شد و تا هستی و هیا امتداد داشت.

بابر، اولین پادشاه سلسله مغول در هند، فعال‌ترین افراد بشر و یکی از شریف‌ترین مردانی است که به سرزمین هند قدم گذاشته‌اند و مردی بود که با آن همه شایستگی، در کمال سادگی می‌زیست. لکه‌های عیبی که در نظر مردم، دوران جوانی او را ملوک‌کرده بود، در نتیجه استحکام مبانی اخلاقی که بعداً به دست آورد و بر مفاصد چیره‌گردید، از دامن او شسته شده و بالاخره بر اثر طهارت نفس در ادوار بعدی زندگی، مرد متشخص و مبرزی شناخته شد.

بابر پسری بود مطیع، پدر و برادری مهربان و دوستی سخاوتمند و دشمنی صلح‌جو و در عین حشمت و جلال، خوش اخلاق و خوش‌خو بود. در آداب عبادت و مراسم تقوا معتدل، کم‌خواب و در جواهر سازی و سایر فنون مکانیکی ماهر بود. مردی بود جسور، صریح، دست و دل باز و بلندنظر و فکور و در راه ابراز عشق و علاقه به ملت خودش اهل تحریک و آنتریک نبود.

مردی بود دارای ذوق سلیم و فکر مهذب و اطلاعات وسیع و با در نظر گرفتن موقعیت ولادت و سوابق تربیتش، مضمون ذیل مصداق افتخارات ابدی اوست که گفته‌اند:

«مانند رودخانه‌هایی است که جنگل‌هایی را که بر اثر سایه‌های زمین تاریک شده است و در عین حال سایه بهشت را انعکاس می‌دهد، آبیاری می‌کند».

همایون پسر بابر که اخلاقاً از آلودگی‌های شهوانی مبری بود و لکه‌های مفاصد، دامن او را آلوده نکرده بود، مغلوب شیرشاه امیر افغانی گردید و از هندوستان رانده شد. شیرشاه بر تخت سلطنت نشست و بعد از پنج سال سلطنت، تاج و تخت را به پسرش عادل شاه تفویض کرد.

همایون پس از گذشتن قریب شانزده سال، موفق گردید که حقوق غصب شده را به دست آورد. شیرشاه غاصب غالب، فرمانروایی بود در نهایت حزم و لیاقت و با وجود این که در

مدت کوتاه سلطنتش به طور مدام و مستمر در میدان جنگ بود، منطقه فرمانرواییش را به عالی ترین درجات نظم و آرامش ترقی داد و در امور کشوری دولت خودش، اصلاحات زیادی به عمل آورد. شاه راهی را که طی مسافت آن چهار ماه طول می کشید، از بنگال تا غرب روتاس نزدیک اندوس ساخت. در هر ایستگاهی کاروانسراهایی بنا کرد و در فاصله یک میل و نیم (1) چاه آب حفر کرد. در هر مسجدی یک نفر امام و یک نفر مؤذن وجود داشت و همچنین مباشرین متناسبی برای هندوها و مسلمانان در نظر گرفته بود. در دو طرف جاده ها صفوفی از درختان سایه دار کاشته شده بود.

بحث درباره اخلاق اکبر نامور که هم در امور کشوری و هم در امور لشکری مردی بود بزرگ و از لحاظ دانش، نیروی عفو، اغماض، بردباری، آزاد منشی، غیرت و شهامت، ترحم و رأفت، اعتدال، ترویج صنایع و از جهت علو همت و بزرگواری، شهرت بسزایی داشت، زاید به نظر می رسد.

موفقیت اکبر مرهون سیاست داخلی اوست که او را در عالی ترین درجات و در صف مقدم سلاطین و امرایی قرار داده است که وجود آن ها برای بشریت خیر و برکت محسوب می شود.

اکبر مجازات های بدنی و ازدواج قبل از سن بلوغ و ذبح حیوانات را برای قربانی قدغن کرده بود (2) و نیز اجازه داد که زن های بیوه، برخلاف قانون هندویی برای بار دوم شوهر کنند.

اکبر اتباع هندو و مسلمانان را متساویاً برای کارهای دولتی استخدام می کرد و مالیات سرشماری از کفار و مالیات بر زوار را ملغی کرد و نیز برده ساختن اسرای جنگی را جداً منع کرد کلیه اصلاحات مالی را که به وسیله شیر شاه شروع شده بود تکمیل نمود.

اکبر دستور داد که کلیه اراضی قابل کشت واقع در داخل کشور از نو مساحی شود و میزان محصول هر جریبی تخمین گردد و میزان نسبی مالیاتی که باید از عامه وصول شود، مشخص گردد و مالیات جنسی تسعیر شود؛ آنگاه پرداخت مالیات به صورت نقد یا جنس به اختیار کشاورزان واگذار شود و کشاورزان مخیر باشند که اگر جنس به قیمت گزافی تسعیر شود، مالیات را به جنس تحویل دهند و در عین حال تعداد زیادی از انواع عوارض و مالیاتی را که

ص: 119

1- چهار میل یک فرسنگ است. (مترجم)

2- مقصود از ذبح حیوانات به عنوان قربانی، نظر مؤلف به کشتار گاو بوده است که تا عصر حاضر گاو از نظر هندوها مقدس است و حتی قانون حکومت جدید هند نیز آن را مقدس شناخته است. (مترجم)

موجب زحمت و آزار رعایا بود، ملغی کرد.

نتیجه این اقدامات عاقلانه بود که ارزش حوایج عمومی به مقدار قابل ملاحظه ای تقلیل یافت. دستوراتی را که به عنوان مأمورین مالیه صادر کرده، به دست ما رسیده است و همین دستورها و فرامین، علاقه او را در طرز اداره امور بر اساس آزادی و آزادمندی و تهیه وسایل و رفاه و آسایش رعایایش به ما نشان می دهد. لحن تعلیمات او به مأمورین قضاییش عادلانه و خیرخواهانه بود و مقرر داشته بود که در قصاص قاتل، تأمل و تأخیر کنند تا در غیر از موارد شورش و آشوب و عصیانهای خطرناک، جز با تصویب و تأیید امپراطور، اعدامی صورت نگیرد.

به مأمورین قضایی توصیه کرده بود که در اجرای قصاص و مجازات های بزرگ تأمل کنند و جز در موارد شورش های خطرناک، مادام که فرمان اعدام محکومی از طرف امپراطور تأیید نشده است، به نام مجازات و قصاص به هیچ کس صدمه ای وارد نیاورند و نیز دستور داده بود که بریدن دست یا گوش به عنوان مجازات بزرگ، ممنوع باشد. در ارتش، اصلاحاتی کرد و نظم و نسق تازه ای قایل شد و به جای این که مانند سابق، پرداخت حقوق نظامیان بر عهده مؤدیان مالیاتی باشد، حقوقشان را به صورت پرداخت نقدی از خزانه تأدیه می کرد. علاوه بر ساختمان قلعه های جنگی و سایر کارهای عام المنفعه، بناهای مجلل و متعدد دیگری را ساخت که بیشاب هیبر به طور مبسوط و مشروح آن ها را نقل کرده است.

نظم و قاعده در هر قسمتی از سازمان های عمومی، حکومت می کرد و تمام تأسیساتش با انضباط و انتظام تعجب آوری اداره می شد.

سیاح معروف ایتالیایی پیتر و دلوال نیز که در سال 1623 مسیحی در دوران سلطنت جهانگیر پسر اکبر، به هندوستان آمده و سفرنامه ای در این باره نوشته است، شاهدهی است از اخلاق این شاهزاده و همچنین از احوال مردمی که تحت فرمانروایی او زیست می کردند و می گوید:

«این مردم نه فقط در آسایش و رفاه زندگی می کنند، بلکه کمال امنیت را دارند» و چون این پادشاه می دانست که رعایای او به این نحوه زندگی دل خوشند، آن ها را به بهانه های مجعول محکوم نمی کرد، بلکه از مشاهده زندگی باشکوه و ثروت و داراییشان لذت می برد. ولی سلطنت شاه جهان نواده اکبر، درخشنده ترین دوران تاریخ هندوستان است. در محیط حکم رانی او آرامش مستمر و انتظام و انضباط برقرار بود و سر توماس به اندازه ای از وفور ثروتی که در اردوگاه وی به سال 1615 ملاحظه نموده بود، حیرت کرده که می گوید: در این

اردوگاه حداقل معادل دو جریب زمین مستور از پارچه های ابریشمی و قالی های زربفت و مخمل های زر دوزی شده وجود داشت که روی آن ها قطعات جواهر به کار برده شده بود.

از این گذشته، شاهد دیگری داریم و آن تاورنیه سیاح فرانسوی است که می گوید:

«همان کسی که تخت طاوس معروف برای او ساخته شد و در جشن تاج گذاری معادل وزن خودش پول و جواهرات در میان حاضرین پخش می کرد، در میان رعایای خودش به عنوان پادشاه زندگی نمی کرد، بلکه به پدری که در میان خانواده اش زندگی می کند بیشتر شباهت داشت.»

شاه جهان، لا ینقطع در کارهای دولتی مراقبت میکرد و هیچ پادشاهی از لحاظ حسن اداره امور دولتی در هندوستان به پایه او نرسید

در دوران سلطنت همین شاهزاده با عظمت بود که کانال دهلی تحت نظارت علیمردان خان مهندس او ساخته شد. این منبع عظیم آبیاری پس از این که در طول چند صد میل، وسیله رفع حوایج کشاورزان شده بود، مورد استفاده ارباب ذوق و سلیقه مقیم در شهر پایتخت نیز واقع گردیده بود. از بستر این رودخانه هزار جوی به هر طرف کشیده شده بود و از مجاری مخصوصی که به دست مهندسین آماده گردیده بود به تمام اطراف و جوانب شهر دهلی، آب سرازیر می شد و به اشکال مختلف برای تفریح مردم، آب از فواره های مرمر جست می زد.

همین آب، بدن اشخاص تب زده را در حمام های سنگی، سرد و خنک می کرد و یا به صورت قطرات روی گل های زیبای حرم سراها و چمنزارها و سبزه زارهای داخلی می چکید.

از این قسمت ها که بگذریم، آب در داخل خانه های محقر کارگران جریان داشت و عطش تشنگان را تسکین می داد و فقرا سر و صورتشان را با آن شستشو می دادند.

به هر حال با آن همه که گفته اند نتوانسته اند ثابت کنند که فرمانروایان مسلمان هندوستان به قدر فرمانروایان انگلیسی که بعد از آن ها حکومت را به دست گرفته اند غارتگری کرده باشند و لاقط در برابر آنچه طرفداران و حمایت خواهان مسلمین ثابت کرده و محرز دانسته اند طرفداران دسته مقابل چیزی ندارند که عرضه کنند.

سلاطین مسلمان در مقابل آن چه گرفته اند، ارزش کامل آن را داده اند. آن ها دستگاه قضایی کاملی را اداره می کردند که عالی و دانی از آن برخوردار بودند و در دوران حکومت آن ها هر بازرگانی می توانست کالای خود را هر وقت می خواست در طول چند صد میل راه صحیح و سالم حمل کند و بالاخره در این طرز حکومت، هر نوع نقیصه ای پیدا شود، یک

نکته مسلم است و آن این است که انبوه مردم در آن روزگار، در کمال وفور نعمت و امنیت زیست می کردند شاهد بر صحت این ادعا، پیش صحن ها و جلوخان های عماراتی است که با سنگ مرمر فرش شده و اکنون خزه روی آن روییده مجاری آب های راکد و عمارت ها و معابد جغد نشین و ستون ها و طاق های محکم و مستحکم است که به قدر کفایت مؤید این معنی است!

در حقیقت بدون بیم و هراس از تکذیب دیگران، باید گفت که هر یک از این سلاطین وحشی (!) برای کارهای عام المنفعه همان قدر پول خرج می کردند که این روزها برای نگهداری قوای لشکری صرف می شود!

اگر عملیات شرافتمندانه این سلاطین و امرای شرقی را با پیشرفت هایی که مقارن همان اوقات در کشور ما (انگلستان) یا در هر یک از ممالک اروپا صورت می گرفت مقایسه کنیم، مطالبی به دست ما خواهد آمد و در هر حال از این عمل باید به شدت و حشت کرد؛ زیرا تصویر اوضاع اروپا در آن زمان، تاب مقاومت و مقایسه با اوضاع مشرق زمین را ندارد.

به طوری که می دانیم در عصری که بدان اشاره شد، در این مملکت (انگلستان) حتی یک کانال هم وجود نداشت و راه های ما به استثنای معدودی، عبارت بود از جاده های باریکی که فقط قابل عبور چهار پایان بود و بزرگ ترین شهرهای ما مخزن و منبع آبی نداشت و از دستگاه پلیسی که در کوچکترین قصبات امپراطوری دهلی وجود داشت، در این شهرها اثری نبود و حقیرترین رعایای شاه جهان که از سرحد پنجاب تا دهلی یا از دهلی به الله آباد مسافرت می کردند، از امنیتی بهره مند بودند که یک نفر انگلیسی که از لندن به هایگیت (1) مسافرت می کرد، بهره ای نداشت و مطمئن نبود که بتواند مانند مسافر هندی با آسایش و آرامش به مقصد برسد!

مستر پل ول درباره مردم بنگاله که تحت حکومت سلاطین محلی می زیستند به ما اطلاعاتی می دهد که اگر از زبان شخصی که خودش سال ها مقیم و ساکن این ناحیه بوده و از نزدیک به اوضاع و احوال آنجا آشنایی داشته صادر نمی شد، می گفتیم افسانه است. این مرد شریف میگوید:

در حقیقت مزاحمت این مردم سعادت مند ظلم است، زیرا تنها آثار و علائم زیبایی و صفا و تقوا و نظم و عدالت و متانت حکومت هندوستان در این شهرستان در وجود همین ها

ص: 122

HIGHGATE-1 یکی از دهات نزدیک لندن بوده است که حالا جزء شهر لندن شده است. (مترجم)

مجسم است. در اینجا دارایی و آزادی مردم، مصون و محفوظ است. در اینجا خبری از ثروت خصوصی یا عمومی به گوش کسی نخورده است. مسافر چه با کالا باشد و چه بدون کالا، مورد مراقبت و محافظت دولت است. دولت برای محافظت مسافر، قراولانی می گمارد که بدون گرفتن پول، او را از منزلی به منزل دیگر برسانند و این مأمورین مسئولند که مسافر و کالای او را در جای امنی نگهداری کنند.

در پایان اولین منزل، مسافری با محبت و آداب خاصی به قراولان منزل بعدی تحویل داده می شوند. قراولان پس از این که از جریان سفر پرسش هایی از مسافری می کنند محافظین سابق را مرخص کرده و شرح رفتار او را با مسافر، ضمن یادداشتی به صورت گواهی نامه با رسیدی برای مسافر و کالاهایش به آن ها می دهند و این گواهی نامه و رسید نزد فرمانده اولین پاسگاه فرستاده می شود و فرمانده پاسگاه این اوراق را در دفتر ثبت می کند منظمآ گزارش آن را نزد راجه می فرستد.

مسافر به این شکل در داخل کشور عبور داده می شود و اگر به تنهایی عبور کند، به هیچ وجه برای خوراک و مسکن و عرابه برای حمل کالا یا محمولات عادی - دچار زحمت نمی شود و اگر بخواهد در نقطه ای بیشتر از سه روز اقامت کند، قضیه صورت دیگری دارد؛ مگر این که مبتلا به مرض یا حادثه غیر قابل احترازی شود.

اگر احیاناً در این شهر، چیزی از قبیل یک کیسه پول یا اشیای قیمتی دیگری مفقود شود، کسی که آن را یافته است آن را به درختی که در همان حوالی باشد می آویزد و به نزدیک ترین پاسگاه اطلاع می دهد و افسر پاسگاه موضوع را به وسیله صدای طبل یا دهل به اطلاع عموم می رساند» (1).

حالا از جهت تقابل و تضاد، وضع انگلستان مسیحی و مترقی در طول فرمانروایی سلاطین معاصر با امپراطورهای مسلمان سابق، اندکی تشریح می شود. سال 1381 - طغیان وات تیلر (WATTYLER) و یاغی شدن هزار و پانصد نفر بر اثر فشار بارون ها که عده زیادی از آن ها بدون محاکمه اعدام شدند.

سال 1384 - پیروان و گلیف (WIGLIFF) اصلاح طلب، اعدام شدند.

سال 1389 - سلطنت ظالمانه ریشارد دوم و طغیان در ایرلند به واسطه فرامین کل کمناک که در سال 1367 صادر شده بود.

ص: 123

1- نقل از کتاب حوادث تاریخی جالب توجه، جلد اول، صفحه 198.

سال 1389 - فرمانروایی ظالمانه ریشارد دوم و طغیان و شورش در ایرلند به واسطه قطعنامه های کلکمنکی که در سال 1367 صادر شده بود. قطعنامه های مورد اشاره، ازدواج افراد انگلیسی را با ایرلندی خالص در حکم خیانت به تاج و تخت اعلام کرده بود؛ زیرا پوشیدن لباس ایرلندی و تقلید از عادات آن ها جرم محسوب می شد و مجازات آن مصادره اموال بود یا حبس! تبعیت از قانون بریتون نیز تعبیر به خیانت نسبت به تاج و تخت بود. همچنین اجازه دادن به ایرلندی ها برای چرانیدن احشام و اغنام در اراضی پیل (PALE)، حضور ایرلندی ها در حریم کلیسا یا موقوفات متعلق به کلیسا، راه دادن ایرلندی ها در صومعه ها، پذیرفتن رامشگران ایرلندی و غیره جرم محسوب می شد! در حالتی که تحمیل مالیات بر یک نفر انگلیسی، شرارت و تبه کاری تلقی می گردید!

سال 1399 استعفای اجباری ریشارد دوم از سلطنت و در نتیجه، قتل او به وسیله بولینک بروک که تاج و تخت را غصب کرد و لقب چهارم را به خود داد و محروم ساختن دو نفر وارث ذی حق که در قلعه ویندسور (WINDSOR CASLTES) توقیف شدند.

سال 1410 - جان بدی در اسمیت فیلد به جرم ضلالت و کفر سوخته شد! شاهزاده ولیعهد که بعداً هانری پنجم لقب گرفت در آن جا حاضر بود و در حدود اوان سلطنت هانری چهارم، شکنجه های عنیف و شدید به شرح زیر انجام می شد:

زن یا مرد محکوم به حبس مجرد، در خانه ای پست و تاریک زندانی می شد. آن ها را برهنه و عریان روی زمین بی فرش می خوابانیدند و از هر گونه لباس و پوشاکی محروم بودند و در حول و حوش آن ها هیچ گونه ملبوسی دیده نمی شد. مجبور بودند بر پشت بخوابند و سرشان هم پوشیده نباشد. پاها و یک دست محبوسین به یک طرف خانه کشیده می شد و دست دیگر با طناب به طرف دیگر خانه و همین معامله را با ساق های پای محبوسین می کردند. روی بدن آن ها تا جایی که طاقت تحمل داشتند بلکه مافوق طاقتشان آهن و سنگ می گذاشتند. روز بعد سه قرص نان جو به هر یک داده می شد بدون آب و روز بعد سه مرتبه از آب راکد - نه آب جاری - که از خانه ای که نزدیک به زندان بود تهیه می شد، بدون نان به آن ها داده می شد و خوراک آن ها همین بود تا بمیرند!!

این شکنجه وحشتناک تا دوران سلطنت جرج سوم، مشروع و قانونی شناخته می شد و آخرین تاریخی که این شکنجه انجام شده است به درستی معلوم نیست؛ ولی چیزی که مسلم است این است که زندانیانی که متهم به شرارت بودند این شکنجه ها را باید تحمل می کردند خودشان را تسلیم محاکمه نموده، آن گاه معلوم می شد که مقصودند یا بی گناه!!!

مستر برینگتن (Mr. BARRINGTON) در صفحه 86 کتابی که به نام مقررات یا نظامات (ANCIENT STATUTES) نوشته است، دو نمونه از این شکنجه ها را که در دوران سلطنت جرج دوم به سال 1741 انجام گردیده است، ذکر می کند.

از سال 1468 تا زمان کرمول، اجرای شکنجه معمول بود و نمونه های زیادی در کتب قوانین شورای سلطنتی ثبت شده است و فرامین مربوط به آن شکنجه ها در موارد متعدد هنوز موجود است.

آخرین نمونه این شکنجه ها که در تاریخ ثبت گردیده، در سال 1640 رخ داده است که شخصی به نام آرچر (ARCHER) که دستکش می فروخت و تصور می شد جزء شورشیانی بوده است که به کاخ «آرک بیشاب» در لمبیت حمله ور شدند، در تور (برج) شقه شد و به طوری که یکی از اسناد همان عصر حکایت می کند، او را شکنجه می دادند تا اعتراف کند و همکارانش را معرفی نماید. یک نسخه از فرمانی که به مهر سلطنتی ممهور گردیده است و شکنجه مربوط به این واقعه را اجازه داده است، در اداره اسناد دولتی (STATE PEROFFICE) موجود است. جرج دوم وقتی که در اسکاتلند بود، هنگام اجرای شکنجه حضور داشت.

سال 1413 - قانونی برای قلع و قمع زندقه و ضلالت وضع شد.

سال 1415 - جان کیدون و ریشارد نورمن به جرم زندقه در اسمیت فیلد سوزانده شدند.

سال 1441 - النیور کب هام دوچس اف گلوستر رادجری بولینک بروک، کانون سوث ول مارجری جوردین و جان هوم به جرم جادوگری محکوم شدند. دو چس تبعید شد، بروک به دار آویخته شد و سپس جسد او را روی زمین کشیدند، و بالاخره لاشه او را شقه کردند و مارجری جوردین سوزانده شد. سوث ول در زندان جان سپرد و جان هوم عفو شد.

سال 1455 - آغاز جنگ های داخلی به نام «گل های سرخ» میان دو دسته لانکاسترین ها و یورکیت ها که دسته اول، گل سرخ را نشان خودشان قرار دادند و دسته دوم گل سفید را، این جنگ ها در سال 1485 به پایان رسید و در ضمن این محاربات، دوازده نفر از خانواده سلطنتی و دویست نفر از اعیان و یکصد هزار نفر از محترمین و مردم معمولی کشته شدند. روی هم رفته تمام کشور خالی از سکنه شد و اشرافیت نابود گردید.

سال 1478 - محکومیت و اعدام جادوگران.

سال 1484 - غصب کردن تاج و تخت ریشارد سوم و قتل برادرزاده های جوانش کینک ادوارد پنجم و دوک اوف یورک (Duke of York) در برج لندن و کشتن لورد رپورز و سایرین

در قلعه پومرت کسل (Pomeret castle).

سال 1485 - تاج گذاری هانری هفتم. مبالغ زیادی پول با جبر و عنف و توقیف و حبس از مردم گرفته شد و بدان وسیله توانست بدون کمک و بدون نظارت پارلمان فرمانروای مطلق باشد. مالیات هایی که به دلخواه و بر اساس استبداد وضع می کرد، به نام مسخره «مالیات خیر خواهی» نامیده می شد.

سال 1509 - تاج گذاری هانری هشتم. این مرد جبار افتخار می کرد که: «هیچ وقت در حال خشم، مردی از چنگ او جان بدر نخواهد برد و هیچ گاه در موقع شهوت از زنی نخواهد گذشت!» در طول سلطنت او امتیازات سلطنتی به اوج اعلی رسید. جعل کلمه «خیانت به تاج و تخت» که به گوش کسی نخورده بود، از مشخصات این دوره است.

سال 1532 - مردی را که به مسموم کردن هفده نفر محکوم شده بود، در آب جوش انداختند تا جان سپرد!

سال 1534 - اعدام هولی مید اوف کنت و سوختن دو نفر در اسمیت فیلد به جرم کفر و زندگه.

سال 1535 - نه نفر از روحانیونی که برتری روحانی هانری را تصدیق نمی کردند، در تای برن (Tyburn) دار زده شدند و بعداً لاشه آن ها شقه شد. آرک بیشاب فیشر (Archbishop Fisher) و صدر اعظم سر توماس مور (Sir Thomas More) به همان جرم سر بریده شدند و بر اثر این قساوت و شقاوت سراسر اروپا را وحشت فرا گرفت.

سال 1536 - آنی بولین (Anneboleyn) سر بریده شد.

سال 1537 - در آمد 193 صومعه که بالغ بر 2653,000 لیره بود به نفع تاج و تخت توقیف شد و اراضی موقوفه ای، میان درباریان هانری تقسیم شد.

سال 1538 - دو نفر از مسیحیان تعمیدی (Baptists) به جرم زندگه سوزانده شدند.

سال 1539 - کشیش های ریدنک و گلاستون و کولچستر به جرم آن که برتری روحانی شاه را اعتراف نکردند، به دار آویخته شدند و سپس لاشه آن ها نیز شقه شد. انتشار مقررات خونین یا شش مقاله به حمایت از دکترین (فلسفه) قلب ماهیت پاپ ((Transubstantiation)) [\[1\]](#) و غیره و غیره. اعدام مصلحین (Reformist) در اسکاتلند که هفت

ص: 126

1- تفسیر اجمالی قلب ماهیت، که پاپ در نشر آن پافشاری می کرد این است که به عقیده این عالی جناب (!) نان و شراب عشاء ربانی هنگام خوردن مبدل به جسم و خون عیسی (صلی الله علیه و آله وسلم) می شود. (مترجم)

نفر به جرم کفر و زندقه سوزانده شدند. تصویب پارلمان به این که «فرمان شاه در حکم قانون است». انحلال دستگاه و سازمان های دینی در انگلستان و ویلس که مرکب از 643 صومعه و 90 مدرسه و 2374 کلیسا و معابد کوچک تر و 100 بیمارستان بود. نتیجه آنی و فوری این اقدام این بود که عده زیادی از افراد، ویلان و سرگردان شدند و همچنین عده زیادی از بینوایان که در این سازمان به کار گماشته شده بودند یا ارباب استحقاق دیگری که از این منابع ارتزاق می کردند، از هستی ساقط شدند.

سال 1540 - عنوان امرای هاسپیتالر (Knights Hospitaller) ملغی شد و اموالشان را شاه غضب کرد هانری با آن. اف. کلیوز ازدواج کرد ولی پس از گذشتن شش ماه از او جدا شد و با کاترین هوارد ازدواج نمود. سال 1541 - مارگارت دختر ژرژ دیوک کلانس کنتس محترم سالیسبوری، در 27 ماه مای سربریده شد.

این خانم چون هیچ نوع گناهی در خود سراغ نداشت و نمی خواست مجرم شناخته شود، سرش را روی تخته نمی گذاشت که میر غضب آن را قطع کند و از جلوی جلاد فرار می کرد. میر غضب او را در اطراف چوب بست تعقیب کرد و بالاخره موهای سفید این زن را به چنگ آورد و او را دستگیر کرد و پس از آن که گردن و شانه او را خرد کرد با عنیف ترین طرزی او را کشت!

سال 1542 - کاترین هوارد سر بریده شد.

سال 1543 - ششمین ازدواج هانری با کاترین پارا صورت گرفت و درگذشت.

سال 1546 - شکنجه و اعدام ان اسکيو به جرم کفر و زندقه سه نفر دیگر با این زن سوزانده شدند؛ زیرا نظریه قلب ماهیت پاپ در موضوع نان و شراب عشاء را رد کردند.

سال 1547 - مرگ هانری هشتم در 56 سالگی در تاریخ 28 ژانویه اتفاق افتاد و هیچ یک از سلاطین انگلستان این قدر شقاوت و قساوت نسبت به مردم مانند وی روا نداشتند.

سال 1549 - تاج گذاری ادوارد ششم فقر و فاقه سراسر کشور را فرا گرفت (به سال 1539 مراجعه کنید) و شدیدترین قوانین به تصویب رسید. در همین سال شورش و طغیان شدیدی در نور فلک اوج گرفت.

سال 1553 - تاج گذاری ماری که مجدداً دستگاه پاپی را تأسیس کرد.

سال 1554 - اعدام لیدی جینگری و لورد گیلدفور (دودلی) در تاریخ 12 فوریه.

سال 1555 - اعدام پروتستان ها. بیشاب ریدلی و بیشاب لایمر به جرم این که هر دو

کافر شده اند، سوزانده شدند. ماری از اراضی کلیسا و موقوفات دست کشید. جرایم به شدت زیاد شد و راهزنان در کوهستان ها فراوان شدند. پنجاه نفر مجرم در یک محکمه به دار آویخته شدند. چه بسا مردانی که دارای مقام و نشان بودند، در خط راهزنی افتادند.

سال 1558 - درگذشت ملکه ماری در 17 نوامبر در 42 سالگی. در مدت کوتاه سلطنت این ملکه که پنج سال طول کشید، 285 نفر را زنده در آتش انداختند و سوزاندند که از این جمله، پنج نفر بيشاب - کشیش عالی مقام - و 21 نفر کشیش معمولی، 56 زن و 4 کودک بودند، در حالی که هزاران نفر دچار شکنجه و عذاب وجدانی شدند و دارایی و آزادی و سلامت هزاران نفر در معرض نهب و سلب و خطر بود. تاج گذاری ملکه الیزابت. اعدام و سوزانیدن کاتولیک های رومی؛ زیرا این ها از رد کردن فرمان پاپ که حق معزول کردن ملکه را داشت، امتناع می کردند. تراکم انحصارات - در دست اشخاصی معین - علت مهم نارضایتی و شکایت آن ها بود.

سال 1586 - محاکمه ماری کوین اف اسکوتس در فوترنگلی کاسل به اتهام شرکت در توطئه علیه الیزابت و همکاری با بالنگتن. مجازات اعدام او مبدل به هیجده سال حبس با اعمال شاقه شد و در هر صورت خانمی زیبا و سالم به زندان رفت و زنی چلاق و عاجز بیرون آمد.

سال 1587 - ماری کوتی اف اسکاتس در تاریخ 8 فوریه در 44 سالگی سر بریده شد.

سال 1588 - سخت گیری های شدید نسبت به ایرلندی های کاتولیک.

سال 1601 - درگذشت کوئین الیزابت در تاریخ 24 مارچ در 70 سالگی تاج گذاری اول اسکاتلند و پسر ماری کوئین اف اسکاتس و صدور اعلامیه عفو و اغماض و جیمس اول اسکاتلند تسامح در امور دینی و هجرت پیورتن ها به آمریکا.

سال 1604 - جیمس برای ایجاد تضییقات دستگاه پرسی بی ترانیزم یعنی حکومت افراد مبرز کلیسا، کوشش می کند.

ده نفر از رهبران کلیسا محبوس شدند و سیصد نفر از کشیش های درجه دوم تبعید گردیدند و انواع شکنجه های دیگر درباره این جمعیت به عمل آمد. قوانینی علیه سحر و جادو به زیان جادوگران وضع شد. در سال 1603 جیمس، چاپ سوم تألیف خود را درباره جن شناسی منتشر کرد و در ضمن این کتاب شرح وافیه از عملیات و کیفیت تجسم ارواح خبیثه و تماس جادوگران و تشریفات و آدابی که از طرف آن ها انجام می شود و طریقه

اکتشاف آن عملیات و حق تنبیه آن‌ها به تفصیل داده شده است. (1) پارلمان لایحه ای تصویب کرد که هر جمله آن طبق مندرجات همین تألیف است و بدین طریق انقیاد و اطاعت خود را نسبت به شاه اعلام کرد و به شدت تحت مراقبت وی قرار گرفت تا جایی که از آغاز تاج گذاری وی تا پایان قرن هفدهم، عده زیادی یعنی در حدود سه هزار و یکصد و دو تن در جزیره بریتانیا به تهمت سحر و جادو و افسونگری محکوم و یا اعدام شدند. (2) در میان این قربانیان که زن بیوه ای از طرف قاضی بزرگ به نام پیل فقط به جرم این که سه نفر بچه را جادو کرده است، به شهادت دشمنانش محکوم به اعدام شد که بایستی به دار آویخته شود. چون بسیار مریض بود نتوانست در محکمه حاضر شود، ولی روز بعد هنگامی که حکم قرائت می شد او را به محکمه آورده و گفته شد در کمال سلامت است.

سال 1625 - درگذشت جیمس اول در 69 سالگی. پس از درگذشت او پسرش به نام شارل اول بر تخت نشست و با تحمیل مالیات اجباری و وضع قوانین مالیاتی مستبدانه و حبس های گوناگون، بزرگ ترین نارضایتی ها را ایجاد کرد.

سال 1629 - اقتدار حکومت استار چمبر به صورت قانون تحمیل شد. چهار نمونه ذیل برای روشن ساختن جریانات ظالمانه دستگامی که بر خلاف حقیقت، عدلیه نامیده شده بود، کافی خواهد بود:

1. پریم که یک وکیل دعاوی بود، کتابی تألیف کرده بود که مخالف منافع و مقاصد حزب سلطنتی بود و به این جرم محکوم شد و مقرر گردید که در وست مینستر و چیب ساید به دار آویخته شود. قبل از دار زدن هر دو گوش وی بریده شد و یک گوش او در وست مینستر و گوش دیگر در چیب ساید و بالاخره حکم محکومیت وی به صورت دیگری تبدیل به

ص: 129

1- و با وجود این سند فضیلت فروشی شاهانه (!) این شخص در جهان مسیحیت، باهوش ترین احمقان (!) نامیده شده است و به طوری که مکولای می گوید این مرد را خدا بر تخت سلطنت نشاند تا به دنیا نشان دهد که چنین پادشاهی نباید وجود داشته باشد و آرک بیشاب کشیش بزرگ - کانتر بوری اعلام کرد: بدون شک اعلی حضرت شاه، آن چه بر زبان رانده اند با کمک مخصوص روح الهه - و به عبارت دیگر مؤید من عند الله! بوده است!

2- تاریخ تمدن، تألیف مکنیان، جلد 2، صفحه 130 تصریح می کند که: «بنیان گذاران عمده جادوگری در این عصر عبارتند از جیمس ششم اسکاتلند و پاپ بیگناه دهم. اسپرینگر و بودنوس و ماتئوالنفنس که مجتمعاً در این امر برادرانه شرکت داشتند! مقارن همان اوقات یعنی در سال 1601 محکمه تقشیش عقاید در پرتقال، اسب یک نفر انگلیسی را که حیوانی ورزیده و تربیت شده بود و نمایش هایی می داد به تهمت این که او نیز تحت تأثیر جادو و قرار گرفته محکوم نمودند و اسب را سوزاندند.

پرداخت پنج هزار لیره جریمه نقدی و حبس دایم شد!

2. کلنل «بی بورن» متهم شده بود که رساله هایی به منظور شورش و انقلاب نوشته است. حکم کرده بودند که این شخص مورد بازجویی واقع شود و او از سوگند خوردن در محل استار چمبر که معمولاً آن جا سوگند می خوردند امتناع کرد و معمول چنین بود که متهم به هر نوع پرسشی باید پاسخ دهد، گو این که پاسخ هایی که می دهد موجب محرومیت او بشود و چون امتناع این مرد، به اصطلاح برای دربار، اهانت و تحقیر تلقی می شد، او را محکوم به شلاق و حبس کردند و چون در حین خوردن شلاق، علنی و با صدای بلند علیه مظالم دولت و استار چمبر سخن می گفت او را خفه کردند!

3. «ویلیامز بیشاب» دانشمند لینکلن که مواعظ او سبب تهییج کینه و حسد آرک بیشاب - کشیش بزرگ - کانتر بوری به نام لود شده بود، بدون هیچ سبب و جهتی او را ده هزار لیره جریمه کردند و از شغل روحانیت عزل شد!

4. مطلب به همین جا ختم نشد، زیرا در موقعی که اثاثیه خانه و کتاب های او را ضبط می کردند نامه ای به امضای ارسبان دیستون خطاب به این مرد کشف شد و به این جرم هشت هزار لیره دیگر او را جریمه کردند و همین که نویسنده مکتوب که مدیر مدرسه ای بود به محاکمه دعوت شد، محکوم به پنج هزار لیره جریمه گردید و گوش هایش را به تیری که جلوی مدرسه اش نصب شده بود، میخ کوب کردند.

سال 1641 - شورش و انقلاب در ایرلند و کشتار چهل هزار نفر پروتستان.

سال 1642 - آغاز جنگ های داخلی.

سال 1649 - چارلس متهم به ظلم و خیانت و قتل نفوس گردید و دشمن ملت و مخالف حکومت کرومول شناخته شد و در دوازدهم ژانویه محکوم گردید و در تاریخ 30 ژانویه در هویت هال اعدام شد و رسمیت حکومت کرومول اعلام گردید.

سال 1656 - کرومول در تاریخ 26 ژانویه به عنوان لورد پروتکتور جشن گرفت. شدت عمل و طرز حکومت او به طوری بود که اشخاص بدون این که در محکمه قانونی محاکمه شوند، اعدام می شدند. اسرای زیادی در جنگ با پنجاه نفر از رجال محترمی که به حکومت وقت علاقمند نبودند، دستگیر شدند و به باربادوز تبعید شدند و در آن جا به عنوان غلام فروخته شدند. اعدام طرفداران سلطنت به قدری توسعه پیدا کرد که همه افرادی که روزی به هواخواهی سلطنت اظهار کرده بودند، از بین رفتند. مملکت به منطقه های نظامی تقسیم شد و هر منطقه ای تحت فرماندهی یک ژنرال قرار گرفت و این ژنرال اجازه داشت که همه

افراد خطرناک و مشکوک را توقیف یا حبس کند.

با عطف توجه به ادوار اخیر که ما مالک هندوستان شدیم، باید دید رفتار ما در این کشور از چه قرار بوده است.

درباره نتایج حاصله از انفصال میر قاسم از حکومت بنگال که به دست ما صورت گرفت، کلیو (1) می نویسد:

«من فقط می توانم بگویم که چنان منظره ای از هرج و مرج و فساد و نهب و غارت در هیچ مملکتی غیر از بنگال دیده یا شنیده نشده بود. سه ایالت بنگال و بهار و اریسا که مبلغ سه میلیون لیره در سال مالیات آن بود، پس از بازگشت میرجعفر به عنوان صوبه داری، تحت حکومت مطلقه مأمورین کمپانی قرار گرفت و این عده اعم از لشکری و کشوری، از هر فردی که توانایی داشت، از نواب گرفته تا نازل ترین کشاورزان مالیات و عوارض می گرفتند. تجارت از دست بازرگانان آزاد منتزع گردید و کار تجارت و معامله به دست اشخاصی افتاد که گماشتگان مأمورین کمپانی بودند و به نام این مأمورین کارهایی را مرتکب شدند که انگلیسی ها را بد نام کردند تا جایی که نام انگلیسی به قدری نفرت آور و متعفن شده بود که عفونت آن شامه جنت و یا مسلمان را اذیت می کرد.

مأمورین کمپانی در امور مالیاتی نواب، مداخله می کردند و مأمورین دولت را به میل و اراده خودشان عزل و نصب می کردند و برای ترفیع و ارتقا و ادارشان می کردند که پول بدهند. (2)

در نتیجه این سوء اداره، قحطی شدیدی رخ داد و با توجه به این سوابق، وقتی که می بینیم لورد کورن والیس، بیست سال پس از این تاریخ، بنگال را کشوری معرفی می کند که با عجله به طرف سقوط می رود، نباید تعجب کنیم. این جملات عین کلمات او است:

«از این که مجبورم بگویم که کشاورزی و تجارت در چند سال اخیر تدریجاً تنزل کرده است، متأسفم و در حال حاضر به استثنای طبقه شیف ها و بنتین ها (3) که اغلب و اکثر در شهرهای بزرگ زندگی می کنند، سکنه این ایالات به سرعت به طرف فقر و بدبختی می روند و روی هم رفته هر مالک و کشاورزی که در منطقه کمپانی زندگی می کند، مشمول همین

ص: 131

1- کلیو همان مردی است که پس از چندین سال خدمت در کمپانی هند شرقی، حکومت بنگال را ساقط کرده و حکومت انگلیسی را تأسیس کرد. (مترجم)

2- مراجعه شود به تحقیقات درباره لورد کلیو تألیف مکولای.

3- پست ترین طبقات هندی. (مترجم)

عنوان است. هر چند قسمتی از این جریان مولود سستی و اسراف کاری خودشان است مع ذلک با کمال تأسف باید تصریح کنم که این اوضاع تا حد زیادی مربوط به نواقص و طرز سوء اداره ما در گذشته است». (1)

مقاصد سوء حکومت ما فقط در ناحیه ما محسوس نیست، بلکه به نواحی حکومت متفقین ما نیز سرایت کرده است. از اوایل ارتباط ما با نواب «اود»، ناحیه فرمانروایی اود برای شکار انگلستان در حکم لاشه ای بوده است.

مستر هستینگس وقتی که هنوز خودش در هندوستان دارای قدرت فائقه و اختیار فرمانروایی بود، اوضاعی را که تا حدی خودش موجب و مسبب آن بوده است، تشریح می کند، می گوید:

«متأسفم که بگویم روح تعدی و سوء استفاده ما (Our enroaching spirit) و جسارت و اهانتی که با عنف و جبر اعمال شده است، موجب آن گردیده است که متفقین ما همان طور که مرعوب قوای انتظامی هستند، از سایر منابع قدرت هندوستان نیز نگران باشند. روح تعرض و تعدی ما و لجام گسیختگی و شهوت رانی افراد و عدم انضباط و حتی حمایتی که از آن ها می شود، بیشتر از قوای مسلح ما به حیثیت ما صدمه وارد آورده است و اعتباری که برای قدرت ما قایلند بر این معنی افزوده است»!

هر فردی در هندوستان از ارتباط و تماس با ما وحشت دارد؛ زیرا وضع کسانی را که قبلاً با ما تماس گرفته و از ارتباط با ما برخوردار شده و سپس به شدت تحقیر شده اند، می بیند (2) و باز به عنوان تنها نمونه این احساس و اقداماتی که موجب بیداری این حس گردیده است، همان نویسنده به رفتار ما در ایالت «اود» استشهاد و استدلال کرده و می گوید :

مل مورخ می گوید: قبل از آن که رفتار ما آغاز شود، ایالت اود در کمال سعادت و رفاه بود. درآمد خالص این ایالت بدون این که بر مردم فشار وارد شود سه میلیون لیره بود؛ ولی بعد از این که نه فقط به وسیله لشکری مرکب از سربازان بلکه به وسیله هجوم یک دسته از مأمورین کشوری که بر نواب وارد شدند، این ایالت تکه و پاره شد، نواب او دچار شدیدترین مصائب شد و مملکت وی مبتلا به فقر و فاقه گردید تا آن جا که پس از چندین سال تحمل بار گران تحمیلات، درآمد نواب به نصف مبلغ سابق تقلیل یافت! میزان درآمد این ایالت غیر مستقل

ص: 132

1- مراجعه شود به مکاتبات و گزارشات Correspondence.

2- نقل از کتاب زندگی وارن هستینگس جلد 2.

پس از نه سال وضع مالیات غیر عادلانه، بالغ بر سیصد و چهل هزار لیره بر آورد شد. (1) مستر هستینگس می گوید: افراد حقوق بگیر و مبلغ هنگفت این حقوق ها و مواجب و حقوق بازنشستگی و سوء استفاده های کمپانی - هند شرقی - و اعمال نفوذ آن و حقوق مأمورین لشکری و کشوری که در خدمت وزارت بودند، بر خزانه و بر دستگاه قدرت نواب بار سنگینی شده بود و موجب آن گردید که مردم تمام کشور به ما نگاه کنند، مخصوصاً که مستخدمین و وابستگان وزیر از پاداش خدمت و مزایای وابستگی محروم شده بودند.

اگر بپرسند به چه حق و بر اساس چه سیاستی ما به نفع افراد تحت الحمایه خود بر نخست وزیر اور مالیاتی تحمیل کرده ایم، متأسفم که افراد معدودی معنی این را خواهند فهمید و باز افراد کمتری معنی این پرسش را می فهمند که به چه حق و به منظور کدام سیاست، هزینه نگاهداری را بر عهده او گذاشته ایم که از او حمایت کنند، در صورتی که این ارتش را لازم نداشت و نمی توانست هزینه آن را پردازد. با چه بیانی و با چه قیافه ای می توانیم با او مواجه شویم شما این ارتش را لازم ندارید ولی باید هزینه آن را پردازید؟» (2)

مستر هستینگس نمی توانست از جریان حوادثی که تحت فرمانروایی او صورت گرفته خودش را راضی کند؛ لذا یک قسمت از تصویر ارتشی را که نواب «اود» لازم نداشت ولی مجبور بود هزینه آن را پردازد، ترسیم کرده است.

ولی این تحمیل با اضافات دیگری به وسیله جانشین مستر هستینگس به نام «کورن والیس» بر شانه ضعیف نواب که هیچ گونه موافقتی با این گونه امور نداشت، بار شد.

چون مجدداً احتیاجات ما به نام کسر خرج، از مبلغ دوپست و پنجاه هزار لیره به مبلغ سیصد هزار لیره رسیده بود، «لرد تین موت» (سر جان شور) بر این هم افزود. «لرد ولسلی» در سال 1801 با تهدید به این که تمام مملکت نواب را به زور خواهد گرفت، نصف مستملکات او را که درآمد مالیاتی سالانه آن، بالغ بر یک میلیون و سیصد هزار لیره بود، از او گرفت تا از پرداخت مبلغ سیصد هزار لیره قبلی که بر او تحمیل شده بود، ناراضی نباشد؛ ولی تحمیل مالیات و عوارض ما به اینجا ختم نشد، به این معنی که در بین سال های 1815 و 1825 مبلغی بیشتر از چهار میلیون لیره به عنوان وام از نواب گرفته شد و به طوری که «لرد بنگتن»

ص: 133

1- تاریخ هندوستان، تألیف مل، جلد پنجم، صفحه 316.

2- نقل از کتاب زندگی «وارن هستینگس»، جلد دوم، صفحه 485.

فرمانروای کل با بیانی نزدیکتر به حقیقت می گوید: این مبلغ به عنوان اعانه اجباری و برای ترس از اقتدار ما بر او تحمیل شد. در مقابل این اعانه، ما فقط لقب خشک و خالی شاه را به او دادیم و سرزمین بی حاصلی را به او واگذار کردیم که قدری از زمین مخروبه بهتر بود!

برای تکمیل تاریخ خلاف حقیقت انگلستان در «اود» لازم است گفته شود که بزرگ ترین مظالمی که نسبت به «اود» روا داشته شده است، الحاق آن به وسیله «لرد دال هو» است که بر خلاف صریح عهدنامه سال 1837 بود. لرد مزبور، بدون بیم و هراس و به صورت علنی و آشکار گفت:

این عهدنامه پوچ است و باطل، گو این که هر وقت این موضوع به اطلاع اعضای عالی مقام محکمه علیا برسد آن را تأیید نخواهند کرد!

با این که عهدنامه مورد اشاره به رسم معمول به امضای «لردارک لند» فرمانروای وقت و سه نفر از اعضای شورا که معمول آن زمان بود رسیده بود و با این که در اعلامیه جداگانه به عهدنامه موجود اشاره شد که در سال 1839 و 1847 از طرف فرمانروای کل به عنوان پادشاه اود صادر شده بود، بالاخره همین عهدنامه در سال 1845 بر حسب اجازه دولت در سالنامه کتاب آبی اود منتشر شده بود.

این موضوع در سال 1857 به مشاور حقوقی معروف، دکتر «تراوش تولیش» عرضه داشته شد تا نظر خودش را اعلام دارد. آن مرد دانشمند به شرح ذیل جواب داد:

«با توجه به حداکثر وقتی که توانسته ام برای مطالعه تمام این حقایق به کار برم، قهراً به این نتیجه رسیده ام که فرمانروای هندوستان - در شورا - بر حسب قانون ملل (بین المللی) حق نداشته است که عهدنامه 1838 را غیر نافذ (ملغی الاثر) بداند.

صرف نظر از عقیده چنان مرجع و مقام مهمی، یکی از نویسندگان معاصر که علی الظاهر برای قوانین بین المللی همان مقام و درجه ای را قایل است که برای الواح عشره، بدون بیم و هراس الحاق اود را به میل و دلخواه و نقض یک طرفی عهدنامه را به مثابه عملی می داند که فی المثل کسی هنر یک دزد فطری یا مکر و خیانت یک نفر راهزن جسور یا حيله یک نفر جیب بر را تصویب و تجویز کند. مستر کای می گوید:

«هنوز یک ایالت دیگر باقی مانده بود که باید امپراطوری انگلیس آن را تحت اداره لورد بالهوزی ببلعد، آن هم نه به صورت فتح و پیروزی؛ زیرا فرمانروایان آن ایالت در حال انقراض، همیشه در عداد دوستان ما بوده اند و مردم آن نیز برای تجهیزات لشکری ما سربازانی داده اند، چرا که همیشه پسر یا برادر یا عضو دیگری از خانواده سلطنتی در حال

حیات بوده است که مطابق قوانین جاری و بر حسب وراثت بتواند اداره امور را بر عهده گیرد و در هر حال همیشه پادشاهی از نسل پادشاه سابق بر تخت سلطنت جلوس داشته است که این عمل صرفاً بر حسب اراده قاهره دولت انگلیس صورت گرفته است.

این ناحیه، همان ایالت بزرگ اود واقع در قلب هندوستان است که از مدتی قبل به مناسبت موقعیت محلی و شهرت منابع طبیعی، دل و دین ما را ربوده است. (1) بشنوید شما آقایانی که سایه گروتیوس و پوفندرف و واتل هستید! شما امرا و سلاطین مستقل هندوستان این داستان را بخوانید و در این باره فکر کنید!

لورد کورن والیس بدون شک مرد عادل بود. لوردتین موت مرد مذهبی بود و لورد ولسلی مرد بزرگی بود؛ با این حال هیچ اثر عاقلانه، بزرگ منش، عادلانه یا مذهبی در رفتار این رجال نسبت به متفقین بیچاره شان یعنی امرای اود، دیده نشد!

مستر دونداس که بعدها لورد ملویل نامیده شد، درباره رفتار ما نسبت به شاهزادگان محلی هند نظیر همین شهادت را می دهد.

این شخص ضمن خطابه ای که در تاریخ 15 ماه آوریل 1782 در پارلمان ایراد کرد، گفت:

«در هندوستان چهار دستگاه قدرت در عرض یکدیگر وجود داشت، ممالک مهراتاها، مستملکات حیدر علی، مستملکات نظام حیدرآباد و مستملکات راجه برار و علاوه بر اینها چندین قدرت کوچکتر بود از قبیل نواب اراکوت، راجه تنجور و غیرها؛ ولی هر چهار دستگاه علیه ما شورش کردند. از جمله چهار دستگاه قدرت، دو واحد با ما آشکارا جنگ داشتند و دو دستگاه دیگر به حق علیه ما تحریک شدند. حکومت بمبئی با شخصی به نام راگو که برای فرمانروایی ایالات مهراتاها فعالیت می کرد وارد مذاکره شده و به او وعده دادند که حکومت را به او بسپارند، مشروط به این که پس از احراز مقام فرمانروایی، زمین های معینی را به کمپانی بدهد!

با این پیمان نامه، داخل جنگ شدند و طولی نکشید که حکومت بنگال نیز عین همین عهدنامه را با مودگی بنسلا - راجه برار - منعقد کرد و به او پیشنهاد نمود که اگر چند شهرستان را تحویل دهد، او را به فرمانروایی مهراتاها انتخاب خواهند کرد. این بازی دو جانبه کشف شد و مودگی بنسلا آن را عملی مزورانه و غیر قابل اعتماد تلقی کرد و به شدت منزجر شد. کشور نظام دکن که در قسمت شمالی مستملکات ما واقع است، مردم آن، به حدی از ما تنفر و

ص: 135

انزجار داشتند که می بایستی در رفتار با آن ها خیلی دقیق باشیم.

نظام، چند بخش را به کمپانی واگذار کرد و کمپانی بایستی سالیانه مبلغی به عنوان کمک به این نواحی بپردازد؛ ولی این کمک پرداخت نشد. نتیجه این عمل این شد که انگلیسی ها ملتی معرفی شدند که به هیچ وعده ای پای بند نیستند و به هیچ نوع قانون عدالت یا شرف و آبرو و ایمانی علاقمند نیستند و به همین مناسبت، نظام، قوای حیدر علی را علیه ما دعوت کرد؛ زیرا مادامی که یک انج (گره) زمین در اختیار انگلیس ها بود، هیچ فردی امنیت نداشت».

با توجه به شواهد سابق الذکر که خود انگلیسی ها آن را ثبت و ضبط کرده اند و حاکی از عدم اعتماد و سوء رفتار و سوء اداره در هندوستان است، عقاید و احساساتی که در نامه رسمی ذیل که به وسیله نخست وزیر عثمانی در قسطنطنیه تسلیم سر روبرت انسلی سفیر کبیر انگلیس شده، نه شگفت انگیز خواهد بود و نه بیجا. سند مورد بحث را مستر گری وکیل پارلمان (Mr Grey M.P.) در تاریخ 29 فوریه سال 1729 ضمن بحث درباره تجهیزات و تسلیحات روسیه قرائت کرد. (1) مستر گری در پایان نطق خودش گفت:

«آن متحدین (ترک ها) را که ما در نظر داشتیم حمایت کنیم، ولی بعداً گمراه شدند، عالی ترین دلیل اکراه و اجتناب خودشان را از رفتار ما بیان کرده اند. نمی دانم نسبت به آن چه انجام داده ام، مورد توبیخ یا استهزا قرار خواهم گرفت یا نه، ولی زحمت تهیه بهترین اطلاعات را در این موضوع تحمل کرده ام و یک نسخه از پاسخی که نخست وزیر به سر روبرت انسلی، سفیر کبیر ما در قسطنطنیه داده است به دست آورده ام و روح نامه مزبور بدین قرار است :

نامه دولتی

«مولای معظم برای خودش جنگ می کند و برای خودش صلح می کند. او می تواند به غلامان و خدمتگزاران و رعایای خودش اعتماد کند. او از ایمان آن ها مطلع و آگاه است. فضیلت و تقوای آن ها را آزموده است و می تواند به وفاداری آن ها اعتماد کند و این صفتی است که سال هاست از گوشه اروپای شما رخت بر بسته و طرد شده است. اگر همه مسیحیان

ص: 136

1- نقل از تاریخ پارلمانی، جلد 24، صفحه 933. ضمناً به روزنامه تیمس مورخ 29 فوریه 1729 نیز مراجعه شود.

دیگر راست بگویند هیچ نوع اعتمادی به انگلستان نیست انگلستان تمام افراد بشر را می خرد و می فروشد. عثمانی ها هیچ نوع رابطه ای با شاه شما یا کشور شما ندارند. ما وقت از شما نصیحت و نظری نخواستیم و هیچ گاه طالب مداخله یا دوستی نبوده ایم. ما نه وزیری نزد شما داریم و نه نماینده یا خبرگزاری پس به چه دلیل پیشنهاد می کنید که به نفع ما با روسیه داخل مذاکره و وساطت بشوید؟ به چه جهت شما که ما مسلمین را کافر می دانید در صدد خدمت گزاری به یک امپراطوری کافر هستید؟ ما نه دوستی شما را می خواهیم و نه کمک شما و نه مداخله شما را.

نخست وزیر شما که آن قدر با احترام از او یاد می کنید، بایستی مقصود فریبده ای را در نظر داشته باشد و نقشه ظالمانه ای را طرح کرده باشد که ملت شما را سرگرم کند و ملت شما به طوری که به ما گفته اند، ملتی است زود باور، برده مانند و کسانی هستند که فقط پول را می پرستند! اگر اطلاعات ما صحیح باشد، حرص و آز مهم ترین خصوصیات و مشخصات شما است.

شما خدایتان را می خرید و می فروشید پول معبود شماست وزارت شما و ملت شما همه چیز را تجارت می داند!

پس شما آمده اید که ما را به روسیه بفروشید! خیر! ما را به کار خودمان واگذارید. وقتی که تار و پود خوشبختی ما به دست قضا و قدر تهیه شده باشد، باید آن را استقبال کنیم. آن چه خدا و پیغمبر بشر فرمان داده اند و تصویب کرده اند باید بشود.

عثمانی ها هیچ نوع ظرافت و نزاکتی را نمی شناسند. دورویی و مکر و زرنگی جزء اخلاق شما مسیحیان است!

از این که در کارهای رسمی و دولتی خود، عقیف و صدیق و رک و صریح و وفادار باشیم، شرم نداریم. اگر وارد جنگ شویم، تسلیم اراده ازلی پروردگار هستیم. ما سال ها در کمال شکوه و جلال زیست کرده ایم و اولین قدرت روی زمین بوده ایم و افتخار می کنیم که قرن ها عهد شکنی و فساد و انحطاط مسیحیان را که ممزوج به انواع معایب و نفاق بوده است، مقهور کرده ایم و بر آن ها غالب بوده ایم ما خدای طبیعت را پرستش می کنیم و به محمد ایمان داریم. شما نه به خدایی که ادعای پرستش آن را دارید، ایمان دارید و نه به پسرش که او را خدا می دانید و هم پیغمبر!

به چنان نژادی که به مقدسات دینی اهانت می کند چه اعتمادی می توان داشت؟ شما راستی و فضیلت را از تمام رفتار و کردارتان با یکدیگر بیرون رانده اید! دفتر شکایات و

اعلامیه ها و بیانیه ها و اعتراضات و تعرضات تمام سلاطین و رؤسا و امپراطورهای مسیحی را که با یکدیگر زندگی کرده یا علیه یکدیگر جنگیده اند، بخوانید. خواهید دید همه آن ها کافر و خاین و پیمان شکن و ظالم و همه خارج از عدالت و بی اعتنا به تعهداتشان بوده اند.

آیا ترک، هیچ وقت عهدش را شکسته یا قولش را نقض کرده و شرفش را از دست داده است؟ ابد! در این صورت چه تصور می کنید؟ ما چگونه به شما به عنوان ملتی که در حقیقت امر در این دوره تحت حکم و اراده حکومتی پیمان شکن هستید که یک ذره تقوا و فضیلت در آن راه ندارد، اعتماد کنیم؟...

مولای معظم هیچ گونه رابطه رسمی و عمومی با دربار شما ندارد و نمی خواهد داشته باشد.

اگر شما بخواهید در سمت یک جاسوس بمانید یا به طوری که اصطلاحاً خودتان را سفیر خطاب می کنید، ممکن است نزد سایر ملل مسیحی بروید، در حالی که خودتان را به وسیله مال و دارایی پست و حقیر می سازید! ما نه کمک دریایی شما را می خواهیم و نه کمک زمینی شما را، نه خواستار مشورت شما هستیم و نه طالب مداخله و وساطت شما. هیچ نوع حکمی ندارم که در برابر پیشنهاد شما از شما تشکر کنم؛ زیرا این عمل از نظر دیوان اعلی گستاخی و فضولی است و نیز دستوری ندارم که به مناسبت پیشنهاد کمک دریایی شما، از شما سپاس گزاری نمایم؛ زیرا این موضوعی است که هیچ وقت در مخیله باب عالی نگنجیده است که ورود کشتی های شما را به آبهای ما اجازه دهد. آن چه را تعهد دارید که نسبت به روسیه انجام دهید، ما نه از آن اطلاعی داریم و نه به آن اعتنایی! روابط خودمان را با آن دربار هر طور بخواهیم و به هر شکلی که متناسب با مصالح ما و مناسب با قوانین و سیاست دولت ما باشد به پایان خواهیم رساند.

اگر به طوری که متهم هستید، منفورترین ملت مسیحی نباشید، حداقل بدون شک جسورترین و بی شرم ترین مردم هستید؛ زیرا پیشنهاد می کنید که قدرتی مانند روسیه را به سازش و اداری کنید! ما بهتر می دانیم که شما، خود و بعضی از مسیحیان متحد ناچیز خود را در خور فرمانروایی می پندارید و لذا این بی شرمی شما و این تلقین گستاخانه شما به سرحد جسارت منتهی گردیده است. این عمل باید در داخل، موجب اهانت و تحقیر شورای شما بشود و نیز پیشنهاد شما در خارج، برای هیچ دولتی شایسته توجه و قابل اعتنا نیست، چه رسد به این که در خور اعتنای باب عالی باشد!

با توجه به این که در کلیه مواردی که وزرای باب عالی به نظرات شما عمل کرده اند، به

تجربه دریافته اند که نقشه های شما یا مقرون با مفسده بوده است یا ناشی از جهالت! لذا اعلی حضرت سلطان نمی تواند دایم مراقب مساعی و دسیسه های ملتی باشد که درباره منافع اتباع - یا مستعمره نشینان - خودش عهد شکن است و البته راه و رسم معمولی سلاطین مسیحی این است که اتباعشان را به یکدیگر بفروشند و برای پول تسلیم کنند.

به طوری که اطلاع کامل داریم هر نوع صلحی که میان شما برقرار شود به نفع آن پادشاهی خواهد بود که بهتر رشوه بدهد!

وزارتخانه های عثمانی، مکرر و در موارد عدیده به مشورت های اروپاییان گوش فرا داده اند و هر چه بیشتر مطابق مشورت آنان رفتار کرده اند یا گمراه شده اند یا فروخته شده اند و یا فریب خورده اند بنابراین از مداخله در امور باب عالی، با روسیه بر کنار باشید!

هدف شما این بوده است که در میان تمام افراد، بشر، فتنه انگیزی کنید و از عهد شکنی و خیانتتان استفاده کنید. ما از شما تقاضای تجارت نداریم و رغبتی هم به بازرگانی شما نداریم؛ زیرا بازرگانان ما فدای بازی های دو جانبه شما شده اند!

شما جز منفعت، مذهب و دینی ندارید! خدای یگانه شما حرص و آز است و دین مسیح را که ادعا می کنید، معتقد به آن هستید، ماسکی است برای نفاق شما. هیچ وقت گوش به اظهارات شما نخواهیم داد، در این صورت هیچ گونه پاسخی هم نباید بدهید».

برای اثبات و استدلال این که فلسفه قرآن در احساسات و اعمال مسلمانان چه قدر تأثیر داشته است، این فصل را با نقل خلاصه ای از یک تألیف به نام ترکیه فعلی به قلم «او بی سی نی» که در سال 1855 انتشار یافته است، خاتمه می دهیم بدین قرار:

حقیقت و صداقت

«منظره این گالوری های وسیع - بازارهای سرپوشیده - نماینده اجتماع ملل و مجموعه صنایع ترکیه است و فرصتی می دهد که مشخصات و خصوصیات دیگری را بر قیافه عثمانلی یا ترک بیفزاید که با کمال وقار جلوی دکه یا بساطش پهلوی همکار ارمنی یا یونانی خود نشسته است، در صورتی که همکاران، با نظر دقیق، مراقب عبور مشتری هستند و با صدای:

هلا! هه! کاپیتان! حلبی! آقای کاپیتان! عبور کننده را دعوت می کنند. او با کمال سکون و آرامش، مشغول کشیدن قلیان یا زیر و رو کردن تسبیح خود می باشد. اگر مقابل دکان او توقف کنید و قیمت کالایش را از او پرسید، با کمال ادب ولی با اختصار جواب خواهد داد: (پنجاه -

اگر به عادات محل آشنا نباشید شروع به چانه زدن می کنید، لیکن او تنها جوابی که به شما می دهد اینست که چانه اش را بالا بیاندازد و کشیدن قلیان را از سر بگیرد.

چانه زدن و مقاومت شما بیهوده است. از قیمتی که تعیین کرده است، یک پاره (شاهی) هم کسر نخواهد کرد.

اما وضع مسیحیان و جهودان به کلی به گونه دیگری است. از صد فروش به هشتاد تا شصت تا چهل، حتی پایین تر راضی خواهند شد! قاعده کلی اینست که به ارمنی نصف قیمتی را که تعیین می کند و به یونانی ثلث قیمت و به جهود ربع قیمت داده شود، ولی اگر بخواهید از مسلمان جنسی بخرید، چانه زنید و همان قیمتی را که تعیین می کند بی چون و چرا بپردازید!

چون هیچ کس نمی تواند ترک را به نقض قول وادار کند، به قول دیگران اعتماد می کند و اگر برای ترک قسم بخورید که فلان موضوع صحیح است، باور می کند. یک نفر فرانسوی برای خرید یک تکه پارچه به بازار رفت و از همان پارچه ای که رفیقش روز گذشته خریده بود، سراغ گرفت؛ لیکن تاجر فروشنده از آن نوع پارچه دیگر موجود نداشت. نزد فروشنده دیگری رفت ولی این فروشنده قیمت بیشتری را مطالبه می کرد. افسر مزبور از این تفاوت قیمت شکایت کرد و نمونه جنس را به او نشان داد. فروشنده به نمونه پارچه رسیدگی کرد و ملاحظه کرد که از همان جنس است؛ لذا از مشتری تقاضا کرد که قسم بخورد که قیمت پارچه روز گذشته همان میزانی است که قبلاً اظهار کرده است. افسر معهود با نگرانی تمام برای این که ببیند نتیجه این سوگند چه خواهد بود، قسم یاد کرد. فروشنده فوری به همان قیمتی که دیگری فروخته بود، پارچه را تحویل داد».

مسیو اویسنی می گوید: «اعتراف می کنم که این اعتماد به قول یک نفر و این شایستگی و این حزم و احتیاط مرا خرسند می سازد نمی دانم فروشنده چرا در مورد ما خودش را وادار به ابراز محبت می کند و در برابر خریدار این گونه تواضع نشان می دهد. در ترکیه از آن رقابت ها خبری نیست. در حقیقت فروشنده برای فروش کالا- کمتر زحمت می دهد و بدون حسد و بخل، ناظر موفقیت بیشتر همسایه اش هست. کاسب به خود می گوید: «فردا نوبت من می رسد» و همین که صدای مؤذن بلند می شود، نماز می خواند و در وسط دکانش به سجود می رود و چه بسا که نماز را در میان همه عابرین بدون اضطراب و نگرانی ادا می کند، به طوری که گویی در بیابان است و هر گاه برای نماز خواندن به مسجد مجاور بروی، کالای دکانش را با اعتماد و اطمینان تمام، تحت مراقبت عمومی قرار می دهد! در این پایتخت با عظمت

(قسطنطنیه) که همه می دانند دکان دارها در ساعت های معینی از دکانشان غیبت می کنند و در همین شهر که درهای خانه ها فقط با یک چفت ساده بسته می شود، در تمام طول سال، چهار فقره سرقت رخ نمی دهد!

در «پیره» و «گلایه» که مسکن اختصاصی مسیحی ها است، روزی نمی گذرد که خبر کمتر از چهار سرقت و قتل به گوش نرسد!

در همه اطراف کشور عین همین درستی و درست کاری دیده می شود. یک نفر سیاح انگلیسی که اخیراً نامه ای به روزنامه دیلی نیوز نوشته است، داستانی به شرح ذیل نقل می کند:

دیروز یک نفر روستایی بلغاری را با عرابه اش اجیر کردم که محمولات من و رفیقم را که مرکب از صندوق، جامه دان، خورجین، پالتو، پوستین و شال بود، حمل کند. هنگامی که می خواستیم مقداری کاه و علوفه خشک بخریم و شبانه روی آن استراحت کنیم، یک نفر ترک که از حیث ادب بی نظیر بود تقاضا کرد که با ما همسفر شود. مرد روستایی گاوهای نری را که به عرابه بسته بود باز کرده و تمام اثاثیه و محمولاتی را که همراه داشتیم کنار بازار گذارد. وقتی که دیدم از آن نقطه می خواهد برود، گفتم:

«یک نفر باید اینجا بماند رفیق ترک با کمال تعجب پرسید: چرا؟ جواب دادم: برای این که از اثاثیه ما مراقبت کند. آن مرد مسلمان جواب داد: «اوه! اگر یک هفته شب و روز این اثاثیه همین جا بماند هیچ کس دست نخواهد زد». من تسلیم شدم. وقتی که برگشتم دیدم اثاثیه به کلی صحیح و سالم مانده است!

در نظر داشته باشید که سربازان ترک، لا ینقطع از این نقطه عبور می کردند. این جریان باید از روی منابر و میزهای خطابه لندن به مسیحیان گفته شود. بعضی ها خیال می کنند این مردم خواب می بینند و باید آن ها را بیدار کرد».

درست کاری حمال ها حتی بیشتر از اور نان های ما است. (1) همین ها هستند که عدل های ادویه را از گمرک خانه به کشتی و از کشتی به گمرک حمل می کنند و تصور نمی کنم هیچ وقت حتی یک بسته کم و کسر داشته باشند. این مطلب درست است و صحیح و این ناشی از صحت عمل ملتی است که ضرب المثل پاکی و درستی هستند.

یک نفر تاجر مقیم گلاتا به قسطنطنیه باز می گشت و کیسه ای محتوی دو هزار قروش همراه داشت و آن را در ظرفی گذاشته بود.

ص: 141

1- مردمی قوی بنیه از اهالی ناحیه اورن در فرانسه هستند! (مترجم)

همین که کیسه مسکوک پنج فروشی در اسکله واقع در محل توپ خانه از ظرف خارج شد، کیسه پاره شد. قطعات پول افتاد و در اسکله پخش شد مقداری در دریا افتاد جمعیتی که حاضر بودند شروع کردند به جمع آوری پول ها و چند نفر خودشان را به آب دریا انداختند. صاحب پول وحشت زده به این جریان مینگریست. طولی نکشید که اطمینان او حاصل شد؛ زیرا مشاهده کرد که همه پول های متفرق شده را جمع کردند و در کیسه ریختند. حمالی کیسه را به دوش گرفت و آن ها را با تاجر به منزلش برد تاجر اجرت حمل را پرداخت و با عجله تمام به طرف آن ظرف رفت و پولها را شمرد و حتی یک فروش گم نشده بود.

اغماض و ارفاق

غفلت و قصور ما در رعایت احکام دینی و نکات و ملاحظاتی که از جهت افکار بشری در اصیل ترین و اساسی ترین اصول آن مداخله می دهیم و سهل انگاری هایی را که تحت تأثیر شدیدترین عوامل بدبختی پیشه ساخته ایم و ما را از اجرای تعلیمات دینی بازداشته است، در نظر ترک ها دلیل حقارت این دین شمرده می شود و از این جهت است که ترک

ها اروپا را «کافرستان» می خوانند و هر وقت ذکری از ما به میان می آید، لقب ملحد و بی دین به ما می دهند. ولی این تعرض و اعتراض به ما موجب آن نمی شود که در صدد شکنجه و آزار ما برآیند. من در جای دیگری به استناد و اتکای به مدرک و بیان ادله و امثله نشان داده ام که آن چه به ترک ها از لحاظ دعوت و تبلیغ دینشان و آن چه در زمینه عدم عفو و اغماض نسبت داده شده است، نه فقط بر خلاف اصول بوده است بلکه بر خلاف روح اسلامی است که در عمل به آن، ثابت و پایدارند.

چون هیچ عامل و موجبی در جهان یافت نمی شود که بتواند ترکی را از دینش منصرف و منحرف کند، به همین مناسبت ترک در کارهای دینی دیگران مداخله نمی کند و خاطر آن ها را از این لحاظ آشفته نمی سازد. اگر ترکی را خرسند کردید و اگر محبت او را جلب نمودید به شما خواهد گفت: «خدا عاقبت شما را به خیر کند» و معنای این حرف این است که «خدا به شما توفیق دهد که مسلمان شوید»؛ ولی نظر بالاتر از همه این ها اینست که انسان نباید به حدود قدرت و سلطنت خدایی تخطی و تجاوز کند. علمای مسلمان می گویند: «هدایت اشخاص و ارواح به دست خداست». در این باره نیز همین علما دستور می دهند و آن این است که می گویند: «نسبت به هر فردی خوبی کنید و با جاهل منازعه نکنید».

شکنجه و آزار و عذاب و عقوبت به نام دین، در ترکیه سابقه ندارد؛ بلکه برعکس، ترک سرزمین خودش را پناهگاه قربانی های بدبخت تعصب مسیحیت قرار داده است. به تاریخ مراجعه کنید. در قرن پانزدهم هزاران نفر اسرائیلی (جهود) از اسپانی و پرتغال رانده شدند و به ترکیه پناه آوردند و اخلاف همان پناهندگان، برای چهارصد سال با کمال آرامش در این کشور زیست کردند؛ ولی کشورهای دیگر همیشه در صدد دفاع از شکنجه و آزاری بودند که مسیحیان و بیشتر از همه، کاتولیک های متعصب برای آن ها فراهم می ساختند. آیا جایی را به عنوان استثنا سراغ دارید؟ حتی امروز در آتن، مادامی که تشریفات عید فصح در جریان است، یک نفر جهود جرأت نمی کند که خودش را در خیابان ها نشان دهد. در ترکیه اگر فردی از نژاد اسرائیلی مورد تعرض یونانی یا ارمنی و مسیحی قرار گیرد، کمترین کمکی که مقامات محلی میتوانند بکنند، مداخله در امر و حمایت از جهود است.

همه ادیان و همچنین کلیه ملیت ها، در محیط وسیع و امن حکومت سلطان پهلو به پهلو یافت می شوند.

درست است که مسجد بر کلیسا و کنیسه برتری دارد، ولی در عین حال برای کلیسا و کنیسه هم حساسی قایل است. طریقه کاتولیکی در قسطنطنیه و از میر از پاریس و لیون آزادتر است. هیچ قانونی مانع تظاهرات دینی نیست و خدای را در محراب حبس نمی کنند. (1) همین که مردگان را به آرامگاه ابدی می برند، یک صف طولانی از رجال دینی، شمع ها را در دست می گیرند و سرود و اوراد می خوانند. روز عید خدا، تمام وابستگان به کلیساهای پیره و گالاته مجتمعاً راه می افتند، در حالتی که صلیب و پرچم پیشاپیش آن ها برده می شود و عده ای سرباز، محافظ و مراقب جمعیت هستند و افراد ترک را مجبور می کنند که به این جمعیت راه دهند تا به سهولت عبور کنند.

به من خواهند گفت کاتولیک های مشرق زمین به وسیله فرانسوی ها و اتریشی ها حمایت می شوند، همان طور که روسیه یونانی ها را حمایت می کند و انگلستان پروتستان ها را، خیلی خوب، این طور باشد!

اما جهودهای بیچاره را که حمایت می کند؟ چهار یا پنج سال قبل یک نفر قاطرچی جهود را نزد پاشای موصل آوردند و این جهود متهم بود که به پیغمبر فحش داده است! و این شایعه همه مردم را تهییج کرده بود. وقتی که پاشا کلمات کفر آمیزی را که به متهم نسبت داده بودند

ص: 143

1- مقصود مؤلف این است که پرستش خدا را منحصر در مسجد و محراب نمی دانند. (مترجم)

شنید، وحشت کرد و عقب کشید و با صدای بلند گفت :

«غیر ممکن است کسی چنین کلماتی را بر زبان براند و بلافاصله به عقوبت خدایی مبتلا نشود! بنابراین من نمی توانم باور کنم که این مرد قاطرچی مرتکب چنین خطایی شده باشد؛ در این صورت برای من، کمال جسارت و گستاخی خواهد بود کسی را تنبیه کنم که خدا او را گوشمالی نداده است».

این نمونه روشنی است از عفو و اغماض و تسامح (Tolerance). با این حال چه بسا مردمانی در فرانسه هستند که به نوشته های روزنامه او کسبورگ گزت و اتزاور بزور، اعتماد می کنند و باور می کنند که در ترکیه هر روز مردم سگ های مسیحیان را اذیت و چهار میخ و بر اساس نوشته جات نویسندگان قصه نویس و اپراهای مضحک معتقدند که سلطان دستمال به طرف غلامان سوگلی خودش پرتاب می کند یا زنانی را در کیسه می دوزند و همان طور زنده در آبهای بسفر غرق می کنند!

دولت ترکیه فقط وقتی روش عفو و اغماض، صورت تعدی و تجاوز به خود گرفته است و برای مردم شکنجه وجدانی و برای دولت اسباب زحمت شده است، خشونت به خرج داده است. «لازاریست ها» که برای اولین مرتبه در سال 1781 در ترکیه ظهور کردند به فراست، موقعیت خودشان را درک کرده اند؛ لذا دستگاه تبلیغاتی آن ها که تمام «لوانت» را فرا گرفته است، تنها قسمتی است که در حال حاضر صورت مفید و مثمیری دارد. مقامات محلی که به کلی از مخالفت با آن ها خودداری می کردند، اولین کسانی هستند که آن ها را با عشق و علاقه تشویق نمودند و این عمل نیز ناشی از روح ارفاق و خیر خواهی بوده. آیا مردی که پس از بازدید از مدرسه خواهران شفقت، اولین رویان بسیار مجلل را نزد رییس مدرسه فرستاد تا به دختر فقیری که شایسته دریافت آن باشد بدهد، ترک نبود؟ و آیا او جیب افندی یکی از مأمورین عالی مقام باب عالی نبود که در سال 1844 به این عمل مبادرت ورزید؟

برای ترک احسان کردن، اولین و مهم ترین وظایف است. بنی شاعر ضمن نصایحی که برای فرزندش سروده است، می گوید:

«در خانه ات را همیشه به روی درویش و فقیر باز بگذار. این عمل نزد خدا از ساختن مسجد و از روزه متوالی و مستمر و از چندین مرتبه زیارت مکه پسندیده تر است!»

در نظر ترک‌ها انفاق و احسان از دین انفکاک ندارد. (1) کسی که از دادن صدقه و انفاق خودداری می‌کند نه فقط از وظیفهٔ مسلمانی غفلت ورزیده است، بلکه از مسلمانی نیز عدول می‌کند؛ زیرا انفاق و احسان و همچنین زیارت و روزه رمضان و نماز به موجب تعلیمات دینی، پنج رکن اساسی اسلام شناخته می‌شوند.

من از آن همه انفاق و احسان و بشر دوستی مطلق و نامحدودی که بدون توجه به عقیده و ایمان و حتی نسبت به مخالفین و دشمنان تا به سر حد فداکاری و ایثار رسیده، در شگفتم؛ همان طور که تاستیوس درباره آلمانی‌های قدیم می‌گوید، باید عمل شود و این عمل منحصر در شهرها و برای شهرها نیست؛ بلکه بایستی در مورد کلیه جاده‌های عمومی که برای رفاه حال مسافرین و بومی‌ها ساخته می‌شود؛ منظور گردد و باز این همه احسان و انفاق نباید فقط درباره همسایگان منظور شود، بلکه حتی نسبت به حیوانات نیز باید رعایت شود.

در شرح فوق که به نوشته مسیو اویسینی اشاره شد، همان نویسنده پس از توضیحاتی دربارهٔ سگ‌های بی‌صاحب می‌گوید:

«تعداد زیادی از سگ‌ها را که اروپایی‌ها طرد کرده‌اند به دورترین محلات شهر روی آورده‌اند. در آن نقاط، مردمان خیرخواهی وجود دارند که هر روز صبح مقداری خوراک میان آن‌ها تقسیم می‌کنند و ماده سگ‌ها هر وقت می‌زایند، همین مردم خیرخواه به آن‌ها کمک بیشتری می‌کنند و توله‌های آن‌ها را در طول زمستان از سرما حفظ می‌کنند؛ حتی این مردم انسانیت را به جایی می‌رسانند که در آخرین دقایق زندگی وصیت می‌کنند که از ارثیه آن‌ها، برای حمایت همین حیوانات سهمیه‌ای خارج و منظور شود. راست است که ترک‌ها سگ را مانند خوک نجس می‌دانند تا جایی که از آن اجتناب می‌کنند تا رعایت طهارت شرعی بشود، با این حال سگ در هر خانه‌ای باشد، صدمه‌ای به او نمی‌رسانند بلکه صاحب سگ، خود را حامی و نگهدار طبیعی سگ یا هر نوع حیوانی که در خانه اوست، می‌داند.

پیغمبر، احسان و انفاق را مقدم بر همه فضایل اخلاقی دانسته و احسان و انفاق را تا سر حد جهان‌حیوانیت بسط داده است.

خلاصه کلام این که من مردمی را بشر دوست تر - به معنی واقعی کلمه - از ترک‌ها

ص: 145

1- قرآن مجید عمل صالح و احسان را مکمل و متمم ایمان دانسته است. (مترجم)

نمی‌شناسم. همان ترک‌هایی که ما هنوز همان معامله‌ای را با آن‌ها می‌کنیم که با وحشیان می‌کردیم» (1).

ص: 146

1- نقل از کتاب ترکیه فعلی، La turqui actuell p. 78 مس پارودو، در کتاب شهر سلطان می‌نویسد: «ترک‌ها نه فقط به همه مخلوقات وحشی و سبع، رحیم و رؤفند، بلکه رفقای هستند کارگشا و این حس رأفت را نسبت به حیوانات پست تا جایی بسط می‌دهند که فی‌المثل بره شیرخوار را نمی‌کشند تا این که موجب شکنجه و آزار مادرش فراهم نشود. یک شکارچی انگلیسی که در شکار، کامیاب نشده بود، قبل از این که از قایق پیاده شود، یک نوع مرغ سفیدآبی (Gull) را که بالای سرش پرواز می‌کرد با گلوله تفنگی که همراه داشت، شکار کرد. شکارچی به گونه‌ای مورد توبیخ پاروزن‌های قایق قرار گرفت که گویی قتل نفس کرده است!»

اشاره

اتهاماتی که علیه محمد اظهار شده است به چهار قسمت تقسیم می شود به شرح زیر :

1. اتهام محمد به این که دینی را به منظور ارضای حس جاه طلبی ابداع کرده و جعل نموده، بدون این که از طرف خدا به او وحی شده باشد.

2. گفته اند که محمد دینش را به وسیله شمشیر تبلیغ کرد و از این جهت موجب تضییع خون های زیاد گردید و بدبختی های زیادی برای بشریت ایجاد کرد.

3. خاصیت شهوانی بهشت او، به طوری که در قرآن ذکر شده است.

4. تقویت و ترویج شهوت پرستی به وسیله تجویز تعدد زوجات.

تهمت اول

این که محمد به کلی از عیب جاه طلبی مبری بود، روی هم رفته از تمام اوضاع و احوال زندگی او مدلل و ثابت است؛ مخصوصاً از این حقیقت مسلم که در حال حیات، مشاهده نمود که دینش پایه گذاری شد و ملاحظه کرد که دارای قدرت نامحدودی شده است اما هیچ گاه در راه بزرگ کردن خودش از آن استفاده نکرد، بلکه تا آخرین دقیقه، همان سادگی اخلاقی را حفظ کرد. اما مسأله تسکین رغبت و میل به زن ها، با توجه به این که هنگام ظهور او تعدد زوجات به طور نامحدود در تمام عربستان رواج داشت، قطعاً قدری متناقض به نظر می رسد که او با جلوگیری از شهوت رانی و محدود کردن عده زنها برای ازدواج، بخواهد شهوت خودش را بهتر تسکین دهد!

علاوه بر آن چه در این باره توضیح داده شده است، باید برای دفاع از محمد گفته شود که او مانند تمام هموطنانش دارای مزاج و طبیعتی بود که صاحبان این گونه طبایع، به شدت عاشق جنس لطیف هستند و او هیچگاه از خصوصیات و نیروهای بشری مستثنی نبوده است بلکه بالعکس می گفت :

«من بشری هستم مثل شما!» (1) و در مقایسه با داود - که هم پیغمبر بود و هم پادشاه، «مردی که به اراده خاص خدا، مانند قطعه یخی که در معبد دیان آویخته است» (2) - صاف و پاک بود.

میشل دختر دوم شائول اولین عیال داود بود. در دورانی که داود مغضوب بود، این زن از او گرفته شد. از آن به بعد با چندین زن، یکی پس از دیگری ازدواج کرد، (3) ولی با این حال خواستار پس گرفتن زن اول بود.

قبل از این که این زن نزد داود بازگشت کند، بایستی از شوهرش که او را به شدت دوست می داشت به اجبار گرفته شود و در هنگامی که این زن را از شوهرش پس می گرفتند، شوهر تا جایی که می توانست پشت سر او می دوید و مانند کودکی گریه می کرد. (4)

داود از وصلت کردن با دختر یک شاهزاده غیر مختون بیم نداشت و با این که از چندین عیال فرزندان داشت با این حال در شهر اورشلیم (بیت المقدس) زن های غیر رسمی می گرفت و بالاخره در مورد بات شیبا (5) علاوه بر زنای محصنه - العیاذ بالله مترجم - مرتکب جنایت دیگری شد که از روی تعمد و خونسردی، موجبات قتلی را فراهم نمود. (6)

وقتی که داود به علت پیری از آن همه لباسهایی که به او می پوشانیدند، گرم نمی شد، فکر کردند که دختر باکره جوانی را برای پرستاری و سرگرمی او انتخاب کنند تا ضمناً هم خوابه او هم باشد. داود بر آن ها تحمیل کرد تا زیباترین دختری را که می توانند، نزد او بیاورند!

حالا باید پرسید آیا این عمل شایسته یک نفر آدم پاکدامن و عفیف است؟

البته نویسندگان مسیحی که محمد را از ضعف و ناتوانی - در این زمینه - توییح می کنند، باید ضرب المثل معروفی را به خاطر بیاورند که می گوید :

«کسانی که در خانه های بلوری زندگی می کنند، نباید اولین کسانی باشند که به خانه دیگری سنگ پرتاب می کنند».

مترجم گوید :

ص: 148

1- این حقیقت در زندگی محمد به تفصیل توضیح داده شد.

2- تورات.

3- شموئیل، فصل 25، صفحه 46.

4- شموئیل، فصل 25، صفحه 46.

5- سلاطین فصل 1.

6- مؤلف با اشاره اجمالی در حواشی مربوط به این داستان ها، کتاب عهد عتیق را که مورد احترام یهود و نصاری است، مرجع و مستند تحقیق قرار داده است و با توجه به عصمت انبیا که مورد اعتقاد ماست بی پایگی این مقوله مندرجات تورات و امثال آن بیشتر روشن می شود. (مترجم)

هر چند مدافعات مؤلف مأسوف علیه از نظر عقلی و نقلی با همه ایجاز و اختصاری که در بردارد، برای دفاع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمینه مورد بحث کافی به نظر می رسد، ولی از لحاظ این که خوانندگان در این موضوع از تحقیقات دقیق علمی و عقلی مرحوم مصطفی رافعی (ره) دانشمند معروف مصری بی بهره نباشند، مغتنم می شمارم ترجمه شرحی را که فقیه سعید در مجموعه «وحي القلم» در این باره مرقوم داشته است، در اینجا بر تحقیقات مؤلف این کتاب بیفزایم بدین قرار:

درسی از نبوت

همین که دو قبیله نامی و ثروتمند یهود - قریظه و نصیر - در مقابل نیروی اسلام مقهور گردیدند و بر اثر آن ذخایر و نفایس زیادی به دست مسلمین افتاد، زوجات (1) پیغمبر تصور کردند که می توانند از این غنایم بهره مند گردند؛ بنابراین دور حضرتش جمع شده گفتند:

«ای پیغمبر خدا! آیا سزاوار است دختران کسری و قیصر، آن همه زینت و زیور و غلام و کنیز داشته باشند، ولی ما این طور با فقر و فاقه دست به گریبان باشیم؟»

چون از پیغمبر جواب مساعدی نشنیدند، در تقاضای خودشان اصرار و سماجت نمودند، به حدی که قلبش آزرده گردید. در این هنگام این آیه نازل شد که:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (2).

پیغمبر معظم، برای ابلاغ این امر، اول عایشه را که محبوب ترین زنانش بود احضار نمود و فرمود:

- «موضوعی را که می خواهم درباره آن با تو مذاکره نمایم فوریت ندارد. بلکه فرصت کافی به تو می دهم تا پس از مشورت با پدر و مادرت تصمیم خود را به من اعلام داری»

- موضوع چیست؟

- «موضوع بیان آیه ایست که اخیراً نازل شده و برای تو تلاوت می کنم».

ص: 149

1- زوجات پیغمبر در این موقع که سال پنجم هجرت بود «نه» نفر بودند بدین قرار: 1- عایشه 2- حفصه 3- ام حبیبه 4- سوده 5- ام سلمه 6- صفیه 7- میمونه 8- زینب 9- جویره.

2- سوره احزاب، آیه 28-29: ای پیغمبر! به زنان بگو اگر عاشق زندگی و زینت دنیا هستید، بیاید تا مهریه شما را پرداخته با مهربانی تمام شما را طلاق دهم، ولی اگر خدا و رسولش را می خواهید و طالب جهان جاوید هستید بدانید که خداوند برای نیکوکاران از میان شما، پاداش بزرگی مهیا ساخته است.

- آیا در موضوعی که مربوط به شما باشد از پدر و مادرم دستور بگیرم؟ هیچ وقت این کار را نخواهم کرد، بلکه تبعیت از اراده خدا و رسول را بر دنیا و زینت دنیا ترجیح می دهم.

به همین ترتیب همه زوجات پیغمبر در این عمل از عایشه پیروی کردند. در نتیجه خدای متعال آن ها را از لحاظ تعظیم و تکریم و امتیاز به لقب «امهات المؤمنین» مفتخر فرمود.

صورت ظاهر این داستان که در زمان و مکان معینی به وقوع پیوسته و تاریخ آن را ضبط کرده، همانست که نگاشتیم. حال می خواهیم موضوع را از نظر فلسفه اجتماع و رموزی که با مدارج عالیة انسانیت ارتباط دارد، تحت مطالعه قرار دهیم و تا جایی که می توانیم، نیروی تدقیق را به کار برده و در برابر اوهام و سوء ظن هایی که در زمینه تعدد زوجات پیغمبر معظم راه یافته، تحقیق فلسفی دقیقی بنماییم.

قبل از تحقیق در این بحث می گوئیم: این داستان حاوی حکمت و فلسفه خاصی است که هیچ کس متوجه آن نگردیده و از این جهت در قرآن مجید ذکر شده است تا این که نص تاریخی قاطعی در دست باشد و سپس، تاریخ در امری که بین عقل و غریزه مورد تنازع است، بتواند قضاوت کند و از پیغمبر بزرگوار اسلام دفاع نماید.

مبلغین نادان و عده ای اهل عناد و الحاد و دسته ای از کوتاه نظران این زمان که در این بحث وارد تحقیق می شوند، تصور می کنند که رسول اکرم از روی هوای نفس با زنان متعددی ازدواج کرده است.

متأسفانه تصور این اشخاص به صورت گمان و از گمان به صورت شبهه و از شبهه به صورت سوءظن و از سوءظن به درجه سخافت رأی می رسد. ولی چیزی که نزد من مسلم است این است که همه این افراد مردمی کوتاه نظر و نادان هستند؛ زیرا اساس آیه قرآن حاکی از نفی زینت و منع همه زنان پیغمبر از استعمال آنست و از آن گذشته رابطه زناشویی را بر اساسی قرار می دهد که مطلقاً منافی زندگانی جنس لطیف است و ضمناً ارتباط بین پیغمبر و زناش را به طرز روشنی که کاملاً مخالف هوا و هوس است، بیان می نماید و از این بالاتر می بینیم که خداوند متعال به پیغمبر دستور می دهد که در غیر این صورت همه آنان طلاق بگیرند و مانند سایر زنان از هوس های زنانه در مورد استعمال زیور و زینت برخوردار شوند و الا با طبیعت دیگری که مخالف طبیعت دنیویست خو گرفته و راه زهد پیش گیرند. هر کسی می تواند به سهولت تشخیص دهد که همه اطراف و جوانب این داستان و ابلاغ نهایی پیغمبر، بر خلاف شهوات و تمایلات نفسانی است؛ زیرا در عرف شهوت پرستی، هیچ گاه کلماتی بدین صورت، صریح و قاطع و تا حدی خشن استعمال نمی شود و از تذکر این نکته ناگزیریم

که اسلوب بیان در آیه مبارکه از لحن غضب و جنبه هوس رانی هر دو مبری است و به عبارت دیگر در این بحث، هیچ گونه تملق و مدافعه و دل خوشی و ملایمت و تحریص بر لذت وجود ندارد. خلاصه، موضوع کاملاً صریح و روشن است که تصمیم پیغمبر بر اساس اراده و تصمیم و دور از شائبه هوس پرستی و تردید، استوار گردیده است به این معنی که نه فقط استمالتی در آن دیده نمی شود، بلکه با منطقی بیان شده است که زنان از آن گریزانند و نه فقط نفی تعینات دنیوی و زیور و زینت از آنان کرده است، بلکه آرزوی آن را تا آخر عمر در دل های زنان خود ریشه کن نموده و وظایف آنان را منحصر در توجه به سه قسمت قرار داده است :

1- تبعیت از امر و نهی خدا.

2- به سر بردن با پیغمبر و ساختن با همه شداید.

3- در برابر تحمل زحمات و انجام مشقات زندگی به نعمت های جهان جاوید امیدوار بودن.

در این بیان هیچ گونه ظرافت و رقت و عاطفه و سیاستی متناسب با شؤون زنان به کار نرفته و هیچ اعتباری به مزاج فکری آنان داده نشده و بالاخره هیچ گونه رعایتی از احساسات زنانه به عمل نیامده است؛ بلکه فقط آنان را در انتخاب یکی از دو امر متباین - که شق ثالثی ندارد - به طور وضوح و صراحت آزاد گذاشته است و نیز ملا-حظه می شود که امر برای همه زوجات صادر شده و حتی یک نفر را مستثنی قرار نداده است.

بدیهی است کسی که گرفتار شهوت باشد و در راه جلب قلوب زنان قدم بردارد، نمی تواند با چنین لحنی صحبت کند. بلکه بر عکس در اولین و هله مذاکره، از خیالات زنانه بحث می کند و از مبالغه و تأکید و امید و آرزو فروگذار نمی نماید.

دلیل دیگر بر برائت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از هوس رانی این است که زوجاتش را از روی تمتع که نیروی خیال عامل آن است، تزویج ننمود؛ زیرا اگر ازدواج وی مولود شهوت بود، لازمه آن استعمال زینت و زیور و نمایش ظرافت و زیبایی است که به اقتضای طبیعت به اشکال گوناگون باید جلوه گر شود.

برای مثال می گوئیم : یک نفر دختر بازیگر، مادامی که فضا و محیط و صحنه متناسبی برای نمایش نداشته باشد، نمی تواند نقش خودش را به خوبی بازی کند.

زنان رسول اکرم به احوال و اوضاع حضرتش به خوبی آشنا بودند. این است که با کمال صراحت آن ها را از استعمال زینت منع نمود تا جایی که اگر تحمل پذیرفتن این امر را نداشته

باشند، می توانند طلاق بگیرند.

با توجه به این سابقه، آیا جا دارد که کسی این طرز تفکر را جزء افکار شهوانی بدانند؟ و آیا غیر از نمایش کمال انسانیت در این عمل، نکته دیگری ملاحظه می شود؟ و آیا تبعیت نه زن از پیغمبر معظم و صرف نظر کردن از زینت، جز این است که ما آن را دلیل بر وصول به مرحله کمال انسانیت و حصول درجه عالی عظمت بدانیم؟

گویی رسول اکرم که رهبری عالم اجتماع و وظیفه تهذیب اخلاق و تطهیر نفوس بشریت و قیادت عالی فرزندان آدم را عهده دار گردید، در این داستان بر زن از جهت ایفای وظایف حیاتی عالم نسوان و بر مرد از لحاظ اجرای فرایض مردی و مردانگی، درس روشن و مبسوطی القا می کند که از هواجس نفسانی دوری کنند و از توجه به هدف کمال که غایت مطلوب است، غفلت نورزند. از طرف دیگر با بیان این دستور، تأیید فرمود که زینت و زیور زن، نتیجه و فایده ای جز تحریک نیروی بهیمی ندارد و حاصل آن در عالم معنی، ایجاد کذبی است در راه حقیقت که از آن در عالم اخلاق، کذب دیگری تولید می شود و طبعاً زنان را به طرف آمال و آرزوها و سرکشی ها و غرور و اسراف سوق می دهد و آنان را به عاداتی وادار می کند که عواطف عالیه آن ها را نابود می سازد و نیروی نفسانی زن را که قایم بر ابداع جمال حقیقی و زیبایی واقعی است، مبدل به ضعف می نماید و نمی گذارد که فایده عملی وجود زن، در جامعه آشکار گردد؛ بلکه به همان فایده صوری و تجمل ظاهری اکتفا می کند.

محاسن صوری و جمال ظاهری زن جز خیال چیز دیگری نیست. حقیقت امر این است که در عالم طبیعت چنین معنایی وجود ندارد؛ بلکه زیبایی صوری، موضوعی است که فقط چشم بیننده جلوه گر می شود به این معنی که جمال هر زنی در چشم مرد معینی تجلی می کند و او را مفتون خویش می سازد، در صورتی که صدها چشم دیگر ممکن است با وی مواجه شوند و مفتون او نگردند. مقصود از بیان این موضوع این است که حقیقت وجود زن، زیبایی و جمال او نیست، بلکه حقیقت زن شخصیت و آثار اوست و بدیهی است هرگاه حقیقت وجود زن از این جهت مورد ملاحظه قرار گیرد نه مردی در اجتماع فاسد خواهد شد و نه زنی بدبخت خواهد گردید.

در نتیجه حیات زن و مرد هر دو تحت انتظام و انضباط قرار خواهد گرفت و بالاخره همان نتیجه واقعی که از داستان مورد بحث گرفته می شود به دست خواهد آمد و هوالمطلوب.

پیغمبر بزرگوار اسلام با این درس می خواهد به امتش تعلیم دهد که حکومت غریزه بر

عقل، موجب تباهی و نابودی عقل می گردد.

به علاوه در ضمن این حکایت می خواهد ثابت کند که هرگاه زن به حکم غریزه انتخاب شود، حیات وی مایه بیچارگی مرد خواهد شد و جز خودسازی و تصنع فایده دیگری بر وجود او مترتب نخواهد شد و مسلم است اگر زن به این خطر دچار شود، از مدار طبیعت عالی و وصول به مرتبه بلندی که مستلزم بسی محرومیت ها و فداکاری ها و صبر و تحمل است، منحرف خواهد شد و بدبختانه به صفات ضد آن متصف خواهد گردید و بالاخره صفات پسندیده و فضایل وی به صورت رذایلی از قبیل خودخواهی، خودپرستی، فرار از مسؤولیت و توجه به خوشی و خوشگذرانی در خواهد آمد. در نتیجه حس مقاومت منفی که اصل فطرت زن مبتنی بر آن است از بین خواهد رفت و حیای زن که بزرگ ترین فضیلت او است، محو خواهد گردید و اخلاص وی که خود مستلزم ایجاد صفات پسندیده دیگری است ضعیف خواهد شد و اینجاست که حس شریف قناعت که مانع از ارتکاب بسی شرور است، نابود خواهد شد و حس پلید طمع جایگزین آن خواهد گردید. و ذلک هو الخسران المبین (چه زیانی بالاتر از این؟)

نکته مهم دیگری که در عالم اجتماع از لحاظ اخلاق، شایان بسی توجه است، این است که هرگاه در وجود زن، صفات رذیله به جای ملکات فاضله به وجود آید، روابط زناشویی طبعاً به صورت نامطلوبی جلوه گر خواهد شد و بالاخره اگر در جامعه ای - مانند پاره ای از جامعه های فاسد عصر حاضر - زن های خودساز زیاد شدند، نه فقط ایجاد مشکلات خواهد نمود، بلکه از این مشکلات، دشواری های اقتصادی و اخلاقی دیگری به وجود خواهد آمد...

نتیجه این داستان این است که رسول اکرم همان طور که روش و سیره مقدس وی حاکم بر همه صفات فاضله است، در موضوع زناشویی نیز که یکی از مهم ترین مباحث حیاتی و اجتماعی است، خودش را نمونه کامل قرار می دهد. به این بیان که می خواهد زنان مانند زنان مسلمین زندگی کنند تا آن ها نیز به نوبه خود سرمشق زنان با ایمان و شریف باشند. یعنی بتوانند صفات فاضله صبر و کوشش و اخلاق و عفت و صراحت و قناعت را نشان دهند تا این که زن در عالم اجتماع زینت شناخته نشود و تحت تأثیر عوامل خیال و هوس، زینت های دیگری را به خود جلب نکند، بلکه نمونه انسانی عالی معرفی گردد که به طرف کمال سیر می کند.

این زینتی که زن خود را بدان آرایش می دهد، در حکم دامی است از مکر و خدعه و فریب و بنابراین قاعده، هر چه زن در آرایش اسراف کند، مانند این است که در مکر و حيله و خدعه

اسراف کرده است و به تعبیر دیگر، زینت برای صورت و تن زن مانند نیش و چنگال درندگان، اسلحه خطرناکی است! با این تفاوت که چنگال درندگان در راه اعمال نیروی سببیت به کار می رود؛ ولی زینت زن وسیله ای است برای تهییج غریزه مرد که همان آثار درندگی بر آن مترتب است و هیچ زنی نمی تواند منکر شود که زینت و زیور چه از لحاظ تنوع و چه از لحاظ تعدد پایانی ندارد...

نکته ای که بیان آن به مناسبت این بحث کمال ضرورت را دارد، این است که اصل و اساس کمال انسانیت در وجود انسان فعال و مجاهد یافت می شود و چنین مردی شخصیتش را در چیزی که آن را دلخوشی یا زینت می نامند، محصور نخواهد کرد؛ زیرا توجه به چنین موضوع ناچیزی جز این که حاکی از هوس و شهوت باشد معنای دیگری نخواهد داشت و تاریخ گواه است که وجود پیغمبر اسلام نمونه کامل انسانیت است و البته چنین شخصی باید از هوس و شهوت برکنار باشد.

عمر بن الخطاب روزی وارد منزل پیغمبر شد و دید پیغمبر بر حصیری دراز کشیده و جز پیراهن، بستر و پوشاکی ندارد. در عین حال ملاحظه نمود که حصیر بدن پیغمبر را آزرده ساخته است.

عمر می گوید: در همان اتاق چشمم به انبانی افتاد که از سقف آویزان و مقدار خیلی جو در میان آن گذاشته شده بود. از توجه به این وضعیت متأثر شدم و مرا گریه گرفت. پیغمبر گفت: «چرا گریه می کنی پسر خطاب؟» گفتم: ای پیغمبر خدا! چگونه گریه نکنم و حال این که حصیر بدنت را آزرده و خزاین تو منحصر به همین انبان است. در مقابل تو که پیغمبر خدا و برگزیده خلاقیتی، دستگاه عظمت و ابهت کسری و، قیصر چشمها را خیره ساخته است!

باز می گویند که روزی رسول اکرم هنگام بازگشت از سفر، داخل خانه دخترش فاطمه گردید، ملاحظه نمود که فاطمه پرده ای بر در آویخته و دو حلقه دست برنجن نقره در دست دارد. از در خانه برگشت. سپس ابو رافع وارد خانه شد و دید فاطمه از این که پدر از در خانه برگشته است، سخت محزون است و می گرید. ابو رافع علت را از پیغمبر پرسش کرد. پیغمبر فرمود: به علت این که پرده بر در اتاق فاطمه آویخته بود و دست برنجن نقره در دست داشت، از آن جا برگشتم!» ابو رافع مراجعت نموده، داستان را بر فاطمه عرضه داشت.

فاطمه فوراً پرده را برداشت و دو حلقه دست برنجن را به وسیله بلال نزد پیغمبر فرستاد و گفت: اینها را به عنوان صدقه به اهلس برسانند. پیغمبر به بلال فرمود: «برو اینها را بفروش و وجه آن را بین اهل صفة - فقرای مهاجرین که خانه ای نداشتند و در یکی از ایوان های

مسجد مدینه می زیستند - تقسیم کن». بلال پرده و دو حلقه دست برنجن را به دو در هم و نیم فروخت و پول آن را بین اهل صفة تقسیم نمود.

ای دختر پیغمبر بزرگ! پدر تو راضی نمی شود، دارای زینتی باشی به قیمت دو درهم و نیم به دلیل این که میان مسلمین فقرایی هستند که مانند آن را ندارند!

کجاست رهبری مانند پیغمبر اسلام که چنین عواطف پدرانۀ ای نسبت به همه افراد جامعه داشته باشد و دارای چنین فطرتی باشد که اشیا را جز از نظر حقیقت نبیند و دارای یقینی باشد که هیچ گونه تحول و تبدلی در آن راه نیابد؟...

ای دختر پیغمبر بزرگوار! زینتی که قیمت آن دو در هم و نیم باشد و بتوان آن را به جای دو درهم و نیم صدقه مصرف نمود، البته زینت نیست؛ ولی در این عمل معنای دیگری نهفته است و آن عبارت است از این که حق فرد بر حق جماعت غالب آمده و توجه به «منفعت بر ایمان» به خیر حکومت کرده است و نیز معنای دقیق دیگری در آن منظور است و آن این است که آن چه ضرورت ندارد به عنوان ضرورت مصرف شده است. هر چند از نظر حساب حلال و حرام عملی است صحیح؛ لیکن از نظر ثواب و ترحم صحیح نیست و همین است که در نظر پاک رسول اکرم به صورت نقیصه ای از کمال جلوه می کند.

آقایان سوسیالیست ها! بیایید و پیغمبر بزرگ را بشناسید! مسلک شما واجد فضایل اسلام و قوانین آن نیست! مسلک شما درخت خشکیده ای را ماند که میوه هایی را به آن بیاویزند و همان میوه ها را از آن بچینند. آری در طبیعت درخت شما، میوه و ثمره ذاتی نیست.

موضوع اصلی داستان که عبارت است از مخیر ساختن زنان پیغمبر در طلاق گرفتن یا با زندگی طبیعی و عادی ساختن، از مسایل مربوط به ثروت و فقر از نظر مادی نیست، بلکه یکی از مسایل مربوط به کمال و نقص در معانی روحی است. این نکته آشکار و بدیهی است که پیغمبر اسلام استاد انسانیت است. وظیفه او این است که شخصاً مظهر فضیلت و وجود او مایه دل خوشی فقرا و به عبارت دیگر شخصیت وی نمونه کامل قانون ادبی برای همه افراد بشر باشد.

معنی دیگری را که پیغمبر بزرگوار به وسیله این حکایت می خواهد به امتش تعلیم دهد این است که انسان ها به قوانین و شرایع و امر و نهی اصلاح نمی شوند، بلکه اصلاح آنان منوط به عمل بزرگانشان است و نیز نظر دارد به مردم نشان دهد که حاکم نمی تواند حاکم باشد، مگر این که در آزمایش های دنیوی نیروی تسلط و غلبه نشان دهد نه خضوع و عجز به این معنی که اولین مرحله استقلال وی استقلال داخلی باشد.

بالاخره منظور نهایی از بیان این عمل به طوری که از ظاهر قضیه آشکار است اختیار فقر و زهد نیست، بلکه ابراز شهامت نفس است که حقایق عملی را به طوری که باید و شاید نمایش دهد.

پایان داستان در قرآن مجید به این جا منتهی می شود که زنان پیغمبر «مادران مؤمنین» نامیده می شوند به این دلیل که خدا و رسول و آخرت را بر تجملات و تشریفات و تزینات دنیوی برتری می دهند.

علمای تفسیر می گویند: «زنان پیغمبر به پاداش از خود گذشتگی به این لقب مفتخر شدند» ولی در نظر من این نکته آن قدر مهم نیست و معنی بزرگی از آن نمی شود استخراج نمود؛ بلکه آن چه من احساس می کنم این است که تسمیه زنان پیغمبر به عنوان «مادران مؤمنین» آیتی از آیات اعجاز است.

توضیح گفتار این که کمال زن در حیات و کمال حیات در زن، هیچ گاه مصداق پیدا نخواهد کرد، مگر این که به صفت مادری متصف گردد. به این معنی که فرزندش را از دریچه قلب و از لحاظ معانی قلبی ببیند نه از نظر غریزه و لذایذ مربوط به آن، در این صورت هر نوع حیاتی برای زن ایجاد سعادت خواهد نمود و هرگونه مشقتی را با نیروی بردباری تحمل خواهد کرد و در هر قسم جهادی که برای زندگی نماید لذت طبیعی آن را خواهد چشید؛ زیرا حیات خانواده قائم بر محبتی است که خالی از هر گونه شائبه و به عبارت دیگر حب خالص باشد نه این که بر اساس منفعت و زینت باشد و این خاصیت حیات معنوی است نه حیات مادی و باز باید به این نکته توجه نمود که هرگاه بنای نفس انسان بر اساس وفای طبیعی مانند وفای مادر قرار گیرد به صورت اخلاقی جلوه خواهد نمود که بدان وسیله غلبه بر دنیا و زینت آن مشکل نخواهد بود.

آخرین نکته ای را که از موضوع درس نبوت استخراج می کنیم این حکمت است که برای مؤمن همین بس که هنگام ورود به خانه اش حقیقت نفس پاک و پاکیزه ای را ببیند، گو این که حقیقت حیات کسری و قیصر در آن نباشد.

تهمت دوم

در مورد تحصیل قدرت و به کار بردن آن محمد فقط از موسی سرمشق گرفته و عمل او را تقلید کرده است به این بیان که اگر موسی که خودش شارع و ناشر قانون است به عنوان یک نفر راهنما و با قدرت یک نفر سردار قیام نکرده بود، نمی توانست فرزندان اسرائیل را از

مصر نجات دهد و چیزی که مسلم و محقق است این است که برای طرح آن نقشه و موفقیتی که بر اساس آن به دست آورد، تا کنون هیچ کس پیدا نشده است که او را توییح کند یا نسبت جاه طلبی به او بدهد، در صورتی که بدون آن قدرت نمی توانست رسالتی را که یهوه - خدای یهود - بر عهده او قرار داده بود، انجام دهد.

عربستان نیز دارای چنین موقعیتی بود که میان قبایل متعددی تقسیم شده بود و اغلب با یکدیگر در حال جنگ و جدال بودند. محمد برای این که همه آن ها را به صورت جامعه واحدی در آورد و دینش را در میان آن ها تأسیس کند، راه دیگری نداشت جز این که به عنوان راهنما و سردار آن ها قیام کند و در هر حال وضع طوری بود که به کلی او را از تهمت جاه طلبی مبری و منزله نگاه می داشت.

اما عنوان - یا اصطلاح - فریب و مکر، به معنی کذب و جعل که آن قدر بی دریغ و به حد افراط و مبالغه به دکترین - تعلیمات و فلسفه - محمد نسبت داده اند، با توجه به این حقیقت که اولین اصل دعوت او یگانگی خدا است و این همان اصلی است که حضرت مسیح آن را تبلیغ کرده است، به قدر کفایت نشانه عدالت و واقعیت - مدعای او - است.

کلمه مکر و فریب، هر چند ممکن است درباره ادعای نبوت او گفته شده باشد، فعلاً مسلم است که نسخ و محو بت پرستی و تأسیس پرستش خدای واحد، در میان ملتی که غرق در بت پرستی و به کلی بی خبر از خدا پرستی بوده اند، پیامی بود در خور رسالت آسمانی و نیز این نکته محقق است که محمد در عربستان شالوده بنای یگانه پرستی را ریخت و به گونه ای بت پرستی را در آن کشور از بین برد که دیگر از آن پس به هیچ صورتی حتی بعد از گذشتن هزار و چند صد سال در آن جا بروز و ظهور نکرد؛ در صورتی که در میان مسیحیان به محض این که بت های نصب شده ایشان را از بین بردند، باز هم متهم به بدعت و ضلالت گردیدند. (1)

احکام محمد علاوه بر منع و الغای بت پرستی - هر جا که دینش رواج گرفت - عمل به وظایف اخلاقی را که عبارت از نظم و ترتیب عملیات و ارتباط اشخاص نسبت به یکدیگر است، الزام و اجبار میکند و در سراسر، قرآن اجرای این اوامر با شدت و حدت عجیب و با تأکید تمام توصیه شده است و این موضوعی است که مورد تصدیق بزرگ ترین دشمنان

ص: 157

1- بدین طریق ایرین معروف، ملکه شرق، عیال لیو 4، ملقب به بت شکن که قبل از وفات شوهرش به عنوان نایب السلطنه پسرش قسطنطین منصوب شده بود دستور داد که چشم های این پسر را بیرون آوردند و آن وقت بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال 787 مجلس شورای نیس را دعوت کرد و به وسیله این مجلس از نو پرستش صورت ها (نقوش) رسمیت گرفت!!!

در میان اشارات و کنایات و رموز عدیده ای که با عادات و رسوم اعراب تطبیق می کند و در ضمن گفتن و نوشتن از آن لذت می برند، هیچ یک از دکتربین های - تعلیمات و فلسفه - محمد مبهم و پیچیده نیست و هیچ یک از آن ها به قدر سفر شبانه (معراج) محمد، موجب استهزا و طعن و طنز نویسندگان مسیحی واقع نگردیده است. ولی این انتقاد کنندگان بایستی به خاطر می آورند که چنان داستان یا قصه ای باور نکردنی تر و نامعقول تر از داستان اغوا شدن مسیح در بیابان به وسیله شیطان نیست؛ (1) آن جایی که می گوید:

«دوباره شیطان او (مسیح) را به بالاترین نقطه کوه می برد و تمام سلطنت های روی زمین و قدرت و شکوه آن ها را به او نشان می دهد الخ».

حقیقت این است که سفر شبانه (معراج) کنایه و رمزی است که توضیح آن سهل است، به این بیان که براق که معنی آن برق است، تصور می شود چیزی باشد که حرکت آن از جریان برق سریع تر است و نردبان نوری که جبرئیل و او (محمد) بدان وسیله به آسمان صعود کردند، تکرری بود که به وسیله آن ها از میان تمام آسمان ها تا عرش خدا عبور می کنیم و خروس عجیبی که شنیدن صدای آن لذت بخش بود و هیچ گاه انسان صدای آن را نشنیده یا به آن توجهی نداشته است، دعا و نماز مرد صالح است و هکذا بقیه مطالب و مضامین؛ به علاوه با کمال سادگی و بی طرفی این پرسش میان می آید که موضوع مجاز و کنایه و استعاره که در سبک و روش خودشان دارند و غوامض را بدان وسیله حل می کنند، چرا مورد استفاده محمد نباشد؟ همان طور که در تورات در داستان پیغمبری که نماینده خدای حقیقت است آمده که خدا با یکی از ارواح خبیثه برای فریب دادن «اهاب» مشورت می کند، آن جا که می گوید:

«و خدا گفت: که می تواند اهاب را راضی کند که برود و در راموت جیلد (؟) نیفتد؟ و یکی این طور گفت و دیگری آن طور و در آن جا یک نفر جتی قدم فرا گذاشت و در جلو خدا ایستاد و گفت: من او را راضی خواهم کرد.

خدا به او گفت: با چه وسیله ای! و او گفت: من جلو خواهم رفت و من روحی خواهم بود کاذب در دهان تمام پیغمبرانش و او (خدا) گفت:

تو او را قانع خواهی کرد و نیز کامیاب خواهی شد پیش برو و همان کار را بکن. (2)

1- به انجیل متی فصل 4، آیه 8، مراجعه شود.

2- سلاطین فصل 22، آیات 20 - 21 - 32.

و باز در خصوص عهد جدید، به همان عذر باید متوسل شد؛ آن جا که مسیح می گوید: «او شراب است، راه است و راست» و نیز آن جا که می گوید: نان و شراب، جسم و خون، او هستند.

در این صورت این تقاضای عادلانه ای است که مسلمین اجازه داشته باشند از این گونه استعارات و مجازها برای حل مشکلات و مطالبی که ظاهراً نامفهوم به نظر می رسد استفاده کنند و الا سبک و روش آن ها مورد اتهام قرار خواهد گرفت و هیچ یک از آن موارد آن قدر بزرگ یا خطرناک نیستند، مانند زمانی که تأسیس دکترینی (فلسفه ای) می کند که به موجب آن تعلیم داده می شود که یک تکه نان به وسیله ادای کلمات معدودی که کشیش آن را به زبان می راند به چیز دیگری تبدیل شود و قلب ماهیت حاصل گردد و بر این معنی که محمد می گوید دین تازه ای برای اعراب نیاورده است بلکه فقط برای این منظور قیام کرده است که همان دین قدیمی را که خداوند به ابراهیم وحی کرده و ابراهیم آن را به اسماعیل، مؤسس ملتشان (اعراب) تسلیم کرده است، اعتراض کرده اند و گفته اند که در حقیقت و عملاً محمد دین تازه ای تأسیس کرده است و در نتیجه آن چه گفته مجعول است. ولی اگر این دین از آن جهت دین تازه ای است که در موضوع پرستش و تعیین وظایف اخلاقی با دین سابق اختلاف دارد، در این صورت به طور قطع و مسلّم نه دین موسی و نه دین عیسی مسیح و نه دین محمد، هیچ کدام ادیان تازه ای نیستند. دین موسی جز تجدید و اجرای قوانین همان دینی که آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل بدان عقیده داشتند و برای پرستش خدای یگانه و عشق به او و اطاعت کردن او از جان و دل و انجام همان وظایف اخلاقی که ضرورت جامعه بشری است و همچنین اراده خدا آن را بر عهده انسان قرار داده است، می کوشند، چیز دیگری نیست.

از این جاست که عیسی مسیح به ما می گوید که خدا را بیشتر از هر چیز و همسایگان را مانند خودمان دوست بداریم.

این بود همهٔ قانون و پیغمبران یعنی موسی و سایر پیغمبران، به بنی اسرائیل دینی را تعلیم دادند که از هر جهت عبارت بود از عشق و پرستش یک خدای جاوید و لایزال و عشق و علاقه بیاندازهٔ افراد نسبت به یکدیگر. بنابراین فلسفهٔ خود عیسی مسیح چیز تازه ای نبود مگر همانی که موسی قبلاً تعلیم داده بود، فقط با این تفاوت که وظایف اخلاقی ما نسبت به یکدیگر بیشتر از سایرین توصیه و تأکید شده بود و بدین وسیله نازل ترین و جاهل ترین افراد بشر راه معارضه با مفسدات اخلاقی را می توانست درک کند؛ به طوری که آیه «با دیگران همان

طور رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند» به طور وضوح نشان می دهد.

هنگام ظهور مسیح جهودهایی که ساکن «جودیا» بودند از لحاظ اخلاق بی اندازه فاسد بودند و از سال ها پیش، خودخواهی و خودپسندی جنایت آمیزی در میان آن ها چه از طبقه روحانیون و چه از مردم عادی رواج گرفته بود. هیچ چیز جز حرص و آز و نهب و غارت و بی عدالتی و ظلم وجود نداشت و برای این که حقانیتشان را به صورت خشک و جامدی در رعایت پاره ای از تشریفات و رسوم دینی حفظ کنند، روح واقعی آن را از دست داده بودند. هدف اقدام و فعالیت مسیح و برنامه رسالت او به طوری که محسوس است، همین بود که آن روح را زنده کند و تمام تعلیمات او به طور واضح و آشکار متوجه همین معنی است و با اندک توجهی روشن می شود که دین مسیح از ریشه و اساس جز تجدید دین موسی چیزی نبود.

وظیفه محمد منحصر در نشر و اجرای تعلیمات اخلاقی نبود، بلکه می کوشید که اساس عبادت خدای یگانه را مستقر سازد؛ زیرا مردمی که محمد به حکم مقدرات در میان آن ها قرار گرفته بود، از هر دو جهت گمراه بودند. بنابراین مقصد او این بود که دین اسماعیل، موسس ملتش - ملت عرب - را که عبارت از یگانه پرستی است، زنده کند و برای اثبات این که محمد وقتی که به اعراب می گشت دین تازه ای را تبلیغ نمی کند بلکه از همان دینی ترویج می کند که جد اعلای ایشان اسماعیل قرن ها پیش آن را نشر داده است، همین دلیل کافی است.

ما می پرسیم: آیا ممکن است باور کرد که آن مردی که چنان اصلاحات بزرگ و پایداری را در کشورش ایجاد کرد، در همان کشوری که مردم قرن ها در منجلا ب بت پرستی غوطه ور شده بودند و بت پرستی با زشت ترین صورتی جایگزین یگانه پرستی شده بود و مردی که کشتن کودکان را در میان آن ها از بین برد و استعمال مشروبات الکلی و قمار - دو منشا انحطاط اخلاق - را منع کرد و مردی که تعدد زوجات را که وجود داشت و بدان عمل می کردند در حد معینی محدود نمود و باز تکرار می کنم که آیا ممکن است باور کرد چنان مصلح بزرگ و غیوری، فریب کار باشد و یا تمام دوران زندگی او مقرون با نفاق باشد؟

آیا می توانیم تصور کنیم که رسالت الهی او فقط اختراع و ابداعی از خودش بوده است و خودش می دانست که کذب است؟

خیر! هیچ چیز جز یک وجدان مقرون با حسن نیت نمی توانست محمد را آن طور ثابت و پایدار، بدون تردید و تزلزل رهبری کند، بدون این که از دوران نزول اولین وحی که به خدیجه عرضه داشت تا آخرین دقیقه ای که در آغوش عایشه جان داد، خودش را در برابر دوستان نزدیک و اصحابش گم کرده باشد.

قطعاً یک مرد خوب و صدیق که اعتماد کاملی به آفریننده اش دارد و اصلاحات زیادی در دین و در اعمال می کند، ابزار مستقیمی است در دست خدا و می توان گفت که از طرف خدا صاحب رسالت است.

بنابراین محمد بدون شک به رسالت خودش و مأموریتش از طرف خدا ایمان داشت و او به عنوان پیغمبر خدا این تحول عظیم را گویا که - به نظر بعضی - ناقص باشد، در کشور خودش به وجود آورد. در این صورت چرا محمد حداقل مانند سایر بندگان مؤمن خدا، بنده ای مؤمن شناخته نشود؟ و چرا باور نشود که در عصر خود و در کشور خودش مبلغ حقیقت و صداقت بوده است تا به افراد جنس خودش، وحدت و حقانیت خدای یگانه را تعلیم دهد و دستورهای مدنی و اخلاقی مناسب با شرایط و متناسب با احوالشان بدهد؟

نکته دیگر این است که عقیده او درباره رسالتش بی اساس نبود؛ زیرا در میان آن همه استهزا و مشقت و رنج، (پیغمبر) بدون تزلزل و تردید راهش را پیش گرفت. هیچ تهدید و هیچ گونه صدمه و آزاری او را از نشر دعوت یگانگی و حقانیت خدا و از تبلیغ پاک ترین و عالی ترین معانی اخلاقی که تا آن زمان سابقه نداشت، باز نمی داشت. او (محمد) طالب هیچ نوع قدرت دنیایی یا تسلط روحی نبود. تنها چیزی را که میخواست عبارت بود از رعایت حس عفو و اغماض و تسامح و گذشت (TOLERANCE) و می خواست اجازه داشته باشد که در محیطی آزاد، مردم را به راه حق ارشاد کند.

او مردم را دعوت می کرد که با عدالت رفتار کنند و عاشق رحم و مروت باشند و در مقابل خدایشان با تواضع حرکت کنند و به منظور تأیید این تعلیمات به همه وعده می داد که برای مردگان اعم از ظالم و عادل قیامتی خواهد بود.

محمد را با پیروان فاسدش مقایسه کنید. او را با تیمور در اصفهان و نادر در دهلی مقایسه کنید و با بدبخت مردمی که در عصر ما، قبرس و چیووس کاساند را خراب کردند. ورود یک نفر فاتح شرقی معمول لاً نشانه کشتار مردم مسلح و غیر مسلح و افراد گناه کار و بی گناه است. محمد در مورد انتقام اشتباهاتی داشته است، (1) ولی اغلب آن ها قابل اغماض است؛ زیرا مستثنیاتی در این زمینه دیده می شود که در راه امنیت و نظم عمومی به کار رفته است.

معبد خدا به واسطه وجود بت ها از قداست افتاده بود و او (محمد) آمده بود تا آن را تطهیر کند با بیان جملات بلند و زیبای :

ص: 161

1- متأسفانه مؤلف این نکته را بر اساس تفکر اروپایی مورد قضاوت قرار داده است. مترجم.

سیصد و شصت بت را که در آن معبد مقدس نصب شده بود، یکی پس از دیگری از بین برد و همین که مأموریش خاتمه پذیرفت، مانند همکارانش - فاتحین دیگر - در آن شهری که فتح کرده بود برای خودش تاج و تختی تهیه نکرد و در برابر معبدی که به نام خدا آن را از صورت قبلی نجات داده بود، برای خودش و به نام خودش کاخی بر نیفراشت. شهر آبا و اجدادش، مرکز اقامت خویش و تبارش، زیارتگاه دیش را ترک کرد تا با کسانی که در موقع آزمایش با او همراهی کرده و پایداری کرده بودند، زندگی کند.

این نوع مظالم به چه کسی نسبت داده میشود؟ جواب آن آسان است، به کنستانتین که به دروغ، بزرگ نامیده شد. پس از مرگ مسیح دو نوع دکترین - عقیده و فلسفه - مشخص و متمایز به وجود آمد که نام مسیحیت به آن داده شده است.

نوع اول آن همانی است که به وسیله حواریون - بولس و یوحنا - معرفی و تبلیغ شد و نوع دوم به وسیله کنستانتین (قسطنطین) و این امپراطور که تحت تأثیر عوامل سیاسی، مسیحیت را پذیرفته بود، کسی است که از جهت ظلم و ستمگری به حق نرون دوم لقب گرفته است. (1) او در سال 324 مسیحی بر شورای نیس مسلط شد و برای اولین مرتبه در این سال دکترین خدایی مسیح به وجود آمد.

درباره منازعات خونین و بی فایده مذهبی که در آن میانه، هزاران نفر مسیحی قربانی شدند و کسانی که بایستی مانند برادر و رفیق با یکدیگر زندگی کنند، مرتکب شدیدترین انواع ستمگری ها گردیدند، «سنت هیلاری» - که در آن زمان یعنی در قرن چهارم زندگی می کرده است و کشیش بزرگ «پراتیه» که یکی از قدیمی ترین پدران کلیسا بوده است - تأسف و عدم موافقت خودش را با توییخ و تعرض به شرح زیر ابراز می کند: «نکته ای است هم تأسف آور و هم خطرناک و آن عبارت از این است که همان طور که میان مردم افکار و نظریات مختلفی وجود دارد به همان نسبت عقاید و ایمان مختلف نیز

ص: 162

1- نرون عیالش را در آب جوش انداخت. پسرش (Crispus) را محکوم به مرگ کرد. دو شوهر دو خواهرش «کنستانتینا» و «اناستاسیا» را به قتل رسانید پدر زنش «ماکزی میلیان هرکولس» را کشت. خواهر زاده اش پسر «کنستانتینا» را که پسر دوازده ساله ای بود با افراد دیگری که روابط خانوادگی دورتری با او داشتند، مقتول نمود. در میان مقتولین مردی بود به نام «سو پاتور» که یکی از رهبران بت پرستان بود و گناه این مرد آن بود که اجازه قتل پدر زن «کنستانتین» را نداد! به هر حال ایشان اولین امپراطور مسیحی هستند!

موجود است و به هر نسبتی که منابع کفر و ضلالت وجود دارد، به همان نسبت خبط و اشتباه نیز موجود است؛ زیرا مستبدانه ایجاد ایمان عقیده می‌کنیم و به همان نحوه مستبدانه بیان و تقریر می‌کنیم نه فقط هر سال بلکه هر ماه برای توضیح و تقریر رموز و اسرار غیر مریی، عقاید جدیدی وضع می‌کنیم!

از آن چه داشتیم پشیمان می‌شویم. از آن‌هایی که پشیمان می‌شوند، دفاع می‌کنیم و اشخاصی را که از آن‌ها دفاع کرده ایم تکفیر می‌کنیم یا دکترین - عقیده فلسفی - دیگران را در وجود خودمان محکوم می‌کنیم یا آن‌چه را خودمان داریم و متقابلاً یکدیگر را تکه پاره می‌کنیم و خودمان باعث خرابی یکدیگر می‌شویم».

قسطنطین با نیرو و نفوذی که منشأ بروز و خیم‌ترین نتایج گردید، در شورای نیس بر روحانیت مسلط شد. مصائبی که از آن جریان سرچشمه گرفت به شرح زیر خلاصه می‌شود: کشتارها و خراب‌کاری‌های تجهیزات صلیبی علیه ترک‌های بی‌گناه (غیر مهاجم) در طول دوپست سال که در ضمن آن میلیون‌ها نفوس بشری تلف شد.

کشتارهای ان باتیست‌ها (1)، قربانی‌های لوتران‌ها (2) و باتیست‌ها از رودخانه رن تا منت‌های قسمت شمالی.

کشتارهای «سنت بارتولومئو» در فرانسه و چهل سال جنگ و زد و خورد و کشتار در فاصله بین زمان فرانسیس و ورود هانری چهارم به پاریس.

قتل عام‌های محاکم تفتیش عقاید از این لحاظ بیشتر ایجاد نفرت و انزجار می‌کند که از مجرای قانون و به نام قانون مرتکب آن فجایع شدند!

بیست سال منازعات پاپ‌ها با پاپ‌ها و بیشاب‌ها علیه بیشاب‌ها و مسموم کردن‌ها و

ص: 163

1- غیر از چندین هزار نفر افرادی که در ایالات کشته شدند، بالغ بر پانصد نفر صاحب درجه و مقام و ده هزار نفر از طبقه پایین فقط در پاریس نابود شدند. پاپ آن وقت «گریگوری» سیزدهم، نه فقط به کلیه اشخاصی که در کشتار مداخله داشتند آزادی تام و تمام بخشید بلکه حکم کرد که برای این حادثه جشن عمومی بگیرند که جشن باشکوه و تشریفات مجللی برگزار شد. بالاتر از همه، این که گستاخی و جسارت این جانشین مسیح (!) به مرحله‌ای از بی‌شرمی و بی‌حیایی رسیده بود که دستور داد به افتخار این عملیات مدالی تهیه کردند که در یک طرف آن صورت خودش نقش شده بود (!) و در طرف دیگر آن تمثالی از فرشته عذاب و تخریب و روی آن این عبارت نقش شده بود: «کشتار هو کنت‌ها!»

2- مطابق تخمین لیورنت که تاریخ انگیز یسیون را نوشته است روی هم رفته عدد قربانی‌هایی که از سال 1488 تا سال 1808 در این راه نابود شدند و سوزانده شدند 34024 نفر بود. همان قدرت برای غرس این نهال در شمال به کار رفت عین همان وسایل در مقابل طبقات و اقوام دیگر.

کشتارها و نهب و غارت‌ها و رسوایی‌های (1) ظالمانه بیشتر از دوازده پاپ که به نسبت نرون و کالیگولا از هر نوع جنایتی بیشتر مرتکب شدند. معایب و بدبختی و بالاخره برای بستن این لیست موحش و مدهش، کشتار دوازده میلیون سکنه عالم جدید (آمریکا).

با کمال اطمینان باید اعتراف شود که چنان جنگ‌های مهیب و فجیع و بلکه یک رشته جنگ‌های متوالی دینی برای چهارده قرن، جز میان مسیحیان در جای دیگری وجود نداشت! و هیچ‌گاه مللی که داغ باطله کفر بر آن‌ها زده شده است، یک قطره خون به بهانه دین و به دلیل مذهب نریخته اند، مسیو «ژوریو» می‌گوید:

«حقیقت را آزادانه و بی‌پرده بگوییم: سلاطین فرانسه، نهال مسیحت را به تقلید مسلمین در سرزمین «فریزونها» و «ساکسونها» غرس کردند و نظیر این عمل در «والانس» و «آبشیرانس» که جرأت کرده بودند پاپ را محکوم کنند، به کار برده شد! و همین روش در عالم جدید (آمریکا) اعمال شد. از مجموع این جریانات به طور واضح و آشکار معلوم می‌شود که محمد را از لحاظ این که دینش را به وسیله قدرت تبلیغ کرد، یعنی عفو و اغماض و تسامح را درباره دیگران رعایت نکرد، نمی‌توان ملامت نمود؛ زیرا او (محمد) می‌تواند ادعا کند که اگر اعمال قدرت فی حد ذاته خطا باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند از طریق مشروع و قانونی مورد استفاده قرار گیرد، ولی شما از قرن چهارم تا امروز از آن استفاده کرده‌اید! و با این حال ادعا می‌کنید که به طور کلی از این نوع عملیات مرتکب نشده‌اید، بلکه آن چه کرده‌اید خیلی بجا و مناسب بوده است. بنابراین باید اقرار کنید که این طریق یا این وسایل اساساً و ذاتاً غلط نیست و در نتیجه به عنوان طریقی مشروع در سال‌های اول اقدام و عمل می‌توانستم از آن استفاده کنم؛ زیرا ادعای به این که موضوعی که در قرن اول گناه و جنایت بوده است در قرن چهارم باید حق و عدالت شناخته شود، باطل است یا مطالبی که در قرن چهارم حق شناخته می‌شود، بایستی در قرن اول حق باشد، بیهوده است. ممکن است ادعا شود که در قرن چهارم، خدا

ص: 164

1- در سال 1627 پاپ اوربان هشتم، فتوای معروفی صادر کرد به نام «Damini in Caena» و ضمن آن کلیه اشخاصی را که جسارت کنند و به شورای دیگری در آینده متوسل شوند و علیه فتواها و دستورهای پاپ اعظم تصمیم بگیرند تکفیر کرد. همچنین کلیه امرا و شاهزادگانی که به خود جرأت بدهند و بدون اجازه پاپ مالیاتی وضع کنند و کسانی که با ترک‌ها و سایر کفار، عهدنامه‌ی اتفاق منعقد کنند و همچنین کسانی که برای خطاها و صدماتی که از دربار رم بر آن‌ها وارد می‌شود، به محاکم عرفی و قضات عادی شکایت کنند، مشمول عنوان تکفیر می‌شدند. اینجاست که باید پرسید آیا محمد یا هیچ‌یک از جانشینان او چنین قدرت پر دامنه‌ای را به خود گرفتند؟

قوانین تازه ای وضع کرده است! مسلمان ها مطابق اصول دینشان مجازند که برای از بین بردن سایر ادیان، از قدرت و شدت عمل استفاده کنند و برای قرن ها این کار را کرده اند، اما مسیحیان جز تبلیغ و دعوت حکمی ندارند و با این حال در ادوار سابق با آتش و شمشیر، کسانی را که همکیش آن ها نبوده اند، نابود کرده اند.

روح عفو و اغماض و تسامح اسلامی در برابر تعصب مسیحیت به نحو مطلوبی با قلم مورّخ معروف، گیبون به شرح زیر ترسیم گردیده است:

«جنگ های مسلمین به وسیله پیغمبر تجویز شده بود، (1) ولی در میان تعلیمات و سرمشق های زندگانی وی، خلفا درس هایی از عفو و اغماض و تسامح را انتخاب کردند و نتیجه آن این شد که مشرکین تقریباً خود به خود خلع سلاح شدند. عربستان معبد محمد و دارایی و ارثیه خدایی برای او شناخته می شد، ولی سایر ملل روی زمین را با مراقبت و علاقه کمتری می نگریست.

مشرکین و بت پرستانی که نامش را نمی دانستند، به نام شرع و قانون طرد می شدند، لیکن سیاست عاقلانه ای تعهدات عدالت را تهیه کرد و پس از یک مقدار اعمال خارج از عفو و اغماض و تسامح، از طرف فاتحین مسلمان هندوستان به بتکده های این کشور پرجمعیت، آزادی داده شد. شاگردان ابراهیم، موسی و مسیح با رعایت صلح و صفا و بر اساس قداست دعوت شدند که وحی کامل تر محمد را بپذیرند، ولی اگر ترجیح می دادند که جزیه معتدلی پرداخت کنند، از آزادی وجدان و آزادی دین برای عبادت برخوردار می شدند.

در میدان جنگ جریمه زندگی های محبوسین همین بود که مسلمان شوند. زن ها ناگزیر بودند که دین اربابانشان را قبول کنند و تیره ای از جدید الاسلام های مخلص و صمیمی در نتیجه تعلیم و تربیت اولاد اسیران، تدریجاً به وجود آمد؛ ولی میلیون ها تازه مسلمان آفریقایی و آسیایی که دسته های انبوه مؤمنین را تشکیل می دادند بیشتر از روی میل و رغبت، عقیده و ایمانشان را به خدای یگانه اعلام می کردند تا از روی اجبار. با تکرار یک جمله (2) و از

ص: 165

1- نکته بسیار مهم و جالب درباره جنگ های دوران رسالت که قطعاً جنبه دفاعی داشت و مسلمین ناگزیر از معارضه با مشرکین و جهودها بودند و بالاخره چنان انقلاب عظیم و تحول ریشه داری را ایجاد کرد این است که مطابق تحقیق دقیق دانشمندان، تعداد کلیه کشته ها - از دو طرف - بالغ بر هزار و کسری بیشتر نبوده است! (مترجم)

2- منظور از این جمله لا اله الا الله است. (مترجم)

دست دادن غلفه (1) رعیت یا غلام، اسیر یا جانی، در یک آن رفیق و صاحب سردار فاتح مسلمان می شد و در تمام حدود و حقوق با او مساوی بود. هر گناهی بخشیده می شد (2) و هر نوع تعهدی از بین می رفت. نذور و تعهداتی که اشخاص قبلاً بر عهده می گرفتند که با عزوبت زیست کنند - یعنی افرادی می کوشیدند که از دواج نکنند - مبدل به توجه و عنایت به طبیعت گردید. اشخاصی که در صومعه ها و دیرها به خواب رفته بودند با شنیدن صدای کرنای اعراب بیدار شدند و در میان تشنج و اضطراب جهان، هر فردی از افراد جامعه جدید به سطح طبیعی لیاقت و رشدی که داشت، ترقی می کرد».

برای تأیید صحت نظریه این مورخ درباره اخلاق تسامح و مدارای محمد، سند عمومی ذیل تحریر می شود:

این سند از تألیفی به نام «بیان و توضیحی از شرق و سایر کشورها» (3) به قلم «ریچارد پوکوک»، بیثاب کشیش بزرگ - میث که در سال 1743 منتشر شده است و در جلد اول، صفحه 268 ثبت است، استخراج می شود. اخلاق عالی مؤلف از لحاظ تقوا و روحانیت و بیش و دانش مدرکی است کافی برای اعتبار این سند که به شرح زیر نقل می شود:

امتیاز و اجازة محمد که به صومعه نشینان کوه سینا و به مسیحیان اعطا کرده است.

«نظر به این که خدا بزرگ است و حکومت به دست اوست، و همه پیغمبران از طرف او آمده اند و به جهت این که برای عدم عدالت، حجتی علیه خدا وجود نداشته باشد و به واسطه عطایایی که خدا بیشتر مکرمت نموده است، محمد بن عبدالله، پیغمبر خدا و سرپرست دقیق

همه جهان، این ورقه را به تمام کسانی که از ملت او و همکیش او هستند، نوشته است تا بدین وسیله تضمین و وعده قاطعی باشد در حق ملت مسیحی و اقوام «نسطوری» هر که باشد، اعم از این که از خواص باشد یا از طبقه عوام، از اشراف و محترمین باشد یا از غیر آنان و مفاد این دستور به شرح زیر اجرا شود:

1. هر یک از افراد ملت من که بخواهد وعده و پیمان مرا که در این قرار داد گنجانیده شده است نقض کند، پیمان با خدا را نقض می کند و برخلاف تعهد رفتار می کند و - خدای نکرده - معارض و مخالف دین خواهد بود و در خور لعن و نفرین، چه آن شخص شاه باشد و چه گدا،

ص: 166

1- یعنی ختنه کردن. (مترجم)

2- آری چنین است؛ زیرا پیغمبر فرمود: «الاسلام یجب ماقبله»؛ یعنی اسلام هر گناه و هر آلودگی قبلی را تصفیه و تطهیر می کند. (مترجم)

A description of the east and other Countries -3

هر که باشد.

2. هر وقت هر یک از زهاد و صومعه نشینان ضمن مسافرت در کوهستان یا تپه یا دهکده ای و در هر نقطه قابل سکناى دیگری که بخواهند سکونت کنند چه در دریا و چه در صحرا یا دیر یا کلیسا یا معبد، من در میان آن ها خواهم بود و در حکم نگهبان و حامی آن ها و کالای آن ها و دارایی آن ها با روح خودم و کمک و حمایت خودم به اتفاق همه مردم همکیش خودم؛ زیرا آن ها قسمت و جزیی از ملت من و افتخار من هستند.

3. به علاوه به همه مأمورین توصیه می کنم که مالیات سرشماری یا خراج دیگری از آن ها مطالبه نکنند؛ زیرا نباید از این نوع تحمیلات بر آن ها وارد آید.

4. هیچ کس نباید قضات یا حکامشان را تغییر دهد؛ بلکه بدون این که مورد تعرض کسی واقع شوند، باید در مقام خود بمانند.

5. هیچ کس نباید آن ها را در حین مسافرت اذیت کند.

6. هیچ کس حق ندارد آن ها را از داشتن کلیساهایشان محروم سازد.

7. هر کس این دستورهای مرا باطل کند به طور قطع بداند که حکم خدا را باطل می کند .

8. به علاوه هیچ یک از قضات و حکام و صومعه نشینان - روحانی های آن ها - و خدمت گذاران و شاگردان آن ها نباید مالیات سرشماری پردازند یا از این جهت صدمه و آزاری به ایشان وارد شود؛ زیرا من حامی آن ها هستم، هر کس که باشد، چه در دریا و چه در خشکی، چه در مشرق و چه در مغرب، چه در شمال و چه در جنوب؛ زیرا چه خودشان و چه داراییشان مشمول همین دستور و پیمان و امتیاز هستند.

9. آن هایی که در کوهستان ها منزوی هستند، نه مالیات سرشماری خواهند داد و نه سایر عوارض از درآمدشان اخذ خواهد شد و هیچ فرد مسلمانی در آن چه دارند نباید مداخله کند؛ زیرا آن ها کاری را که انجام می دهند فقط برای تحصیل معیشت خودشان است.

10. هر وقت محصول زمین در فصل خودش زیاد باشد، سکنه آن سرزمین ناگزیر خواهند بود که از هر کیلی، میزان معینی به آن ها پردازد.

11. در زمان جنگ نباید از آن ها سربازی گرفته شود و نباید آن ها را مجبور کنند که به جنگ بروند و نباید مالیات سرشماری از آن ها اخذ شود.

هر چه در این یازده فصل است، مربوط به صومعه نشینان (روحانیون) و هر چه در هفت فصل باقیمانده مستقیماً قید می شود، مربوط به هر فرد مسیحی می باشد.

12. سایر مسیحیانی که در حال سکونت هستند و از ثروت و داد و ستد خود می توانند

مالیات سرشماری بدهند، بیشتر از دوازده در هم نباید بدهند.

13. غیر از این نباید چیز دیگری از آن ها گرفته شود، مطابق قول خدا که می گوید:

«آن هایی را که به کتاب های فرستاده شده از طرف خدا احترام می گذارند، اذیت نکنید، بلکه از روی ملاطفت و مهربانی از چیزهای خوبی که دارید به آن ها بدهید و با آن ها صحبت کنید و همه اشخاص را از اذیت کردن آن ها منع کنید».

14. اگر زن مسیحی به ازدواج مسلمان در آمد، مسلمان (شوهر) نباید او را از رفتن به کلیسا و نماز خواندن - دعا خواندن - و کارهای دینی منع کند. (1)

15. هیچ کس نباید آن ها را از تعمیر و مرمت کلیساهایشان منع کند.

16. هرکس برخلاف این اجازه نامه (امتیاز نامه) عمل کند یا برای چیزی که مخالف این امر باشد اعتباری قایل شود، حقاً در نظر خدا و پیغمبر خدا مرتد خواهد بود؛ زیرا این امتیاز نامه را مطابق همین عهد و وعده به آن ها اعطا می کنم.

17. هیچ کس حق ندارد به روی آن ها اسلحه بکشد؛ بلکه مسلمین باید به نفع آن ها و به سرفه آن ها مبادرت به جنگ نمایند.

18. به موجب این نوشته دستور می دهم که هیچ یک از افراد ملت من نباید تا آخر دنیا بر خلاف این میثاق عمل و اقدامی بکنند.

19. شهود علی بن ابیطالب - و ده نفر دیگر -

میثاق حاضر به قلم پیشوا و جانشین پیغمبر، علی بن ابیطالب نوشته شده است و محمد در مسجد النبی به دست خودش آن را در سال دوم هجری، روز سوم ماه محرم، نشانی گذاشته است». (2)

توجه به حقایق و مراتب سابق الذکر در نظر ارباب بصیرت و متفکرین بی غرض، دلیلی است مقنع و کافی بر این که تهمت دو می که بر محمد زده اند، بی اساس و کذب محض و مایه رسوایی است.

ص: 168

1- علمای ترکیه در این موضوع نظر می دهند که هر پسر مسلمانی که مادرش مسیحی باشد، هر وقت مادرش نقاهتی داشته باشد یا پیر شده باشد، باید او را روی چهارپایی - اسب یا قاطر - حمل کند و تا در کلیسا ببرد و اگر فی المثل پسر فقیر باشد و چهارپایی نداشته باشد، مکلف است او را روی دوش خودش حمل کند و به کلیسا برساند.

2- چون تاریخ گذاشتن روی اسناد آن روزها معمول نبود، احتمال قوی می رود که نسخه اصلی، تاریخ نداشته است و تاریخی که در متن سند گذاشته شده است، بعداً از طرف نویسنده روی آن قید شده باشد.

یکی از تهمت‌هایی که علیه محمد طرح شده است، خاصیت شهوانی لذایذی است که در بهشت به کسانی و عده داده است که قوانین او را به کار بندند و اعمالشان را با دستوراتی که همان قانون معین می‌کند، تطبیق دهند؛ ولی پس از تفکر آشکار می‌شود که آن چه مسیحیان در این باره عموماً تصور کرده‌اند، بسیار بیهوده و بی‌معنی است و به طوری که به ما گفته‌اند با توجه به این که اجسام ما در قیامت به شکل کاملی در خواهد آمد که به طور نامحدود بر هر چه میتوانیم مشاهده کنیم، برتری خواهد داشت و حواس ما چنان فعالیت فوق‌العاده‌ای از لحاظ کار و قوت به خود خواهد گرفت که برای درک بزرگ‌ترین لذایذ، مهیا و مستعد خواهد شد البته هر یک به اختلاف موضوعات و زمینه‌های مربوط به خود؛ زیرا در حقیقت اگر از هر یک از آن عوامل، عملیات مخصوص به آن‌ها را سلب کنیم و اگر آن‌ها را از وصول به چیزهایی که برای خوشی و تسکین آن‌ها مناسب است محروم کنیم، معنی آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه فقط آن عوامل برای هیچ مقصودی به ما داده نشده است، بلکه حتی به این منظور داده شده است که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند؛ زیرا در حقیقت با تصور به این که روح و بدن به صورت کاملی به ما برگشت می‌کند، معلوم نیست به چه دلیل می‌توان تصور کرد که حواس، آن چیزهایی را که باید روی آن عمل کنند، نداشته باشند تا این که قادر شوند از لذایذ برخوردار گردند.

آیا استفاده و برخورداری از آن لذایذ، گناه، جرم، انفعال یا انحطاط خواهد بود؟ و اما درباره آن گونه مسرت و لذت، مخصوصاً در مورد شهوات جنسی، اگر آن را مردود شماریم، باید پرسید که آیا این لذت را خدای متعال به دو جنس از کامل‌ترین مخلوقات که در این جهان ظهور کرده‌اند، نبخشیده است؟ و چون خدای متعال این لذت را و آن چه را برای حفظ حیات لازم بوده است، آزادانه برای آن‌ها مهیا ساخته است، لذا آن‌ها را برای لذت بردن از وجد‌آمیزترین حظوظ، مستعد نموده است تا این وظیفه را عملی سازند و افراد جنس خودشان را زیاد کنند.

این که محمد در قرآن، به مؤمنین استفاده از زن‌ها را وعده داده است و از باغ‌های لذت‌بخش و سایر لذاز و حظوظ بحث می‌کند صحیح است؛ ولی تصور این که مهم‌ترین لذت را در این قبیل چیزها قرار می‌دهد، اشتباه است؛ زیرا چون روح شریف‌تر از جسم است بنابراین او (محمد) برای روح و جسم هر کدام سهمی جداگانه قایل بود و همین است که به وسیله پاداش‌هایی که او وعده داد، با کمال سهولت توانست عرب‌هایی را که جز لذت‌های

جنسی به فکر چیز دیگری نبودند، به این خیال بیندازد - دل خوش کند تا در عبادت خدای یگانه و حقیقتی که در تعلیماتش تبلیغ می کرد، مستغرق شوند؛ ولی محمد همیشه برای روح، سهم مخصوص به خودش را از لذت ها قایل بود به این بیان که مشاهده جمال خدا را بزرگ ترین لذت ها دانست چون کمال، مسرت و لذتی است که تمام لذت های بهیمیت را از یاد می برد و سایر لذت ها جنبه حیوانی دارد و مشترک با حیواناتی است که در مراتع می چرند. کسی که به مشاهده باغ ها و زن ها (حوریه ها) و نعمت ها و خدمت گذاران (غلمان) در فضایی که طول مسافرت آن هزار سال است، مشغول باشد میان مردم بهشت فقط در نازل ترین درجه قرار دارد ولی در میان این جمعیت آن کسی در عالی ترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد. یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد.

بنابراین لذایذ منتسب به بهشت محمد که کلاً جنبه لذایذ جسمی را دارد، این نیز دروغ است؛ زیرا برخلاف این نظر معتقدند که آن بیانات جنبه تمثیل و تشبیه دارد و مقصود لذایذ روحانی است؛ همان طور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که «سرود سلیمان» برای عروس و داماد نیست، بلکه باید از معنای روحانی آن استفاده برد و نمونه ای از عشق به مسیح و به کلیسایش تلقی گردد. (1)

هاید معروف در صفحه 21 کتاب خودش چنین می نویسد:

«آن لذت های جنسی مربوط به بهشت به نظر مسلمان های دانشمندتر جنبه مجازی دارند و بنابراین از لحاظ فهم بشری باید مهم تر تلقی شود. همان طور که در کتب مقدس، چیزهای زیادی بر حسب اخلاق مردم گفته شده است؛ زیرا وقتی که به سفیر مراکش، مکتوبی نوشتم و از باغی مانند باغ بهشت و صف کردم، او به من خرده گرفت و در پاسخ نوشت که بهشت چنان جایی است که هیچ چیز دنیا را نمی توان به آن تشبیه کرد و چیزی است که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است».

شهادت «هربلوت» معروف باید به این نکته اضافه شود. این نویسنده در کتاب «بیبلیوتیکا اوریان تالیس» اشاره می کند که مسلمین کمال خوبی را در ارتباط با خدا می دانند و

ص: 170

1- یک نفر مسلمان که تا اندازه ای با اطلاع بود نزد من اعتراف کرد که وصف بهشتی که در قرآن آمده است به نظر او قسمت اعظم آن جنبه مجاز دارد و می گفت مثل همان بیاناتی است که در کتاب وحی یوحنا ذکر شده است و به من اطمینان می داد که عده زیادی از دانشمندان مسلمان دارای همان عقیده هستند. (نقل از کتاب لین (Lane) به نام مصر، جدید جلد اول، صفحه 75 حاشیه)

لذا یذ آسمانی (ملکوتی) ناشی از نوری است که مؤمن در مواجهه با خدا احساس می کند و این نور هر جا تابش کرد آن محل را بهشت قرار می دهد و باز همان نویسنده می گوید:

«در این صورت این عمل صحیح نیست که عده ای از مؤلفین با مسلمان ها مخالفت کرده و گفته اند که مسلمین هیچ لذتی را در بهشت جز لذایذ جسمانی نمی شناسند».

از آن چه گذشت این نتیجه به دست می آید که مطالبی خیلی دور از حقیقت درباره جنبه های شهوانی دین محمد گفته و نوشته شده است.

شکی نیست که از نقطه نظر یک نفر مسیحی، در پاره ای از عادات و رسوم مردم مشرق زمین که مورد انتقاد اروپایی ها قرار می گیرد، نواقص حقیقی و معایب بزرگی دیده می شود؛ ولی اگر براساس تعلیمات انجیل با نظر مهر و محبت و شفقت به این جریان نظر افکنیم، بایستی با مدارا و مسالمت بیشتری رفتار کنیم. از این گذشته مسأله تأثیر اصالت و نفوذ عوامل آب و هوا و ضروریات و وظایف اجتماعی که به بهشت او صورت شهوات جنسی می دهد را باید بیشتر به حساب آورد. همچنین به کسانی که اگر از روی تعمد نباشد، به اشتباه به شخص پیغمبر نسبت فریب کاری می دهند و او را شهوت پرست معرفی می کنند باید گفت که مطلب معکوس است؛ زیرا او مردی بود فقیر، زحمت کش، تنگ دست و نسبت به آن چه عوام با کمال اشتیاق برای آن می کوشند و می خروشد بی اعتنا بود.

تهمت چهارم

تهمت چهارم که بر محمد می زند این است که او به وسیله مشروع قرار دادن تعدد زوجات، شهوت پرستی را تشویق کرده است. تعدد زوجات به طور کلی از دوران ابراهیم به بعد در تمام مشرق زمین معمول و رایج بوده است و در صفحات بی شماری از کتب مقدس ذکر شده است که به قسمت هایی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته است، این امر گناهی محسوب نمی شده است.

تعدد زوجات میان یونانیهای قدیم نیز مجاز بوده است؛ همان طور که «پلوتارخ» این موضوع را راجع به یک دسته از جوانان ارتش ذکر کرده است و اروپلیدس و افلاطون نیز از این موضوع دفاع کرده اند. رومی های قدیم دارای اخلاق محکم تری بودند و هیچگاه در این باره اقدامی نکرده اند، گو این که در میان آن ها ممنوع نبوده است و مارک آنتونی را اولین کسی می دانند که آزادی گرفتن دوزن را به دست آورد. از آن تاریخ به بعد این امر در امپراطوری روم به خوبی معمول

شد تا دوران سلطنت تئودوسیوس و هرونیوس و آرکادیوس که برای اولین مرتبه در سال 393 مسیحی آن را ممنوع کردند.

درباره دلایل تعدد زوجات از نظر فیزیولوژی - علم وظائف الاعضاء - منتسکیو دانشمند، مشهور تصریح می کند که زن ها در آب و هوای گرم در هشت سالگی و نه سالگی و ده سالگی قابل زناشویی هستند؛ بنابراین در آن کشورها دوران طفولیت و ازدواج اغلب مقارن یکدیگر واقع می شوند. زن ها در بیست سالگی پیر می شوند، به همین جهت هیچ وقت عقل و زیبایی در آن واحد - در چنین مناطقی - با یکدیگر جمع نمی شوند. هر وقت زیبایی جلوه گر می شود عقلی نیست و موقعی که عقل پدید می آید، دیگر زیبایی از بین رفته است. هر وقت زیبایی مطالبه برتری را می کند، فقدان عقل جلوی او را می گیرد و هر وقت عقل پدید می آید، دیگر زیبایی وجود ندارد. بنابراین الزاماً زن ها باید در حال تبعیت بسر برند؛ چون عقل قادر نیست که در پیری، آن برتری را ایجاد نماید. حتی جوانی و زیبایی توأم قادر بر اعطای آن نیستند.

بنابراین کاملاً طبیعی است که در این گونه موارد، وقتی که قانونی برای توده وجود نداشته باشد، مرد یک زن را ترک خواهد کرد و زن دیگری را خواهد گرفت و تعدد زوجات به وجود می آید.

در منطقه معتدله که زیبایی های زن به بهترین صورت محفوظ می ماند و در جاهایی که سن بلوغ آنان دیرتر فرا می رسد، سن پیری شوهرانشان تا حدی نزدیک به همان سن پیری زن ها است. چون زن ها هنگام ازدواج، عقل و اطلاع بیشتری دارند، اگر این اطلاع و عقل فقط مولود عمر بیشتری باشد، طبیعتاً بایستی یک نوع مساواتی بین دو جنس ایجاد کند و در نتیجه قانونی که فقط به مرد اجازه گرفتن یک زن می دهد، حاکم و نافذ خواهد بود.

طبیعت که مردها را به وسیله نیروی عقلانی و جسمانی ممتاز قرار داده است، قیود و حدودی غیر از همین قدرت و عقل برقرار ننموده است. زیبایی ها و دلربایی هایی به زن ها داده و مقرر داشته است که برتری زن ها بر مردها با پایان آمدن آن زیبایی ها سپری شود؛ ولی در ممالک گرمسیر آن زیبایی ها فقط در آغاز جوانی احساس می شود و هیچ گاه در حیات - یعنی در مراحل بعدی - خبری و اثری از آن نیست.

بنابر آن چه گفته شد قانونی که فقط از لحاظ صلاحیت جسمی و طبیعی اجازه ازدواج یک زن را می دهد، با آب و هوای اروپا تطبیق می کند نه با آب و هوای آسیا. این است آن جهت و علتی که اسلام به آن سهولت در آسیا تأسیس شد و با آن همه اشکالات در اروپا پیشرفت

کرد. چرا مسیحیت در اروپا محفوظ ماند و بالاخره چرا مسلمین در چین، آن قدر زیاد پیشرفت کردند و مسیحی ها آن قدر کم؟! از نوشته های قیصر چنین به دست می آید که پدران ما (انگلیسی ها) در ادوار اولیه، تعدد شوهر را برای یک زن عملی می کردند، به طوری که ده یا دوازده شوهر فقط یک زن را نزد خودشان نگاه می داشتند. مبلغین کاتولیکی روم به میان این مردم بدوی آمدند و مسأله عزوبت و تجرد را تشویق کردند و نظرشان این بود که ازدواج یک زن بیوه با هر مردی، در حکم تعدد شوهر است و متخلف قانوناً باید مجازات شود و بالاخره به داشتن یک زن اکتفا کردند و این عملی است که مورد پسند آلمانیهای قدیم بود.

اما موضوع مشروعیت تعدد زوجات، از مراجعه به منابع اسفار زیر که در کتاب مقدس ذکر شده است، معلوم میشود که این امر نه فقط مورد تصویب یهوه - خدای جهودها - بوده است بلکه آن را مبارک و متبرک نموده است (کتاب خلقت، فصل 30، آیه 5؛ سفر خروج، آیه 21، فصل 11؛ کتاب پنجم از پنج کتابی که به موسی نسبت داده می شود، فصل 17، آیه 17؛ کتاب شموییل، فصل اول، آیه 1 - 2 - 11 - 20 و باز همان مدرک فصل 29، آیه 32 و 43 و کتاب 2 شموییل، فصل 12 آیه 8 و همان منبع فصل 5، آیه 13 و کتاب قضات، فصل 8، آیه 30، ایضاً فصل 10، آیه 4 و ایضاً فصل 12، آیه 9 و 14)

«سنت گری سوستوم» وقتی که از ابراهیم و هاجر بحث می کند، می گوید: این چیزها در آن زمان ممنوع نبود. به همین جهت «سنت آگوستن» اظهار می کند که برای یک مرد داشتن چند زن در آن روزها عادت ناروا و ناپسندی نبود؛ بلکه وظیفه ای بود که در این اوقات جز بر شهوت پرستی و عیاشی حمل نمی شود؛ زیرا برای تزئید نسل هیچ قانونی تعدد زوجات را منع نکرده است. (1)

«بونیفاس» اعتراف کننده آلمان سفلی، در سال 726 برای این که بدانند در چه مواقعی یک شوهر می تواند با دوزن ازدواج کند، از «پاپ گریگوار» پرسشی کرد و گریگوار در 22 نوامبر همان سال جواب داد که «اگر زن مبتلا به مرضی باشد که صلاحیت ارتباط جنسی از او سلب شده باشد، شوهر می تواند زن دیگری را بگیرد، ولی در چنان موقعی شوهر باید از هر جهت تأمین کلیه ضروریات زن را عهده دار باشد».

تألیفات زیادی در دفاع از تعدد زوجات حتی به وسیله نویسندگانی که معترف به مسیحیت بوده اند، منتشر شده است

ص: 173

1- به گروتیوس، جلد اول، صفحه 265، مراجعه شود.

«برنارد و اکینوس» پیشوای فرقه کاپوچین، در حدود اواسط قرن شانزدهم رساله‌ای نشر داد و بیاناتی به نفع تعدد زوجات دارد و مقارن همان اوقات رساله‌ای بر اساس تجویز تعدد زوجات منتشر شد و نام حقیقی مؤلف این رساله «لیزاروس» بود که اسم مستعاری تحت عنوان «تیوفیلوس آلبوتین» اتخاذ کرده است. «سلدن» در تألیفی به نام «اوگزور هبریکا» ثابت می‌کند که تعدد زوجات نه فقط میان جهودها مجاز بود بلکه در میان کلیه ملل دیگر نیز مباح بوده است. مبرزترین مدافع تعدد زوجات، جان میلتن معروف بود که در رساله‌ای به نام «تحقیق درباره فلسفه مسیحیت» در صفحه 237 پس از بیان مدارک مختلفی از کتاب مقدس، در زمینه دفاع از این عمل می‌گوید:

«به علاوه خدا به صورت یک داستان مجازی جلوه می‌کند که گویی دو زن دارد: «یکی اهلوا و دیگری اهلویا». در هر حال این نوع بیان مخصوصاً با آن طول و تفصیل، حتی بر سبیل تمثیل به هیچ وجه در خور مقام خدا نیست. مقصود این است که هرگاه آن عملی که مدلول آن درباره خدا ذکر شده است، اگر فی حد نفسه، خلاف احترام یا شرم آور می‌بود، حتی بر سبیل تمثیل گفته نمی‌شد.

بنابراین محمد، عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود، بلکه در ادوار سابق از طرف خدا مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید، مشروع و محترم اعلام شد. در این صورت، او از تهمت این که تعدد زوجات را تشریح کرده و در نتیجه شهوت پرستی را رواج داده است، باید مصون و مبری باشد.

از اعتراضات مهمی که علیه امر تعدد زوجات شده است، یکی این است که این امر در وضع زناشویی موجب بروز جریانات ظالمانه‌ای می‌شود و مساوات بین دو جنس را به هم می‌زند و برای عشق و محبت مضر است و باعث حسد و خشم و موجب از هم گسیختن نظم داخلی می‌گردد.

عقیده به این که در ممالکی که تعدد زوجات مباح شناخته شده است، دارنده حرمی که مرکب از چند زن است، قدرت ظالمانه‌ای نسبت به آن‌ها اعمال می‌کند، یکی از آن اشتباهاتی است که اروپایی‌ها به واسطه عدم اطلاع از اخلاق آسیایی مرتکب می‌شوند.

در مشرق زمین هر جا که نظامات خانوادگی حکومت می‌کند، مطلب برعکس است و استبداد در خانواده‌های فقرا که محکوم به داشتن یک زن هستند، رواج دارد. غالباً اتفاق می‌افتد، در جایی که زن‌های متعددی هستند یک نفر از آن‌ها بر دیگران ریاست می‌کند و شوهر در این میانه راحت است. کسانی که آثار نویسندگان محلی مشرق زمین را مطالعه کرده‌اند و از

این راه به خصوصیات اخلاق شرقی پی برده اند، در همان نظر اول در می یابند که اظهار راجع به این که زنها در این قسمت از جهان مورد ظلم و ستم داخلی واقع می شوند، فقط امری است خیالی.

مستر «ات کنسن» در کتابی که به نام «عادت و اخلاق زن ها در ایران» نوشته است می گوید: «در انگلستان زاید بر این که تصور شده است زن ها در مشرق زمین در مقابل شوهران ستمکار، علی الاطلاق مانند برده زندگی می کنند و در حرم سرا مثل این که در قفس باشند به سر می برند و این زندگی کمتر از حبس نیست، از اوضاع واقعی زن های مشرق خبری ندارند».

ولی آن نویسنده منکر این جریان است و نشان می دهد که زن های مسلمان چه امتیازات و اقتداری دارند. صرف نظر از این که حرم سرا برای زن ها محبس نیست، بلکه محیط آزادی است و با شوهر همان معامله ای می شود که با یک نفر قاچاقچی. دقیقه ای که شوهر پایش را از دهلیز خانه بیرون می گذارد، این فکر به ذهنش خطور می کند که او دیگر صاحب و آقای منزل نیست. بچه ها و نوکرها فقط نظرشان به خانم بزرگ است و در حقیقت قدرت فایده در دست اوست. وقتی که این خانم حالش خوب باشد اوضاع از هر جهت خوب است، ولی وقتی که حالش خوب نباشد، هیچ کاری صورت درستی ندارد.

میرزا ابوطالب خان یکی از اشراف ایران که بین شصت تا هشتاد سال قبل از این تاریخ، سفری به انگلستان کرده و در عادات و اخلاق داخلی ما مطالعات دقیق داشته است، در رساله ای که بعداً نشر داده و به انگلیسی ترجمه شده است، دلایلی ذکر می کند و نشان می دهد که زن های مسلمان، قدرت و آزادی بیشتری دارند و نسبت به زن های اروپایی از امتیازات بیشتری برخوردارند و به کلی اظهارات اروپاییان را درباره ستمگری های شوهران و راجع به تعدد زوجات تکذیب می کند و می گوید:

«تا جایی که من می دانم زندگی با دو پلنگ ماده آسان تر است تا زندگی با دوزن».

سیاح معروف «نیوهر» نیز همین عقیده را دارد و می گوید:

«اروپایی ها که خیال می کنند وضع زناشویی در میان مسلمین غیر از آنی است که میان ملل مسیحی وجود دارد، در اشتباهند. من چنان اختلافی را در آسیا درک نکردم. هر قدر آزادی و راحتی که برای زن های اروپایی وجود دارد، زن های آن کشور نیز از آن برخوردارند. تعدد زوجات میان مسلمان ها مجاز است و ظرافت طبع خانم های ما - اروپاییان - تاب تحمل این فکر را ندارد؛ ولی اعراب به ندرت می توانند چهار زن رسمی داشته باشند و در عین حال

چندین غلام نگهداری کنند. هیچ کس جز ثروتمندان شهوت پرست نمی تواند آن قدر زن بگیرد و رفتار آن ها - این قبیل مردان - مورد توبیخ و ملامت کلیه مردان موقر و متین است.

اشخاص متفکر و حساس در حقیقت عقیده دارند که این برتری مرد، بیش از آن چه موجب راحتی وی باشد باعث زحمت اوست؛ زیرا هر شوهری طبق قانون موظف است که نسبت به عیالاتش در خور شأن و مقام هر یک رفتار کند و محبت و عنایتش را با تساوی کامل نسبت به همه ابراز دارد؛ ولی اینها وظایفی است که انجام آن در نظر مسلمین به هیچ وجه ناگوار نیست، لیکن برای اعراب که به ندرت وسایل رفاه برای آن ها آماده می شود، رعایت این مراسم و تشریفات، خیلی گران تمام می شود».

اما این که می گویند تعدد زوجات برای عشق حقیقی و محبت و دوستی زن و شوهر مضر است، این نظریه مشکوک است؛ زیرا اگر عمل تعدد زوجات در این نیم کره (اروپا) مجاز و مباح میبود و طبعاً - به علت هزینه سنگینی که لازمه آن است - مخصوص افراد طبقه عالی قرار می گرفت، معلوم نیست که تبادل عشق و محبت در مورد ازدواج دوم یا سوم کمتر از ازدواج اول به صورتی که فعلاً وجود دارد، جلوه می کرد.

مراسم و تشریفات سرد و خنکی که در ازدواج ما - اروپاییان - معمول است از قبیل پول سنجاق، پول در شکه جداگانه و سایر مقررات و مراسم که میان طبقات بالاتر معمول است، باید بیشتر موجب اخلال در احساسات لطیفی گردد که مربوط به عشق پاک و بی شائبه است و زن ها در این زندگی فعلی ما که مقرون با مدهای گوناگون است، اغلب بیشتر از کشورهایی که تعدد زوجات در آن جا رواج دارد، خرید و فروش می شوند و باز این که تصور می کنند، تعدد زوجات یکی از علل و موجبات خاموش شدن شعله عشق است باید گفت:

این بیان از همان منبع اغراض فاسدی سرچشمه می گیرد که مثلاً انگلستان قدیم را تنها سرزمین آزادی و سعادت می پندارند.

اگر تعدد زوجات مستلزم آن همه بدگویی و عامل آن همه معایب و مفساد و سرچشمه تقلیل و تخفیف در عیش و لذت می بود، مطابق قاعده از شیوع آن در چنان قسمت وسیعی از جهان که تمدن و تهذیب کمتر وجود دارد بایستی کاسته می شد.

سوره روم، آیه 39: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْضِعُونَ» (1).

سوره تغابن آیه 16: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لَأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (2).

سوره بقره، آیه 274: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (3).

سوره بقره، آیه 270 و 271: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (4).

ص: 177

1- و آن سودی که شما به رسم ربا دادید که بر اموال مردم ربا خوار بیفزایید، نزد خدا هرگز نیفزاید - بلکه محو و نابود شود و آن زکاتی که (بی ریب و ریا) از روی شوق و اخلاص به خدا، به فقیران دادید ثوابش چندین برابر شود و همین زکات دهندگان هستند که (نزد حق و ثواب) دارایی خود را افزون کنند.

2- پس تا بتوانید خدا ترس باشید و سخن حق بشنوید و اطاعت کنید و از مال خود برای (آخرت) خویش به فقیران انفاق کنید و کسانی که از خوی لثامت و بخل نفس خود محفوظ مانند، آن ها رستگاران عالمند .

3- کسانی که مال خود را انفاق کنند در شب و روز و پنهان و آشکار، آنان را نزد پروردگارشان پاداش نیکو خواهد بود و هرگز از حادثه آینده بیمناک و از امور گذشته اندوهگین نخواهند گشت.

4- هر چه انفاق کنید یا به نذر و صدقه دهید، همانا خداوند می داند - ولی اگر در حق مسکینان ستم کنید - ستمکاران را در دو جهان، یار و معینی نخواهد بود. اگر به مستحقان آشکارا انفاق صدقات کنید، کاری نیکو است، لیکن اگر پنهانی به فقیران (آبرومند) رسانید، نیکوتر است و خدا به پاداش آن، گناهان شما را مستور دارد و خدا از آشکار و پنهان شما آگاه است.

سوره اعراف، آیه 42: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا تَكُفُّ عَنْهُمْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (1)

سوره اعراف، آیه 43: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا هَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَتْلُوا الْجَنَّةَ أَوْ رَتَّبُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (2)

سوره نساء، آیه 57: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا». (3)

سوره رعد، آیه 2: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ». (4)

سوره فصلت، آیات 9 و 10 و 11: «قُلْ أَنْتُمْ لَكُمْ تُكْفَرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (5)

«وَجَعَلَ فِيهَا رِوَايَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءً لِلسَّائِلِينَ». (6)

ص: 178

1- و آنان که ایمان آوردند و (به قدر وسع) در کار نیک و شایسته کوشیدند، زیرا ماکسی را بیش از وسع تکلیف نکنیم؛ آن ها اهل بهشت هستند و جاودان در آن متعینند.

2- و زنگار کینه را از آینه دل بهشتیان بزدایم و در بهشت به زیر قصرهایشان نهرها جاری شود - و چون آن همه نعمت های بهشتی را مشاهده کنند - گویند: ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد که اگر هدایت الهی نبود ما به خود در این مقام راه نمی یافتیم؛ همانا رسولان خدا ما را به حق رهبری کردند؛ آن گاه بر اهل بهشت ندا کنند که این است بهشتی که از اعمال صالح خود به ارث یافتید.

3- آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، به زودی در بهشتی در آوریم که نهرها از زیر درختانش جاریست و در آن زندگانی جاوید کنند و برای آن ها در بهشت جفت های پاکیزه است و آنان را به سایه رحمت ابدی خود در آوریم.

4- خداست آن ذات پاکی که آسمان ها را چنان که می نگرید بیستون برافراشت؛ آن گاه با کمال قدرت، عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مستخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص - و مدار معین - به گردش آیند؛ امر عالم را با نظامی محکم و آیات را با دلایلی مفصل، منظم ساخت؛ باشد که شما به ملاقات پروردگار خود یقین کنید.

5- ای رسول! مشرکان را بگو شما به خدا که زمین (جهان) را در دو روز بیافرید، کافر می شوید و برای او مثل و مانند قرار می دهید؟ - زهی جهل و نادانی - او خدای جهانیان است (نه بت ها و معبودان شما).

6- و او روی زمین، کوه ها را برافراشت و انواع برکات و منابع - از معادن و چشمه ها و درختان - بسیار در آن قرار داد و قوت و ارزاق اهل زمین را در چهار روز - برای هر شهر و دیاری - مقدر و معین فرمود و روزی طلبان را یکسان در کسب روزی خود گردانید.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (1).

سوره بقره، آیه 255: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (2).

خدا

سوره فاتحه الكتاب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ (3) الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

سوره توحيد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». (4)

سوره الملك، آیات 1-4: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ * الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ

ص: 179

1- و آنگاه به خلقت آسمان ها توجه کامل فرمود که آسمانها دودی بود او (به امر نافذ تکوینی) فرمود که ای آسمان و زمین - و ای قوای عالم غیب و شهود - همه به سوی خدا (و اطاعت فرمان حق) به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید؛ آن ها عرضه داشتند با کمال شوق و میل به سوی تو می شتابیم.

2- خدای یکتاست که جز او خدایی نیست؛ زنده و پاینده است؛ هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که به خواب رود؛ اوست مالک آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است؛ که را این جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او علم او محیط است به آن چه پیش نظر خلق آمده است و آن چه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه ای از علم او احاطه نتوانند کرد، مگر به آن چه او خواهد؛ قلمرو علمش از آسمان ها و زمین فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است؛ چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است.

3- به نام خداوند بخشنده مهربان ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. آفریننده جهان هاست. خدایی که بخشنده و مهربان است. پادشاه روز جزاست و روز کیفر نیک و بد خلق پروردگارا! تنها تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم و بس. تو ما را به راه راست هدایت فرما. راه آنان که به آن ها انعام فرمودی مانند انبیا و اولیا نه راه کسانی که بر آن ها خشم فرمودی (مانند جهود) و نه گمراهان عالم - چون اغلب نصاری -

4- به نام خداوند بخشنده مهربان ای. - رسول ما! به خلق - بگو او خدای یکتاست و آن خدایی که از همه بی نیاز و همه عالم به او نیازمند است. نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است. و نه هیچ کس مثل و همتای اوست.

سوره مجادله، آیه 7: «أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (2).

سوره انعام، آیه 59: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (3).

سوره اسرى، آیه 46: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» (4).

سوره بقره، آیات 224 و 225: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلُّوا لِحُكُومِ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (5).

ص: 180

1- بزرگوار خدایی که سلطنت ملک هستی به دست قدرت اوست و (در همه عالم) بر همه چیز، وی را توانایی است. خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر - و خلوص اعمالش بیشتر - است و او مقتدر و آمرزنده (گناه بندگان) است. آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان، بی نظمی و نقصان نخواهی یافت. بارها به دیده عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر، هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زیون و خسته (نقصی نیافته) به سوی تو باز گردد - و به حسن نظم الهی بینا شود -

2- آیا ندیدی (ندانستی) که آن چه در آسمان ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است؛ هیچ رازی سه کس با هم نگویند جز آن که خدا چهارم آن ها و نه پنج کس جز آن که او ششم آن ها و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آن که خدا هر کجا باشد با آن هاست - که خدا را احاطه کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است - پس روز قیامت همه را به نتیجه (نیک و بد) اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم داناست.

3- و کلیه خزاین غیب نزد خداست؛ کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آن چه در خشکی و دریاست همه را می داند و هیچ دانه ای در زیر تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آن که در کتاب مبین (قرآن عظیم)، مسطور است.

4- و ما بر دل های آن کافران پرده ای افکنیم که قرآن را فهم نمی کنند و گوش هایشان هم از شنیدن سخن حق سنگین است و چون تو در قرآن، خدا را به یگانگی یاد کنی، روی گردانیده و گریزان می شوند.

5- و زنهار! نام خدا را هدف سوگندهای خود می کنید تا آن که به این غرض از حقوقی که مردم را بر شماست، براثت جویند و خود را پرهیزکار قلم دهید و مصلح میان مردم شوید و بترسید که خدا راست و دروغ مردم را می شنود و نیک و بد خلق را می داند. خدا از سوگندهای لغو، شما را مؤاخذه نکند و لیکن به آن چه در دل دارید مؤاخذه خواهد کرد و خدا آمرزنده و بردبار است.

سوره فاطر، آیات 10 و 15: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ» (1).

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (2).

سوره یونس، آیه 31: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (3).

سوره مریم آیات 91-94: «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَانِ وَلِذَا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلِذَا * إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» (4).

سعادت و شقاوت

سوره الليل، آیات 1-11: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى * فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَّاهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (5) * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَّاهُ لِلْعُسْرَى * وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى».

ص: 181

1- هر که طالب عزت است (بداند که) تحکم عزت، خاص خدا (و خدا پرستان) است - و دیگران همه خوار و ذلیلند - کلمه نیکوی توحید به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص، آن را بالا برد و بر آن که به مکر و تزویر اعمال بد کند، عذاب سخت خواهد بود و فکر مکرشان به کلی نابود خواهد شد.

2- ای مردم! شما همه به خدا محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است.

3- (ای رسول ما) مشرکان را بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد و کیست که به شما چشم و گوش عطا می کند و کیست که از مرده زنده و از زنده مرده بر می انگیزد - یعنی از نطفه آدمی زنده می سازد و می میراند - و کیست که فرمائش عالم آفرینش را منظم می دارد تا همه مشرکان معترف شده، گویند: قادر بر این امور، تنها خدای یکتاست؛ پس به آن ها بگو چرا خدا ترس نمی شوید.

4- چراکه برای خدای مهربان فرزندی - مسیح و عزیر و ملائک را - دعوی کردید. در صورتی که هرگز خدا را - که منزله از مثل و مانند است - فرزند داشتن سزاوار نخواهد بود. بلکه هیچ موجودی در آسمان ها و زمین نیست جز آن که خدا را بنده فرمانبردار است و به شماره همه موجودات کاملاً آگاه است.

5- قسم به شب تار، هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند. و قسم به روز هنگامی که عالم را به ظهور خودش روشن سازد. و قسم به مخلوقات عالم که خدا همه را جفت نر و ماده بیافرید. قسم به این آیات را الهی که سعی و کوشش شما مردم، بسیار مختلف است - برخی بر صلاح و برخی بر فساد و بعضی بر ضرر و شر و زحمت خود و بعضی بر نفع و خیر و آسایش خویش می کوشند - اما هر کسی عطا و احسان کرد و خدا ترس و پرهیزکار شد و به نیکویی - یعنی به نعیم آخرت یا هر خیر و سعادت - قرآن تصدیق کرد، ما هم البته کار او را (در دو عالم) سهل و آسان می گردانیم. اما هر کس بخل ورزد و از جهل و غرور، خود را از لطف خدا بی نیاز دانست و نیکویی را تکذیب کرد، پس به زودی کار او را (در دو عالم) دشوار می کنیم و گاه عذاب و هلاکت، داراییش وی را هیچ نجات نتواند داد.

سوره المؤمن، آیات 64 و 68 «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1).

سوره العاديات:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ لَشْهِيدٍ * وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ * أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَىٰ الْقُبُورِ * وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ خَبِيرٌ» (2).

روز قیامت

سوره نمل، آیات 87 و 88 :

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوِّهٍ دَاخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرٌ مَّرَّ السَّحَابِ» (3).

ص: 182

1- خداست آن که زمین را آرامگاه ما قرار داد و آسمان را (کاخی رفیع) برافراشت و شما را به نیکوترین صورت ها بیافرید و از (بهترین) غذاهای لذیذ و خوش به شما روزی داد. این خدا - که چنین احسان ها فرمود - پروردگار شما است. زهی برتر و بزرگوار پروردگار عالمیان. اوست خدایی که (خلایق را) زنده می کند و می میراند و چون به خلقت چیزی حکم نافذ و مشیت کاملش تعلق گیرد، به محض این که گوید موجود باش، بی درنگ موجود می شود.

2- به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به اسبانی که - سواران اسلام در جهاد کفار تاختند تا جایی که - نفسشان به شماره افتاد. و از تاختن از سم ستوران بر سنگ آتش افروختند و (بر دشمن شیخون زدند تا) صبحگاه آن ها را به غارت گرفتند. و گرد و غبار (از دیار کفار) برانگیختند و سپاه دشمن را همه در میان گرفتند - قسم به این مجاهدان دین - که انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است. و (خدا و یا) خود او بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد. و هم او بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است. آیا آدمی نمی داند که روزی - برای جزای نیک و بد اعمال - از قبرها برانگیخته می شود. و آن چه در دل ها (از نیک و بد) پنهان است، همه را پدیدار می سازد. محققاً آن روز، پروردگار بر (نیک و بد) کردارشان کاملاً آگاه است - و به ثواب و عقابشان می رساند -

3- و (باز به امت یاد آور شو) روزی را که صور (اسرافیل) دمیده شود؛ آن روز هر که در آسمان ها و هر که در زمین است، جز آن را که خدا خواسته، همه ترسان و هراسان باشند و همه منقاد و ذلیل به محشر در آیند؛ در آن روز کوه ها را بنگری و جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر (تند سیر) در حرکتند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا * يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ
النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ» (1)

سورة القارعه :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ * یَوْمَ یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ * وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ * فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ
* فَهُوَ فِی عِشَّةٍ رَاضِیَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأَمَّهُ هَآوِيَةٌ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِیَ * نَارٌ حَامِیَةٌ» (2)

سوره انفطار :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَإِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انشَرتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا
عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ * فِی أَى صُورَةٍ مَّا سَاءَ رُكْبَكَ * كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّیْنِ * وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا
كَاتِبِينَ * یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ * إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ * یَصَدُّ لَمُوتِهَا یَوْمَ الذِّیْنِ * وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا یَوْمُ
الذِّیْنِ * ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا یَوْمُ الذِّیْنِ * یَوْمَ لَا تَمْلِكُ

ص: 183

1- به نام خداوند بخشنده مهربان. هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه در آید. و بارهای سنگین اسرار درون خویش - که گنج ها و معادن و اموات و غیره است - همه را از دل خاک بیرون افکند. در آن روز محشر، آدمی (از فرط حیرت و اضطراب) گوید: (ای عجب) زمین را چه پیش آمد. آن هنگام، زمین مردم را به حوادث (بزرگ) خویش آگاه می سازد. که خدا به او چنین الهام کند - تا به سخن آید و خلق را به اخبارش آگاه نماید - و در آن روز قیامت، مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا (پاداش نیک و بد) اعمال خود را در حساب و میزان حق ببینند. پس (در آن روز) هرکس به قدر ذره ای کار نیک کرده (پاداش) آن را خواهد دید. و هر کس به قدر ذره ای کار زشت مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید.

2- به نام خدای بخشنده مهربان. قارعه چیست - روز سخت قیامت - همان روز وحشت و اضطراب. چگونه حالت آن روز هولناک را تصور توانی کرد؟ در آن روز سخت، مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند و کوه ها از هیبت آن، همچون پشم زده متلاشی گردند. پس آن روز، عمل هر کس را در میزان حق، وزنی باشد، پس در بهشت به آسایش و زندگانی خوش خواهد بود. و عمل هر کس (بی قدر و) سبک وزن است، جایگاهش در قعر هاویه جهنم است. و چگونه سختی هاویه را تصور توانی کرد؟! هاویه همان آتش سخت سوزنده و گدازنده است - که از کفر و گناه خلق و خشم و قهر خدا فروخته است -

محبت و نوازش

سوره نساء، آیه 36: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا». (2)

قرآن

سوره فرقان، آیه 1: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (3).

سوره نجم، آیات 16: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ» (4)

ص: 184

1- به نام خدای بخشنده مهربان - ای رسول ما! یاد کن روز قیامت را - هنگامی که آسمان شکافته شود. و هنگامی که ستارگان آسمان فرو ریزند. و هنگامی که دریاها روان گردد - تا به هم پیوسته، همه یک دریا شود - و هنگامی که خلائق از قبرها برانگیخته شوند. آن هنگام است که هر شخصی به هر چه - از عمل نیک و بد که در دنیا - مقدم و مؤخر انجام داده، همه را بداند. ای انسان (غافل) چه باعث شد که به خدای کریم بزرگوار خود مغرور گشتی؟ (و نافرمانی او کردی؟) آن خدایی که تو را از عدم به وجود آورد. و به صورتی تمام و کامل بیاراست و با اعتدال (اندام و تناسب قوا) برگزید. و حال آن که به هر صورتی که خواستی (جز این صورت زیبا هم) خلق توانستی کرد. چنین نیست - که شما کافران پنداشتید که معادی نیست؛ البته هست - بلکه شما (از روی جهل) روز جزا را تکذیب می کنید و البته نگهبان ها بر مراقبت احوال و آمال شما مأمورند. که آن ها نویسندگان اعمال شما و فرشته مقرب خدایند. شما هر چه می کنید همه را می دانند؛ همانا (روز جزا) نیکوکاران عالم در بهشت پرنعمتند و بدکاران در آتش دوزخ، معذبنند. روز جزا به آن دوزخ در افتند - و همیشه رنج و عذاب کشند - و هیچ از آن آتش دور نتوانند بود. و تو چگونه به روز جزا آگاه توانی شد؟ باز هم عظمت آن روز جزا را چگونه توانی دانست؟! آن روز هیچ کس برای کسی قادر بر هیچ کار نیست و تنها حکم و فرمان در آن روز با خداست.

2- خدای یکتا را پرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرد و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه و بیگانه و دوستان موافق و رهگذریان و بندگان و پرستاران که زیر دست شمایند، در حق همه نیکی و مهربانی کنید که خدا مردم خود پسند متکبر را دوست ندارد.

3- بزرگوار آن پاک خداوندیست که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا - به اندرزه‌های وی - اهل عالم را متذکر و خدا ترس گرداند.

4- قسم به ستاره (ثریای نبوت) چون - از عالم قدس به جهان خاک - فرود آید. که صاحب شما (محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم)) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است. و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید. سخن هیچ غیر وحی خدا نیست. او را جبریل همان فرشته بسیار توانا - به وحی خدا - علم آموخته است. همان ملک مقتدری که به خلقت کامل - و صورت ملکوتی بر رسول - جلوه کرد.

سوره واقعه، آیات 71-79: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّامَ الَّتِي تُورُونَ * أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ * نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ * فَسَبِّحْ بِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ * فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (1).

سوره طه، آیات 1-8: «طه * مَا عَلَيْنَاكَ الْقُرْآنَ لَشَيْءٍ * إِلَّا تَذَكُّرٌ لَّنْ يَخْشَى * تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَا * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى * وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (2).

میزان

سوره مطفین، آیات 1-3: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (3).

سوره الرحمن، آیات 1-9:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ * الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ

ص: 185

1- آیا آتشی که - برای حوایج خود - روشن می کنید، می نگرید؟ آیا شما درخت آن را آفریدید یا ما آفریدیم؟ ما آن آتش را خلق (کردیم) و مایه پند (و عبرت) مسافران کوه و بیابان (عالم) گردانیدیم - که برای نجات از سرما و روشنی و طبخ نان و غذا و غیره به کار می برند - پس ای رسول (صلی الله علیه و آله وسلم)! نام بزرگ خدای خود را تسبیح گو - و اگر مردم غافلند تو متذکر نعمت های حق باش - سوگند به مواقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است که این قرآن بسیار کتابی بزرگوار و سودمند و گرامی است در لوح محفوظ سر حق که جز دست پاکان بدان نرسد.

2- طه (ای مشتاق حق و هادی خلق) ای رسول ما! قرآن را از آن برای تو نازل نکردیم که - از کثرت عبادت خدا و جهد در هدایت خلق - خویشتن را به رنج در افکنی. تنها غرض از نزول قرآن، آن است که مردم خدا ترس را متذکر و بیدار سازی. این کتاب بزرگ، فرستاده آن کسی است که زمین و آسمان های بلند را آفرید. آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود (و کلیه جهان آفرینش) به علم و قدرت محیط است. هر چه در آسمان ها و زمین بین آن ها یا زیر کره خاک موجود است، همه ملک اوست. و اگر به آواز بلند (یا آهسته) سخن گویی - یکسان است که - همانا خدا بر (پیدا و) نهان و مخفی ترین امور جهان کاملاً آگاه است. به جز خدای یکتا که همه اسما و صفات نیکو مخصوص اوست، خدایی نیست.

3- وای به حال کم فروشان. آنان که چون به کیل (یا وزن) چیزی از مردم بستانند، زیاد باشد. و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند.

آیات اخلاقی

سوره الضحی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ». (2)

سوره العصر: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (3).

ص: 186

1- خدای مهربان (به رسولش محمد(صلی الله علیه و آله وسلم)) قرآن آموخت. انسان را خلق کرد و به او تعلیم نطق و بیان فرمود. خورشید و ماه به حکم نافذ و جاذبه شوق او به حساب معین - و سرعت و به طوء مخصوص - به گردشند. و گیاه و درختان هم به سجده او سر به خاک اطاعت نهاده اند. آسمان را او کاخی رفیع گردانید و میزان (عدل و نظم) را در عالم وضع فرمود. و حکم کرد که ای بندگان! هرگز در میزان عدل - و احکام شرع من - تعدی و نافرمانی نکنید. و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید و هیچ در میزان کم فروشی و نادرستی مکنید.

2- به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به روز روشن یا هنگام ظهر آن. و قسم به شب تاریک آرامش آن. که خدای تو، هیچ گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم ننموده است - چهل روز بر رسول وحی نیامد؛ دشمنان به طعنه گفتند: خدا از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) قهر کرده و این آیه رد بر آن ها است - البته عالم آخرت برای تو سببی بهتر از نشانه دنیا است و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی - در دنیا فتح و نصرت و در آخرت مقام شفاعت به تو دهد - آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد؟ (و از شر دشمنان نگرانی کرد؟) و تو را در بیابان مکه راه گم کرده (و حیران) یافت - در طفولیت که حلیمه دایه ات آورد تا به جدت عبدالمطلب سپارد، در راه مکه گمشدی. حلیمه و عبدالمطلب سخت پریشان شدند و خدا زود آن ها را به تو - راهنمایی کرد و باز تو را فقیر (الی الله) یافت (به دولت نبوت) توانگر کرد - و نعمت رسالت عطا نمود - پس (به شکرانه آن) تو هم یتیم را هرگز میازار. و فقیر سائل را هیچ از درت به زجر مران - بلکه به احسان یا به زبان خوش بازگردان - و اما نعمت پروردگارت را (که مقام نبوت و تقرب کامل به خدا از حق یافتی) بر امت بازگو - که اظهار نعمت حق نیز شکر منعم است -

3- به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به عصر - نورانی رسول - که انسان همه در خسارت و زیانست. مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند و به درستی و راستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند - به حفظ دین و اطاعت حق ترغیب و تشویب هم کردند

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (1).

سوره طه، آیات 130 و 131: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ * وَلَا تَدْنَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (2).

سوره انعام، آیه 19: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَيْنَكُم لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آفَةٌ أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» (3).

سوره انعام، آیه 151: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (4).

سوره مائده، آیه 90 و 91: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ

ص: 187

1- و هرگز در زمین به کبر و ناز مرو - و غرور و نخوت مفروش - که به نیرو زمین را نتوانی شکافت و به کوه در سر بلندی نخواهی رسید.
2- پس تو ای رسول! بر آن چه امت جاهل - بر انکار و طعن تو - می گویند صبر و تحمل پیش گیر و خدای را پیش از طلوع خورشید و بعد از غروب آن و ساعاتی از شب تار و اطراف روز روشن ستایش گو تا باشد که به مقام رفیع شفاعت خشنود شوی. و ای رسول ما! هرگز به متاع ناچیزی که به قومی - کافر و جاهل - در جلوه حیات دنیای فانی برای امتحان داده ایم، چشم آرزو مگشا و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده تر است.

3- بگو ای پیغمبر! چه گواهی بزرگ تر است - از گواهی خدا - بگو خدا میان من و شما گواه است و و می کند به من آیات این قرآن را تا با آن، شما و هر کس از افراد بشر که خبر این قرآن به او رسد - پند دهم و - بترسانم؛ آیا شما گواهی دهید که با خدای یکتا، خدایان دیگری وجود دارد؟ بگو من به این گواهی ندهم؛ بگو محققاً جز خدای یکتا هیچ خدایی نیست و من از آن چه شما شریک خدا قرار می دهید، بیزارم.

4- بگو ای پیغمبر! بیاید تا آن چه خدا بر شما حرام کرده، همه را برآستی بیان کنم؛ در مرتبه اول این که شرک به خدا به هیچ وجه نیاورید - نه در عقیده و نه در عمل - و دیگر این که درباره پدر و مادر احسان کنید؛ دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم و دیگر به کارهای زشت آشکار و نهان نزدیک نشوید و نفسی را که حرام کرده جز به حق - یعنی به حکم حق و قصاص - به قتل نرسانید؛ شما را خدا بدان سفارش نموده باشد که (در مصلحت این احکام) تعقل کنید - تا از روی عقل و فهم به کار بندید و سعادت یابید -

الصَّلَاةَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (1).

سوره نساء، آیه 135: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ سَاهِدًا لِّلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِن تَلُونَا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا». (2)

ایتام

سوره نساء، آیه 2: «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا». (3).

سوره بقره، آیه 220: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». (4).

پدر و مادر

سوره اسری، آیه 23: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ

ص: 188

1- ای اهل ایمان! شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرویندی - که رسمی بود در جاهلیت - همه اینها پلید و از عمل شیطان است، از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان قصد آن دارد تا به وسیله شراب و قمار، میان شما عداوت و کینه برانگیزد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد؛ پس شما آیا از آن دست بر می دارید - تا به فتنه شیطان مبتلا نشوید؟ -

2- ای اهل ایمان! نگهدار عدالت باشید و برای خدا - یعنی موافق حکم خدا - گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد؛ برای هر کس شهادت می دهید چه فقیر باشد یا غنی، شما نباید در حکم و شهادت، طرفداری از هیچ کدام کرده و از حق عدول نمایید که خدا به رعایت حقوق آن ها اولی است؛ پس شما در حکم و شهادت پیروی هوای نفس مکنید تا عدالت نگاه دارید و اگر زبان را در شهادت بگردانید - که سخن بر نفع شما مبهم و مجمل شود - و یا از بیان حق خودداری کنید، خدا به هر چه کنید آگاه است.

3- و اموال یتیمان را پس از بلوغ به دست آن ها بدهید و مال بد و نامرغوب خود را به خوب و مرغوب آن ها تبدیل مکنید و اموال آنان را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بس بزرگ است.

4- و سؤال کنند تو را که با یتیمان چگونه رفتار کنند، جواب ده که به اصلاح حال و مصلحت مال آن ها کوشید بهتر است تا آن ها را بی سرپرست گذارید و اگر با آن ها آمیزش کنید رواست که برادران دینی هستید و خدا آگاه است از آن که در کار آنان افساد و نادرستی کند و آن که صلاح و درستی نماید - خدا برای شما در امر یتیمان آسان گرفت - و اگر میخواستی کار را بر شما سخت کردی، چه آن که خدا به هر کار توانا و داناست.

أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ هُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (1).

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

(2)

تقوا

سوره بقره، آیه 177: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (3).

سوره عنكبوت، آیه 45: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (4).

ص: 189

1- و خدای تو حکم فرموده که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنان که هر دو یا یکی از آن ها پیر و سالخورده شوند - که موجب رنج و زحمت شما باشند - زنهار کلمه ای که رنجیده خاطر شوند مگوئید و کمترین آزار به آن ها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گوئید.

2- و ما انسان را به احسان در حق پدر و مادر سفارش کردیم - یاد کند که مادر (نه ماه چگونگی) بار رنج و زحمت بار حمل کشید و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود و سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود که تحمل رنج فراوان کرد - تا وقتی که طفل به حد رشد رسید آدمی چهل ساله گشت - و عقل و کمال یافت - آنگاه سزد که عرض کند خدایا! مرا به نعمتی که به من و پدر و مادر من عطا فرمودی، شکر بیاموز و به کار شایسته ای که رضا و خشنودی تو در آن است موفق دار و فرزندان مرا صالح گردان بارالها؛ من به درگاه تو به دعا باز آمدم و از تسلیم شدگان فرمان تو شدم.

3- نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید چه این چیز بی اثری است؛ لیکن نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم در آزاد کردن بندگان صرف کند و نماز به پا دارد و زکات مال به مستحق برساند و با هر که عهد بسته به موقع خود وفا کند و در کارزار و سختی ها، صبور و شکیبیا باشد و به وقت رنج و تعب صبر، پیشه کند؛ کسانی که بدین اوصاف آراسته اند، آن ها به حقیقت راستگویان عالم و آن ها پرهیزکارانند.

4- همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد - و روح را از هر آلایش و کدورت عالم، پاک می گرداند - و همانا ذکر خدا بزرگ تر (و برتر از حد اندیشه خلق است) و خدا به هر چه (برای خشنودی او و به یاد او) کنید آگاه است - و اجر آن را عطا خواهد کرد -

سوره بقره، آیات 110 و 115: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ مَا تَعْمَلُونَ بِصِيرٍ» (1).

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُلُوا فَتُمْ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

سوره فاطر، آیه 29: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» (2).

غمازی و غیبت

سوره همزه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّحَدَّدَةٍ» (3).

روح (نفس)

سوره شمس :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالتَّهَارِ إِذَا جَلَاها * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاها * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَّاها * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاها * فَأَهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها *

ص: 190

1- و نماز به پا دارید و زکات بدهید و بدانید که آن چه برای خود پیش می فرستید در نزد خدا خواهید یافت، که محققاً خداوند به هر کار شما آگاه است.

2- آن ها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز به پا می دارند و از آن چه خدا) روزیشان فرموده، پنهان و آشکار به فقیران انفاق می کنند (و از لطف خدا امید تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت - بلکه سود ابدی در بهشت خواهد داشت -

3- به نام خدای بخشنده مهربان. وای بر هر عیب جوی هرزه زبان. همان کسی که مالی جمع کرده و دایم به حساب و شماره اش سرگرم است. پندارد که مال و دارایی دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست، بلکه محققاً به آتش دوزخ سوزان در افتد. آتشی که چگونه تصور سختی آن توانی کرد؟ آن آتش را (خشم) خدا افروخته. شراره آن بر دل های - ناپاک کافران - شعله ور است؛ آتشی که بر آن ها از هر سو سخت احاطه کرده و مانند ستون های بلند، زیانه کشیده است.

وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا * كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ الْبَعَثَ أَشْقَاهَا * فَقَالَ لَمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (1).

زنان

سوره نور، آیه 31 :

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ
زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِزْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوَاتِقِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا
يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (2).

ص: 191

1- به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به آفتاب و تابش آن، هنگام رفعش و قسم به ماه که پیرو آفتاب تابان است. و قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد. و قسم به شب هنگامی که عالم را در پرده سیاهی کشد. و قسم به آسمان بلند و آن که این کاخ رفیع را بنا کرد. و زمین و آن که آن را بگسترده. و قسم به نفس - ناطقه انسان - و آن که او را نیکو (به حد کمال) بیافرید و به او شر و خیر او را الهام کرد - قسم به این آیات الهی - که هر کس نفس ناطقه خود را از گناه و بدکاری، پاک و منزّه سازد، به یقین رستگار خواهد بود. و هر که او را به کفر و گناه پلید گرداند، البته زیان کار خواهد گشت. طایفه ثمود از غرور و سرکشی، پیغمبر خود صالح را تکذیب کرد. هنگامی که شقی ترینشان برانگیخته شد - تا ناقه صالح را پی کند - و رسول خدا (صالح) به او گفت: این ناقه، آیت خداست، از خدا بترسید و آن را سیراب گردانید - تا از شیرش به امر حق، همه برخوردار شوید - آن قوم، رسول را تکذیب و ناقه او را پی کردند؛ خدا هم آنان را به کیفر گناهانشان هلاک ساخت و شهرشان را با خاک یکسان نمود. و هیچ باک از هلاک آن ها نداشت - یا آن ها از عاقبت بدگناه خود نترسیدند -

2- ای رسول! زنان مؤمنه را بگو تا چشم ها - از نگاه ناروا بپوشند - فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آن چه قهراً ظاهر می شود به بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران خود و پسران شوهر و برادران خود و پسران برادر و خواهران خود - یعنی زنان مسلم - و کنیزان ملکی خویش و اتباع (کسانی که رغبت به زنان ندارند) از زن و مرد یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیست - و از غیر این اشخاص مذکور احتجاب و احتراز کنند - و آن طور پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود و ای اهل ایمان! همه به درگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَابِ بِسْمِ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (1).

پایان

ص: 192

1- ای اهل ایمان! مؤمنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره و استهزاء کنند - شما چه می دانید؟ - شاید آن قوم که مسخره می کنید، بهترین مؤمنان باشند و نیز بین زنان با ایمان قوم دیگری را سخریه نکنند که بسا آن قوم بهترین آن زنان باشند و هرگز عیب جویی - از هم دینان - خود مکنید و به نام و لقب های زشت یکدیگر را مخوانید که پس از ایمان به خدا نام فسق - بر مؤمنین نهند - بسیار زشت است و هر که از فسق و گناه به درگاه خدا توبه نکند، بسیار ظالم و ستمکار است.

خاورشناسان

تألیف مریم جمیلہ (مارگرت)

ترجمہ

سید غلامرضا سعیدی

به كوشش :

سید هادی خسروشاهی

ص: 193

به دانشجویان دانشکده ها و دانشگاه های ایران به امید این که پس از مطالعه این کتاب در دام تزویر و گمراهی بیگانگان گرفتار نشوند و برای دفاع از ایدئولوژی مقدس اسلام قیام کنند و فریب خاورشناسان عالم نما را نخورند.

ص: 195

خدای متعال به حکم لطف و عنایتی که به سعادت بندگانش دارد، در اوایل قرن هفتم مسیحی برای راهنمایی توده بشر، پیغمبری به نام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) برانگیخت و برنامه ای برای زندگی به نام اسلام به وسیله آن حضرت فرو فرستاد.

با همه لجاج و عناد و تعصبی که از ناحیه مخالفین این کیش خدایی ابراز شد در کوتاه ترین مدت از این مکتب تربیتی، جمعیتی بیرون آمدند که به تعبیر قرآن کریم «خیر امت» یعنی بهترین مردم شناخته شدند و از آن پس در مدتی کم سه قاره معلوم آن روز مسخر اسلام شد! و بشریت از قید بندگی و اسارت به مقام رفیع آزادی ترقی نمود...

از آن پس دکانداران دو کیش منسوخ برای جلوگیری از تابش نور اسلام کمر همت بسته و کار به جنگ های دوستانه ساله صلیبی رسید و چون از این اعمال طرفی نسبتند به حیله و تزویر پرداخته با اختراع دیگ بخار که اروپا از جهت علوم مادی بر شرق پیروز شد، بساط استعمار گسترده شد و علاوه بر ایجاد تضییقات سیاسی و نظامی برای مردم مشرق زمین و ایجاد اختلاف، دو قدرت مهیب کلیسا و یهود برای نابود کردن اسلام در نهان و عیان دست همکاری به یکدیگر داده و با نیروی شمشیر و قلم دست به کار تخریب شدند. به این معنی که کشیشان مسیحی و نویسندگان یهودی برادرانه از راه نشر دروغ و تهمت و قلب حقایق برای این که آخرین ضربه را بر پیکر اسلام وارد سازند کرسی های دانشگاه ها را اشغال کرده و تحت عنوان خاورشناسی بر در اسلام حمله ور شدند!

شاهد این مدعا، نامه دانشجوی ایرانی مسلمانی است که ضمن آن به پدرش می نویسد:

... در حال حاضر در 25 دانشگاه در آمریکا و کانادا دروس مطالعات اسلامی تدریس می شود ولی استادان و معلمان همه یهودی هستند و هشتاد درصد اسراییلی! ملاحظه بفرمایید مسلمانان تحصیل کرده به خارج نرفتند و حالا یهودی ها اصول و قوانین اسلام را به دلخواه خود تغییر داده به خورد آمریکایی ها می دهند...

آری دشمن عنودی که در آلمان غربی صدها هزار قرآن چاپ می کند و در آیات آن تصرف می کند از مسخ کردن اسلام در آمریکا چه باکی دارد؟

دلیل قوی تر، تألیف کتابی است که بانو مریم جمیله (دوشیزه مارگرت مارکوس آمریکایی یهودی سابق) در این زمینه تألیف کرده و این که ترجمه آن از نظر خوانندگان می گذرد.

مطالعه این کتاب توطئه خاورشناسان مسیحی و یهودی را روشن می سازد و توضیح می دهد که در پناه عنوان «علمی» خاورشناسی چه جنایت ها و خیانت ها مرتکب می شوند!

دایره انتشارات دار التبلیغ اسلامی قم مفتخر و سرافراز است که به نوبه خود در چند سال اخیر چه در داخل و چه در خارج کشور با این خیانتکاران تا جایی که مقدور بوده مبارزه کرده دقیقه ای قصور نورزیده و نشریات گوناگونی را پخش کرده و در تعقیب همین منظور ترجمه این کتاب را در معرض مطالعه فارسی زبانان می گذارد و از همه استمداد می کند تا در این جهاد قلمی ما را یاری نمایند

به تاریخ تیرماه 1351

جمادی الاولی 1392

سید غلامرضا سعیدی

ص: 198

مقدمه

سی و شش سال قبل در یکی از نواحی خوش آب و هوا و آباد و مفرح واقع در حومه شهر نیویورک متولد شدم. آبا و اجدادم آلمانی نژاد بودند و خانواده من بر اثر زندگی چهار نسل در این ناحیه به کلی در زندگی آمریکایی مستهلک شده بود.

پدر بزرگ و مادر بزرگ سه نسل پیش من در سالهای فیمابین 1848-61 از آلمان هجرت کرده بودند تا در این ناحیه از لحاظ اقتصادی زندگی مرفه و بهتری تحصیل کنند.

پدر و مادرم با این که از ریشه و تبار یهودی بودند هیچ کدام رعایت آداب و رسوم مذهبی نمی کردند و یهودی بودن آن ها اسمی بود بدون مسما!

بدین ترتیب من نیز مانند خواهر بزرگترم در محیط کاملاً آمریکایی تربیت شدم و در مدرسه های عمومی و محلی تحصیلات معمولی و عرفی فرا گرفتم.

کنجکاوی و علاقه و سپس اشتغال ذهنم به اسلام از وقتی آغاز شد که کودکی ده ساله بودم و با رابطه تاریخی میان یهود و اعراب مأنوس شدم.

در آغاز امر فقط به اعراب از آن جهت علاقمند بودم که آن ها با یهود و یهودیت تماس داشتند ولی طولی نکشید کشف کردم که میراث اصلی سام یهود از دوران یونانیان قدیم بسیار رقیق و در برخورد با تمدن اروپا فاسد گردیده است؛ در صورتی که اعراب تا هنگام ظهور امپریالیزم اروپایی در قرون 18 و 19 میراث سامی خود را دست نخورده حفظ کردند آن وقت من به این نتیجه رسیدم که سامی حقیقی فقط اعراب هستند در صورتی که یهود اندکی بیشتر به نام سامی شناخته می شود.

پس از جنگ دوم که تقریباً همه جهان مسیحیت دست از نفرت دو هزار ساله ضد سامی برداشت و با وداد خاصی از برنامه صهیونیزم پشتیبانی کرد دیگر من نتوانستم احساسات و علاقه خود را نسبت به یهود حفظ کنم و به این فکر افتادم که گویی من یکی از اعراب هستم!

از آن پس دوره مطالعات ده ساله ای را شروع کردم و هر کتابی که در این موضوع می دیدم مطالعه می کردم و برای من ثابت شد که تبلیغات ضد عرب مجوزی ندارد و امری است نامعقول.

در کتابخانه های عمومی مدارس، مراقبت می کردم و در دوران پیش از بلوغم در نیویورک مواد زیادی را از همه کتابهایی که در موضوع اعراب و اسلام نوشته شده بود چه از نقطه نظر تبلیغات مسیحی و چه خاورشناسی و چه صهیونیسم مطالعه می کردم.

سرانجام هر چه بیشتر از تبلیغات ضد اسلام خواندم اعتقاد بیشتر راسخ می شد به این که آن چه در این زمینه ها نوشته میشود بر اساس کینه توزی و تحریف است!

همین که به سن بلوغ نزدیک شدم متقاعد شدم که این عرب نبود که اسلام را بزرگ کرد و اگر اعراب مسلمان نشده بودند امروز در حکم قبایل «زولو» در آفریقای جنوبی مردمی بودند بی ارزش و به احتمال قوی زبان عربی سال ها پیش از بین می رفت.

در پایان کار، اسلام نظر مرا جلب کرد؛ زیرا در میان تمام مذاهب جهان آن را تنها مذهبی دیدم که جوابگوی همه مسایل حیات است در صورتی که تعلیمات موجود باقی ادیان محدود و ناقص است و اسلام تنها دینی است شامل و کامل که به همه جنبه های فردی و اجتماعی راه هدایت نشان میدهد و این معانی که وحی شده کافی و وافی است و به طور اطلاق ارزش های اخلاقی را تأمین و تثبیت می کند و به شدت مجعولات و بدعت ها و آرایش های اخلاقی را که من به شدت از آن نفرت دارم و محیط مرا فرا گرفته است مردود می داند.

سپس هر چه بیشتر اسلام را مطالعه می کردم بیشتر معتقد می شدم که پذیرش این کیش نه فقط تنها راه صداقت و درستی و کمال روحانی است بلکه نیرومندترین دارو برای بهداشت روانی است.

نظر اسلام نسبت به این که هر چیز باید مطابق میزان معینی از ارزش های مطلق قضاوت شود و حدود آن میزان مافوق زمان و مکان است به فرد شخصیت کاملی می دهد.

اسلام می خواهد که فرد تمام توجهش را به سوی عبادت خدا و خدمت به خلق معطوف و متمرکز سازد و وظایفش را بدین طریق انجام دهد و آن چه او را از تعقیب هدفش منصرف و منحرف نماید بیهوده انگاشته و از اجرای آن اجتناب کند.

هدف زندگی عبارت است از جلب رضای خدا به وسیله اطاعت و اجرای قوانین الهی به نحوی که در قرآن مجید و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) تصریح شده و تحصیل نجات ابدی در

حیات یا زندگی، سفر تفریحی نیست، بلکه میدان عمل و آزمایش است ...

هر دقیقه ای از زندگی ما به وسیله ای مورد آزمایش قرار می گیرد؛ زیرا ایمان یا نقص ایمان ها و مشقت و بدبختی و مصیبتی را که تحمل می کنیم مصیبت قطعی نیست، بلکه جزئی است از آزمایش و امتحانی که از ما به عمل می آید.

خدا ما را خلق نکرده که فقط خوش باشیم و لذت ببریم و به عیش و نوش و عشرت پردازیم بلکه ما را خلق کرده است تا در معرض امتحان و آزمایش او قرار بگیریم و در این امتحان یا موفق شویم یا مردود و نتایج نهایی این امتحان نیز جز در عالم آخرت معلوم نخواهد شد.

اسلام انسان را تشویق می نماید تا خود را حمایت و حراست کند؛ زیرا فرد مسلمان، اسلام را مجسم می سازد و اگر مسلمانی در روی زمین نباشد اسلام نخواهد توانست وجود داشته باشد، بدین جهت است که مسلمان اجازه ندارد تا به دلخواه خودش به خود ضرر و زیانی وارد آورد و یا عملی مرتکب شود که باعث خرابی او باشد.

مسلمان اجازه ندارد غذاهای ناپاکی از قبیل گوشت خوک بخورد زیرا این نوع غذاها به سلامت جسمی و روحی و اخلاقی او زیان وارد خواهد ساخت.

مسلمان نمی تواند مشروب های مسموم یا مست کننده بنوشد یا مواد تخریب کننده مصرف کند زیرا موجب خرابی جسم و فکر او خواهد شد.

مسلمان اجازه ندارد در هر چیزی افراط کند، زیرا افراط مستلزم خرابی و زیان شخصی است، بالاتر از همه این که در هیچ شرایطی اجازه ندارد خودکشی کند، زیرا مرگ و حیات هر دو فقط باید به امر خدا انجام گیرد و در اختیار اوست.

اسلام خودکشی را یکی از بزرگترین گناهان غیر قابل عفو می داند، زیرا پایان دادن به حیات نشان دهنده کامل عدم ایمان به خدا و عالم آخرت است و از همین جاست که خودکشی در جامعه مردم با ایمان امری است بی سابقه و غیر ممکن.

مؤمن حقیقی اعتماد کامل به خدا دارد و به منظور اطاعت قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و وظایفش را انجام می دهد و اگر کوشش و تلاش وی ثمر بخش نشود هیچ گاه حس ضعف و عجز بر او چیره نخواهد شد. مؤمن درستکار هیچ وقت به سلامت، خوش وقتی یا ثروت یا قدرت دیگران حسد نخواهد برد، زیرا می داند که هیچ کس نتایج این اوضاع را جز در عالم آخرت و بعد از مرگ نمی داند.

مسلمان حقیقی غیرتمندترین مردم جهان است؛ زیرا فقط از خدا می ترسد و اطمینان دارد که خدا همیشه نزدیک او است و او را حمایت می کند و نیز از آن جایی که می داند مقدراتش از قبل تعیین شده، هیچ کس نمی تواند به او صدمه ای بزند و مرگش روزی واقع خواهد شد که مقدر شده است.

این دکترین - عقیده به تقدیر - به مؤمن غیرت و قدرت اراده می دهد. مسلمان حقیقی در برابر همه حوادث و رویدادها جنبه مثبت و سازنده به خود می دهد، به این معنی که اگر چیز خوبی باشد از منافع آن بهره برداری خواهد کرد و اگر حادثه و مصیبتی باشد، راجع به جنبه مثبت آن فکر می کند؛ زیرا در هر آزمایشی درس عبرتی وجود دارد. هنگامی که مسلمان به تراژدی یعنی حادثه غم انگیز و اندوهباری گرفتار شود با تسلیم و رضا آن را می پذیرد.

مردم بی ایمان به وسیله کوشش و تلاش برای فرار از آن چه غیر قابل اجتناب است، خود را فریب می دهند و هنگامی که احساس می کنند دچار مشکلات و ناگواری هایی شده اند به الکل پناه می برند و خود را غرق در الکل می نمایند یا مخدر استعمال می کنند یا دست آخر خودکشی می کنند.

کسی که برای فرار از آن چه غیر قابل احتراز است کوشش و تلاش می کند تنها کاری که از او ساخته است، این است که روح و فکرش را ضایع و نابود سازد.

بدینی در اسلام ممنوع است؛ زیرا حس امید و فعالیت و کوشش را می کشد. در آرزوی مرگ بودن به خاطر مشقات زندگی مجاز و معقول نیست؛ زیرا برای مرد مسلمان عمر دراز ممکن است موجب نجات گردد؛ زیرا امکان دارد به کارهای خوب توفیق پیدا کند و بدان وسیله گناهانش را بشوید در صورتی که مرگ برای همیشه به این فرصت ها پایان می دهد.

بدین طریق شخص مسلمان برای این که خودش را خوشبخت نماید آن چه را که بدان نیازمند است در اختیار دارد، اسلام به معنی صلح است: صلح با خود و صلح با خدا. یعنی تسلیم شدن به خدا و صلح با هموعانش و آرامش و آسایش ابدی و جاوید در جهان آخرت.

نتیجه ای که از اسلام به دست می آید منحصر در تکمیل و موزونیت شخصیت فرد نیست، بلکه موجب تکمیل و موزونیت اجتماع نیز می باشد.

وجود محیط مخصوص با ارزش های خودش امری است که نمی توان از آن صرف نظر کرد اسلام به عنوان روش و طریق زندگی حقیقی عبارت است از نوعی حیات که اصول قوانین و نظامات اسلامی در جامعه آن حاکم و نافذ باشد.

باید دانست که بدون وجود یک محیط اسلامی زندگی فرد غیر ممکن یا دست کم

بی اندازه مشکل خواهد بود. بنابراین کسی که می خواهد مسلمان باشد باید توجه داشته باشد که جز در محیط اسلامی نخواهد توانست به کارها و وظایف مسلمانی بپردازد.

مسلمان می داند که تحت سلطه و سیطره بیگانه و در برابر فرهنگ معارض و مخالف نمی تواند به رشد و ترقی امیدوار باشد و از اینجاست که اگر مقرر باشد او امر اسلامی به خوبی و درستی اجرا شود، وجود حکومت اسلامی و دولت اسلامی امری است ضروری. مسلمان تا جایی که امکان داشته باشد نمی تواند حکومت مسیحی را بپذیرد فرمولی که می گوید: سهم قیصر را به قیصر بدهید و سهم خدا را به خدا، برای مسلمان قابل اجرا نیست.

اسلام، روش «سکولاریسم» یعنی حکومت عرفی و غیر دینی را نمی پذیرد، زیرا همه متعلق به خداست سیاست بیشتر از آن چه تحت تأثیر مقتضیات قرار بگیرد باید تابع هدف های اخلاقی باشد.

بالا تر از همه معانی این است که اسلام معتقد به حکومت قانون است؛ آن هم قانونی که حاکم و رعیت همه به شکل یکنواخت باید تابع آن باشند و در دولت و حکومت اسلام، شرع مقدس حاکم است و بس. این معنی جلوی ظلم و ستمگری و بی قانونی و هرج و مرج اجتماعی را می گیرد.

نتیجه تعلیمات اسلامی، نیرومند ساختن و مستحکم نمودن تمام علاقه ها و رابطه های انسانی است که بدون آن، جامعه سقوط خواهد کرد.

پایه اصلی و اساس جامعه انسانی، خانواده است و تعلیمات اسلام لزوم ازدواج را با تأکید توصیه می کند و عزویت و انزوا را محکوم ساخته و نیز هر نوع رابطه جنسی غیر از ازدواج را جنایتی عظیم و گناهی بزرگ می داند و مرتکب را مستحق شدیدترین مجازات قانونی می داند. اسلام به منظور این که همه وسوسه های جنسی نامشروع را از بین ببرد، توصیه می کند که لباس و پوشاک باید بلند و محفوظ باشد تا رعایت حزم و شرم و طهارت و قداست بشود و در عین حال رفتار، آمیخته باوقار و متانت باشد و برای تأمین همین منظور است که به هیچ وجه اجازه نمی دهد که دو جنس، آمیزش اجتماعی آزاد داشته باشند. هر گونه وقاحت و بی شرمی و هرزه در آبی و سبکسری در تقریحات ممنوع است و به همین جهت کوچک با پیر با ادب و احترام رفتار می کند و نیز مردان سالخورده تر نسبت به فرزندان، با عشق و محبت رفتار می نمایند.

به شوهران تعلیم داده می شود که نسبت به همسران، مهربان باشند و به زنان تأکید می شود

که نسبت به شوهران، مطیع و وفادار باشند. به فرزندان تعلیم داده می شود که نسبت به پدر و مادرشان از هر جهت مطیع باشند - مگر در مواردی که گناهی در بین باشد مانند این که پدر و مادر مسلمان نشده باشند. در هر صورت فرزندان مجبورند نسبت به پدر و مادر با صمیمیت و احترام رفتار کنند -

حقوق همسایه

اسلام نه تنها به علاقه های ارحام و اقوام استحکام می بخشد بلکه برای همسایگان نیز حقوقی قایل است و همچنین به برادران دینی باید کمک کرد و منتهای رأفت و محبت را باید درباره آن ها معمول داشت.

مسلمان با غیر مسلمان باید رابطه مشترک انسانی را حفظ کند و شریعت برای غیر مسلمانان نیز حقوقی قایل است که با توسل به آن حقوق، تحت نظامات اسلامی زندگی کنند و به آن ها حق می دهد تحت حمایت اسلام از حقوق زندگی برخوردار باشند و جان و مالشان محفوظ باشد و قوانین مذهبی خود را اجرا کنند و به هر حال حق دارند با استقلال، تمام مقررات مذهبی و فرهنگی خود را انجام دهند و فرزندان خود را در مدارس خود تربیت کنند حتی آن عده از نامسلمانانی که آشکارا علیه مسلمانان کارهای خصمانه ای کرده اند، هنگام جهاد باید مشمول عدالت قرار گیرند و باید با آن ها خوشرفتاری شود.

اسلام مردم را فقط بر اساس عقیده آن ها تقسیم می کند برای مقام اجتماعی، طبقه، نژاد، فرهنگ، اصل و ریشه کسی حسابی قایل نمی شود.

ناسیونالیسم (ملت پرستی) و اسلام با یکدیگر سازش ندارند. بدین ترتیب جامعه های اسلامی تا امروز از بزرگ ترین لعنت و شناعة غرب یعنی مشکل «تبعیض نژادی» منزه مانده است.

حالا این پرسش پیش می آید که بگوییم چرا اکثریت مسلمانان به طرز موثری این ایده آل های (آرمان های) عظیم را عملی نمی کنند؟ و علل اساسی که موجب فساد و جمود و عقب افتادگی مسلمانان شد و امپریالیسم غرب را با برتری تکنولوژی و اسلحه بازرگانی قادر ساخت تا بر جهان اسلام چیره شده و مسلمانان را بنده و برده خود سازد چه بوده است؟

استاد سید ابوالاعلی مودودی در رساله «اسلام امروز» جواب این پرسش را چنین می نویسد:

«نویسندگان و اندیشمندان گوناگون تبدیل خلافت به ملوکیت را به علت های گوناگون

نسبت می دهند. به نظر من چنین می رسد که تغییر و تبدل یا تغییر شکل مربوط به این واقعه است که عده ای از مسلمانان، با اطلاع و درک کامل اصول اسلام به مرور زمان - و به سرعت - از آن منحرف گردیده و مسلمانانی که اخلاق و رفتارشان کاملاً با عقاید اسلامی و آیات قرآنی مطابق بود، بی بهره شدند. از طرف دیگر تعداد مسلمانانی که درست این اصول را نمی فهمیدند به حدی زیاد شد که نجات دادن جامعه از آثار زیان آور جهل و نقص در فهم و ضعف اخلاقی آن ها امکان نداشت در نتیجه خلافت به ملوکیت راه یافت و تاریخ ما به این صورت تا چندین قرن به شکل یافت.

نخستین و زیان بارترین نتیجه تأسیس ملوکیت این بود که رهبری ملت مسلمان در اختیار دو دسته و دو طبقه قرار گرفت.

در دوران رسالت و روزگار خلفای راشدین رهبری امت اسلام در یک محل متمرکز شده بود. همه امور زندگی روحانی، اخلاقی، فکری، فرهنگی، سیاسی یا فلسفی همه و همه در دست یک مقام معین قرار گرفته بود و به وسیله یک قدرت مشترک اداره می شد.

امور سیاسی امت، نشر و توزیع عدالت و دادگستری و اداره امور دولت به یک مرکز سپرده شده بود.

ولی ظهور ملوکیت موجب شد تا در دستگاه رهبری رخنه ای شود؛ قدرت، انضباط و انتظام امور سیاسی در دست فرمانروایان باقی ماند، ولی رهبری امور روحانی و اخلاقی به قضات و صوفیان واگذار شد. در نتیجه قضات، رهبر مذهبی و اخلاقی و روحانی و هادی مسلمانان شدند و سلاطین، رهبری سیاسی امت را در دست گرفتند. باری این تقسیم رهبری خود به خود زیان آور بود و در هر مرحله ای نتایج اندوهباری برای امت مسلمان به وجود می آورد و آن چه بر زیان ها می افزود این بود که قدرت سیاسی به حکم خاصیت منطقی آن در جستجوی آن برمی آمد که از مرز منطقه سیاسی تجاوز کند و در همه زمینه های مذهبی و اخلاقی و فکری امت مداخله کند و نظارت نماید و رویهم رفته همه امور حیاتی امت را اداره کند .

محققین مذهبی و قضات و صوفی ها به سهم خود حاضر نبودند هیچ گونه مداخله ای در امور اخلاقی یا مذهبی را که احیاناً با روح اصول اسلام تناقض داشته باشد و روزی منتهی به فساد مذهب یا فساد اخلاقی مردم باشد، تحمل کنند.

نتیجه این تصادم یا برخورد بین رهبری سیاسی و مذهبی، دوری دو قطب از یکدیگر و خصومتی بود که تا امروز ادامه دارد. فرمانروایان نه فقط نسبت به نشر و گسترش اسلام

کوششی مبذول نداشتند. بلکه رفتار و کردارشان به طور کلی تا حدودی مانع از گسترش عقیده گردید.

در نتیجه ستمگری ها و اعمال سیاست های متجاوزانه و ظالمانه و دست درازی به حقوق عامه و زندگی پر از تجمل و عیش و نوش و سایر انحرافات اخلاقی بسیاری از ملوک و فرمانروایان کوچک تر، کار به جایی کشید که نه فقط برای بسط و گسترش اسلام خدمتی از آن ها ساخته نشد بلکه مردم را از اسلام دور نگاه داشتند و فقط معدودی از آن ها توانستند اخلاق و رفتاری از خود نشان دهند که غیر مسلمانان را به حوزه اسلام دعوت کنند(1) و آن ها را در عداد مسلمانان قرار دهند .

قسمت اعظم پخش و توسعه اسلام در این قسمت از جهان - مقصود شبه قاره هند و پاکستان است - مربوط به سر مشق ها و کوشش های مسلمانان و صوفیان و سایر رجال فضیلت و تقوا بوده است، ولی بدیهی و آشکار است که کوشش و تلاش آن ها به هر حال محدود به حدودی بوده است به دلیل این که امکان نداشت بتوانند تعلیم و تربیت صدها هزار نفر از مردمی را که مسلمان شده اند تأمین کنند و این عمل شغل فرمانروایانی بود که علاقه اندکی به این موضوع داشتند.

کوشش های مبلغین و وعاظ همراه با کمک های مردمان نوع پرست بود که به منظور خدمت به مذهب مدارسسی تأسیس می کردند و پول هایی در اختیار مبلغین مذهبی می گذاشتند.

بدیهی است این گونه اقدام به تنهایی و مستغنی از مساعدت دولت نتوانست مؤثر باشد و بدون کمک دولت ها امکان نداشت تازه مسلمانان را از موانع و مشکلات جهل و خرافات نجات داد و از آن ها مسلمانان حقیقی و رشیدی ساخت .

علت دیگری که در طول دوران ملوکیت ریشه دوانیده بود، فرسایش اخلاص و علاقه مسلمانان به اسلام و به ملت اسلام بود به طوری که علاقه و اخلاص اشخاص به اسلام مبدل به خود خواهی و علاقمندی به قبیله و خانواده شده بود .

اسلام قبلاً همه علاقه های مبنی بر نژاد و زبان یا ملیت را از بین برده و همه این علاقه ها را

ص: 206

1- صرف نظر از مظالم و مفاسد خلفای اموی و عباسی - عملیات. جهان گشایی بسیاری از فرمانروایان مسلمان به اسم جهاد مذهبی مقرون با غارتگری و تعدی و تجاوز بوده که مسلمانان عصر حاضر غرامت آن را باید بدهند(مترجم)

به طور مطلق مبدل به اخلاص و ایمان به خدا و پیغمبر و دین کرده بود ولی در خلال دوره ملوکیت این اخلاص به زودی به ضعف گرایید و ضعف اسلام که منشأ و پایه اخلاق عمومی و خصوصی شده بود، پیدایش و رشد حس خود خواهی و خود پرستی را در پی داشت.

هنگامی که ایده آل ها (آرمان هایی) و اخلاص و ایمان عمیقی وجود نداشته باشد مردم آماده فداکاری نیستند و طبعاً هر فردی فقط علاقمند آن است که خانه و لانه خودش را آباد و مزین نماید یا فقط منافع و مصالح خانواده یا قبیله خودش را تا جایی که ممکن است رعایت کند.

باری بدین ترتیب بود که در خلال دوران ملوکیت، جامعه اسلامی به صورت زرادخانه یا سرباز خانه ای در آمد که در آن خدمات سربازان اجیر شده یا اداره کنندگان امور در دسترس هر کسی که طالب آن بود قرار می گرفت و مواد آن به صورت مرفهی آماده شده بود و به حد اعلاهی اهمیت زندگی در اختیار فرد و اجتماع قرار گرفته بود.

و باز با توجه به همین سابقه و بدین ترتیب بود که مسلمانان، این سرباز خانه یا زرادخانه را به مقیاس وسیعی برای لشکریان ملت های گوناگون غیر اسلام، آماده ساخته و خود سربازانی شدند برای ملت های بیگانه!

به طور مثال می گوئیم: مهارت‌ها از جمله سرسخت ترین دشمنان اسلام در هندوستان بودند عده زیادی از مسلمانان را در خدمت قوای مسلح خود در آورده بودند و پس از آن نیز مسلمانان برای تسخیر هند به قوای نظامی انگلیس ملحق شدند.

در حقیقت انگلیسی ها لازم ندانستند لشکر بزرگی را از آن طرف دریا وارد کنند؛ زیرا توانستند در داخل کشور و برای تسخیر مملکت هم سربازانی حاضر کنند که مورد احتیاج آنها بود و هم خدمتگزارانی برای اداره امور کشور و هیچ یک از این سربازان جیره خوار محلی حتی یک دقیقه فکر نمی کردند که کشور هند را برای چه کسی تسخیر می کنند!؟

به مرور زمان این وضع ناهنجار سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و در نتیجه کار به جایی کشید که همه دولت های اسلام را از فلیپین تا مراکش ضایع و نابود ساخت و راه را برای تسخیر غربی ها صاف کرد(1).

ص: 207

1- تا اینجا نقل گفتار استاد مودودی پایان یافت آن چه باید بر این گفتار افزود این است که متفقین در دو جنگ جهان میلیون ها سرباز مسلمان را به خدمت گماشته و با نیروی همین سربازان مزدور حریف را از پای در آوردند شکر خدای را که آن دوره به سر آمد (م).

با وجود ضعف و انحطاط تمدن اسلامی و فساد آن همه مسلمانانی که مغلوب و مقهورایدئولوژی های بیگانه شده اند هنوز اسلام در جهان امروز نیرویی است مؤثر و زنده و تنها حریف نیرومند و مهیب الحاد و ماتریالیزم (ماده پرستی) فرهنگ این عصر است و با کمال قدرت و جسارت در مقابل آن ایستاده و مبارزه می کند. به علاوه توده عظیم و وسیع و ساده مردم معمولی و حتی عده قابل ملاحظه ای از جوانان تحصیل کرده و تربیت شده مسلمان هنوز عشق و علاقه و غیرت دینی خود را از دست نداده و این کیش را به عنوان عامل قاطع زندگی فردی و اجتماعی خود حفظ و حراست می کنند.

باری بدین طریق اگر غیر مسلمان نیروهای علاقمند به اسلام را در حال حاضر ضعیف می یابد، باید بداند که این وضع ناشی از نقص یا عدم کفایت تعلیمات نیست بلکه مربوط به نقص سازمان مؤثر و نقص در دستگاه رهبری است.

خاورشناسان دانشمند و سیاسیون زیرک یا زیرک نمای غرب کاملاً به این حقایق آگاهند و از اینجاست که دوایر مخصوص در دانشگاه ها و سمینارهای پراکنده در سراسر اروپا و آمریکا به کار اسلام شناسی مشغول شده اند و تنها منظوری که دارند این است که در نتیجه تحصیلات و مطالعات، دشمنان اسلام بتوانند «به نام اسلام شناسی» آن را ضایع و نابود سازند!

این مؤسسات اسلام شناسی و «مراکز تحقیق و تتبع و بررسی های اسلامی» فعلاً با اقمارشان در هر کشور اسلامی پس از کشور دیگر مشغول ایجاد تأسیساتی هستند و مقصودشان این است که اسلام را از داخل واژگون سازند و همه کوشش هایی را که برای رنسانس (تجدد) اسلامی صحیح به کار افتاده نابود سازند. (1)

پس از آن که مسلمان شدم از تشخیص به این که عده ای از محققین و رهبران سیاسی در داخل امت اسلام آشکارا با خاورشناسان مسیحی و یهودی همکاری می کنند تا انگشت روی بعضی از احکام قرآن کریم بگذرانند و آن ها را «منسوخ» قلمداد نموده و غیر مربوط به عصر جدید معرفی کنند، مرعوب شدم! من دانستم که به اصطلاح «شخصیت های مترقی» ما بایستی خاین باشند؛ زیرا نظرهایی را که در اظهارات عمومی و نوشته های خود ابراز

ص: 208

1- یکی از آثار این فعالیت های شیطانی در کشور ما بحثی است که در این اواخر راجع به شخصیت مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی طرح کرده و می کوشند تا نام نیک او را لکه دار سازند و چنین وانمود کنند که نهضت اسلامی در کار نبوده است. بی شرمی اینها به جایی رسیده که حتی برای مجلات چاپ شده عروة الوثقی قیمتی قایل نیستند! (مترجم)

می داشتند با آن چه «متخصصان و کارشناسان» غیر مسلمان در امور اسلامی اظهار می کردند، اختلافی نداشت و هم چنین از تشخیص این که «شخصیت های مرفعی» همیشه از تقویت و پشتیبانی کارشناسان خارجی برخوردار هستند، مرعوب شدم.

نکته دیگر این که چون از دوره کودکی از تبلیغات ضد اسلامی چشم و گوشم پر شده بود به محض این که مسلمان شدم تصمیم گرفتم تا کتابی تألیف کنم و مفاسد و زشتی های این تعصب سراپا مغرضانه را در معرض مطالعه بگذارم و نشان بدهم که مقصود و منظور این دسته چیست. با توجه به این سابقه، این کتاب که محصول چندین سال مطالعه در نیویورک و لاهور بوده به عنوان نتیجه نهایی به نظر خوانندگان می رسد.

مریم جمیله (مارگرت)

27 ماه صفر 1390

4 می - 1970

ص: 209

هدف اصلی این مجموعه که به صورت کتاب در آمده این است که دانشجویان را به شناخت کامل اسلحه ایدئولوژیکی (فکری) خاورشناسان که با کمال زبردستی برای گمراهی نسل جوان مسلمان به کار برده می شود تا آن ها را دچار شک و تردید و کفر و ارتداد نمایند، مجهز سازد. مقصود اصلی و نظر اساسی از تألیف این کتاب کمک به نجات یافتن جوانان تحصیل کرده مسلمان است تا به خوبی تشخیص دهند که این محققین در شناختن معارف اسلامی صلاحیت ندارند و جوانان تحصیل کرده مسلمان باید بدانند که این دسته از کارشناسان مسایل اسلامی لیاقت آن را ندارند که در مسایل اسلامی «متخصص» یا محقق شناخته شوند و نباید کسی نظر آن ها را مدرک بداند.

از آن گذشته مقصود این است که به خوانندگان تفهیم شود که غرب با چه نظری ما را می بیند.

قبل از اواسط قرن نوزدهم قسمت اعظم نشریات و مطبوعات غرب صرفاً بر اساس عقیده مسیحیت بر اسلام حمله می کردند. هنگامی که فعالیت مبشرین و مبلغین مسیحی فزونی گرفت با هدف های امپریالیزم یعنی استعمار انگلیس و فرانسه ممزوج و مقرون گردید، این تلاش به تدریج از جنبه مذهبی به جنبه دنیوی و عرفی مبدل گردید؛ گو این که مدتی در از نظر اول با نظر دوم آمیخته بود.

در طلایع قرن بیستم فن مطلوب و محبوب تبلیغ و تبشیر به این ادعا دست زد که مسیحیت عامل و موجب همه موفقیت هایی بوده است که طریق زندگی غرب را این همه اعتبار داده است! و از این راه مدعی شدند که مسیحیت و تمدن غرب از یکدیگر جدا شدنی نیستند و همچنین از یکدیگر قابل تشخیص نیستند! ارزش های فقهاتی و دینی مسیحیت نیز بیشتر از پیشتر تابع این بحث شدند.

پس از پایان جنگ دوم ادعا و بهانه مسیحی کاملاً مردود شناخته شد و از هر جهت به نفع

اسلام دیگر از جهت این که تثلیث و خدایی مسیح و عقیده اصالت گناه را مردود می داند محکوم نیست. دیگر مسأله این که صفات حقیقی خدا چیست و کدام است یا کدام یک از کتاب های مذهبی معتبرترین وحی الهی را در بر دارد یا بحث اعتبار و اصالت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد گفتگو نیست، بلکه معنی کلی نبوت و وحی و آخرت و در حقیقت عقیده به وجود خدایی که به شکل مؤثری در کارهای بشر مداخله دارد از ریشه و اصل مردود است.

قبول داشتن این که هر کلمه ای از کلمات قرآن، کلام خدا است و ایمان به این که قرآن آخرین وحی کاملی است که نه هیچ وقت منسوخ خواهد شد و نه هیچ چیز جای آن را خواهد گرفت و مقرون شدن به این عقیده که مجبوریم سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را جزء به جزء اطاعت کنیم و اعتقاد به این که سنت تنها مرجع معتبری است برای تفسیر و مجموع این معانی، اسلحه ای است که مانع از نفوذ فلسفه های خصومت آمیز علیه اسلام شمرده می شود.

این عقاید و معانی در اروپا و آمریکا موجب حمله و اعتراض بر اسلام و مسلمانان است و اسلام اولین هدف تبلیغات ضد مذهبی است زیرا به شدت موضوع «نسبی بودن اخلاق» را رد می کند و با سرسختی تمام نگهدار و نگهبان ایده آل عالی بشری است.

ماتریالیزم عصر حاضر مخصوصاً ماتریالیزمی که مبتنی بر تعلیمات کارل مارکس است مدعی آن است که اخلاق و ارزش های مذهبی و عقیدتی محدود به زمان و مکان و شرایط و اوضاع و احوال است و همیشه در مسیر ترقی و تکامل بشری تابع تفسیر است. مطابق این نظریه مذهب صرفاً رسمی است قرار دادی که بشر آن را اختراع کرده است تا در یک مرحله فرضی تاریخ، خدمت گزار اجتماع باشد و قوانین مذهبی چیزی جز قوانین اجتماعی شمرده نمی شود که در یک مرحله خاص تکامل برای اجتماع ضرورت داشته است و چون در جهان چیزی نیست که قابل تغییر نباشد و هیچ چیز جاوید و ابدی نیست، پس مذهب نیز نمی تواند ابدی و جاوید باشد!

و به تعبیر دیگر در جهان چنین چیزی که حقیقت مطلق باشد، وجود ندارد. مذهب نیز چیزی غیر از نمونه ها و موازین رایج سلوک و رفتار اجتماعی محسوب نمی شود.

با توجه به این ادعاها یک نفر ماتریالیست (معتقد به مکتب مادی) نمی تواند هیچ گونه عقیده مذهبی را بپذیرد و آن را غیر قابل تغییر بداند، بلکه این معنایی است که در حقیقت مورد اعتقاد امتی می تواند واقع شود که افراد آن ادعا می کنند پیر و آن مذهب هستند.

عقیده «ترقی» اصولاً از تئوری اولوسیون (نظریه تکامل) داروین ناشی شده و در علم سوسیولوژی (جامعه شناسی) مورد استناد هربرت اسپنسر شناخته شده و سپس مورد تصدیق و اعتقاد کارل مارکس قرار گرفته است و بالاخره تازه ترین فکر و آخرین عنوان رایج و باب روز و پیشرفته ترین و مطلوب ترین عقیده شناخته شده است. در نتیجه ایده آل های بسیار عالی مذهبی به عنوان قرون وسطایی و راکد و جامد و مرتجع! معرفی گردید، در حالی که ماتریالیزم علمی به قدری مورد مدح و ثنا قرار گرفت که نشانی حد اعلای روشنفکری و ترقی خواهی شناخته شده است!

با این که مردان ملحد مهم، ناگزیر شده اند اعتراف کنند که علم تا کنون نتوانسته است مذهب را ردّ و نفی کند، مع ذلک رندانه و با چرب زبانی ادعا می شود که به کار بردن تعلیمات مذهبی و تطبیق کردن آن بر زندگی روزانه امری است غیر لازم و نامربوط!

خاورشناسان وقتی که می خواهند جامعه اسلامی تابع سنت و حدیث را قبل از عصر تجدد توصیف کنند دوست دارند مارک «عقب افتادگی» و «جمود» بر آن بزنند و این معایب را ناشی از تعبدی معرفی کنند که ترادیسون ها، یعنی سنت ها و روایات به شکل تجاوزکارانه ای در آن تأثیر داشته و اینک سال ها می گذرد که بی فایده آن ها مسلم شده است! بهترین تعبیری که به عقیده خودشان برای تعلیمات اسلامی قایلند این است که آن را متناسب با زندگی دوران بدویت قرن هفتم مسیحی معرفی کنند و بگویند «این تعلیمات مخصوص بدوی های عربستان بوده است»!

اگر چه به طور کلی مورخین غرب در حال حاضر مایلند عظمت تمدن اسلامی هزار سال پیش را قبول کنند و در عین غرض ورزی و تعصب اعتراف می کنند که این تمدن عظیم در تعلیمات قرون وسطای اروپا سهم داشته است ولی ادعا می کنند که دوران شکوه و عظمت مسلمانان برای همیشه رخت بر بسته و بعد از قرن سیزدهم از خلاقیت آن کاسته شده است.

و باز می گویند: آن نحوه زندگی قدیم و کهنه جامعه اسلامی که در گذشته وجود داشته موجب ضعف کشورهای اسلامی امروز شده که با فقر و جهل بیماری و بی نوایی و عقب افتادگی به سر می برند!

بنابراین چنین نتیجه می گیرند که تنها راه برای ترقی، اقتباس بلاشرط ماتریالیزم غرب است!

در طول دوران پر دامنه ای، کشورهای اسلامی تحت سیطره حکومت و فرمانروایی غرب بودند و به حکم اجبار، سیستم تعلیم و تربیت مردم این کشورها تحت نفوذ فاتحین

اروپایی بود و کمال دقت را به کار می بردند تا نسل های جدید کاملاً به برتری تمدن جدید غرب متقاعد شوند و به آن ها تعلیم می دادند که از ارزش هایی که قوام اسلام به آن است چشم بپوشند و آن را ناچیز بدانند. از این طریق استادان و فرمانروایان اروپایی با کمال موفقیت داخل هر کشوری عروسک هایی خلق کردند و هنگامی که بالاخره به مستملکات آزادی داده شد، خود به خود رهبری در اختیار همان طبقه غرب زده ای قرار گرفت که امروز بر همه کشورهای اسلامی مسلط هستند. فعالیت های ضد اسلامی این دسته به کامل ترین صورتی مورد پشتیبانی اخلاقی و مادی دولت های ایالات متحد آمریکا و انگلیس و فرانسه و روس هستند و هر وقت موفقیت خاصی تحصیل نمایند، مورد تشویق قرار گرفته و پاداش می گیرند و دست نوازش بر پشت آن ها می زنند!

چندی قبل از این خاورشناس متشخص و متعین انگلیسی از دانشگاه لندن به نام پروفیسور اندرسن PrFg.DN.ANDERSON هنگام ورود به لاهور در اجتماع بزرگی از مسلمانان در دانشگاه پنجاب خطابه ای ایراد کرد و ضمن ایراد خطابه ستایش فراوانی از کشورهای عرب زبانی می نمود که با کمال شجاعت می کوشند تا شریعت را با تقاضاهای تمدن قرن بیستم هم آهنگ سازند!

این مرد با ستایش فراوان از اعراب آسیای غربی چنین نتیجه گرفت که :

این قسمت از جمعیت اعراب سرانجام «نور را دیدند» و در پرتو این روشنایی تشخیص دادند که :

مادامی که شریعت به شدت تغییر نکند و با مفاهیم اصول قضایی غرب تطبیق ننماید آن ها نمی توانند «ترقی کنند»!

این شخص نسبت به حبیب بورقبیه رئیس جمهوری تونس که تعداد زوجات را - به دلیل این که برای مرد امکان ندارد که در میان زنان متعدد مطابق دستور قرآن، عدالت برقرار سازد - ممنوع ساخته، علاقمندی خاصی اظهار می کرد.

باید گفت: به به! چه جلوه درخشانی از اجتهاد! دکتر کنیث کراگ که یک مبلغ آمریکایی معروفی است، تفسیری قایل شده و می گوید: «آن چه درباره مقتضیات اندیشه به کار برده شود، نتیجه آن بسیار مطلوب است».

بلی بسیار مطلوب است! برای این کشیش و هم چنین برای کسان ذی ربط و ذی علاقه!

این کشیش باید قبول کند گو این که نتیجه بی عفتی برای روشنفکران باشد!

این موضوع فقط یک نمونه و تصویری است از همکاری خاورشناسان و متجددین ما که

در داخل کشورهای اسلامی رشد نموده و مقاماتی احراز کرده اند.

نکته دیگر این که از این نوع فعالیت، مقصد و نیت های حقیقی خاورشناسان آشکار می شود و ما می توانیم به خوبی تشخیص دهیم که دشمنی آن ها با اسلام و مسلمانان چه اندازه عمیق و ریشه دار است!

بعد از جنگ دوم خاورشناسان و مبلغین مسیحی برنامه فعالیت و کوشش خود را عوض کرده اند به این معنی که در صدد آن نیستند تا افرادی از مسلمانان را به کیش مسیحی در آورند یا تابع نظریات خود قرار دهند بلکه نظرشان این است که اسلام را به وسیله تعبیرها و تفسیرهای به کلی مخالف، تغییر دهند و برای این که از داخل، تجدید ساختمان کرده باشند می کوشند تا جنبش سازمان یافته ای را ایجاد کنند. با توجه به این سابقه، کشیشی می نویسد:

اگر مقرر است که کشیش نسبت به اوضاع و احوالی که روی می دهد - چه شکل محترمانه ای داشته باشد و چه صورت حقارت آمیز - حساس باشد، پس در مورد جنبش های اصلاحی اسلام نیز باید حساس و مراقب باشد و هر وقت ممکن و مناسب گردید برای همکاری با آن ها خود را آماده سازد!

جنبش های اصلاحی عبارت از کوشش های مشتاقانه ای است برای تفسیر و تعبیر مجدد تعلیمات مذهبی در پرتو تجربه های فعلی یا تعبیر و تفسیر تجربه های جدید در پرتو تعلیمات مذهبی، بنابراین برای کشیش این گونه فعالیت ها بسیار اهمیت دارد!

و نیز ممکن است که یکی از این جنبش های اصلاحی برای مسلمانی که بخواهد مسیح را بشناسد، بیشتر از آن چه تصور می شود اهمیت داشته باشد و حتی ممکن است که در چند سال آینده، شغل عمده کشیش در سرزمین های اسلامی این نباشد که افراد مسلمان را به کیش مسیحی دعوت کند، بلکه اسلام را به صورت دیگری تبدیل نماید.

در اینجا میدان و مجال فعالیت وسیعی وجود دارد که نباید از آن غفلت کرد.

خط سیر تحقیق مورد علاقه باید بررسی در این زمینه باشد که آیا برای مسیحی لازم است مسلمانان را دوست بدارد ولی از اسلام نفرت داشته باشد؟ یا این که آیا ممکن است اسلام را نیز دوست داشت و ضمناً طالب تجدید و تجدد آن شد! (1)

اکثر تألیفات اخیر این روش را پیش گرفته اند بدین جهت اگر ببینیم مصلحینی که در میان ما پیدا شده اند نیز همین متدها و همین روش ها را تعقیب می کنند نباید تعجب کنیم .

ص: 215

حالا این پرسش به میان می آید که بگوییم: پس در این باره چه باید کرد؟ آیا جلوه این کتاب ها را باید بگیریم؟

من با جلوگیری این گونه کتاب ها از هر جهت مخالفم. گو این که محتویات آن ها از این نوع هم نامطلوب تر باشد؛ زیرا جلوگیری از نشر کتاب فقط نتیجه اش این است که آن را بیشتر مطلوب می سازد.

این گونه اقدامات منفی نه فقط کاری بیهوده و بی اثر است بلکه این کتاب ها را از دسترس روشنفکران بالغ و نویسندگان و رهبران، دور نگاهداشتن نتیجه آن فقط این خواهد بود که مقاصد نویسندگان کتاب ها مکتوم خواهد ماند و از آن چه در غرب به ضرر ما روی می دهد بی خبر خواهیم ماند و این وضع، ما را در حالت انزوا و بی علاقه‌گی و خونسردی نگاه خواهد داشت و حتی اگر مقدر باشد که انتشار این گونه کتاب ها را در داخل کشور بتوان متوقف ساخت، باید یاد آور شد که در خارج از مرز ممنوعیت، در سراسر کشورهای جهان بر علاقه خوانندگان به مطالعه آن ها خواهد افزود و مطلوب تر خواهند شد باید پرسید: از ممنوعیت کتاب «تاریخ اعراب» تألیف فیلیپ هتی به بهانه این که پاره ای از مندرجات آن نسبت به قرآن کریم و شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله جسارت آمیز است، چه نتیجه ای به دست آمد؟

هر چند حقیقتی است مسلم که کتاب تاریخ اعراب تألیف هستی و کتاب «تاریخ مردم مسلمان» تألیف کارل بروکمن آمیخته با تعصب و غرض ورزی است و در هر حال با این که ارزش آن را ندارند که مدرک تحقیق شناخته شوند مع ذالک نمی توان فقط با صدور فرمان دولتی آن ها را از بین برد مگر این که تألیفات بهتری عرضه شده و جای آن ها را بگیرد.

تنها راه مبارزه و معارضه با دروغ، استمداد از راستگویی است و وظیفه محققین ما حکم می کند که اختلافات کوچک خود را کنار گذاشته و بدون خودخواهی با یکدیگر همکاری کنند تا این که کتابخانه کاملی در تاریخ و جامعه شناسی و نژاد شناسی و روان شناسی و زیست شناسی از نقطه نظر اسلامی به وجود آورند و اباطیل و تحقیقات ناقص خاورشناسان را بر جهانیان عرضه دارند.

بلی تنها راه کوبیدن فکر خطا و کذب این است که از فکر بهتر مبتنی بر استدلال منطقی کمک گرفت و با اسلحه راستی و حقیقت طرف را اقناع نمود.

و نیز وظیفه همه محققین اسلام دوست حکم می کند تا به پا خیزند و با هماهنگی و همکاری، جاوید بودن و جهانی بودن و کافی بودن استقلال تام و تمام اسلام را از فلسفه های ساخته بشری اعلام کرده و مسجل سازند. علاوه بر این باید به وسیله مصلحین شایسته

کوشش‌هایی به کار برده شود تا بی‌اعتباری این مفاهیم توسط علما با فتوای رسمی محکوم گردد و اعلام شود که این ادعاهای واهی، اگر در حکم ارتداد نباشد کفر محض است. محکومیتی که به اتفاق آرای علمای همه مکتب‌های اسلام صادر شود و جنبش فکری متجددین به صورت ارتداد اعلام گردد، با سرعت و شکل مؤثری همه اضطرابات و تشویش‌های فکری و شکوک و شبهاتی را که با زبردستی در مغز جوانان دبیرستانی و دانشگاهی ما تزریق شده از بین خواهد برد و معلوم خواهد شد، چه چیزهایی از اسلام است و چه چیزهایی از اسلام نیست.

موجود نبودن چنان فتوایی موجب تقویت مغلطه کاری و سفسطه بازی خاورشناسان و مبشرینی خواهد شد که می‌گویند:

اسلام از خود دارای تعلیمات ثابتی نیست بلکه اسلام عملاً عبارت از آن چیزهایی است که مسلمان نمایان صاحب قدرت می‌خواهند و می‌پسندند.

آن چه در دوره‌های گذشته به عنوان کفر و زندقه مردود و محکوم شناخته شده به جای خود محفوظ ولی اعلام کفر آن چه در موارد مشابه این موضوعاتی که به آن اشاره شد، ضرورت قطعی دارد بحثی است که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد.

در این صورت می‌پرسیم: آیا خاورشناسی زشت است؟

پاسخ این پرسش منفی است ولی منفی مقید.

معدودی از خاورشناسان غربی محقق ممتاز، با کمال صداقت و علاقمندی عمر خود را وقف مطالعات اسلامی کرده اند به حدی که اگر مهارت و هنرمندی آن‌ها در کار نبود، بسیاری از معلومات قدیم اسلامی مندرج در نسخه‌های خطی یا از بین می‌رفت یا در ظلمت فراموشی نابود می‌شد.

خاورشناسان انگلیسی مانند مأسوف علیه «رینولد نکولسن» و «آرتور آبری» که اخیراً فوت کرد تألیفات نفیس و مهمی در زمینه ادبیات قدیم اسلامی از خود به یادگار گذاشته و برای اولین بار ترجمه این آثار را به زبان‌های اروپایی در دسترس عمومی اروپاییان قرار داده اند.

به طور کلی خاورشناسان از لحاظ ترجمه بهترین خدمت را انجام می‌دهند و آن‌هایی که میدان مطالعه و بررسی خود را منحصر به تحقیق درباره تألیفات معینی می‌نمایند گاهی کتاب‌های بسیار مفید و آموزنده و درخشانی به وجود می‌آورند؛ ولی اشکال مطلب در مواردی است که از حد خود تجاوز کرده و می‌کوشند تا اسلام و حوادثی را که در جهان اسلام

روی می دهد مطابق مجعولات و ساخته ها و پرداخته های خود تفسیر و تعبیر کنند و از آن بدتر خاورشناسانی هستند که برای ما نسخه هایی می نویسند و اصرار دارند تا مشکلات خود را طبق تشخیص آن ها حل کنیم! مسایل و مذهب خودمان را نیز مطابق تشخیص آن ها عمل نماییم! در موارد متعدد، علیه طرز و اسلوبی که تعلیمات اسلامی را با زیر دستی تحریف کرده اند، اعتراض نموده و انحرافات محققین و سوء تعبیرهای آن ها را نیز گوشزد ساخته ایم تا در صدد اصلاح خود برآیند و باز اینک برای آخرین بار به نام برادری انسانی و به نام هماهنگی بین المللی تقاضا داریم برای فهم مسایل اسلامی از راه و داد و محبت اقدام کنند و هر چه زودتر در راه حقیقت مسابقه بگذاریم و تشخیص دهیم که چرا برای چنین منظوری که غیر ممکن به نظر می رسد و ما از آن ها چنین تقاضایی داریم - بهتر خواهیم توانست از آن چه بیشتر از جان خود دوست می داریم به دفاع برخاسته و آن را تبلیغ کنیم.

دکتر فلیب هتی که فعلاً به نام پروفیسور امریتوس استاد ادبیات سامی در دانشگاه پرنتن شناخته می شود چند دهه به عنوان متشخص ترین مقام اسلام شناسی در غرب از احترام خاصی برخوردار بود. مدیر سابق برنامه های بررسی های در خاور نزدیک مأمور همین دانشگاه بیشتر از هر شخصیتی مسؤول تمایلات خاورشناسی امروز آمریکا شناخته می شود. دکتر هتی که در خانواده مسیحی لبنانی متولد شده است گواهینامه تحصیلات عالی آمریکایی آن روز بیروت را تحصیل کرده و سپس در سال 1913، به ایالات متحده هجرت کرده و پس از دو سال تحصیل در دانشگاه کلمبیا درجه دکترا را به دست آورد. این شخص در مطبوعات مربوط به تحقیقات آنسیکلوپیدی به طور منظم شرکت داشته و بهترین تألیف وی که مدت ها جزء مشروح ترین متون در دانشکده ها و دانشگاه های سراسر جهان مورد استناد بوده، کتاب درخشنده او به نام «تاریخ عرب» است!

این کتاب هر چند اکنون کوچک تر شده و به نام «اسلام و عرب» نامیده می شود، مهم ترین نکات تماس بین دو تمدن رقیب را از دوران قرون وسطی تا عصر حاضر روشن می سازد.

کتاب اسلام و عرب که نسبت به تاریخ عرب مبهم و تاریک است و در اینجا برای تجزیه و تحلیل انتخاب شده است خلاصه و شرح قاطعی است که مؤلف، اراده و فکر خودش را در آزادانه تر و روشن تر ابراز داشته است.

دکتر هتی در همان آغاز بحث اظهار می کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله - العیاذ بالله - جاعل بود! و تاریخ زندگی وی به خواننده این پیام را می دهد که وی از قبل با کمال دقت، همه نقشة خودش را طرح کرده است. او در ضمن تفسیر حوادث پس از هجرت چنین می نویسد:

«در مدینه این مرد صاحب نظر به تدریج به پایه گذاری می پردازد و به صورت مردی سیاسی و عملی ظاهر می شود. تغییر و تبدلی در خاصیت و کیفیت الهامات محسوس می شود. نغمه های آتشین شوق و شور و عشق شدید برای یگانگی خدا و صفات او و تکلیف انسان نسبت به او که با نثری لطیف و با اسلوب و آهنگی موزون ادا می شد، حالا جای خود را به الفاظ و کلمات و جمله های بلیغی داده که ضمن آن در مورد مطالبی از قبیل شعایر عبادت، مانند نماز و روزه و ازدواج و طلاق و بردگی و تکلیف اسیران جنگی بحث می شود» (صفحه 11)

عبارت های مغلطه و سفسطه آمیزی که مؤلف کتاب در این قسمت به کار برده بسی قابل توجه است.

دکتر هتی با همه ادعاهایی که درباره دانش دارد واضح و آشکار از تشخیص و ارزیابی معنی حقیقی «هجرت» عاجز مانده است. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه فقط داعی و مبلغ بود ولی در مدینه مؤمنان را به صورت امتی به یکدیگر پیوسته و نیرومند در آورد و از این راه موعظه و دعوتش را عملی ساخت و آن چه پس از هجرت در مدینه روی داد بدون تردید برای مؤمنان و غیر مؤمنان ثابت و مسلم شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله مقام بزرگ ترین قانون گذار تاریخ را احراز فرموده است. دکتر هتی نمی تواند خدا را از این که به محمد صلی الله علیه و آله حیاتی و مجالی داده و او را از شر جنایت کاران و کشتندگان احتمالی وی در مکه نجات داده عفو کند (!) به دلیل این که امت تاریخی مسلمان در مدینه تولد یافت. مقصود از سوره های بعدی که نازل شده اجرای سوره های اولی بوده است و بدبختانه این حقیقت ساده فهمیده نشده است. (یا نخواسته اند بفهمند «مترجم»).

دکتر هتی در جای دیگر می گوید:

«بدون تردید سرچشمه های قرآن، منابع مسیحی و یهودی و کفار عرب هستند. کوچ نشین های یهود در حجاز بودند، ولی مسیحیان مستملکاتی نداشتند؛ بلکه فقط غلامان مسیحی و بازرگانان مسیحی در آن جا می زیستند. حجاز محصور در مراکزی بود که اندیشه های مسیحی از آن جا می توانست در داخل این کشور بدرخشد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دو غلام حبشی داشت. یکی مؤذنش بلال و دیگری پسر خوانده آینده وی زید و نیز عیال مسیحی داشت به نام ماریه قبطی و همچنین عیال دیگری یهودی به نام صفیه، که در میان یکی از قبایل مدینه متولد شده بود و محمد صلی الله علیه و آله این قبیله را از بین برده بود.... مواد قرآن چون از منبع دست دوم! کفر گرفته شده بود قانونی بودن آن را از غیر قانونی مشخص نمی سازد.

در داستان یوسف فی المثل عیال بوظیفار عده ای از زنان را برای مجلس ضیافتی دعوت می کند. آن ها زنانی بودند که راجع به کارهای او با یوسف حرف هایی بر زبان می راندند(1) و هنگامی که چشمشان بر او افتاد به جای بریدن میوه (که بخورند) دست های خود را بریدند.

مسیح با مردم در گهواره صحبت می کند و از گل (به کسر «گ») به شکل پرند زنده چیزی می سازد که نمونه ای از آن در انجیل در دوران کودکی ذکری به میان آمده است .

مصلوب شدن حضرت مسیح تکذیب می شود ولی صعود آن حضرت تکذیب نمی شود و نیز نه فقط عذرا بودن مادرش تصدیق می شود بلکه اعتراف می شود که مادرش چهره ای دارد ملکوتی و بالاتر از مقام انسانی تا جایی که با مریم خواهر هارون مشتبه می شود.

یکی از چهره های دیگری که با محتویات انجیل مشتبه می شود هامان است که محبوب «آهاز یوروس» مندرج در انجیل است که وزیر هارون شده است. آن چه از این گونه لغزش ها جدی تر و مهم تر است آیاتی است که نقاط ضعف اخلاقی و سوابق زندگی محمد صلی الله علیه وآله را منعکس می نماید. آیه 37 از سوره 33 وحی شده است تا ازدواج محمد صلی الله علیه وآله را با عیال پسر خوانده اش (زید) تجویز کرده باشد. آیه های 19 تا 23 از سوره 3 وحی شده است تا شناسایی سابق سه ربه التّوع را که به موجب وحی سابق در مکه شفیع شناخته شده اند تا در حضور خدا به شفاعت پردازند مسترد بدارد. در زمان حیاتش فقط یک قسمتی از وحیی که بر او فرود آمده ضبط شده بود و متن قرآن تا سال 651م قانونی شناخته نشده بود! جنبه اعجاز قرآن نه فقط مربوط به اصل و محتویات آن است بلکه مربوط به شکل و ظاهر آن نیز می شود. چگونه مردی درس نخوانده توانسته است چنان اثری را به وجود آورد که نه فقط بالاتر و برتر از آن چیزی وجود ندارد بلکه قابل تقلید نیست؟

(معلوم می شود که آقای دکتر هتی مسیحی سایر پیغمبران از جمله حضرت مسیح علیه السلام را مرد تحصیل کرده و درس خوانده ای می داند که این صفت را در مورد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله غریب می شناسد. مترجم) و قرآن مقامی دارد که حتی اگر جن وانس با یکدیگر همکاری کنند نمی توانند شبیه آن را به وجود آورند.

محمد صلی الله علیه وآله از طرف خدا اجازه داشت تا همه مخالفان و نقادان را به مبارزه دعوت کند تا یک سوره نظیر قرآن بیاورند (آیه 39 سوره 5) طرف های این مبارزه همان طور که انتظار

ص: 220

1- قرآن هیچ وقت ذکری از این عمل به میان نمی آورد زیرا موضوع نداشته است بلکه برعکس این زلیخا بود که شیفته یوسف علیه السلام شده بود. (م)

می رفت هیچ وقت نتوانستند نظیر آن را بیاورند و حتی وقتی که این کتاب مقدس تلاوت می شود، به مناسبت نظم و ترتیب و انسجام و خصوصیات ادبی که دارد در شنوندگان اثری دارد که آن ها را مانیتیزم و مسحور می نماید گو این که معنی آن را نفهمند و برای آن ها غامض باشد - همین سال های اخیر شنیده شد که در آمریکا عده ای بر اثر تلاوت قرآن کریم که عبد الباسط قاری معروف خوانده بود، مسلمان شدند - مترجم .

این اثر بیشتر از آن چه مربوط به فکر و عقل باشد مربوط به احساس و تصور است» (صفحات 16-14 همان کتاب)

بدین ترتیب قرآن از نظر آقای دکتر هتی بی اعتبار است و مجعول! و به نظر ایشان اسلام ارثیه ای است یهودی و مسیحی که به صورت عربی در آمده و شکل ملی به خود گرفته است (صفحه 12 همان کتاب)

حالا این پرسش به میان می آید که :

پیغمبران راستگو و اصیل خدا چگونه تشخیص داده می شوند و با جعل چه فرقی دارند؟ قاطع ترین دلیل و مشخص ترین علامت برای تشخیص این معنی خصوصیات و مشخصات معکوسی است که در جعل دیده می شود برای نمونه این داستان را بشنوید .

در تاریخ 9 ماه آب به سال 1626 در شهر از میر (ترکیه) در خانواده یهودی اسپانیایی الاصل کودکی متولد شد که او را «سابتای زیوی» نامیدند (مسأله تاریخ مهم است زیرا مطابق یک افسانه قدیمی یهودی ولادت مسیحا مرتبط با تاریخ خرابی دومین معبد در بیت المقدس به سال 70 م است) تعلیمات معمولی یهود به کودک داده شد. این کودک استثنائاً فکری حساس و استعداد پذیرش فوق العاده ای داشت و پس از آن که دوران کودکی را پشت سر گذاشت به مطالعه تلمود، علاقه کمتری نشان می داد و به «زهار» و تفسیرهای مرموز آن بیشتر. این کودک خوش قیافه بود و با سیمای رهبری زاینده شده بود. طولی نکشید که یک دسته از جوانان قوم، دور او جمع شدند و او محرمانه آن ها را با اسرار «کابالیست ها» آشنا می ساخت.

افکار خودش را عمیق تر و زندگی خود را پاک تر و منزّه تر از آن می دانست که تسلیم ازدواج شود.

گروه «کابالیست ها» در میان قوم یهود حساب کرده بودند که سال مسیحایی یعنی ظهور مجدد مسیح سال 1648 خواهد بود. مسیحیان سال 1666 را تعیین کرده بودند.

همه بدبختی ها و مصیبت هایی که در اثنای آن دوره در اروپای مرکزی و شرقی روی

می داد از مقوله دلیل هایی محسوب می داشتند که دوره ظهور مسیحا را نزدیک نشان می داد و باز از آنجایی که معتقد بودند قبل از ظهور مسیح جنگ و طاعون پیدا خواهد شد افکار مردم برای پذیرش چیزهای غیر عادی حاضر می شد.

سرانجام همین که سال 1648 آمد «سابتای زیوی» جسورانه قدم جلو گذاشت و در صدد اجرای نقشه ای برآمد که سال ها درباره آن فکر می کرد و تصور می نمود شرایط غیر معمول خدایی، به نفع او آماده می شود!

روزی سابتای زیوی در معبد، نام خدا را آن طور تلفظ کرد که نوشته شده است نه آن طوری که همیشه یهودی ها آن را تلفظ می کنند، ربّی ها یعنی علمای یهود از این کفر تکان خوردند و او را از میان خود طرد کردند. سابتای زیوی برای اظهار ادعایی که در دل می پخت فرصت را از دست نداد و به طور ناگهانی در حضور مردان دانشمند و کابالیست ها در شهر سالونیک سایه بان ازدواج و طوماری از تورات را آماده کرد و بساط تشریفات عروسی آماده نمود و با تورات به عنوان (عروس) ازدواج کرد! دوباره اجتماع از این اقدام بیشتر تکان خورد و آقای سابتای زیوی مجبور شد بیشتر از پیشتر آواره و سرگردان شود.

این آقا دوباره برای انجام مقصود خود محیط مناسبی در قاهره پیدا کرد.

رافاییل ژوزف چلبی که مرد ثروتمندی بود عده ای از پیروان مقدس تعلیمات اسحاق لوریا (زاهد و صوفی معروف آلمانی) یهودی را که معتقد به تناسخ ارواح بود دعوت کرد. سابتای زیوی به زودی در میان این جمعیت جایی پیدا کرد. وقتی که چلبی برای توزیع صدقات و پخش انفاق هیأتی را به بیت المقدس اعزام می داشت، سابتای زیوی را انتخاب کرد. این مرد در نظر زهاد گرسنه و قحطی دیده شهر مقدس به تمام معنی به صورت پیام آوری ملکوتی جلوه نمود.

سابتای زیوی حالا وارد فعالیت حقیقیش می شود. به محض این که این خبر در میان یهودی های رنجدیده بیچاره اروپا که تشنه معجزه بودند پخش شد با شور و شغف و شوق آتشین مورد تهنیت و تبریک قرار گرفت بالاخره عمر شور بختی به پایان رسید. مردم با خرسندی و خوش وقتی بی حد و مرزی به رقص آمدند .

بسیاری از مردان عمل و گرفتار کار، با شتابزدگی، تمام دارایی خود را از دست دادند! زیرا دارایی خود را برای تدارکات سفر فلسطین در اختیار زوار فلسطین گذاشتند؛ چون ایمان داشتند که مسیحا به زودی آنها را مأمور اجرای امر خواهد کرد .

همین که سال موعود و مقرر نزدیک شد سابتای زیوی مجبور شد به عمل اقدام کند بدین

جهت اعلام کرد که به قسطنطنیه خواهد رفت و در آنجا به محض این که چشم سلطان بر او بیفتد تاج و تختش را تحویل خواهد داد و سابتای زیوی شاه شاهان خواهد شد.

وقتی که کشتی حامل سابتای زیوی و پیروانش وارد بندر ترکی شد، مأمورین ترک او را گرفته و زندانی کردند. او اعلام کرد که ملاقات با سلطان بعداً صورت خواهد گرفت چراکه در داخل قلعه ای که زندانی شده بود آزادی عمل داشت و در عین زندانی بودن به طور مرتب به کارهای داخلی رسیدگی می کرد و احکامی صادر می نمود. یهودی ها از اروپا و آسیا و آفریقا برای عرض احترام به مسیحا (سابتای زیوی) به این قلعه می آمدند. رسل (فرستادگان) او احکام و فرامینی به همه یهودی های سراسر جهان می رسانیدند.

سرانجام سابتای زیوی به حضور سلطان احضار شد. پس از حضور به محضر سلطان به او امر شد که ادعای خودش را ثابت کند و هرگاه نتواند محکوم به مرگ خواهد شد. با صدور امر سلطان مسیحای احتمالی آینده از همه ادعاها صرف نظر کرد و حاضر شد در دربار سلطان خدمت کوچکی را بر عهده بگیرد و حتی راضی شد مسلمان بشود. سابتای زیوی با مسلمان شدن از صحنه زندگی یهود ناپدید شد. (نقل از کتاب «انحطاط یهود در عصر ما» تألیف موشی منوهین چاپ نیویورک سال 1965 صفحه 281 - 284)

در اینجا همه مشخصات بی نظیر دلیل جعل آشکارا و عریان بر همه روشن شد و مهم ترین دلیل جعل بودن وی عجز او از تحمل رنج و مشقت و حتی مهم تر از آن عجز او از نشان دادن عمل و اقدامی بود که دلیل بر صدق ادعای وی باشد. همه این منقصت های یهودی جعل عینا در سوابق زندگی جعل بدنام مسلمان هند، میرزا غلام احمد قادیانی محسوس و مشهور گردید. (1)

صحت نبوت محمد صلی الله علیه وآله از این حقیقت ثابت می شود که در زندگی توده های عظیمی از مردم جهان چنان انقلابی ایجاد نمود و عشق و صمیمیت و فداکاری میلیون ها جمعیت را برای چهارده قرن تا سر حد مرگ تأمین کرد و برخلاف همه جعل ها و دجال ها با کمال موفقیت آن چه بر او وحی شد اجرا کرد و جامع ترین دلیل حقیقت رسالت حضرتش این بود که نزدیک ترین کسان وی - افراد خانواده اش - بیشتر از همه به او ایمان داشتند و حداکثر

ص: 223

1- سید علی محمد شیرازی که علاوه از جعلی، به اختلال مشاعر مبتلا بوده و در پایان کارتوبه نامه نوشت همچنین جعل و تزویر میرزا خدای نوری! با توجه به این که سیاست های بیگانه در ایران آنها را پشتیبانی کردند از همین نوع است. (مترجم)

احترام را به شخصیت آن حضرت و به اخلاق و اوصافش ابراز می داشتند.

با همه این اوصاف، دکتر هتی نمی تواند آن فداکاری را دلیل و مجوز «حقایق» بداند (ای کاش دکتر هتی با عینک کشیش نگاه نمی کرد و مانند «کارلایل» فیلسوف جلیل انگلیسی و «جان دیون پورت» محقق عالی قدر انگلیسی خالی از تعصب به مطالعه می پرداخت. (به مناسبت این تذکر لازم می دانم از خوانندگان تقاضا کنم کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن را که به فارسی ترجمه شده مطالعه فرمایند. کسانی که به زبان انگلیسی آشنایی دارند اصل نسخه انگلیسی را که به نام ANAPOLOGY FOR MOHAMMAD AND THE OORAN تجدید چاپ شده بخوانند و بهره ببرند. مترجم)

دکتر هتی در جای دیگر چنین می گوید :

«هر چند محمد صلی الله علیه وآله در پرتو کامل تاریخ متولد شده است، مع ذلک وجود محمد تاریخی اغفال کننده است! اولین کسی که تاریخ و شرح حال او را نوشته است روایت کننده ای است که 140 سال پس از رحلتش در بغداد در گذشته و حتی آن شرح حال فقط با شرح و تفصیل بیشتری به وسیله ابن هشام احیا شده و باقی مانده است و ابن هشام در سال 833 میلادی در قاهره فوت کرده است. از آن تاریخ به بعد نویسندگان شرح حال چیزهایی را راجع به قهرمان خودشان نوشته اند که تصور می کردند بایستی چنان می بود نه چیزهایی را که به حقیقت وجود داشته است. احترام و تکریمی که برای مؤسس دین و خلاق عظمت و افتخارات خودشان قایل شده اند از مرحله ایده آل و تصور تجاوز کرده و در نظر عوام به حد بت پرستی رسیده است (صفحه 9 همان کتاب). دو عامل که به وسیله مسلمانان صدر اسلام به کار رفته، موجب سستی عقاید و اعمال مربوط به اسلام گردیده است. کلماتی دهان پیغمبر صلی الله علیه وآله گذاشته یا کارهایی به او نسبت داده اند که تصور می کردند در برخورد با پیش آمدهایی بایستی گفته باشد یا کرده باشد. باید یاد آور شد که حدیث، بعد از قرآن، سند و مدرک شناخته می شود و هرگاه مدرک متمرکز مذهبی وجود نداشته باشد اجماع امت این نقیصه را جبران می کند و برای این که مدرک عقیده عمومی را بیشتر تقویت کرده باشند حدیثی به پیغمبر صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است به این عبارت که امت من بر امر خطایی اتفاق رأی پیدا نمی کنند .

و به وسیله این عامل یا این تدبیر معجزات پیغمبر صلی الله علیه وآله پذیرفته شده و رسوم قدیسین و احترام به مزارها و زیارت ها و نذورات نیز رواج گرفته است. موضوع ختنه که در قرآن بدان اشاره نشده در برابر غسل تعمید که در کلیساها معمول است رایج شده و همچنین قهوه که در

مقابل شراب مسیحیان معمول گردیده به صورت مشروب ملی در آمده است. در مواردی که مدرکی وجود نداشته باشد، اقتضا جانشین آن می شود» (صفحات 22 - 23 همان کتاب)

دکتر هتی، برای این که تاریخ زندگی و کارهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را از اعتبار انداخته باشد به هیچ وجه از دقت فراوانی که علمای حدیث تا سرحد وسواس در مورد تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح به کار برده اند، بحث نمی کند در صورتی که همه می دانند که علمای حدیث بیشتر از هر مورّخی در صحّت و اصالت مطالبی که می نویسند بیشتر کوشش و دقت داشته و در برابر خدا خود را مسؤول می دانند. دکتر هتی در بحث مربوط به شرع و احکام راجع به تعدد زوجات و سرقت و ربا و قمار و مشروبات پیروزمندانه چنین نتیجه می گیرد که:

«جامعه اسلامی متجدّد فعلی عملاً از اجرای قضاوت قرآنی سرباز زده است» (ص 21).

بدین ترتیب اسلام به صورت دینی جلوه می کند که ساخته دست بشر باشد و ممزوجی شناخته می شود از آداب و رسوم مسیحیت و یهودیت و بت پرستی عرب. حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مردی معرفی می شود (العیاذ بالله) اغفال شده و مصروع به صورتی که تعلیمات آن حضرت و اعمالی را که انجام داده عاری از هر نوع ارزش عالی و متعالی است!

در نتیجه این نحوه نظری که دکتر هتی ابراز می کند با تاریخ اسلام نیز همین معامله منظور می شود آنجا که می گوید:

«چون اکثر تاریخ نویسان مسلمان، فقیه بوده اند به آن گسترش عجیب و تماشایی اسلام که از عربستان سرچشمه گرفت و جنبه بین المللی به خود گرفت و منتهی به خرابی و نابودی دو قدرت شرق و غرب گردید و بهترین ایالات را فرا گرفت به بیان ساده ای اکتفا می کنند، این پیروزی و گسترش از هر جهت - مانند گسترش مسیحیت و مانند پیروزی های عبری ها که کنعان را تسخیر کردند - همه و همه ملکوتی و فتح الهی تلقی می شود و به ما اطمینان می دهند که برای تبلیغ مذهب، تّیت دینی در کار بوده است. در صورتی که حقیقت امر این است که در آغاز، تّیت، جنبه اقتصادی داشته است جمعیت اضافی بیابان های شبه جزیره عربستان در جستجوی سرزمین هایی بودند که در مجاورت عربستان محیط مساعدی برای زندگی داشته باشند. طمع غنیمت کاملاً تاریخ نویسان صدر اسلام را از فتح و پیروزی نجات نداده است. اسلامی که در آغاز امر پیروز شد، مذهب نبود بلکه دولت و حکومت بود.

محمدی نبود بلکه عربی بود، عرب ها به عنوان تنوکراسی ملی (حکومت ملی خدایی) به جهان حمله ور شدند در صورتی که در جستجوی زندگی مادی کاملتری بودند. دو سه قرن

گذشت تا سرزمین های سوریه و عراق و ایران جنبه اسلامی به خود گرفتند. وقتی که سکنه این کشورها در قلمرو اسلام واقع شدند به طور کلی قصد و نیتشان نفع شخصی و بهره های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود» (ص 26 همان کتاب).

بدین ترتیب دکتر هتی اصالت و اعتبار اخلاقی و معنوی اسلام را انکار می کند و قبول ندارد که جاذبه ذاتی اسلام بیگانگان را وارد قلمرو و اسلام کرده است. در جواب می گوئیم اگر به حقیقت، گسترش سریع اسلام جنبه اقتصادی داشت چرا در دوران رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین، آن مجاهدین خدا ترس به ثمرات این جهان رغبتی نداشتند بلکه جان خود را به امید تحصیل ثمرات آخرت نثار می کردند؟ و اگر جز این بود یعنی اگر برای منافع شخصی جنگ می کردند امکان نداشت که چنان انضباط و اخلاق و جامعیت و چنان روح فداکاری از خود نشان دهند. آیا همین عوامل و موجبات نبود که آن همه جمعیت مخالف که از لحاظ عدد به مراتب بیشتر و از لحاظ اسلحه و ابزار جنگی به درجات مجهزتر بودند مغلوب شوند؟

اگر مراد اسلام ناسیونالیسم عربی می بود چه عامل و چه جاذبه ای در کار بود که بلال حبشی یا سلمان فارسی فداکارترین اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشوند؟

اگر ملت های غیر مسلمان به امید نفع دنیوی مسلمان شده بودند چه علت داشت که با تغییر شرایط و تبدل اوضاع و احوال مرتد نشوند؟ و باز چه علت دارد که بعد از قرن ها خصومت و عداوت و تسلط بیگانگان بر مسلمانان، اسلام باقی بماند و بالاخره وجود بیشتر از ششصد میلیون جمعیت مسلمان در حال حاضر ناشی از چه پدیده ای است؟ (تأسیس آن همه دانشگاه در بیروت و سوریه با بودجه سازمان های خیریه آمریکا و اروپا نتیجه آن پرورش دادن رجال علمی و محققان عالیقدری! مانند دکتر هتی است که منکر بدیهیات شود به نام تحقیق علمی، دانشجویان دانشگاه ها را اغفال کنند و مسایل مسلم تاریخ را فدای تعصب و اغراض حسودانه نمایند و جوانان شرقی هم گمراه شوند و تصور کنند خاورشناس غیر از کشیش است! مترجم)

باری دکتر هتی در بحث مربوط به تأثیر تمدن اسلام به انسانیت چندین صفحه را به تشریح مندرجات کتاب «هزار و یک شب» اختصاص می دهد، در صورتی که با آن همه شهرتی که این کتاب در محافل غربی دارد مطلقاً در جهان عرب زبان اهمیت و اعتبار ادبی ندارد. دکتر هتی به شکوه دربارها و اسرافکاری های گوناگون اشرافی و به زن های متعدد دستگاه های آن روز و همچنین به دختران آوازه خوان زیبای بیزانطینی و ایرانی و شراب های

ارغوانی سوریه و به سهمی که متصدیان و مدیران امور در اسپانیای مسلمان آن روز در تمدن اروپا داشته اند و به طبقه عوام و بازاری ها سرایت کرده علاقه نشان می دهد. (اهمیت دادن دکتر هتی به کتاب هزار و یک شب و داستان های آن کتاب و آن را مدرک علمی تحقیقی قرار دادن، عینا مانند اهمیت و اعتباری است که لامنس، کشیش متعصب فرانسوی و بلژیکی به کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی می دهد و مدعی آنست که این کتاب را شانزده مرتبه! مطالعه کرده است. این کشیش مغرض و به تعبیر مرحوم علامه قزوینی «این کشیش بسیار متعصب» به مندرجات چنان کتابی سندیت و اعتبار علمی می دهد تا کوس افتضاحات مسلمان نمایان دوره عیاشی و بوالهوسی حکام مسلمان را کوبیده باشد و به نام اسلام معرفی شود. مترجم)

هدایای حقیقی نفیس محققان مسلمان به اروپا از قبیل ریاضیات و علوم طبیعی و طب و تعلیم و تربیت و فلسفه از مقوله معانی و مطالبی هستند که فقط باید ذکری از آنها نمود و گذشت. دکتر هتی اشاره نمی کند که تا ظهور و تمدن اسلام، جهان آن روز خبری از تعلیم و تربیت آزاد و دانشگاه مجانی و بیمارستان و داروی مجانی و عمومی نداشت و خوانندگان تاریخ خودش را آگاه نمی سازد که داروسازی در کشورهای اسلامی برای اولین بار از طب جدا شد و رشته معین و مشخصی گردید و نیز به اطلاع ما نمی رساند که شکل فعلی کتاب را تمدن اسلامی به ما آموخته است به این توضیح که در دوران قدیم صفحه های کتاب ها به صورت اوراقی بود به شکل طومار که پایان هر ورقی به ورق دیگر چسبیده می شد ولی مسلمانان اوراق طومارها را بردند و آنها را به یکدیگر دوخته به شکل کتاب های فعلی درآوردند که برای خواندن آسانتر و از این راه کمک مهم به گسترش علم و معرفت به عمل آمد و همچنین نمی گوید که بدون صفر تکامل ریاضیات عالی امکان نداشت و بدون اکتشاف و استعمال کاغذ، تمدن نمی توانست به شکلی که فعلاً می بینیم وجود داشته باشد نفیس تر از همه هدایایی که تمدن اسلام به جهان داده آن سهمی است که اسلام به تنهایی در اصلاح و بهبود اخلاقی بشر دارد و نظام اخلاقی کاملی برای انسانیت ایجاد کرده است و این معنی را دکتر هتی به کلی ندیده انگاشته است!

باز می گوید :

«مسأله دیگری که طرح می شود این است که چه قدر از معارف علمی که قبلاً به آن اشاره شد به طبقات نازلتر اجتماع سرایت کرده است؟ (جواب سهل است که بگوئیم زیاد نبوده است). اسلام مطالعه قرآن را به عنوان کتاب دینی تشویق کرد و حفظ کردن آن را نیز توصیه و

تأکید نمود و همچنین دعا‌های معینی را برای نماز و غیر نماز تعلیم داد تا به عنوان مطالعات اولیه در مسجد خوانده شود و تسهیلات وسیعتری برای تعلیم و تربیت، اگر نگوییم وجود نداشت باید بگوییم در دسترس نبود و توده‌های جمعیت بایستی در جهل مطلق و فقر و بدبختی زندگی کنند» (صفحه 47 همان کتاب).

برخلاف این تصویر بی معنی تقریباً معین و مسلم است که در داخل و در اطراف مراکز فرهنگی وسیعی از قبیل بغداد و دمشق و قاهره و مخصوصاً در اسپانیای مسلمان توجه و علاقه به سواد مقام رفیعی داشت و جهان اسلام از قرطبه تا دهلی مملو از فعالیت علمی و عقلی بود.

دکتر هتی با این که نیم صفحه از کتابش را به زندگی و تألیفات غزالی اختصاص داده ولی از سایر دانشمندان و فقهای بزرگ نامی نبرده و درباره سهم شریعت به ترقی و پیشرفت و قانون بحثی به میان نیاورده است. (این قصور یا تقصیر نیز ناشی از تعصب مسیحیت است و گرنه نمی توان فرض کرد که دکتر هتی اطلاعاتش در این زمینه از گوستاولوبون ملحد و امثال او کمتر بوده است زیرا لوبون و دیگران آن همه تحقیق به یادگار گذاشته اند چون بغض و تعصب مسیحیت نداشته اند. مترجم).

دکتر هتی ممتاز بودن و بی نظیر بودن تمدن اسلامی را (که به گفته او ممزوجی است از عناصر سامی و یهودی و یونانی و رومی و ایرانی که به وسیله زبان عربی نقل شده است) انکار می کند.

اگر چه تمدن اسلامی به نفوذهای بیگانه بی اعتنا بود، مع ذلک آن چه به وسیله پیروزی های خارجی با زور در تمدن اسلام راه یافته بود آن را مطابق ارزش های مطلق قرآن کریم و سنت، رنگ اسلامی دادند، بدین طریق به جای کوچک ترین تغییر و تبدیل محلی، از مراکش تا فیلیپین، فرهنگ قابل ملاحظه و یکنواختی به وجود آوردند.

بعد از بیان چند جمله تاریک راجع به رکود و عقب افتادگی جهان عرب تحت حکومت ترک ها و انتقاد شدید که بدون هیچ مجوزی از ترک ها و نتیجه ای که در پایان همان فصل از بیاناتش می گیرد از کشورهای مسلمانی که شیوه های غربی را تقلید کرده اند با شوق و علاقه فراوان ستایش می کند و بدون تردید مسأله را مسلم و قاطع می انگارد که این بدعت ها برای بهبود نهایی مردم امری است غیر قابل احتراز و باز چنین اظهار نظر می کند که ممکن است اعتراف کرد که اسلام به عنوان یک حادثه مهم تاریخی برای زمان و مکان خودش خوب بوده است ولی حالا که شکوه و عظمت گذشته آن جزء تاریخ شده دیگر منسوخ است و نامربوط!

در جای دیگری چنین اظهار عقیده می کند که:

«متجدد شدن در سطح عقلی و معنوی عبارت است از سکولاریزاسیون (ترک روحانیت کردن) مقصود از سکولاریزاسیون معنایی است بالاتر از تفکیک سیاست از کلیسا و این معنی جانشین تعبیر حوادث تاریخی و وقایع جاری می شود برای فرد با تعبیر و تفسیر عقلی مبتنی بر قوای طبیعی و روانی. به ندرت حوادث و وقایع جاری و روزنامه های عربی مقرون با ذکر کلمه الله دیده می شود و همچنین مورد گزارش های مربوط به ولادت و مرگ و بیماری و سلامتی و خوشبختی و مصیبت یا موفقیت و عجز نامی از خدا به میان نمی آید و این نحوه رسوم جزء تفکرات سابق و دوران گذشته محسوب می شود» (صفحه 93 همان کتاب).

به عبارت دیگر مؤلف آشکارا اقتباس لامذهبی و الحاد را لازمه ترقی می داند، اگر چه این ترقی فعلاً عقیده رسمی سوسیالیست های سرزمین عرب است. علیرغم مبارزه عنیف برای تمدن غرب که مقرون با وحشیانه ترین روش الغای همه عناصر اسلامی و تصفیه مرتجعین یعنی رهبری مذهبی بود، لکن کاری انجام نشده، جز آن که عداوت و خصومتی در میان طبقه حاکم و طبقه محکوم به وجود آمده است. در نتیجه کشورهای عربی در عداد ناراحت ترین و آشفته ترین کشورهای جهان هستند و چون ضعیف و ناتوانند از لحاظ اقتصادی و نظامی وابسته به آمریکا و روسیه هستند.

مؤلف جای دیگر می نویسد:

«عالی ترین هدیه ای که از لحاظ اهمیت از طرف غرب اهدا شده تازه ساختن تحصیلات بود. تحصیل یا تعلیم و تربیت با عقل و هوش سر و کار دارد و همه تغییرها از اینجا شروع می شود. پس از آن که قرن نوزدهم گذشت و قرن بیستم رسید هنوز سبک و اسلوب تعلیم و تربیت مسلمانان به شکل سابق و نشان دهنده فرهنگ جامد ایشان بود کسب علم صورت مکانیکی داشت و هدف و نهایت آن این بود که مقداری حقایق توده شده تحصیل شود (بلکه آن چه حقایق انگاشته می شد) از قبیل این که جهان واحدی است بی حرکت، در تمام مراحل (1) محصل یا دانشجو فقط مستمع ساده ای بود و دریافت کننده و پذیرنده اظهار استاد و قبول کننده متون. عطش دانش و کسب علم چیزی نبود که مثلاً محصل را به سفر اکتشافی تشویق کند. حافظه باید قوی باشد و الفاظ را ضبط کند ولی تحقیق و تجسس و تجربه و انتقاد در

ص: 229

1- این نظریه همان تئوری قدیم یونانی است که جهان را بی حرکت می انگاشت وگرنه نظریه اسلامی محض خلاف آن است. (مترجم)

مشاوره ها و مباحثه ها وجود نداشت حفظ و ضبط مطالب و مباحث، لبریز، ولی حس کنجکاوی معدوم.» (ص 89)

دکتر هتی لیسانسیه دانشگاه آمریکایی بیروت است و چهره درخشان و محصول و هدیه آن؛ ولی با این حال همان تعصب هایی را تکرار می کند که خاورشناسان مقدم بر او ابراز می داشتند. هیچ نکته خلاق یا اصیلی در این کتاب یافت نمی شود. معلوم می شود انتقادی را که با چنان شدتی علیه منقولات و سنت های مدرسه اظهار می کند عین آن را در کلاس درس شخصاً به دانشجویان تزریق می نماید (همین نوع استادان و محققانی در غرب و بیشتر آمریکای امروز در دانشگاه ها فعالیت می کنند تا شرق را بشناسانند و باز مهمتر این که با همین تعصب و کینه توزی و قلب حقایق و تاریک بینی دعوت هایی از بزرگان شرق به عمل می آورند تا با یکدیگر در مقابل سیل الحاد و دشمنی آشکار با خدا صف متحدی تشکیل دهند!

مجموعه این مبانی را مرحوم دکتر محمد اقبال مخرب و فاسد می داند و با صراحت و تأکید می گوید این تمدن و فرهنگ غرب است که: نور از سینه مرغ چمن بود ز خون لاله سرخی کمن بود بدین دانش بدین بینش چه نازی به کف ناداده نان جان از بدن برد. (مترجم)

نظریه مسیحی

رابطه تاریخ، فرهنگی و فقهاتی بین مسیحیت و اسلام در صحنه عصر حاضر چیست؟

یکی از الهام بخش ترین تلاش ها برای تهیه جواب صحیح به این پرسش ها در تألیفات دکتر کنیث کراگ (1) یافت می شود و این مرد بدون تردید یکی از متفکرترین کشیشان محقق عصر حاضر است! دکتر کنیث کراگ که یکی از کشیشان انگلیکن است جانشین دکتر سمویل زویمر شد که قبلاً در مجله تبلیغاتی مسیحی به نام «جهان اسلام» با او همکاری می کرد. این کشیش به عنوان استادیار فلسفه در دانشگاه بیروت و به عنوان استاد زبان عرب و علوم اسلامی در بنیاد فرهنگی هات فورد - ایالات متحد آمریکا - کار می کرد. این مرد در طرح

ص: 230

1- تألیفات دکتر کراگ بدین قرار است. الف) دعوت مناره، چاپ نیویورک به سال 1956. ب) قبه و صخره، مطالعات بیت المقدس در اسلام چاپ لندن به سال 1964. ج) مطالعات اسلامی 3: شوراهاى اسلام معاصر چاپ نیویورک به سال 1965.

برنامه های مطالعات اسلامی شورای مسیحیت خاور نزدیک که مرکز آن در شهر بیت المقدس است با مدیران این سازمان همکاری نزدیک داشته است و دکتر کراگ به عنوان نماینده کلیسای سن ژورژ در این موسسه عضویت داشته است و فعلاً رییس دانشکده سن آگوتین است.

از آن جایی که دکتر کراگ کشیش است از لحاظ روان شناسی مجبور است طرفدار این نظر باشد که اسلام دینی است تحریف شده و ناقص و بالملازمه از لحاظ روحانیت اعتباری ندارد و با داشتن چنین عقیده ای است که می نویسد:

«ترجمه حال پیغمبر بالا-خره داستان تصادف قطعی است و امری است محتوم که بایستی صورت می گرفت و مدلول آن از هر جهت با گفته انجیل تطبیق می کند آنجا که می گوید: «آیا جامی را که پدر به من می دهد ننوشم؟»

این تصمیم ناشی از این مسأله است که پیغمبری چگونه پیشرفت می کند؟ و آخرین رابطه پیغمبر خدا با مردمی که برای تبلیغ نزد آنها فرستاده می شود چه باشد و چه مشکلاتی را باید تحمل کند؟

تصمیم اسلام در این مورد عبارت از همه آن معانی است که در اسلام صورت گرفته است. تصمیمی بود برای امت، برای مقاومت برای پیروزی خارجی، برای ایجاد صلح و قانون و حکم روائی. تصمیم راجع به صلیب چه از لحاظ تشکل و چه از لحاظ جنبه انحصاری مخالف تصمیم اسلام بود و امکان ندارد به طور قطع بگوئیم در چه مرحله ای مأموریت محمد به صورت قاطعی پایان یافت.

بعضی چنین گفته اند که این مرحله در سال های اقامت در مدینه صورت قاطعی به خود گرفت و آن همان هنگامی بود که (العیاذ باللہ) (اخلاق او مشوش و مغشوش شد. محتمل است که این معنی بسیار ساده باشد و منشا آن یک اشتباه بوده است (العیاذ باللہ).

حقیقت عمیقتر این است که در یک نکته محمد برای قدرت مذهبی انتخاب شده بود مسلح و مجهز با اعصاب جنگی و وسایل و ابزار حکم روائی و این تصمیم در اخلاق و رفتار و سرنوشت وی اثر گذاشته بود (نقل از کتاب دعوت مناره ص 93).

اینجا دکتر کراگ اساسی ترین اختلاف بین اسلام و مسیحیت و شاید منشاء اصلی اختلاف را چه از نظر عقیده و چه از لحاظ تاریخ بیان کرده و در واقع ضربتی وارد ساخته است.

دکتر کراگ در جای دیگر چنین می نویسد:

«بسیاری از نویسندگان مسلمان گذشته و حاضر بر مسیحیت اعتراض می کنند اعتراضشان این است که مسیحیت از ایجاد نظم و انضباط و کنترل تمدن غرب عاجز شد و نتوانست جلوی امپریالیزم یعنی استعمار را بگیرد و مانع استعمار شود بلکه بر عکس مسیحیت به تسلط غربی ها در جهان کمک کرده است. (1)

کلیسا در عهد جدید به منزله جامعه ای در داخل جامعه تلقی شده است و هیچ وقت درست به عنوان متمم در داخل تاریخ با همه اجتماع بشری تلقی نگردیده است کلیسا بر اساس فکر کفراره و شفاعت پایه گذاری شده است. بنابراین پس از تجزیه و تحلیل به این نتیجه می رسد که ذات بشر خودخواه و خودسر و گناهکار است.

شخصیت بشر دو صورت و دو وضع دارد. در حال عصیان و طغیان آدمی است طبیعی و در حال اصلاح و تجدید حیات، آدمی است روحانی. فهم و ادراک مسیحی راجع به این که چگونه بشر به کمال می رسد این است که تحصیل کمال امری است شخصی و به وسیله دین و ایمان امکان پذیر است. خوبی و حقیقت و عشق و محبت در شرایط طبیعی عملی نمی شود، بلکه لازم است انسان، مرد خود ساخته تازه ای بشود. این شرایط انتقال که جنبه شخصی دارد، اجتماعی نیست. مسیحیت به کسانی تعلق دارد و در کسانی به وراثت منتقل می شود که ایمان داشته باشند و هیچ گاه مکمل و متممی نیست که به جامعه یا فرهنگی داده شود. در مسیحیت اشیا آخرین مرحله کمال را احراز نکرده اند، ولی انسان آخرین مرحله کمال را دارد.

انجیل عقیده ندارد که انسان به وسیله قانون قابل کمال باشد، فکر مسیحی بر این عقیده استوار است که جامعه شفاعت شده همیشه در داخل امت ثابت خواهد ماند ولی، بر همه امت تطبیق نخواهد کرد. آن جهان کلی، یعنی جهان عرفی و دنیوی باید آزاد گذاشته شود تا خود را سازمان دهد.

ما نمی توانیم به وسیله قانون گذاری یا اظهار و تبلیغ نمونه مسیحی به وجود آوریم و

ص: 232

1- به خاطر دارم چندی قبل یکی از مبلغین اسلام در انگلستان آشکارا در یکی از دانشگاه ها ضمن ایراد سخنرانی گفت: غرب برای تسخیر جهان تاکنون سه ابزار و اسلحه داشته که اتفاقاً هر یک از این سه ابزار با حرف (M) شروع می شود به این توضیح MISSIONARY 1 یعنی کشیش 2 (MEDECINE) یعنی دارو 3 (MILITARY) یعنی ارتش. آری همیشه چنین بوده است کشیش ها پیشاهنگ استعمار بوده اند و پس از آن که جای پای آنها محکم شده دارو برای معالجه مردم می فرستادند و در مرحله سوم ارتش در جنگ جنوب سودان و جنگ های آفریقا و آسیای جنوب شرقی آتش افروزان، کشیش هستند. (مترجم)

اصولاً به همین علت است که دین پایان مشخصی را قایل است و به همین جهت بین کلیسا و دولت جدایی قایل است. مسیحیت با اسلام موافقت دارد که ادعای خدا مجموعه ای است کلی و هیچ چیز از ارتباط و اتصال با آنها معاف نیست، لکن مسیحیت عقیده دارد که این ارتباطات می توانند در یک نظم مذهبی و سیاسی در خارج متشکل شوند» (مدرک سابق صفحه 27-322 به اختصار) با این حال این کشیش محقق دانشمند در این معنی پافشاری می کند که :

« جدایی کلیسا از امور دنیوی به معنی عدم ارتباط مسیح با حیات و به معنی شانه خالی کردن از مسؤولیت و حاکی از حالت بی تفاوتی نیست و باز به این معنی نیست که کسی با تقوای مطلق زیست کند و گوشه نشین باشد و نیز به معنی شانه خالی کردن از بار تکلیف و وظیفه اجتماعی نیست، بلکه به معنی امتناع و احتراز از این معنی است که تصور شود انسان از کفار و شفاعت و از حکومت الهی به وسیله توبه و داشتن قلب تازه ای بی نیاز است »

(مدرک، سابق، ص 33) سابقه تاریخی اروپای مسیحی شاهدهی است ناطق به این که این عین همان معنایی است که پذیرفتن حکومت غیر دینی علی الاصول به وسیله کلیسا انجام شده است. مسیحیت نمی تواند از میسحیان و از سابقه تابخی کلیسا جدا باشد و این سابقه در حقیقت سابقه ای است تاریک. صرف نظر از اظهارات و مباحثات فقهاتی و الهی از نظر عملی، محک اعتبار مسیحیت در برابر اسلام این است که ببینیم دو دین در طول تاریخ چگونه با یکدیگر عمل کرده اند.

در یکی از چاپ های رسمی (بالتور کاتولیک کیتیچیسیم) یعنی گفتگو و سؤال و جواب کاتولیکی با تیمور، صفا و زیبایی و محسنات مرد مسیحی به صورت مسیحی مصور شده است که حیاتش را وقف تبلیغ مسیحیت کرده است، مخصوصاً در مسایل مربوط به غسل تعمید و رسوم و آداب دینی نسبت به بردگان آفریقایی هنگامی که به ساحل آمریکا می رسند و آنها را از کشتی پیاده می کنند. در این مرحله تنها وسیله استراحتی که برای سیاهان آماده می کند، این است که آن ها را به برکات جهان آینده و عده می دهد و هیچ گاه این کشیش صدای اعتراضش را علیه آن همه استثمار و وحشت آوری که این جمعیت بدبخت قربانی آن شده اند، بلند نمی کند.

سکولاریزم (حکومت بی دینی) از آن جهت زشت است که تحمل زشتی ها و پلیدی های اخلاقی و اجتماعی را تجویز می کند و آنها را غیر قابل احتراز می داند. نفاق و فساد و ظلم و حرص و تاریکی با کمال جسارت در هر صفحه ای از تاریخ دو هزار ساله مسیحیت نقش

شده است. این زشتی ها مخصوص دورانی نیست که افراد در حال عزلت و انزوا زیست می کرده اند، بلکه در طول هزار سال زمانی که در سراسر این دوران کلیسا، اروپا را تحت سیطره خود داشت همین وضع وجود داشته است و آن را مقتضی و مناسب می دانسته اند. دکتر کراگ تصور می کند فقط محکوم ساختن حوادثی از قبیل جنگ های صلیبی و آن اعمال را خلاف آیین مسیحیت قلمداد کردن کافی است تا خود را از قید مسؤولیت آن حوادث برکنار نگاه دارد و معلوم می شود این حقیقت را تشخیص نمی دهد و ارزیابی نمی کند که این اعمال فقط ثمره طبیعی آن درخت است.

مطالعه تاریخ حکومت پاپ در رم چه در گذشته و چه در زمان حال، هر شخصی را اقناع خواهد کرد که حقیقت این است و لاغیر.

دکتر کراگ می خواهد این حوادث را بیان کند و ضمناً اظهار می کند که این زشتی ها و پلیدی ها ناشی از گناهکاری فطری و عمومی طبیعت بشر است. از آن جا که مسیحیت از همان آغاز امر که کلیسا تحت رهبری بولس مقدس سازمان یافت، کوشش داشته تا ثابت کند که قانون مذهبی به عنوان قانون معنوی و روحانی امری است بی فایده؛ به این معنی که برای شخص مسیحی در حیات دسته جمعی، رهبری ملکوتی و الهی زمینه ای ندارد، بنابراین سیاست و اقتصاد و روابط بین مردم با ایمان و بی ایمان و سلوک و رفتار بین المللی در سایه فرصت طلبی و مقتضیات باید هدایت و ارشاد شود.

(این سوابق نشان می دهد که سیاست فعلی اروپا یا سیاست مطلق غرب به شکل فعلی تازگی ندارد و در هر حال پسند خاطر کلیسا بوده است و در نتیجه کار به جایی کشیده که کلیسا با این که به حسب ظاهر استقلال دارد در واقع ابزار کار همان سیاست و پيشاهنگ استعمار و استعباد گردیده است. مترجم)

هر چند مرد مسلمان نیز به نوبه خودش به هیچ وجه فرشته نبوده و نیست و با این که سوابق ما نیز صفحات ملکوتی دارد، لکن هر وقت زشتی و فساد سر بلند کرده با کمال قدرت به وسیله مجددینی که خدای متعال در مواقع بحرانی و برای تصفیه امور مربوط به دینش آن ها را برانگیخته با آن مبارزه و سرکوب شده است و نیز برخلاف تاریخ کلیسای مسیحیت، هر وقت در محیط اسلام انحرافات روی داده، آشکارا علما با کمال قدرت و جرأت مقاومت نموده و آن را محکوم ساخته اند و هیچ گاه مانند وضع مسیحیت، علما با یکدیگر هم دست نشده و فساد و زشتی را جزء اصلی عقیده دینی قرار نداده اند. برغم همه نواقصی که در این جهان ناقص، غیر قابل احتراز شمرده می شود، جامعه اسلامی قدیم در سراسر قرن های

قدرت و برتری که داشته از معایب ناسیونالیزم (ملت پرستی) و امپریالیزم (استعمار) و برخوردهای طبقاتی تبعیض نژادی و محکمه های مذهبی و شکار کردن کفار و عذاب و شکنجه های ریشه دار اسیران جنگی و اسیران سیاسی و هرج و مرج های خونین فرقه ای و انحرافات جنسی به میزان وسیع ناشی از بی سوادی و جنایت های جنسی و فرزندخواندگی و آلودگی های الکلی که روی مسیحیت سایه افکنده است، برکنار بوده است. پریشانی های اجتماعی که در غرب کنونی دیده می شود در شرق اسلامی وجود نداشت.

وضع جامعه اسلامی و احتراز از این معایب و عدم ظهور این پدیده ها امری اتفاقی نبوده است؛ بلکه نتیجه طبیعی اجرای احکام الهی اسلامی و پای بندی مسلمانان به این احکام بوده و هست، به نحوی که تا همین اواخر مسلمانان از آن برخوردار بوده اند.

آری احترام عمومی به احکام، باعث حکومت قانون می شود و به هیچ کس چه مؤمن و چه غیر مؤمن اجازه نمی دهد که قدمی بر خلاف قانون بردارد. به هر حال احترام به قوانین الهام شده الهی، برغم نابسامانی ها و عدم ثبات سیاسی، جامعه اسلامی سابق را که بر اساس سنت های مذهبی اداره می شد، به شکل بسیار مستحکم و نیرومندی قوام داده بود و ارکان اجتماع به صورت یکنواختی به یکدیگر پیوسته شده بود. اینهمه پریشانی و بی سر و سامانی اجتماعی مشخص که در جهان مسیحیت فعلی به چشم می خورد، در شرق اسلامی وجود نداشت.

تعارض و تضاد طرز رفتار و سلوک فیما بین ریچارد شیردل و صلاح الدین ایوبی در طول جنگ های صلیبی آن قدرها مربوط به برتری و امتیازات فردی و شخصی دومی بر اولی نبود، بلکه بیشتر مربوط به این معنی بود که ریچارد برای رفتاری که نسبت به مسلمانان (و به تعبیر خودش نسبت به کفار) داشت خود را در برابر خدای متعال مسئول نمی دانست و عقیده مسیحیت که برای چنین مواردی قوانین و نظاماتی نداشت و فاقد سوابق حقوقی بین المللی بود او را برای هر نوع عمل و اقدامی آزاد گذاشته بود، در صورتی که صلاح الدین ناگزیر بود فقط تابع مجاهدین خداترس سابق باشد و قانون شرع در فصل مربوط به جهاد تکلیف همه را تعیین کرده بود.

پیروزی صلاح الدین این نبود که مهاجمین صلیبی را طرد کند و بیت المقدس را دوباره برای مسلمانان تسخیر کند بلکه پیروزی حقیقی او در طرز رفتاری بود که بایستی نسبت به دشمن مغلوب بر اساس قانون شرع اسلام با رعایت عدالت و انسانیت منظور شود تا عملاً به همه جهان و جهانیان نشان دهد که جهاد برای ایجاد ترس و وحشت

در میان جنگجویان نیست.

در اینجا فقط یک نمونه وجود دارد حاکی از این که چگونه این کشیش دانشمند همه تعلیمات اسلامی را تحریف می کند. آنجا که می گوید: ضمن این بحثی که در جریان است تصور می کنم نباید منهیاتی را که قرآن و حدیث تصریح کرده و به طوری که تعبیر و تفسیر شده معتبر و صحیح بدانیم، بدیهی است که عامل زمان تغییراتی به وجود می آورد و در حقیقت این تغییرات ناشی از کامیابی اسلام است.

جامعه ای مانند جامعه آن روز حجاز (در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله) به طوری آلوده به بت پرستی شده بود که برای محو آثار آن، ظالمانه ترین طرق منع و از بین بردن لازم بود. با چنان مشرکینی مانند قریش، هیچ عمل و اقدامی مفید مؤثر نمی نمود، جز این که به طور مطلق و کلی خط نسخ روی نقاشی و تصویر موجودات زنده کشیده شود. به هر حال با جامعه اسلامی امروز پس از قرن ها مسأله توحید را مانند آن عصر با همان قساوت تلقی کردن عملی است احمقانه و چنان سیاسی مانند این است که بگوئیم اسلام عاجز شده است و به هیچ مسلمانی نمی توان اعتماد کرد که تصویر را به جای بت نینگارد.

هر معنایی که روزی ضرورت داشت، می توان ممنوعیت آن را بعداً زایل نمود و اگر در این باره جدال و مناقشه ای راه بیندازیم مثل این است که در صلاحیت اسلام خدشه وارد ساخته باشیم (نقل از مدرک سابق، صفحه 131)

باز در جای دیگر چنین می گوید :

«ترس مسلمان از بت پرستی همیشه بجا و بمورد است ولی تأمین این منظور به این معنی نیست که جلوی همه هنرمندان گرفته شود و یا این که یگانگی خدا باید محفوظ بماند و لازمه آن این باشد که مجسم شدن مسیح را به صورت بشر نفی کنیم. شناسایی حقیقی او در این است که عشق را قابل تقسیم ندانیم. این عشق ممکن است بدون رعایت شرم و حیا شامل کمک و برکت گرفتن از حواس و هنر باشد (نقل از صفحه 135 مدرک سابق کتاب قبه و صخره⁽¹⁾)؛ بررسی های بیت المقدس در اسلام».

دکتر کراگ مانند بسیاری از همکارانش در خاورشناسی در زمینه قضاوت اعمال دینی ما

ص: 236

1- به طوری که در محل خودش بحث شده: ملل اروپایی از دوران قدیم جلوه حسن و زیبایی را در صنعت دانسته است و روی این سابقه مجسمه سازی یا تصویر حضرت مسیح به شکل معمول اروپایی و منافعی با توحید نمی داند .

مسلمانان، برای خودش مقام رفیعی قایل است و روی این سابقه خاطر نشان می‌سازد که ما در اشتباهیم و ما را راهنمایی می‌کند که چگونه باید وضع خود را تغییر دهیم و اوضاع و احوال خود را بهبود ببخشیم. صرف نظر از غرور این مرد که مجوزی ندارد اظهار جرو بحث وی به طور کلی بی‌مورد و بی‌موضوع است.

سعی و تلاش برای اخلاق پاکیزه و طهارت کیش در دوران حیات آغاز می‌شود و در پایان زندگی هر فردی خاتمه می‌یابد.

ترقی اخلاقی و پیشرفت معنوی و روحانی انسان مانند پیشرفت در علوم فیزیکی نیست که به وسیله توده کردن مقدراری معلومات که در میان مردم معمول است انجام پذیر باشد، بلکه سعی و تلاش برای ترقی معنوی و روحانی بایستی با هر نسلی شروع شود زیرا طبیعت بشر همانی است که از روز پیدایش وی بوده و هر فردی بدون توجه زمان و مکان تابع همان آزمایش‌ها و وسوسه‌ها است و مانند پدرانش مرتکب زشتی‌هایی می‌شود. نقش و تصویر در میان همه طبقات عوام سرایت کرده و موجب رواج بی‌عفتی و فساد اخلاق گردیده، کار به جایی کشیده که ضرر و زیان و مفساد این تصویرها را هر کسی به روشنی تمام درک می‌کند. با اطمینان خاطر باید گفت که این منع و جلوگیری برای جهان و جهانیان در حال حاضر حتی اوقاتی که بت پرست‌های مکه تحت حکومت قریش می‌زیستند واجب تر و ضروری تر است.

باری عداوت و تعصب دکتر کراگ از ریشخندی که نسبت به جهان آخرت به وصفی که درقرآن کریم بیان شده ابراز می‌دارد آشکار است به این معنی که به تشخیص ایشان بهشت فاقد منظره شمع انگیز و سرزمین نهایی است (آن جا که می‌گوید): نه فکر رشد و پیشرفت در دعا و نه تطهیر و نه میدان وسیع برای تو به عمیق از خطاهای گذشته، بلکه بهشت تصویری است از برکات ثابت و تحکیم یافته در برابر شکنجه و عذاب بی‌پایان مقرون با بدبختی.

نقطه مرکزی تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله توصیفی است تحت اللفظی. او آن چه مربوط به تعلیمات قرآنی راجع به انسان و بت‌ها و قدرت سیطره و قانون است، همه مسایل را به ساده‌ترین صورتی ترسیم و تسهیل کرده است...

(نقل از کتاب قبه و صخره، بررسی‌های بیت المقدس در اسلام، ص 211) برخلاف حکمت الهی غامض و مبهم و پیچیده مسیحیان که قرن‌ها رجال کلیسا را سرگرم موشکافی‌های طبقات گوناگون و هرج و مرج‌های فکری ساخته، باید از وضوح و صراحت بیانات قرآنی سپاس‌گزار بود و همچنین از احادیث اسلامی که بر وضوح و روشنی معانی

قانون اخلاقی از این عقیده ناشی می شود که این عالم مزرعه ای است برای بذر که محصول این بذر در جهان آخرت به دست خواهد آمد و میوه آن چیده خواهد شد.

به عبارت دیگر این جهان تنها میدان فعالیت است و فرصت هایی در دسترس ما قرار گرفته تا رضای خدا را به وسیله ایمان و عمل صالح تحصیل کنیم و اگر کسی ایمان داشته باشد که بعد از برگزار شدن زندگی این جهان، فرصتی خواهد داشت تا توبه کند، مشکلات او زیادتیر خواهد شد و بر معایب و مفاسد او خواهد افزود. بلی همه این فرصت ها پس از مرگ از دست می رود. به رغم علاقه شدید دکتر کراگ به حکمت الهی مسیحی و کوشش فوق العاده ای که این مرد در این راه به کار می برد تا حکمت الهی مسیحی را به خوانندگان بفهماند، شگفت آورترین مشخصات تألیف وی، فقر اخلاقی آنهاست. این فقر معنوی و روحانی در هیچ جا جالب تر و چشمگیرتر و گویاتر از موردی نیست که با کمال زرنگی و زبردستی به تحریف و قلب حقایق تعلیمات اسلامی می پردازد و آن مورد همانا استفاده اوست از «تجدد»!

این مرد متجددین را به جان طرفداران مکتب قدیم می اندازد و از این عمل لذت می برد و برای پیروزی متجددین فریاد شادمانی بلند می کند. مخصوصاً آن دسته از متجددینی را مورد لطف قرار می دهند که تحت نفوذ و سیطره مسیحی واقع شده اند! (یعنی متجددین غرب زده را تکریم می کند. مترجم) آنجا که می گوید:

«محمد کامل حسین (متولد به سال 1901 در قاهره) یکی از نویسندگان بازاری و غیر حرفه ای است این مرد پزشک متشخصی است و ضمناً در مباحث ادبی با علاقه شدید فعالیت می کند. مردی است علاقمند به ادبیات و باستان شناسی و روان شناسی و اخلاق و آداب، صدایی است مفرح و تازه و اصیل. او تأکید می کند که یک نوع اسلامی وجود دارد که اسلام فعلی را بی اعتبار می سازد نه از این لحاظ که اسلام فعلی تاریک کننده یا مخالف آزادی است یا این که از لحاظ اجتماعی کهنه و فرسوده شده یا دارای جنبه ارتجاعی است یا این که خاصیتی بر آن بار نیست و حاصلی ندارد یا معایب دیگری بر آن بار است؛ بلکه از آن جهت که طریقه مذهبی است فارغ از مذهب و دارای یک نوع عبادتی است برخلاف خدا پرستی (!) و گناهی است در عین قداست (!) عمیقترین اشکال خود آگاهی در اینجا وجود دارد و مرد مذهبی می داند که عین قداست او ممکن است از نظر پروردگارش پنهان باشد» (نقل از بررسی اسلامی - 3 مشورت هایی در اسلام عصر حاضر ص 107) در این بیان کوتاه یا در این

نقل قول، تاکتیک‌ها یا فوت و فن‌های کشیشی مندرج است. نام کتابی که به آن اشاره می‌شود «شهر خطا و اشتباه» است که مؤلف در این کتاب شرح شکنجه و مشقتی را که عیسی مسیح علیه السلام در «روز جمعه خوب» تحمل فرمود درج شده و علمای ما را با فریسیان مقایسه کرده است!

و از آن جایی که این کتاب به مقاصد دکتر کراگ کمک شایانی می‌کند آن را از اصل عربی به انگلیسی ترجمه کرده است. آن چه را او به تمامه از نظر دور می‌دارد این است که با وجود این که کامل حسین جایزه ادبی از دست پرزیدنت ناصر دریافت کرده است با این حال در خارج از مرز کشورش ناشناخته مانده است!

من تاکنون به هیچ وجه یک نفر مسلمان دانشمند و جهان‌شناس را نمی‌شناسم که با کتاب‌های حسین آشنایی داشته باشد چه رسد به این که آثار او را خوانده باشد. در این مورد به خوبی دیده می‌شود که این قبیل مردان محقق که برای مقاصد کشیش‌ها مفید شناخته می‌شوند تجلیل شده و به آثارشان به شدت اهمیت داده می‌شود! (1)

نمونه دیگری از همین قبیل خطاها و خطا کاری‌ها وجود دارد که دکتر کراگ می‌نویسد: در پاسخ می‌شود گفت که اسلام تاریخی است که به خوبی شناخته می‌شود و مسأله اصلی آن عبارت از عقیده و ایمان به وجود خدا و پیغمبری محمد است. مع ذلک یک مسلمان محترمی وجود دارد که به اسلام عقیده دارد بدون کوچک‌ترین اشاره به محمد» (نقل از کتاب دعوت مناره ص 29).

مسلمان محترم «عبدالله یوسف علی» است که از جهت ترجمه قرآن به زبان انگلیسی و تفسیر قرآن کریم شهرت جهانی دارد. ولی رساله‌ای که در بالا بدان اشاره کرده به نام «پایه‌ها و ارکان اسلام» به سال 1929 در ژنو به چاپ رسیده است بیشتر از چهل سال است که چاپ نشده است و این اثر مخصوص به قدری تاریک و مبهم و مجهول است که نام آن به گوش هیچ مسلمان تحصیل کرده‌ای حتی شخصیت‌هایی که دارای عالی‌ترین مدارج تحصیلی در انگلیسی هستند نرسیده است.

دکتر کراگ مانند همه همکارانش در خاورشناسی فقط به این مقدار قانع نیست که اقتباس

ص: 239

1- در صورتی که باور کنیم چنین تألیفی به قلم کامل حسین نامی به وجود آمده باشد و به دست این آقای کشیش افتاده باشد باید یقین کنیم نویسنده از وابستگان دستگاه بهائیت است که از دوران قدیم در حول و حوش شهر قاهره تحت حمایت قدرت‌های استعماری می‌زیسته و به خدمتگزاری آنها کمر بسته داشته‌اند. ابوالفضل گلپایگانی نیز سال‌ها در همین شهر زندگی کرده و همانجا مرده است. (مترجم)

و پذیرش کامل فرهنگ خوب برای مسلمانان جهان امری است غیر قابل احتراز بلکه در این مورد به شدت فعالیت می کند تا وضع تقلید از غرب به حد کمال و با سرعت تمام، تا جایی که امکان دارد، انجام پذیر شود.

نکته دیگر این است که دکتر کراگ با کمال قدرت تأیید می کند که دکترین (عقیده) و اخلاقیات درونی محیط و منطقه مسیحیت در مقام بسیار رفیعی جای دارد که با مشخصات منطقی نامناسب و ناسازگار است ولی حاضر نیست از سایر ادیان چنین دفاعی بنماید (مقصود مؤلف این است که دکتر کراگ قبول دارد که یک نوع نکات و مطالب دقیق اخلاقی و روحانی در مسیحیت وجود دارد که در سطح بسیار رفیعی قرار دارد و با منطق عملی سازگار و متناسب نیست! ولی این خصوصیات را در مورد سایر ادیان قبول ندارد - مترجم).

بحث از ضرورت و لزوم، قانع کننده تر از بحث از آزادی است؛ زیرا در این نکته چندان شکی وجود ندارد که شخص محافظه کار از لحاظ تئوری و نظری حق دارد در برابر آن چه از ریشه و اصول غیر اسلامی است، معارضا و مقاومت نماید. برای فهم و ادراک بیشتر قانون اسلام از -هزار و چند صد سال قبل که از منبع الهام ناشی شده - نمی تواند به طور ناگهانی و نرمی تأیید کند که اساس آن عملی آمیخته با حزم و احتیاط و جهان پسند است (!) مع ذلک زمان حکم می کند که تصفیه و اقتباس و توسعه باید صورت گیرد. فکر مرد متجدد از روی آگاهی و بصیرت حکم می کند که اسلام بایستی یا به وسیله غسل تعمید (!) تطهیر شود و روح آن تغییر کند یا این که ارتباطش را با زندگی از دست بدهد و از آن جایی که عمل دوم را نمی تواند انجام دهد، تا حدودی باید نوع اول را اجرا کند (مدرک سابق، ص 17)

ناگفته پیداست که جواب صحیح به این اظهار باید چنین باشد که :

جنبش اسلامی «وضع موجود» را به عنوان آخرین شکل و آخرین صورت قبول ندارد.

نکته دیگر این که هر مذهبی که در خور نام بردن باشد از مردم توقعاتی دارد و اگر تابع عصر و بنده زمان باشد، نمی تواند ادعای حقیقت جویی و حقیقت پرستی کند.

تعارض فلسفی در اینجا عبارت از کشمکش بین طرفداران قانون عالی و اخلاق است با کسانی که قانون و اخلاق را فقط نسبی و محدود به زمان و مکان معین می دانند، به طوری که این تصور مفهوم قانون را به طور کلی تحت الشعاع قرار می دهد.

بطلان ادعای این که اخلاق و قانون بالبداهه تابع شرایط دنیوی جامعه است و در خارج از مرز زمان و مکان ارزشی ندارد درست جوهر و روح همان مفهوم مادی تاریخ است که کارل مارکس و جانشینان وی در جنبش تاریخ آن را تبلیغ می کنند. عجیب است که این رهبر

مذهبی (دکتر کراگ) وقتی که راجع به کلیسا بحث می کند تعارض بین مقاصد کلیسا را با منطق مادی تشخیص می دهد و همیشه اخلاق را دارای معنای بلند و رفیعی می داند بالاتر از همه سطوح و بسی بالاتر از مفاهیم مادی، ولی در مورد سایر مذاهب این تعارض را از ذهن دور می دارد! باید گفت، اگر متعالی بودن اخلاق پایه و اساس اصلی یگانه پرستی است، پس این حقیقت باید عمومی و جهانی باشد نه مخصوص کلیسا. مع ذلک در عین حالی که این مرد از ایده آل های بلند مسیحیت دفاع می کند و آن ها را متعالی و در سطحی بسیار بالاتر از همه معانی تلقی می نماید، در بحث مربوط به اسلام و در مورد تماس تجدد با اسلام، منطق مارکسیزم را تبلیغ می کند.

به این بحث توجه کنید که چگونه اظهار نظر می کند، آنجا که می گوید:

«بنابراین ما مبلغین و مبشرین مسیحی باید خود را با کمال اشتیاق و علاقمندی برای شنیدن این که اسلام با دموکراسی حقیقی و سوسیالیزم کامل و سرمایه داری غیر مسموم (بی ضرر) و صلح پایدار برابر است، حاضر و آماده نماییم. بدیهی است با توجه به این معانی اظهار نظر لورد کرومور(1) را که می گفت:

«اسلام اصلاح شده اسلام نیست» باید کاملاً خلاف حق و احمقانه دانست. ما نه حق داریم و نه میل داریم که بگوییم:

«اسلام باید به همان وضعی باقی بماند که یک وقتی فکر می کردیم اسلام چنان چیزی بوده است. اسلام مانند همه موجودات زنده تغییر می کند، تغییر شکل می دهد تا دوباره متشکل شود. (2) در حالی که هیچ چیز به حال خودش باقی نمی ماند. غالباً ما دچار تعجب می شویم که آن چیز (و آن ذات) چه می شود؟ این تشخیص و ارزیابی از اسلام که در حال حرکت است در تکلیف وظیفه مسیحی ما چیز کوچکی نیست تا بفهمیم و بدانیم که ارتباط مسیحیت در آینده با اهل مناره چه خواهد بود». (نقل از صفحه 208 مدرک سابق).

مفهوم نسبی بودن اخلاق، بیان کننده آن اصطلاح عجیبی است که در این گونه نوشته ها و همچنین در آثار سایر خاورشناسان رواج دارد.

دکتر کراگ یک اسلام را نمی شناسد، بلکه چندین اسلام را می شناسد! این مرد با چرب

ص: 241

1- مندوب سامی یا کمیسر عالی انگلیس در مصر در دوران استعمار (مترجم)

2- از این مهمتر مسلمانان می پرسند شما که خصومت و عناد شما با اسلام از آفتاب روشن تر است اصولاً چه حق دارید برای اسلام خیرخواهی یا خیراندیشی بفرمایید و خود و ما را به در دسر دچار کنید؟ (مترجم)

زبانی به «اسلام قدیم» و «اسلام قرون وسطی» و «اسلام روایتی و منقول» در برابر «اسلام تازه و اسلام آزاد و لیبرال» و «اسلام مترقی» اشاره می‌کند و همچنین می‌گوید: اسلام عربی، «اسلام ترکی»، «اسلام هندی»، «اسلام پاکستانی»! این عناوین و اصطلاحات را مطرح می‌سازد در صورتی که این معانی با یکدیگر ممزوج شده و به صورت های گوناگونی در می‌آیند، بدون این که از یکدیگر تشخیص داده شوند؛ زیرا «اسلام و مسلمان» با یکدیگر مشتبه می‌شوند و این مرد خوانندگان آثار قلمی خود را دچار اغتشاش فکر می‌سازد.

دکتر کراگ در جای دیگر می‌نویسد:

«روزی بود که مرز شناخته‌ای وجود داشت. گو این که فقط از لحاظ جغرافیا مشخص می‌شد و بدان وسیله اسلامیت به طور قطع می‌توانست شناخته شود و خصم بدون این که مرتکب اشتباه شده باشد آن را بشناسد. یک روایت قدیمی بدون سر و صدا آن را به وسیله «عمامه» مشخص می‌نمود که پیغمبر گفته بود: «عمامه مرز مؤمن و غیر مؤمن است». ترسیم کردن چنین خطی در حال حاضر غیر ممکن است؛ زیرا گروه‌های زیادی از مسلمانان، عمامه به سر نمی‌گذارند و در حقیقت، نشانی و علامتی است از روحانیت یا نشانی خاص از مردم مؤمن که از زندگی روزانه به دورند، مانند بعضی از اشخاص مؤمن که در کشورهای غربی هستند و وسط سرشان را می‌تراشند و این نشانی ایمان شناخته می‌شود! (1) معمای سکولاریته (حکومت غیر دینی) در صحنه اسلام و در روح مسلمان به نسبت زیادی رخنه کرده است.

این فقط خاصیت سادگی معارف قرآن است که خوب از بد و زشت از زیبا شناخته می‌شود و همچنین فرق روشن و واضح بین مؤمن و غیر مؤمن و مخلص و منافق، که یک چنان عنوان بزرگی در اطمینان خاطر و هدایت تشریح می‌شود.

ولی حالا چگونه می‌تواند اطمینان بخش باشد و چگونه قابل اجرا؟

چه کسی خواهد توانست با وضوح سابق و همان طور بی‌رحمانه بگوید فلان شخص مرتد است؟ و در فلان مرتبه و مقام ارتداد وجود دارد؟

وضع به کلی مغشوش و مشوش است و وضوح گذشته از بین رفته است.

شخص ممکن است با شاعر انگلیسی «جان دون» هم صدا شود و بگوید:

سراسر حیرت و سرگردانی (نقل از مطالعات اسلامی 3، مشورت‌هایی در اسلام عصر حاضر، صفحه 181).

ص: 242

نقل بیان فوق نمونه بسیار عالی و روشنی است از نظر مؤلف کتاب که با کمال وضوح ارزش های معنوی بسیار عالی و بالاتر از سطوح معمولی را انکار می کند. این شخص درست مانند دوستان و همکارانش در خاورشناسی اسلام را به عنوان حقیقتی ثابت و محقق با داشتن تعلیمات و نظامات و فرهنگ مشخص نمی شناسد. به نظر این مرد اسلام همان چیزی است که فی المثل حبیب بورقیه رییس جمهور تونس نماینده و سخنگوی آن است و سخن حبیب بورقیه را درباره معرفی از اسلام مانند سخن یکی از علمای اسلام معتبر می شمارد (1) به هر حال در این نظر نسبی، به نظر دکتر کراگ اسلام فقط عبارت از همان چیزی است که مسلمانان عمل می کنند و هر اندازه بعضی از مسلمانانی که فکرشان آلوده به عرفیات (خالی از مفهوم دین) است، اعمالی را که مخالفان قرآن و سنت باشد مرتکب شوند به کسی مربوط نیست!

دکتر کراگ می پرسد: آیا اولین مرحله علاقمندی مسلمانان نباید این معنی باشد که خدا از هر چیزی بزرگتر است حتی بزرگتر از اسلام؟ (مدرک سابق ص 107) بدین ترتیب دکتر کراگ خود سرانه و مستبدانه فقط بر اساس عقیده خودش خدا را وادار می کند تا بر وحی و الهام خودش تعرض کند به طوری که گویی این دو ادعا با یکدیگر سازش ندارند!

دکتر کراگ به هیچ وجه در صدد مخفی داشتن علاقه نامحدود و بلا مانع خودش نسبت به قدرت هایی که در راه تغییر دادن اوضاع سرزمین های اسلامی مشغول فعالیت اند نیست و به عبارت دیگر این معنی را مکتوم نمی دارد که همه این قدرت ها می کوشند تا سرزمین های اسلام را به شکل مغرب زمین در آورند، به دلیل این که می گوید:

«داستان کمپانی نفت آمریکا و عربستان نه فقط به نام بزرگان بلکه برای زندگی طبقات پایین نیز نوشته می شود. عده بسیار زیادی از بدوی ها و مردم شهر نشین یا وارد خدمت کمپانی شده اند یا این که کسر خرج زندگی خود را که ناشی از ظهور کمپانی یا ابتکارات آن شده از همان منبع تحصیل می کنند. مشاغل و حرفه های تازه نیز طبق مقتضیات، آموخته و عملی می گردد؛ زیرا اجرت های بزرگ و ثابت، جانشین یک نوع اقتصاد در زندگی گردیده که تا این اواخر همراه زندگی بدوی مقرون با احتیاط بود. اوضاع تازه ای کشف می شود؛ زیرا مزدوران جدید با سینما و رادیو مانوس می شوند و شیوه های وقت گذرانی و تفریح تازه آنها

ص: 243

1- حبیب بورقیه همان مردی است که تربیت شده محیط غرب و به تمام معنی «غرب زده» است و آشکارا با کمال جسارت در مقام ریاست جمهوری کشور عرب زبان مسلمانی، به خود حق می دهد درباره ضروریات اسلام اظهار نظر کند (مترجم)

را به خود مشغول می‌دارد و مسیر جدیدی در زندگی شخصی در پیش می‌گیرند.

این تغییرات سریع بیشتر از پیشتر در آنها نفوذ می‌کند و اثر می‌گذارد.

نسل جدید جنبشی را آغاز کرده که آثار آن بیشتر از آن چه در سابقین وجود داشته محسوس است. گروه‌های بزرگ آمریکایی که در سرزمین‌های غیر آمریکایی ساکن شده‌اند، شواهد و امثالی از تکنولوژی نشان می‌دهند و مجاری تازه‌ای به روی اندیشه‌های آماده باز می‌کنند. اینها آفاق تازه‌ای هستند از صحنه عصر جدید. یک نفر مستخدم کمپانی نفت آرامکو خودش و استعداد فنی خود را با بیاناتی راجع به انسان و استعداد فنی وی مانوس می‌سازد به جای این که عاداتش را با احتیاجات و همچنین با اقتصاد پولی و منافع آن و با جامعه‌ای که در آن زنان و ازدواج تحت حکومت مفاهیم دیگری هستند، تطبیق دهد تا در نتیجه در چنان محیطی، مجال و آسایش و امنیت و رفاه، جانشین تلاش مستمر قدیم و زندگی متزلزل و نامطمئن سابق گردد» (نقل از کتاب دعوت مناره، ص 9).

انسان از یک نفر مسیحی سرسخت و چنین محققى انتظار دارد وقتی که چنین بحثی را مطرح می‌سازد هرج و مرج اخلاقی و معنوی و فساد اجتماعی و آثار زشت و پلید در هم پاشیدگی و خرد شدن اجتماع را که لازمه این گونه تغییرات است تشریح کند، در صورتی که بر عکس با ایمان کودکانه‌ای، اظهار می‌کند که این انقلاب فرهنگی، برکتی است خالص برای مردم! به دلیل این که می‌گوید:

سکولاریته (حکومت منهای مذهب) با سنگینی تمام روی جهان اسلام سایه می‌اندازد چرا که سرعت مخرب و ویران‌کننده تغییرات عصر جدید و حمله عنیف انقلابات مادی و هسته‌ای و صنعتی که در قالب گسترش غربی در آمده، برای خود اروپایی‌ها در میان نسل‌ها کمتر از دیگران ضرر دارد. در بعضی جاها فعلاً تفاوت وضع پدر با پسر، نشان‌دهنده فرق در تمام خصوصیات اجتماعی و اقتصادی دوران قدیم با جدید است و به عبارت دیگر تفاوت عظیم فرق اوضاع دوران قدیم، یعنی عصر ابراهیمی را با دوره جت و تلویزیون نشان می‌دهد. (نقل از بررسی‌های اسلامی 3، مطالعات اسلام دوران معاصر ص 9) دکتر کراگ ادعا می‌کند که تجدد، قوانین و مقررات تازه اسلام را نسخ کرده است آنجا که می‌گوید:

«دورنماها و منظره‌های تحریک‌کننده ثروت به به طور کمال و تمام نه غربی هستند و نه خارجی! تکنولوژی مخصوصاً در نفت خاورمیانه تأثیر خاصی دارد.

در جایی که غالباً خاک معادل فقر شناخته می‌شود، نفت جهان متحرک دیگری را به وجود می‌آورد و یک نوع طلای مایع به حساب می‌آید. باید در نظر داشت که درآمدهای

متراکمی که از این بابت در سرزمین ظهور اسلام به دست می آید با وضع ربا سازگار نیست، در این صورت باید پرسید: تکلیف اشکال قرآن با عمل ربا چه خواهد بود؟ (نقل از مدرک سابق، صفحه 8)

مغلطه ای را که این نویسنده در انتخاب زبان مطرح ساخته بسیار جالب است و این گونه نکات و ملاحظات نامربوط به هیچ وجه درست نیست و به کلی منطبق ندارد. دکتر کراگ در این زمینه چنین می نویسد:

«ادبیات مربوط به روابط و علائق اجتماعی در اسلام عصر حاضر، احتیاج رشد فکری برای جواب های داخلی، مقررات اقتصادی و اجتماعی اسلام را افزایش می دهد. این که قرآن در موضوع زکات تأکید می کند و با توده کردن زیاد مال مخالف است، موجب آن می شود که از آثار واقعی عالم پول و تشریفات پیچیده زندگی صرف نظر شود. دواهای عامی که برای آسایش تجویز می کند، غالباً در حکم آن است که از فکر و عمل طفره زده شود.» (مدرک سابق ص 192)

مقصود نویسنده از رشد فکری این است که با وسوسه تمام از بیشتر اوامر و مقررات اسلامی دست برداریم و با چاپلوسی تابع آن روحیه ای بشویم که تمدن غرب را بی عیب و نقص و منزه از هر خطایی می داند و آن را برای رفاه بشر تنها راه ترقی و کمال می انگارد!

دکتر کراگ مانند سابقین و همکاران معاصرش عقیده دارد که کامیابی و توفیق مبلغین و مبشرین منوط به این است که دیگران رنگ غربی بگیرند و همه با چهره غربی جلوه کنند.

چرا؟

پاسخ این پرسش را خودش می دهد آن جا که می گوید :

«ما تأکید کرده ایم که وظیفه مسیحی در این مطلب یعنی درباره تسامح و تساهل مذهبی و حقوقی و عملی در مرحله اولی باید بالاتر از حد ایده آل باشد؛ زیرا آزادی وجدان به طور اطلاق ارزش خاصی دارد، مافوق همه خواسته ها و انتظارات مخصوص. در آغاز امر ما برای نفع کسانی که امکاناً روزی مسیحی بشوند در صدد چنان تغییراتی نیستیم و نیز نمی خواهیم که مسلمانان متفکر درباره چنان گروندگان به مسیحیت، دچار وسوسه و تردید شوند. موضوع این نیست که به سود یکی یا به زیان دیگر قضاوت شود، بلکه می خواهیم بگوییم مطلب فقط باید از لحاظ مطلق نتایج مذهبی مورد قضاوت قرار داده شود و به نفع عده ای یا به ضرر عده دیگری تمام نشود. مع ذلک روشن است که چنین آزادی در اسلام موجب اقناع مسلمانان خواهد بود و کابوس سنگینی را از لحاظ انجیلی مسیحی رفع خواهد کرد.»

ص: 245

جویندگان (یعنی مسلمانانی که بخواهند مسیحی شوند! مترجم) از نتایج خانوادگی بیم نخواهند داشت. مسلمانانی که مسیحی بشود دیگر دچار مشکلات بی تناسب نخواهد شد. یعنی از ازدواج و حق الارث محروم نخواهد گردید. نکات و ملاحظات وضع حقوقی مانع از تعقیب مذهبی خواهد شد. مسلمان سابق که تازه مسیحی باشد دچار ناراحتی فکری نشده و شکنجه نخواهد دید و محتاج آن نخواهد بود که برود و تحت حمایت دوست بیگانه ای قرار گیرد.

باید اعتراف کرد که چنین امیدی بسیار بعید و غیر عملی به نظر می رسد.

البته در این معنی شکی نیست که امید نهایی میسیون یا رسالت مسیحی این است که چنان تغییری در احوال مسلمانان حاصل شود تا این که تسامح و مدارای مذهبی به دست آید، ولی تا روزی که دوران مخصوص شروع شود و نتایجی از چنان تغییری به دست آید بسیار فاصله دارد و اگر مرد مسیحی در حال حاضر چنان منظوری را به نفع مسیحیت داشته باشد مانند این است که به نحوی از انحا معرکه شخصی ایجاد کرده باشد.

به هر حال اگر خواننده در اصالت آرزوی ما شک و شبهه ای داشته باشد باید بداند که آن چه ما راجع به تسامح و مدارای می نویسیم از مندرجات قرآن و حدیث و مجموع تعلیمات اسلام به دست می آید. (1) و نیز باید یادآوری شود که فشار شدید و نیرومند سکولاریزم (حکومت منهای مذهب) با این که از پاره های جهات مطلوب نیست مع ذلک متمایل به همین مسیر است» (نقل از کتاب دعوت مناره ص 341 - 342).

راجع به لزوم بلکه ضرورت این که این تسامح یا مدارای مذهبی باید از هر دو طرف و به شکل متقابل باشد به هیچ وجه چیزی گفته نشده است. مؤلف کتاب در زمینه سیاست عملی و تلاش پر دامنه مبلغین مسیحی و سوء رفتار مسیحیان نسبت به مسلمانان کشورهای دیگر مخصوصاً آفریقا و اندونزی (2) ساکت است. در سرزمین های آفریقایی مانند حبشه مبشرین مسیحی فعالیت شدید دارند و به فرمانروایان بی رحم و متعدی آنجا کمک می کنند تا

ص: 246

- 1- دکتر کراگ می خواهد بگوید: اگر احیاناً مرد مسلمان مسیحی شود سایر مسلمانان نباید او را از میان خود برانند و مثلاً از حق ازدواج با زن مسلمان یا از داشتن ارثیه پدر و مادر مسلمان محروم نشود. در صورتی که اسلام چنین شخصی را مرتد می داند و این گونه تسامح و مدارایی که آقای دکتر می پسندند با تعلیمات اسلام مغایرت دارد و به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست (مترجم)
- 2- کشتار دسته جمعی مسلمانان در فیلیپین نمونه وحشیانه دیگری است به دست مسیحیان (مترجم)

در این کشورها تسامح و مدارای مذهبی این مسیحی با زشت ترین صورتی جلوه گر است.

باری آقای دکتر کراگ فقط تسامح و مدارای مذهبی را از ناحیه مسلمانان به نفع مسیحیان توقع دارد، ولی مبشرین مسیحی برای هر نوع توطئه و آزاری باید آزاد بوده و تعهدی نداشته باشند!

و این که مؤلف کتاب از حکومت سکولاریزم (منهای مذهب) طرفداری می کند بدین جهت است که برای خرد کردن و از بین بردن جنبه های اجتماعی و فرهنگی امت اسلام شدیدترین نیرو و وسیله شناخته می شود!

همه می دانند که هیچ امتی به ویژه امتی که بر اساس ایدئولوژی به وجود آمده باشد و بخواهد باقی بماند و رشد کند هیچ گاه حاضر نیست دیده و دانسته عضویتش را به گروه رقیب بسپارد. از این گذشته تعلیمات اسلام مرتد شدن را در حکم تعویض و تبدیل حق به باطل می داند و از آن جایی که این حقیقت مبتنی بر ارزش های مطلق است که به وسیله الهام الهی به بشریت اعطاء شده است به هیچ وجه نمی توان آن را مانند یک عقیده معمولی تلقی کرد و به هر حال ادعای دکتر کراگ درست نیست؛ زیرا قرآن و حدیث صریحاً اعلان می کنند که اسلام به تنهایی حقیقت است و بس و کلیه مذهب ها و فلسفه ها کذب و گمراه کننده است.

آن جواز مذهبی که به مسلمان اجازه دهد بدون مجازات و جریمه اجتماعی برود و مسیحی شود در حکم آن است که کسی حق و باطل را یکسان انگاشته و در نتیجه بی تفاوتی میان حق و باطل باعث خرد شدن امت گردیده است؛ به علاوه فرق این شخص با جاسوسی که محکوم به اعدام می شود چیست؟

هدف و مقصد هر فرهنگ انسانی و هر سیستم مذهبی همیشه این بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود که به وسیله تربیت پدر و مادر از طریق تحصیل و تعلیم و تربیت موجبات علاقمندی و ارتباط نسل های بعدی را با آن فرهنگ و مذهب تأمین کند و اگر مسیحیت از این قاعده مستثنی نیست چگونه این کشیش دانشمند ما را وادار می کند کاری بکنیم که از نظر

ص: 247

1- به علاوه دولت حبشه به صهیونیست ها نیز میدان تعدی و تجاوز می دهد. خوشبختانه قیام مسلمانان از تیره مید آرزوهای مسیحیان و جهودان را نابود می سازد. (مترجم)

در فصل دعوت به خدمت در کتاب «دعوت مناره» دکتر کراگ فعالیت حکومت های مختلف مسلمانی را می ستاید که به مبلغین مسیحی از راه نوع دوستی (!) میدان می دهند تا به تبلیغ پردازند! و به همین جهت می نویسد:

«آمدن آن ها را با سپاس گذاری رضایت بخش باید بشارتی دانست، زیرا مسیحیت در صدد آن نیست که برای شفا بخشیدن بشر، فقط مسیحیت را تنها وسیله بداند و هیچ گاه این انحصار طلبی مطلوب نیست (نقل از مدرک سابق ص 2230) (2) ولی بلافاصله این مسأله مطرح می شود که نتایج نقشه های چنان حکومت هایی که آن قدر آن ها را می ستاید، چه خواهد بود.

جواب این پرسش را از یک نفر کشیش کهنه کار ورزیده ای که می تواند ثمرات این «ترقی» را با دید وسیع تری ببیند، بشنویم. او از تجربه ای که به حقیقت برای خودش حاصل شده خواننده را مطلع می سازد که می گوید:

«ما می توانیم اضافه کنیم که از 1400 دکتر فقط 600 دکتر در میان 4000 دهکده تقسیم شده اند. این دکترها در مسکن های فقیرانه ای سکونت گزیده و حقوق نازلی دریافت می کنند. تنها هدف آنها این است که زاید بر حقوقشان پول بیشتری به دست آورند و هر چه زودتر ممکن باشد دهکده را ترک کنند.

بعضی از آن ها کسانی هستند که از استثمار کردن فلاحین بیمار با زشت ترین شیوه ها شرم ندارند. چنین اتفاق افتاد که من شخصا در همین اواخر در اداره بازرسی بهداشتی، خود را در میان گروهی از دکترها دیدم. یکی از این دکترها به تازگی مأمور شده بود به دهکده دوری برود و از این جهت متأثر بود. یکی از همکارانش که می کوشید او را دلخوش نماید گفت: «دللتنگ مباش! وضع شما از هر جهت در آن دهکده خوب خواهد بود. من خودم دو سال آنجا بوده ام و وضع من در آنجا بهتر از شهر بود. از این فلاحین سگ (!) اگر بتوانید آن ها را اداره کنید می توانید صد لیره دریافت کنید.»

در دهکده دیگری دکتر، حاضر نبود تصدیق نامه مرگ طبیعی یا جواز دفن مرده ای را صادر کند مگر این که پنج لیره دریافت کند و بستگان شخص متوفی عاجی نداشتند جز

ص: 248

- 1- مقصود این کشیش این است که اگر مسلمانی فی المثل مسیحی شد باز هم از همه حقوق مسلمانی برخوردار شود! (مترجم)
- 2- اگر چنین است و راست می گوئید پس چرا برای گمراه کردن مردم عوام در کشورهای مسلمان فعالیت می کنید؟ این هم یک دروغ شاخدار. (مترجم)

این که این مبلغ را پردازند !!

دکتر دیگری را می شناختم که هیچ وقت حاضر نبود به دهکده مجاور سفر کند مگر این که اطمینان حاصل کرده باشد که بیماران متعددی در آن جا هستند و حتی در چنین موردی نیز وقتی حاضر به مسافرت بود که حق العلاج عده زیادی از بیماران یک جا قبل از حرکت به او پرداخت شود.

دکتر دیگری را سراغ داشتم که آمبولانس بیمارستان را سوار می شد و برای استفاده از سینمای دهکده مجاور می رفت !

دکتر دیگری را می شناختم که اداره مطب خودش را به معاون بی تجربه اش واگذار کرده و خودش در شهر اقامت داشت و گاه گاهی برای رسیدگی به کارها هفته ای یکی دوبار به دهکده سرکشی می کرد!

مردی به نام «طالب سامی» را می شناختم که در مزرعه ای نزدیک «نخيله» متصدی ماشین و تلمبه های آبیاری بود. این مرد بر حسب اتفاق دچار صدمه شدیدی شد و اقوامش او را به کلبه نزدیکی بردند. دکتر احضار شد ولی حاضر نشد برای معالجه حرکت کند، مگر این که قبل از وقت، پنج لیتره دریافت کند! فلاحین بیچاره با همه کوشش و تلاش فقط توانستند نصف این مبلغ را جمع کنند! ولی دکتر نرفت و طالب مرد!

فلاح فقط وقتی نزد دکتر می رود که سخت بیمار باشد؛ زیرا از کار مزد روزانه اش محروم می شود و کرایه اتوبوس تا بیمارستان و قیمت دوا را نیز باید پردازد و اگر احیاناً داروی بیمار در داروخانه بیمارستان موجود نباشد باید به قیمت بازار بخرد و طبیعی است که دارو در بازار چه قدر گران است.

وقتی که بیمار به بیمارستان می رسد با بیماران زیادی برخورد می کند و ناگزیر است برای گرفتن نوبت بروی جای دیگری بنخوابد و سپس نزد دکتر راه پیدا کند، مشروط به این که دربان بیمارستان را از خود راضی کرده باشد!

بالاخره پس از آن که با دکتر روبرو شد رسیدگی دکتر دو دقیقه وقت می گیرد تا اظهارات بیمار را بشنود. آن گاه که آثار و قرائنی به دست آورد، بدون آزمایش و امتحان، دکتر نسخه را می نویسد و به دست بیمار می دهد. در آغاز امر، صلاحیت و پاکدامنی دکتر و کیفیت و کمیت کار وی مورد تحقیق قرار می گیرد، ولی طولی نمی کشد همین که وضع کار همکارانش را می بیند با یکی دو سؤال از بیمار نسخه را می نویسد و به دست بیمار می دهد. آنگاه به وضع بیمارانی رسیدگی می کند که «توصیه» داشته باشند یا به حسب ظاهر به شدت مریض باشند!

(نقل از کتاب فلاح مصری - تألیف پدر هانری حبیب ایروت، چاپ بیکن سال 1963 صفحات 75-77)

تصویر کریه و زشتی که از رفتار چند دکتر ترسیم گردید بدون تردید محصول چهره مادی است که اگر ایده آل های شریفی وجود نداشته باشد، شخصیت های حرفه ای را بر اثر عوامل خود خواهی و حرص، لکه دار می سازد و در حقیقت همه مصالح و منافع علوم جدید و پزشکی و تکنولوژی را ضایع و باطل می سازد.

این معنی مانند همه مسایل بالاخره به عاطفه مربوط می شود و با فقر اشخاص و نیز با آرزوها و قدرت مسؤولیت ارتباط دارد. محک نهایی همه عقاید و مذاهب در نقش عاطفه است که در انواع و اشکال نظم اجتماعی و قدرت های سیاسی منظور شود. (نقل از مطالعات اسلامی - 3 - مشورت هایی در اسلام عصر حاضر، ص 192)

ولی با همه این اوضاع و احوال دکتر کراگ از «دیکتاتوری» به بهانه لزوم و ضرورت، دفاع می کند! آن جا که می گوید:

«تعلیق انواع و اشکال دموکراسی، به تنهایی ناشی از عملی نیست که همه جای جهان مشهود و محسوس است و این که دولت ها در این عصر و زمان که دوران ساختن سدهای مرتفع و تراکم جمعیت و صنعتی ساختن کشورهاست باید آمادگی داشته باشند و صلاحیت خود را نشان دهند؛ بلکه فقدان این معنی ناشی از این حقیقت است که تأمین و تثبیت اوضاع دموکراسی مستلزم آن است که سطح معلومات عالی و عمومی و سنت ها و مدنیت و اصول شهر نشینی به حد کافی وجود داشته باشد و با فقدان این عوامل سیر دموکراسی و قدرت دموکراسی در اختیار کسانی قرار می گیرد که سرگرم استثمار هستند تا منافع خود را تأمین کنند!

از این گذشته دموکراسی مورد آرزو و امید مستلزم وجود سیستم احزاب نیرومند و صلاحیت قدرت مخالفت حزب های مقابل است و اینها عناصری هستند که فعلاً در بنای اکثر جوامع اسلامی وجود ندارند. (نقل از کتاب قبه و صخره: مطالعات بیت المقدس در اسلام، ص 189)(1)

به بیان دیگر مطابق فکر این رهبر مسیحی (!) دیکتاتوری نظامی در کشورهای اسلامی

ص: 250

1- این آقای خاورشناس که خود کشیش و پدر روحانی و خیرخواه بشریت هستند وجود یک دسته دیکتاتورها را که در برخی از کشورهای اسلامی بر مردم مسلط شده اند، تصویب می فرمایند! (مترجم)

برای حفظ قانون مجاز شمرده می شود و مسلمانان باید از حقوق طبیعی و بشری محروم باشند «زیرا شرق هنوز برای دموکراسی آماده نیست»!

مذهب محافظه کاری دچار انواع جمود می شود. در بیشتر موارد فرصت طلبی سیاسی مورد احتیاج است. در این وضع مقصود بعضی از نویسندگان از «اسلام نو» همان اسلام قدیم است که به سهولت به صورت انحراف در می آید و سکوت و جمود و غفلت، لازمه آن است و این جمود ممکن است به صورت خشونت و شدت در آید، یعنی آن نوع خشونتی که در جمود نهفته است و انحصار «قدرت غیر دینی» بر آن تسلط دارد.

رآلیسمی (حقیقت بینی) را که دکتر کراگ به آن اشاره می کند به این معنی است که هر جا تعلیمات اسلام با وضع جاری تعارض داشته باشد همه آن تعلیمات کنار گذاشته شود و برخلاف آن عمل شود!

به تعبیر دیگر از ما می خواهد که به طور اطلاق، وضع فعلی را همان طور که هست غیر قابل اجتناب و نهایی بدانیم و کوچک ترین اقدامی برخلاف آن به عمل نیاید. مرتجعینی که به اسلام چسبیده اند نماینده قراولان و پاسداران عقاید منسوخ و شعایر کهنه هستند که کاری از آن ها ساخته نیست! و نباید به آن ها امیدوار بود بدین جهت است که حتی یک کلمه حاکی از علاقه نسبت به اعضای اخوان المسلمین که قربانی شدیدترین مظالم رژیم های سوسیالیستی در سرزمین اعراب شده اند بر زبان نرانده است. ما می پرسیم با آن همه صحبت از محبت و نوع دوستی در مسیحیت چرا درباره گرفتاری اخوان حتی فقط به عنوان دلسوزی از رنج و محنت یک عده افراد بشر کوچک ترین عاطفه ای ابراز نشد؟

اگر ادعای او برای عاطفه و محبت مسیحیت درست می بود آیا نباید بر آن همه بی عدالتی که همه جا روی می داد اعتراض کرده باشد؟ در صورتی که در هیچ جا چنین کاری نکرده است!

هرودی ها و زیلوت ها مقاومت می کنند. به موازات این موضوع گفتنی زیاد بود. وقتی که «آرنولتوین بی» یک ربع قرن قبل از این شخصیت های گذشته یونانی را به شرح زیر توصیف می کرد آن جا که می گوید:

زیلوتیزم (عصبیت مفرط) یک نوع کهنه پرستی بود که فشار خارجی آن را به وجود آورده بود.

هرود یا نیزم (نوع پستی) شکل دیگری بود از نوع پرستی که آن نیز به وسیله همان دستگاه

ایجاد شده بود. با این حال آیا این مقایسه ذاتاً بی مورد نیست که به اصلاح کهنه پرستان خودشان کهنه پرست شوند؟

در این عصر و زمان اگر اسلامی باشد، اسلام در حال حاضر قدرت خودش را دارد و دیگر مسلمانان در حالی نیستند که مسأله شرق - اوضاع و احوال مسلمانان - تنها مسأله مورد نظر اروپا باشد روی هم رفته کشورهای مسلمان در حال استقلال هستند و طوری نیست که صاحبان تعصب شدید نسبت به بیگانگان صورت عصیان و معارضة داشته باشند. اگر بی تعصبی عبارت از این باشد که مردم باید نوع پرست باشند پس همه ما، هرودی (بی تعصب) هستیم. (مدرک سابق، ص 183 - 182)

کلمات این عبارت، گمراه کننده و حتی موضوع مقایسه، بی مورد و خالی از حقیقت است. در روزهای معارضة و کشمکش بین رومی ها و یونانی ها در فلسطین، جنگ مرتجع و مترقی در گرفته بود و پیروزی مرتجع به حد کمال رسیده بود. نوع پرستی یونانی که هنگام حیات حضرت مسیح علیه السلام کمال قدرت و نفوذ را داشت و مغلوب شدنی نمی نمود مورد غفلت قرار گرفت و ارباب تعصب «تلمود» را تألیف کردند که حیثیت فرهنگی و مذهبی یهود را برای مدت دو هزار سال دیگر حفظ کرد که ما مسلمانان باید از آن درس عبرت بیاموزیم.

ثانیاً با وجود استقلال اسمی دولت های مسلمان اسلام، در حال حاضر مانند یک قرن پیش که تحت حکومت استعماری اروپایی قرار داشت، نیست، بلی! اسلام از نظر سیاسی ناتوان است و تنها فرقی که با زمان گذشته پیدا شده این است که استعمار بیگانه تا قبل از جنگ جهانی دوم مستقیماً حکومت داشت ولی فعلاً با بردگی اقتصادی و قید نظامی به طور غیر مستقیم به وسیله فرمانروایانی که فقط اسماً مسلمانند، حکومت دارد.

فقر معنوی این نوشته ها (آثار مکتوب دکتر کراگ - مترجم) از هر جهت محسوس است؛ زیرا نسبت به دعوت واقعی اسلام در حال حاضر از هر جهت بی اعتنائی شده است.

وظیفه مسلمانان حکم می کند که به یهودیان و مسیحیان بفهمانند که پیشگویی و پیش بینی پیغمبری فقط در روایات اسلامی یافت می شود.

از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود: بهترین جهاد آن است که کسی در محضر حاکم ظالم، حقیقت را بگوید و جانش را فدای حقیقت نماید.

تاریخ اسلام به ما می گوید که همه شخصیت های پرهیزکار و چهره های درخشان تقوا، جرأت و شجاعت چنین کاری را داشته اند و هنوز در میان مسلمانان آن شجاعت پیدا می شود

که زشتی های رایج وضع فعلی را قبول نکنند و حقیقت را بگویند و از نتیجه آن باک نداشته باشند و در هر حال آن حس شریف از میان نرفته است.

بدیع الزمان سعید نرسی در ترکیه و شیخ حسن البناء در مصر و مولانا سید ابوالاعلی مودودی در پاکستان همه قیام کردند و با عملیات انجام شده زمان مخالفت نمودند و با کمال بی باکی به فرمانروایان معاصر خود اعلان اعتراض دادند و آن ها را برای کارهای خلافشان به حساب رسی. یهودیان و مسیحیان می توانند این روح پیغمبری را در میان اوراق کتاب های قدیم خود پیدا کنند که فعلاً از آن صورت خارج شده است و در زندگی عملی یهود و مسیحی قرن ها است که چنان نمونه هایی یافت نمی شود، بلکه فقط در اسلام است که دست نخورده باقی مانده است. اگر دکتر کراگ آن طور که ادعا می کند مرد وسیع النظری باشد در این مورد باید در جستجوی میراث از دست رفته اش برآید.

نظر یهود

در زمانی که تهدید یهود برای بر هم زدن صلح جهان بلکه برای حیات و بقای بشر به جایی رسیده که بالاتر از آن نمی توان فرض کرد مطالعه یک تألیف دقیق و محققانه روی روابط فرهنگی یهود و عرب - و به تعبیر مناسب تر، یهودیت و اسلام ضرورت دارد.

مطالعه چنین کتابی گو این که ما مردم مسلمان از هر جهت با آن مخالف باشیم، نظر یهود را نسبت به ما روشن می سازد. مؤلف کتاب مورد بحث «سولومون داوید گویتین» است (1) که مدت چند سال در شهر بیت المقدس رییس مدرسه علوم شرقی در دانشگاه عبری بود و در آمریکا و اسرائیل در عداد بزرگ ترین شرق شناسان شمرده می شود. در اوایل به شدت منکر این داستان بود که یهودی ها یکی از قبایل عرب بوده اند و بدین جهت خاطر نشان می سازد که در عصر «عهد عتیق و در عهد تلمود» توده جمعیت بنی اسرائیل دهقان بوده اند و حتی قبایل بیابانی عبری که در عهد عتیق از آن ها نام برده شده با گله های گوسفندانشان در کناره صحرا زیست می کرده اند. در صورتی که عرب های بدوی در اعماق صحرا سرگردان بوده و شتر چرانی می کرده اند و جمعی از آن ها سوداگران و بازرگانان بین المللی بوده اند که در فاصله های دور دست به سوداگری مشغول بوده اند. اختلاف بین این دو در قوانین و اعیاد اسلام و یهود محسوس است. یهودی ها تقویمشان توجه خاصی به تغییر فصول دارد و

ص: 253

قوانین تلمودی به زندگی گوسفندداری و ده نشینی توجه دارد، در صورتی که تقویم اسلامی قمری است و به تغییر فصول و گردش سال عنایتی ندارد. شریعت از وضع بازرگانی و شهر نشینی بحث می کند. یهود به روز تعطیل شنبه و راحت کردن و جشن فصل محصول و خرمن اهمیت می دهد در صورتی که این گونه تعطیلی ها از نظر اسلام تقلیدی از شعایر ایام بت پرستی است.

گویتین سپس به بحث می پردازد و می گوید چگونه در بین قرن هفتم و نهم یهودی ها تحت حکومت اسلام، شخصیت و حیثیت خود را به عنوان مردمی دهقان پیشه از دست دادند و به کلی شهری شدند.

از آن جایی که اکثر کارهایی را که یهود بعد از دوره عهد عتیق و تلمود انجام داده تحت اداره حکومت اسلامی صورت گرفته است، قسمت اعظم کتاب در موضوع روابط فرهنگی بین یهودیت و اسلام بحث می کند و می گوید:

«مورتیس استینس نیدر(1) که یکی از بزرگ ترین محققان یهودی آلمانی است در مقدمه کتاب ادبیات عربی یهود که در 90 سالگی نوشته است راجع به اهمیت ارتباط بین یهودی های آلمان با یهودی هایی که با اعراب زندگی کرده اند بحث کرده و هر دو ارتباط را مساوی دانسته است. در اینجا به خود جرأت می دهم و با استاد بزرگ موافقت ندارم. علیرغم اهمیت زیاد نسبی هیچ یک از خلاقیت های مؤلفین یهود که در آلمان به وجود آمده و تحت تأثیر تماس با تمدن غرب نوشته شده و به همه اطراف جهان رسیده یا به حد اعلا در هر یهودی تأثیر عمیق داشته، مانند آثار نویسندگان یهودی بزرگ در دوران تمدن اسلامی قرون وسطی که در تماس با عرب به وجود آمده اثر نگذاشته است. علت این اختلاف واضح است؛ تمدن جدید غرب مانند تمدن قدیم یونان با فرهنگ مذهبی یهود اصولاً اختلاف دارد. اسلام از گوشت و استخوان یهودیت ساخته شده است. می شود گفت :

همان طور که عربی با عبری ارتباط نزدیک دارد، اسلام نیز همان اندازه با یهودیت ارتباط دارد. بنابراین یهودیت با کمال آزادی توانست از تمدن اسلام استفاده کند و در عین حال استقلال و به هم پیوستگی خودش را به نسبت زیادی بیشتر از آن چه در تماس با تمدن جدید غرب یا تمدن یونانی جامعه اسکندریه داشت حفظ کند. مقایسه کردن اظهارات محققین یهود قرون وسطی راجع به اسلام و عرب با اظهارات مؤلفان یهود که در طول قرن نوزدهم و

ص: 254

بیستم نوشته شده و از فرهنگ مجاور بحث می کند، بسیار آموزنده است. (برای مثال آلمانیّت و یهودیت که به وسیله هر من کوهن (1) نوشته شده است.)

در کتاب های کوهن، یهودیت تجویز شده است به جهت این که (صحیح یا خطا) اصولاً با عالی ترین دریافته های فکر آلمانی تطبیق می کند، در صورتی که اکثر نویسندگان یهودی قرون وسطی که در عربی مطلب نوشته اند هیچ وقت کوچک ترین شکی در خصوص برتری مطلق یهودیت نداشته اند. من این حقیقت را از این لحاظ تأیید می کنم که ایمان دارم چنان وضعی باید در عصر ما اقتباس شود. ولی فقط به منظور این معنی که یهودیت در داخل اسلام فرهنگی بود مستقل و مجزا و مطمئن و متکی به خود، با همه ارتباط نزدیک با محیط مجاورش هیچ وقت یهودیت چنان آثاری از خود نگذاشته که مانند آثار تمدن قرون وسطای عرب اسلام باشد (نقل از صفحات 130-129 همان کتاب).

خاورشناسان یهودی حتی بیشتر از همکاران مسیحی، خود را مجبور می بینند تا کنجکاوی کنند و منابع اصلی تعلیمات حضرت محمد صلی الله علیه وآله را به دست آوردند و حدسیات خود را پخش کنند به این که چگونه آن حضرت اعمال یهود و مسیحی را که آن روزها برای او مبهم بوده اقتباس کرده است. بدیهی است گوییتین بیشتر تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه وآله را اقتباس از یهودیت می داند که می گوید :

«همه این معانی ما را وادار می کند این سؤال بزرگ را مطرح کنیم و پرسیم که چه مذهب یا فرقه ای به محمد خدمت کرده و سرمشق مستقیم او بوده است. زیرا قرآن در جاهای مختلف به اشخاصی اشاره می کند که معلم پیغمبر بوده اند. (2) چرا یافتن راه حل برای این مسأله آن قدر مشکل است؟ علت های عمده اینها هستند.

قرآن شامل مقداری مواد است که در منابع یهود و مسیحی یافت می شود. این مطلب نه فقط از لحاظ ادبیات مشکوک عهد عتیق که ممکن است محمد از مجاری یهود و مسیحی با آن ها آشنا شده، باشد صحت دارد بلکه از آن جهت معتبر است که عناصری از طرز عبادت یهود و شعایی در اوایل امر در محافل مسیحی راه پیدا کرده اند.

موسی چهره ای است قاهر و پر عظمت در قرآن؛ من نمی خواهم به جنبه کمیت زیاد تکیه

ص: 255

NEHOG NAMREH -1

2- مؤلف که این سخافه را نقل می کند در حاشیه نوشته است: «دروغ است، در قرآن چنین اشاره هایی وجود اضافه می کند کسانی که در عصر ما قرآن را در آلمان چاپ می کنند و آیات زیادی را از بین می برند چنین دروغی هم می توانند بسازند.

کنم، گو این که به قدر کفایت مؤثر است، در مقایسه با عیسی که فقط چهار مرتبه در آیات مکی از او یاد شده است و در همان دوره های اول مأموریت محمد بوده است، نام موسی بیشتر از صد بار در قرآن ذکر شده است. نکته مهم تر این که داستان های راجع به موسی محدود به چند فصل نیست، بلکه در سراسر قرآن رایج شده و فکر موسی (پیغمبر صاحب کتاب) به حدی در شخص محمد اثر داشته که بلافاصله چنان کتابی آسمانی از فکر خود در آورد (العیاذ بالله مترجم).

هر چند تمایل و سیر جنبه های ریاضت و تقوای مذهبی با جلوه عظمت و هیبت روز قیامت به جنبه های ریاضت و تقوای مسیحیت نزدیکتر است تا به روش های معمول در محافل «ربی های یهود». طریقی که به وسیله این تضاد به نظر رسید همانا اظهار ساده ای است از طرف فرقه یهود که ممکن است ما آن را ناشی از آن بدانیم که در آغاز امر در محمد تأثیر بخشیده است، گو این که اصولاً و اساساً آنها یهودی های اصیل معمولی بوده اند، امکان دارد خودشان نیز تحت تأثیر ریاضت های راهبانه قرار گرفته و مقدای از اعمال آن را کسب نموده و نیز مقداری آثار ادبی آن ها را اقتباس کرده باشند با اطمینان اگر نگوییم همه اجزای آن، می توانیم بگوییم بیشتر قسمت های ریاضت های راهبانه ای که در قرآن راه پیدا کرده اند به نحوی از انحا در یهودیت قدیم وجود داشته است. نمازهای شبانه در کتاب مزامیر چندین بار ذکر شده و در زندگی فرقه ای که طومارهای بحرالامیت مربوط به آن ها است، نقش بسیار داشته است. در دوره های تلمودی، بحث و مطالعه در شب جای نماز شب را گرفته بود، سجد تا قرن دوم یکی از ارکان عبادت یهود بود که بعداً به واسطه این که راهب ها زیاد درباره آن تبلیغ می کردند به طور قطع «ربی ها» آن را نسخ کردند.

راه حلی را که برای این مسأله راجع به شخصیت مشاوران محمد دارم به نظر می رسد معقول ترین بیانی باشد حاکی از وضع آشتی ناپذیری در موضوع توحید که محمد از همان آغاز رسالتش بر عهده گرفته بود. این عمل را نمی شود ناشی از درایت و احتیاط و تدبیر طبیعی یا طریقه خاص او دانست، بلکه صرفاً ناشی از تأثیر نفوذ همان یگانه پرستان یعنی یهودیان بوده است.

در خاتمه می خواهم بگویم راه حلی را که در اینجا برای مسأله اصل اسلام طرح می کنم چه پذیرفته شود و چه نشود یک نکته مسلم است که در پیکاری که محمد با اعراب و هموطنان زمان خودش آغاز کرد و آن قدر پیروزی حاصل نمود این پیکارها چندین قرن پیش از آن در کوه های «یهودا» صورت گرفته بود («صفحه 58-52»)

باری نظریات اکثر محققین یهود امروز از این قبیل است.

از آن جایی که نویسنده کتاب مورد اشاره (گویتین)، خودش یهودی است برای او طبیعی و قابل ادراک است که باید همین راه را برود. زیرا نمی تواند قبول کند که قرآن کریم وحی الهی است. مگر این که از یهودیت دست بردارد و مسلمان شود. به هر حال دانشجو حق دارد از چنین محققى انتظار داشته باشد که بدون تغییر و تبدیل، وضع حقیقی هر مسلمانی را نسبت به عقایدش بیان کند. پیش از آن که به نقل افکار خودش پردازد.

در قرآن کریم به طور قاطع یهود و مسیحی اهل کتاب خوانده شده اند و عنایت و محبت مسلمانان نسبت به آن ها یادآوری شده است. این نکته نیز حقیقتی است مسلم که علاوه بر کتاب عهد عتیق پاره ای از مواد مندرج در «تلمود» و «مدراش» در قرآن کریم ذکر شده است بدین جهت محققین یهود فوراً جست و خیز راه می اندازند و این طور نتیجه می گیرند که اسلام فقط یهودیت مسخ شده یا قلب شده است!

تنها جواب اقناع کننده و قاطع درباره اصل اسلام همان جوابی است که به وسیله قرآن داده شده و آن این است که از آن جایی که همه پیغمبران خدا رسالتشان یکی بوده و حامل یک پیام بوده اند و کتاب های وحی شده یک حقیقت را تعلیم داده اند، پس مشابهت بین قرآن و کتاب های دینی قدیم ناشی از اقتباس و عاریه گرفتن و اخذ و تقلید نبوده و نیست، بلکه دلیلی است از اصل مشترک آن ها و این که شرع اسلام آن مقدار از قوانین موسی را که تأیید کرده در نتیجه ادعای یهود به این که ربی های یهود حضرت محمد صلی الله علیه وآله را تعلیم داده باشند نیست، بلکه ناشی از آن است که خدای متعال همان قانونی را که در کتاب های قدیم الهام فرموده دوباره در آخرین شکل نهایی رسالت نیز الهام فرموده و تأیید کرده است و از آن جایی که اسلام دارای ارزش های عالی و نگهبان حقیقت مطلق است، آیه هایی که به حضرت موسی علیه السلام الهام شده است به همان اعتبار اول باقی مانده و به حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دوباره الهام شده است. دعوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای اختراع مذهب تازه ای نبوده است بلکه تأییدی است برای حقیقت جاوید و وحی های سابق به سایر پیغمبران خدا.

بدین ترتیب اسلام توحید اخلاقی و عملی را تأیید می کند و بسیاری از قوانینی را که یهود بدان عمل کرده اند تصویب می نماید در صورتی که شعایر و افکار نژاد پرستی افراطی یهود را طرد می کند. همچنین اسلام دعوت و پیام جهانی مسیحی را حفظ کرد، در صورتی که اعمال بت پرستی را محکوم نمود و اینها اعمالی بودند سر تا پا فاسد و باطل.

ما مسلمانان چگونه می توانیم اسلام و حقیقت جاوید پیام الهی را تأیید کنیم و

تئوری های بی پایه خاورشناسان را به این که این دعوت از دیگران اقتباس شده مردود ندانیم؟

به هر حال به آن دسته از افراد شکاک که قرآن را کلام محمد صلی الله علیه و آله می دانند نه کلام خدا خاطر نشان می کنیم که هر دانشجوی تاریخ می داند، مذهب های ساختگی و سیستم های فلسفی همیشه شکست خورده اند.

دین « الهی اکبر» امپراطور هند که با مؤسس دین به یک باره مرد، دلیلی است کافی برای این حقیقت. سیستم های عاریتی که به وسیله بعضی مردم فرصت طلب ایجاد می شود هیچ وقت نمی تواند آن قدرت و احترام جهانی را پیدا کند که اسلام در طول چهارده قرن به دست آورده است. این مسأله از همان روزهای اول طلوع اسلام مطرح شد که آیا قرآن وحی الهی است یا اصل آن از فکر بشر تراوش کرده است. بلاغت و سادگی و قدرت ذاتی قرآن دلیلی است واضح و شاهدهی قوی به این که به وجود آورنده قرآن خدای متعال است. خطاب هایی که در قرآن به عنوان «ای پیغمبر، ای فرستاده»، دیده می شود. یا ضمیر سوم شخص در جاهایی به کار رفته که منظور خداست یا عبارت هایی از قبیل این که «ما به تو وحی کردیم، ما تو را فرستادیم»، حاکی از این حقیقت است و لسان قرآن این گونه است.

دلیل مستقیم اصل الهی بودن قرآن در سراسر قرآن کریم جلوه گر است و همچنین این اصالت در آثار مخصوصی که همراه هر آیه قرآن است دیده می شود و آثار اولیه نزول آیات شاهد منظور ماست. معاصرین رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد عینی آثار مرموز آیات قرآن بوده اند و دیده اند که در گوش شنونده چه تأثیراتی داشته است و به اصالت منشأ و مبدأ الهی آن ایمان آورده و دیده اند که چگونه چشم مردم حقیقت جورا باز کرده است.

به این نکته باید توجه کرد که این آثار و پدیده های قرآنی به دلخواه شخص یا اشخاص صورت نگرفته است. زیرا وقتی که آیات با آن گونه آثار، الهام می شد کسی نمی توانست از آثار آن جلوگیری کند یا این که آثاری به آن بدهد و چه بسا که در انتظار ورود آیه ای بود ولی وحی نمی شد.

این افتخار مخصوص اسلام است که همه قضایا و دلایل معقول یا نامعقول را که معاصرین حضرت پیغمبر و بدان وسیله می کوشیدند تا آیات قرآنی را به فکر شخصی او نسبت دهند، در قرآن ثبت و ضبط شده است و اگر اصل آیات جنبه بشری می داشت بایستی از ناحیه افراد مجاور و از ناحیه واسطه ها و مؤلفین و دیگران نیز نمونه ای به وجود می آمد.

ادعا شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیمات خودش را به وسیله خوشه چینی از

خر من محصولات کتاب های الهام شده سابق کسب کرده است، ولی قرآن کریم انکار می کند و می گوید آن حضرت خواندن و نوشتن نمی دانست (آیه 48 سوره 29) به علاوه باید دانست که کتاب عهد عتیق به زبان عربی در عربستان پیدا نمی شد و چند قرن پس از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود آمد و تورات که به زبان های بیگانه نوشته شده بود از دسترس مردم دور بود.

مقداری از افکار مربوط به عهد عتیق که ممکن است در میان مردم معمولی رایج شده باشد، بسیار مبهم و غالباً متضاد بود، به طوری که نمی توانست پایه و مبنای قاطعیت و گسترش و وحدت و نیرویی که در قرآن وجود دارد بشود.

و نیز گفته اند محمد صلی الله علیه و آله در سفرها با قبایل عربی آشنا شد که مسیحی شده بودند و افکارش را از آن ها گرفت، ولی مسیحیتی که در آن قسمت از جهان بدان عمل می شد آن قدر صورت نازلی داشت که از بت پرستی تشخیص داده نمی شد (1).

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«قبیله تغلب از مسیحیت چیزی جز عادت شراب خوردن یاد نگرفته است!»

و نیز این گفته درست نیست که «گویتین» می گوید: حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از آن که به مدینه آمد و در آن جا با علمای یهود تماس داشت تحت نفوذ تعلیمات یهود قرار گرفت.

حتی چرا که قبل از هجرت، تاریخ مقدس یهود با همه تفصیلات آن در سوره های مکی قرآن وحی شده و قرآن کریم کسانی را که به پنج فصل اول تورات عقیده دارند، محکوم نموده و لایق آن شناخته نشده اند که معلم یا سرمشق شناخته شوند (سوره 16، آیه 63).

در مدینه اوضاع و احوال روانی هر دو طرف، نفوذ یهود را بر فکر اسلامی عملاً غیر ممکن نشان می داد. (قرار داد سه جانبه بین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یهود و قبایل مدینه که به صورت رساله مستقلی تحت عنوان «اولین قانون اساسی مکتوب در جهان» نشر داده ام، شاهد آن است که یهود زعامت و ریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر خود پذیرفته اند - مترجم)

اکثریت ربی ها و وضع مخالفی به خود گرفته و در برابر آن حضرت جبهه بندی کردند و این چنین عملی از ابراز حس محبت معلمی و استادی بسیار دور بود. آن دسته از محققین یهودی که بی طرف بوده اند با کمال شوق مقدم آن حضرت را استقبال کردند و عده ای به اسلام

ص: 259

1- کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن تألیف جان دیون پورت محقق مسیحی را مطالعه فرمایید که بهتر از هر کسی این ادعا را رد کرده است. (مترجم)

گراییدند و از آن پس به عنوان شاگردی خود را معرفی می کردند و آن حضرت را استاد خود می دانستند. در میان دو دسته یهود (دسته ای مخالف و دسته دیگری خاضع و مطیع) دیگر جایی برای دسته سوم نبود. که عنوان استاد و معلم و قیم داشته باشند و هواخواه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز باشند.

حالا این مطلب باقی می ماند که آیا امکان داشت قرآن خودش به وسیله فکر و عقل شخص و کمک دیگران به وجود آمده باشد؟

می توان گفت تا حد معینی عقل توانسته باشد بطلان و کذب بت پرستی و پوچی خرافات را الهام داده باشد، ولی کدام عقل می داند که چنین مطالبی را جانشین بت پرستی نماید؟

قرآن تأیید می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از دریافت وحی نه کتابی را می شناخت و نه معنی ایمان را می دانست. در آن صورت نمی دانست چگونه خودش از هدایت مسایل مذهبی بهره مند گردد. آن حضرت نسبت به همه مسایل قضایی و اخلاقی و اجتماعی و شرح و تفصیل شعایی که در قرآن الهام شده است بی اطلاع بود.

این که محمد صلی الله علیه و آله توانست خدا و صفاتش را بشناسد به وسیله مطالعه کتاب نبود، بلکه به وسیله وحی بود و نیز فقط به وسیله وحی بود که توانست رابطه بین خدا و اشیای محسوس و غیر محسوس را تعیین کند و آن چه را برای انسان بعد از مرگ روی خواهد داد، تشخیص دهد.

بهتر است بدانیم چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً متن قرآن را تلقی می کرد. مطلب این است که با اراده خودش نمی توانست کوچک ترین تماس مجددی با قرآن داشته باشد بلکه درست همان طور که هر مفسری قرآن را تفسیر می کند آن حضرت به تفسیر آن می پرداخت، به شکلی که گویی قرآن مال او نیست و هر وقت برای مدت کوتاهی به منظور این که با ارواح مؤمنان با لطف و محبت مدارا کند و موانع مخالفین را از بین ببرد، اندکی در اجرا یا ابلاغ حکمی تأخیر می نمود، می بینیم وحی رسیده و به شدت او را تویخ می کرد. آن تویخ ها را با کراهت می پذیرفت و برای همیشه متن آن را ضبط می کرد با توجه به این معانی است که هیچ چیز از قرآن حذف و ساقط نشده است و هر نکته ای از آغاز تا انجام، حتی مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور کلی پیش بینی می شد و شکل می گرفت.

چه کسی می تواند نقشه کاملی را شکل داده و اجرا کرده باشد از چه کسی و از چه مقامی جز خدا، که این پیام از ناحیه او صادر می شد چنین عملی ساخته است؟ (نقل از کتاب اصل اسلام تألیف مرحوم محمد عبدالله در از استاد سابق تفسیر قرآن در دانشگاه الازهر قاهره که

کنیت مورگان آن را به نام «اسلام صراط مستقیم» به انگلیسی ترجمه کرده، چاپ نیویورک (1958). باری با وجود این شهادت قاطع و غیر قابل نقض که مرد محققى مانند گویتن باید از آن مطلع باشد، به دانشجویان اصرار می کند که کورکورانه و بدون اشکال این اظهار را از او بپذیرند که آن چه بین اسلام و یهودیت مشترک است باید نتیجه تقلید ماهرانه باشد!

به طوری که ملاحظه کردیم اگر رابطه بسیار نزدیکی بین آن چه محمد صلی الله علیه وآله آورده، یا قرآن شامل آن است با مذهب یهود وجود داشته باشد، باید گفت حتی ارتباط عجیب تری بین سیستم های تکمیل شده دو مذهب وجود دارد. مقایسه بین یهودیت ربی های تلمود و اسلام کلاسیک اصیلی که قضات و فقهای اسلام به وجود آورده اند. نکته الهام بخشی است که نمی توان آن را به تصادف و اتفاق نسبت داد، همه مشخصات عمده سیستم های آن ها با یکدیگر یا یکنواخت است یا بسیار شبیه، بدین قرار:

1- اسلام مانند یهودیت مذهب هلکه است که در عربی شریعه نامیده می شود، شریعه قانونی است که خدا آن را داده و همه جنبه های حیات را منظم می سازد، اعم از قانون یا نظامات عبادی و اخلاقی و اجتماعی و آداب و رسوم. هلکه نزد یهود و شریعه در اسلام، جوهر و روح مذهب است.

2- این قانون مذهبی مبتنی بر منقولات و روایات است که در عربی حدیث و در عبری با لفظی به همین معنی است که متمم قانون مکتوب شمرده می شود و آن عبارت است از «کتاب» و در زبان عبری تورات «شبیخ تاوا» که این کلمه نیز از همان اصل و ریشه گرفته می شود.

3- روایات تورات دو قسمت است، اول قانون با وسیع ترین معنی و مفهوم کلمه و دیگری اخلاق در ادبیات. اسلام و یهود هر دو دارای یک شکل پند و نصیحت و واجد داستان های کوتاه هستند.

4- اگر چه مسلمانان وقتی که دولتی داشتند، قوانین مذهبی خود را جمع و جور می کردند و هر چند با کلیساهای مسیحی که سازمان های مرتبی داشتند در تماس بودند، شریعت آنان مانند «هلکه» یهود کاملاً به وسیله محققین و علمای آزاد که سازمانی نداشتند تنظیم گردید. در اسلام کلاسیک امکان داشت حکام و فرمانروایان راجع به موارد و مسایل مخصوصی تصمیماتی بگیرند ولی هیچ گاه خودشان نه قوانین وضع کردند و نه رسماً به جمع آوری قانون پرداختند و نیز اسلام هیچ گاه مأمورین و رؤسای مذهبی متفرقی نداشته است که در مجلسی دور یکدیگر بنشینند و به نحوی که در مسیحیت معمول بود شورایی تشکیل دهند و آن شورا تصمیماتی صادر کند که به منزله قانون باشد.

5- در یهودیت و اسلام هر دو قوانین مذهبی به شکل نهایی مکتب های مختلف یا به صورت شعایی در می آمدند که اصولاً نماینده وضع خاص یک کشور معینی شناخته می شدند، مانند شعایر یهود فلسطین و بابل یا قوانین و شعایر مدینه و عراق و مفهوم مشترک هر دو مذهب این بود که این مکتب ها و شعایر همه متساویاً اصیل هستند.

6- استدلال منطقی مرتبط با تکامل قانون مذهبی در اسلام و یهودیت نزدیک به یکدیگر است به طوری که گویی با هم در ارتباط مستقیم بوده اند.

7- بحث و بررسی حتی مسایل قانونی در هر دو مذهب عبادت تلقی می شود. رجال مقدس مانند اسلوب رایج در یهودیت مرتاض یا راهب شناخته نمی شوند، بلکه دانشجویان قانون وحی شده الهی شمرده می شوند. بدین ترتیب علما در اجتماع اسلام دارای همان مقامی هستند که ربی های یهود واجد آنند و همان وظایفی را که ربی ها بر عهده دارند علمای اسلام نیز برعهده دارند.

8- قسمت اعظم قانون مذهبی اسلام در عراق تکمیل و جمع و جور شد و مرکز مطالعات و تحصیلات یهود نیز در آن زمان سرزمین عراق بود و باز توضیح صحیح این مشابهت ها بیشتر از آن چه جنبه و جدانی داشته باشد، ناشی از اصل مشترکی است که نمی توان آن را ناشی از تقلید و اقتباس دانست. مجدداً باید به این نکته توجه کرد که در طول تاریخ بسیار دیده شده است که مردم دارای عقاید مشترکی بوده اند و هر یک مستقل از دیگری یک سیستم و یک نوع اندیشه را به کار بسته اند و این موضوع نسبت به پیروان هر دو دین توحیدی روی داده است.

دلیل این که اسلام و ابسته به یهودیت نبوده است رشد و پیشرفت تاریخی آن است و این موضوع از اختلافات موجود بین دو کیش محسوس و مشهود است و اختلاف بین این دو از این لحاظ همان قدر شگفت آور است که مشابهت آن ها.

برای مثال می گوئیم، مفهوم جهاد یا کوشش و تلاش مجهز و سازمان یافته مردم صالح با مردم فاسد و پلید که در قرآن با آن همه تأکید شدید بیان شده است یکی از مهم ترین تعلیماتی است که هیچ کجای در ادبیات یهودی دیده نمی شود، همچنین حجاب یا جدایی دو جنس از یکدیگر و پرده نشینی زنان که یکی از مقررات غیر قابل انفکاک اسلامی است نزد یهود سابقه نداشته است .

موضوع دیگر این که شرع اسلام یکی از برتری های خود را بر کیش یهود این می داند که از مستی و بدمستی و آثار زشت آن نمی توان احتراز کرد مگر این که شراب و همچنین سایر

چیزهای مست کننده تحریم شده باشد. «ربی های تلمود» مستی را محکوم کرده اند ولی گاهی شراب را به حد اعتدال و در موارد خاصی، از چیزهای لازم زندگی می دانند.

شراب در تشریفات مذهبی یهود و رسوم اجتماعی آنان نقش مهمی بازی می کند.

هر کس کمترین اطلاعی از یهودیت داشته باشد می داند که رعایت از مقررات و تشریفات روز شنبه برای پرهیزکاران یهود و استراحت کردن در آن روز آن قدر اهمیت دارد که به هیچ وجه چنان قیودی در اسلام دیده نشده است و اسلام از آن اعمال احتراز دارد.

اگر چه تلمود که در نظر یهود محترم است طریق زندگی کاملاً معصومانه و شریفی را که خدا مقرر داشته است در بردارد، با این حال در آن جلد‌های ضخیم هیچگونه اثری از قانون بین المللی و روش جنگی و روابط بین یهود و غیر یهود دیده نمی شود، زیرا عقیده داشتند که یهودی ها همیشه به صورت اقلیت در داخل دولت غیر یهود زندگی خواهند کرد.

در نتیجه همین نوع فکر است که حتی پرهیزکارترین افراد یهود از این رفتار ظالمانه ای که با اعراب داشته و دارند پس از تحصیل قدرت و استقلال که به صورت دولت اسرائیل در آمده خود را در پیشگاه خدا مسؤول نمی دانند!

باری شرع اسلام بر خلاف وضع یهود قوانینی شامل حال مسلمان و غیر مسلمان دارد و قوانین الهی اسلام در این زمینه به دانشجویان مواد زیادی می آموزد.

چندین صفحه از این تألیف با طول و تفصیل زیاد راجع به رفتار جهودها تحت حکومت فرمانروایان مسلمان است و گوییتین به صراحت تمام اعتراف می کند که به استثنای چند مورد، جهودهایی که تحت حکومت اسلام زندگی می کردند وضع آن ها به درجات بهتر از وقتی بود که تحت حکومت همکیشان خودشان در اروپا زیست می نمودند. نیز این مرد به درستی، این اختلاف درباره این حقیقت را که شریعت برای موجودیت قایل شده، تشریح می کند در صورتی که کلیسا چنین حقوقی را تصریح نکرده است و باز درست می گوید که طرفداران سبک و اسلوب فرقه ای، کسانی هستند که دارای تعصب مذهبی می باشند نه مردم مذهبی اصیل. گوییتین مواردی از دوران «الحاکم» را در طول دوره فاطمی به عنوان نمونه ای از این تعصب نقل می کند ولی درست می گوید که اینها حوادث فوق العاده ای بودند و سپس تصدیق می کند که اصل اساسی حقوق اسلام که حق موجودیت سایر مذاهب اقلیت موحد را به رسمیت شناخته قاعده ای بود که به آن عمل می کردند (ص 89)

بدبختانه مؤلف کتاب این اصل را رضایت بخش نمی داند و وضع دولت اسلامی را نسبت به جهودها محکوم می نماید نه آن قدر و از آن جهت که با آن ها بد رفتاری شده است، بلکه

بدان جهت که برای آن‌ها حق برابری مطلق با مسلمانان قایل نشده اند.

در عربستان سعودی و یمن قوانین اسلامی هنوز کاملاً اجرا می‌شود. حتی چند سال قبل از این که هزاران آمریکایی در «ظهران» اقامت داشتند، عمال میدان بزرگ هواپیمائی در قسمت شرقی عربستان سعودی می‌خواستند کلیسایی برای خودشان بسازند ولی نتوانستند، زیرا به طوری که می‌دانیم در سرزمین اسلام نمی‌شود کلیسا تأسیس کرد.

این مسأله و امثال آن در حقیقت موضوعات کوچکی هستند. به هر حال موضوع بسیار جدی و مهم تر از همه این مسایل هدفی است که اخوان المسلمین در نظر گرفته اند و ادعا می‌کنند که آرزو و ادعای اکثریت مردم مصر این است که قوانین اسلام را از هر جهت در مصر رایج سازند و دولت اسلامی صحیحی روی کار بیاید. اگر اخوان و سایر همفکرانشان در سایر کشورها همان طریق را انتخاب کنند معنای آن این خواهد بود که مصر و سایر کشورها به شکل قرون وسطی در آیند، آنگاه مسیحیان و یهودیان وضع درجه دو می‌خواهند داشت.

رهبران انقلابی نظامی در مصر این موضوع را خوب درک کرده اند و بدین جهت با اخوان جنگیده اند، گو این که آن‌ها خودشان نیز اخلاص خود را بدین اسلام تأیید می‌کنند.

از آن جایی که قانون مذهبی را ساخته خدا می‌دانند و عقیده دارند که هیچ وقت نمی‌توان اصول و ارکان آن از قبیل وضع اشخاص غیر مسلمان را تغییر داد در این صورت تنها راه حفظ احترام آن این است که قانون مذهبی اصلاً مورد استفاده واقع نشود! مثلاً قانون کلیسای کاتولیکی رم در جاهایی که مردم معتقد به کاتولیک تمرکز یافته‌ای شده اند، مورد استفاده واقع نمی‌شود با این حال زبانی به کیش کاتولیکی وارد نیامده بلکه حیثیت آن در نظر پیروانش تقویت شده است. (1) شیوع و رواج قوانین مدنی جدید در مصر و ترکیه به اسلام ضرر وارد نموده بلکه آن را از این که هدف انتقاد قرار گیرد، نجات داده است.

همان فکری که مصر هشتاد سال قبل از این کرد و قوانین مدنی جدید را قبول نمود، در حقیقت باعث خوشبختی شده است. (2) پیش آمد مسایل جدید رنگ تازه‌ای به وضع روابط یهود و عرب در حکومت اسلام می‌دهد، به طوری که دیده ایم وضع یهود در داخل جامعه اعراب مسلمان بهتر از آن است که در اروپای قرون وسطی از آن برخوردار بودند، ولی فقط

ص: 264

1- قوانین کاتولیکی کلیسای رم قوانین بشری هستند به نام قوانین مذهبی ولی قوانین اسلام قوانین الهی است و جعل بشر در آن مداخله نداشته است. (مترجم)

2- این عمل یادگار دوره استعمار و سیطره انگلیس در مصر بوده که به همان صورت باقی مانده است. (مترجم)

به یک نسبتی، اصولاً یهودی‌ها و سایر اقلیت غیر مسلمان در درجه دوم اجتماع قرار گرفته بودند و در نتیجه وضع نامطلوبی داشتند و حتی خطرناک، هیچ نوع تبعیضی در مسایل، چه مذهبی و چه غیر مذهبی نمی‌تواند اساس هم زیستی رضایت بخشی قرار گیرد (نقل از همان کتاب صفحه 87-88).

این انتقاد از طرفی نامعقول و تحریک آمیز و از طرف دیگر گمراه کننده است. مؤلف کتاب، ما را فریب می‌دهد و اغفال می‌کند به این که تعدی کردن بر اقلیت، محصول انحصاری تعصب مذهبی قرون وسطی است و دولت‌های روشنفکر قرن بیستم چنین روشی ندارند، در صورتی که این اظهار خطا است؛ زیرا تاریخ، هیچ‌گاه شکنجه‌هایی مهیب تر از آن چه به وسیله کشورهای به اصطلاح مرفعی امروز بر مردم تحمیل می‌شود ندیده است.

به وضع اسف انگیز سرخ پوستان شمال آمریکا و مهاجران رنگی در انگلستان و سیاه پوستان آفریقای جنوبی و تبعیضات جماهیر شوروی علیه ملت‌های غیر روسی و کشتارهای دسته جمعی تبتی‌ها به وسیله کمونیست‌های چینی و گرفتاری مظلومانه ملسمانان هند در حکومت غیر مذهبی هند که هر روز به دست اکثریت هندوها مورد ظلم و شکنجه قرار می‌گیرند توجه کنید.

آیا تقسیمات غیر قابل اجتنابی که در میان مردم بر اساس ایمان و ایدئولوژی (طرز تفکر) به وجود می‌آید طبیعی تر از تبعیضات نژادی یا ملی نیست؟

انسان می‌تواند عقیده اش را تغییر دهد ولی هیچ کس نمی‌تواند نژادش را تغییر دهد.

هیچ دولتی چه غیر مذهبی و چه مذهبی که بخواهد زنده بماند نمی‌تواند با اراده و دلخواه زمام قدرت را در اختیار گروه رقیب و مخالفی بگذارد که منسوب به ایدئولوژی (طرز تفکر) او نیستند. چگونه در غیر این صورت دولتی می‌تواند انجام وظیفه کند و جز از کسانی که هم فکر و هم ایمان او هستند انتظار اجرای امر داشته باشد؟

آیا دولت دموکرات ایالات متحد آمریکا به کسی که معتقد به کمونیستی باشد اجازه می‌دهد که رییس جمهور شود؟ و همچنین آیا یک دولت کمونیست می‌تواند مثلاً یک نفر وکیل دعای سرمایه داری را به عنوان نخست وزیر انتخاب کند؟

با توجه به همین منطق چگونه می‌توان از دولت اسلامی انتظار داشت که اجازه دهد مثلاً پست‌های مهم دولتی به یهودی واگذار شود که اصولاً دشمن اساس آن بنایی است که سیستم حکومت روی آن قرار گرفته است؟ تاریخ شاهد این حقیقت است که در هیچ جا اقلیت‌ها بیشتر و بهتر از حمایتی که از جان و مالشان در کشورهای اسلامی به عمل آمده یا از آزادی و

استقلال مذهبی و فرهنگی برخوردار بوده اند وجود نداشته است.

اگر «گویتین» راضی نیست بسیار آموزنده خواهد بود تا بدبختی ها و صدماتی را که مسلمانان غرب در سرزمین هایی که اسرائیل از آن ها غصب کرده تحمل می کنند، ببیند، و بخندد و آن را با وضع سابق یهودی هایی که در کشورهای اسلامی زندگی می کرده اند مقایسه کند.

معیار حقیقی خصوصیات هر ملت و میزان صحیح ایدئولوژی (طرز تفکر) آن ها وقتی به دست می آید که آن ملت قدرتی به دست آورده باشد.

در مورد یهود باید گفت :

قدرت، مردم رنجدیده ای را مبدل به وحشی ترین ستمکاران نموده است.

بهترین تألیف مستندی که در این موضوع در دسترس است کتابی است به نام «اعراب در اسرائیل» تألیف صبری جریس که یک وکیل دعاوی محترم مسیحی است مقیم حیفا و در واقع یکی از اتباع و سکنه اسرائیل، خواندن این کتاب در حقیقت بسی ناراحت کننده است.

صبری جریس به ما نشان می دهد که چگونه المثنی یا چهره نسخه دوم همه زجرها و مشقت های سابق یهود در روسیه تزاری اینک در اسرائیل به معرض نمایش گذاشته می شود. در این باره توجه به این نکته جالب است که اتفاقاً اکثر شخصیت هایی که در اسرائیل مقامات عالی را احراز کرده اند همان کسانی هستند که در روسیه تزاری متولد شده اند!

در حال حاضر اعراب همان وضع سابق یهود را به خود گرفته اند که در «گیتو» زندگی می کردند و به موجب اوامر نظامی در «منطقه ممنوعه» و به هر حال این تبعیض به شدتی در مورد اعراب اعمال می شود که برای اعراب بسیار مشکل بلکه غالباً غیر ممکن است فرزندان شان در منطقه اشغال شده تحصیل کافی بنمایند یا استخدام شوند.

مطابق قوانین اسرائیلی مهاجرین یهود خود به خود به محض ورود به خاک اسرائیل از تابعیت کامل برخوردار می شوند در صورتی که اعراب بومی که قرن ها در این ناحیه زندگی کرده اند قانوناً اجنبی یعنی بیگانه شناخته می شوند! صبری جریس به سال 1966 کتابش را به زبان عبری منتشر کرد و به فاصله اندکی انتشار آن ممنوع شد و مؤلف فعلاً در زندان به سر می برد و به طوری که معلوم می شود زندانی شدن وی علتی ندارد جز این که اتفاقاً عرب است و همین جرم برای او کافی است!

گویتین در جای دیگری می گوید :

« فاجعه عظیم و مصیبت این است که تاریخ خاورمیانه با وضع حاضر دچار بن بست شده

و روابط عرب و یهود به این صورت درآمده است.

صهیونیسم یعنی ایده آل (آرمان و آرزوی) بازگشت یهود به کشور اصلی خودش! و از سر گرفتن زندگی ملی معمولی در خاک خود! به طور قطع اصولاً فکر صحیح و درستی بود. (1) صهیونیسم به وجود آمد تا به یهودیانی که رنج‌دیده بودند یا در معرض خطر رنج‌دیدگی قرار گرفته بودند برای زندگی مجال و فرصت تازه ای داده شود و ضمناً «ویروس» حس ضدیت نژاد سامی از ملت‌هایی که یهود در میان آن‌ها زندگی می‌کند از بین برود و رفاه و آسایش و حیات فرهنگی به سواحل مدیترانه (بحر ابيض متوسط) داده شود. (2).

بسیاری از این مقاصد انجام شد! بالغ بر یک میلیون و نیم مردمی که در درجات گوناگون، در معرض شکنجه و آزار قرار گرفته بودند خانه تازه ای پیدا کردند! به طور قطع یهودی‌ها علیه همسایگان عرب در هیچ‌جا خصومت و عداوتی از خود بروز نداده‌اند (ص 11).

اظهار این که صهیونیسم جنبشی کاملاً بشر دوستانه، انسانی و صلح‌جویانه بوده و هست و به همین نیت به وجود آمده تا تضییقاتی را که در میان مردم است (3) از بین ببرد ضرورتی ندارد! زیرا به این قصد و به این نیت به وجود آمده که با سهولت از فشارها و تضییقاتی که در میان مردم وجود داشت جلوگیری شود و باز افزودن بر این معنی که پیش‌تازان نهضت صهیونیسم که باین جنبش واقعیت دادند جمعیتی بودند صلح‌جو. (4)

و بنابراین همه این مصیبت‌ها ناشی از اشتباه اعراب بود که حمله به یهود را آغاز کردند، در صورتی که یهودی‌ها پس از مبارزه‌های خطرناک مکرر با کمال بی‌میلی فقط به منظور

ص: 267

-
- 1- کشور خودش را آقای پروفیسور چنان قاطع می‌داند که گویی همه مردم جهان مالکیت یهود را بر فلسطین صحه گذاشته‌اند. (مترجم)
 - 2- بی‌شرمی این استاد مؤلف کتاب را ملاحظه کنید که اخراج بیشتر از یک میلیون مردم را با آن نحوه ستمگری از خانه و لانه‌شان به صحرا، تهیه آسایش و رفاه برای سکنه اطراف مدیترانه تعبیر می‌کند (!) (مترجم)
 - 3- آن همه جنگ و خونریزی در خاک فلسطین معلوم می‌شود به دست اعراب صورت گرفته است نه به وسیله یهود و صدها بار شکایت همسایگان به شورای امنیت به گوش این استاد مغرض نرسیده است (پناه بر خدا از بی‌شرمی) (مترجم).
 - 4- آفرین بر این شرم و حیای استاد دانشگاه و خاورشناس که این قبیل فجایع و قتل و غارت را جنبشی بشر دوستانه و انسانی و صلح‌جویانه می‌داند و مطلب را بدیهی می‌شمارد! باید چنین باشد زیرا غیر از جهودها در دنیا بشری و انسانی وجود ندارد! (مترجم).

قصاص و انتقام دست به کار شدند. با این که این مصیبت از هر جهت در حال حاضر برای هر دو طرف مرز، مشکلاتی فراهم ساخته و دامنگیر همه شده است (!) (ص 232 مدرک سابق).

مؤلف کتاب، تضادهای بین اسرائیل و همسایگانش را به شرح زیر بیان می کند که می گوید :

اسرائیل اصولاً جامعه ای غیر طبقاتی است در صورتی که جهان عرب به صورت فئودالیزم (اقطاعی) باقی مانده است. (1) شکاف بین اعراب که با روایات و منقولات زندگی می کنند و روابط مدرن و متجددانه بین دو جنس (زن و مرد) در اسرائیل و آداب جامد و رسوم کهنه ای که اعراب دارند با غیر رسمی بودن افراطی، تضاد شدید دارد.

چه کسی می تواند باور کند که این مسایل ناچیز ربطی به مطلب داشته و آن ها راکم و بیش جزء علت این حوادث بدانند .

مؤلف در همان صفحه اول کتاب اعلام می کند که مقصود او فقط بحث در امور فرهنگی است و از مسایل سیاسی احتراز خواهد کرد در صورتی که این موضوع که نکته ای است سیاسی، حذف نمی شود و بدلتخواه خودش چنین نتایج مضحکی می گیرد و حتی اگر از بحث جنبه های سیاسی احتراز می کرد هیچ وقت اقتضا نداشت که از نظر اخلاق آن را مورد بحث قرار دهد.

باید پرسید به چه دلایلی متفکران یهود تجویز می کنند که ملتی به تمامه از هستی ساقط شود و از تمام حقوق سیاسی محروم؟

تجزیه و تحلیل این مسأله بسی ثمر بخش تر است، ولی مؤلف بدبختانه ترجیح می دهد به کلی از چنین بحثی تجاهل کند به طوری که گویی اصلاً در فلسطین ملتی وجود نداشته است.

مؤلف که خود از طرفداران سرسخت تبلیغ صهیونیستی است به ما می گوید که مخالفت اعراب با رژیم صهیونیست به وسیله چند تن از رهبران خود خواه و فاسد عرب ایجاد شده است و اگر اعراب به حال خود گذاشته می شدند چیزی غیر از این نمی خواستند که با یهود در حال صلح و سلم زندگی کنند.

ولی من این سؤال را مطرح می کنم و می پرسم که :

اگر جمعی از مردم جای دیگری از جهان خود را با چنین گرفتاری و مشقتی که اعراب

ص: 268

1- لیلیانتال محقق کلیمی در کتاب « اسرائیل به چه قیمتی تمام شده است » می نویسد در اسرائیل یهودی های غیر اروپائی و غیر آمریکائی در کمال حقارت به سر می برند. (مترجم)

فلسطین دچار شده اند مواجه می دیدند آیا همان عکس العمل را از خود نشان نمی دادند؟

آیا برای هر نوع مردمی، بر حسب موازین ملی، این قدر مقاومت در برابر کسانی که هستی آن ها را غارت می کنند، طبیعی نیست؟ و نباید تا جایی که می توانند قیام و اقدام کنند؟

از این گذشته آیا اسرائیلی ها هیچ گاه در چنین سرزمین غصبی می توانند احساس امنیت کنند و زندگی راحتی داشته باشند؟ نقطه درخشانی که در این تصویر تاریک وجود دارد همان روح لطیف جوان اسرائیلی است که سختی و مشقت جنگ را تحمل کرده و هنوز تحمل می کند و در حال حاضر با اسف انگیزترین شرایط روبه رو است. به حقیقت این گفتار ایمان دارم که این دسته از جوانان اسرائیلی نه از اعراب نفرت دارند و نه به آسانی آن ها را از دست می دهند بلکه در این وضع بلا تکلیفی (که نه برنده هستند و نه بازنده) دچار مصیبتی شده اند که باید لاینقطع با آن بجنگند تا این که صلح و سازشی به وجود آید.

مؤلف در جای دیگر می نویسد:

«اگر مجاز باشم این بحث را به صورت قیاس و تمثیل خاتمه دهم خواهم گفت:

اسرائیل در میان خانواده ملت های خاور میانه از طرفی برادر بزرگتر و از طرفی برادر جوان تر و کوچک تر شناخته می شود. به این معنی که این ملت با داشتن مذهبی صلح جویانه و دولتی از خود با ادبیات خاصی، مدت ها پیش از آن که ملت های فعلی خاور میانه به وجود آیند، بروز و ظهور داشته و بسیار از موارث خودش را به این ملت ها سپرده است. از طرفی دیگر این ملت دوباره در همین اواخر با زبان و دولت و ملتی از خود پا به عرصه وجود گذاشت. به عنوان برادر سالخورده تر مجبور است با سایر اعضای این خانواده بسازد و به آن ها عنایت داشته باشد و این وظیفه را گمان می کنم به میزان زیادی انجام داده باشد، زیرا بر خلاف تعرضات و انزجارهای شدیدی که علیه او شده است، در مطبوعات و ادبیات عبری متانت و وقار و حتی محبت و و داد دیده می شود. (1)

به هر حال مردم نه فقط وظائف و تکالیفی دارند بلکه دارای حقوقی هستند. به عنوان برادر سالخورده که راه را صاف کرده و برای این کار رنج و مشقتی تحمل نموده است فرزند بزرگتر غالباً در خانواده خرسندتر از همه نیست.

اسرائیل مستحق کمی رعایت و ملاحظه و حتی احترام است (!) و به عنوان برادر جوان تر

ص: 269

1- این معانی نیز برای فریب دادن اعراب و گول زدن مردم دنیا و ملت آمریکا است و گرنه از ستمگری های صهیونیستی چنین انتظاری خطا است. (مترجم)

تشویق لازم دارد و حتی کمک (!) مقصود من توقعات از اعراب است (!) با در نظر گرفتن وضع فعلی این پیشنهاد، غیر معقول و خلاف منطق به نظر می‌رسد ولی اگر وضع یکی دو نسل بعد را در نظر بگیریم معقول خواهد بود.

مشقت‌ها و رنج‌های بزرگی که یهود تحمل کرده فقط مورد نظر و علاقه نیست بلکه فرزندان یهود در تأمین رفاه و آسایش سایر ملت‌ها سهم زیاد داشته‌اند بدین ترتیب یهود حق دارد که خانه کوچک او که برای پایان دادن به بدبختی وی ایجاد شده از تعرض مصون بماند و محترم شناخته شود. (1) ملت‌های زیادی که دارای سازمان‌هایی بوده‌اند در سازمان ملل متحد در حقیقت این عمل را انجام داده و این خانه را به او داده‌اند (!) همسایگان اسرائیل باید همان رویه را تعقیب کنند! من اطمینان دارم که آن‌ها همین کار را خواهند کرد گو این که این پیش‌بینی مدت‌ها طول بکشد تا عملی گردد (ص 233 و 234 همان کتاب).

بهترین راه صلح و سازش یهود و عرب چیست و چگونه می‌توان چنین کاری را انجام داد؟ داروی شفابخشی که استاد گویتین برای طرفین تجویز می‌کند این است که همه و همه شاگردان مطیع تمدن غرب بشوند و میراث روحی و معنوی خود را در پرتو این معنی از نوارزایی کنند (!) و سرانجام وقتی که تشخیص دادند چه مشترکاتی دارند برای همیشه پس از این تشخیص، برادرانه با کمال خرسندی با یکدیگر زندگی خواهند کرد.

در این برادری ایده آل یهود و عرب، به طور قطع یهود باید مسلط باشد ولی برای اسلام جایی نیست! گویتین جای دیگری می‌گوید :

بهره‌برداری از خدمت‌های ارزنده یهود یا مسیحی و او را در حال حقارت نگاه داشتن در میان دولت‌های مسلمان و جوامع مشابه آن در دوران قرون وسطای اسلام رایج و شایع بود. قانون اسلام، مانند هر قانون دیگری که زاید بر هزار سال پیش وضع شده باشد هیچ‌گاه نمی‌تواند پایه و اساس جامعه مدرن سالمی باشد.

و حقیقت امر این است که جز در کشور سعودی در هیچ یک از کشورهای عرب به عنوان

ص: 270

1- دل این آقای استاد خاورشناس یهودی بسیار نازک است و توقعاتش نامحدود!!! چه بسا که جامعه بی‌خبر آمریکایی را با چنین مطالبی گمراه کند ولی کسانی که ستمگری‌ها و غارتگری‌ها و اعمال وحشیانه بیست و چند ساله صهیونیست‌ها را دیده و شنیده‌اند فریب نمی‌خورند. ملت‌هایی در سازمان ملل متحد با اغوای ترومن (که بمب اتمی بر سر مردم هروشیما فروریخت) رأی به تأسیس اسرائیل داده‌اند که مطیع امر او بوده‌اند یا کسانی که پول یهود آن‌ها را خریده‌است. استاد مطمئن باشد همانطور که همه ستمگران مغلوب شدند این ستمگر قرن بیستم نیز مغلوب حق خواهد شد. (مترجم)

قانون اساسی اجرا نمی شود. به هر حال چنین قوانینی در شرع اسلام برای غیر مسلمان مخصوصاً یهود بی پناه هنوز با مفهوم وسیع آن وجود دارد و این که یهود موفق شده باشد دولتی تشکیل دهد یا جنگی راه انداخته باشد طبعاً برای بسیاری از اعراب این چنین فکری طغیان و عصیان تلقی می شود (کتاب سابق ص 12) در جای دیگر می گوید :

چنین به نظر می رسد که فقه اسلامی دوران خودش را طی کرده و چیزی از آن باقی نمانده است. جوانان مسلمانی که مذهب را جدی تلقی می کنند کم و بیش در همان وضع جوانان مسیحی و یهود معاصرشان بسر می برند و شروع به تجسس کرده اند تا راه تحقیق مذهب در خدمت اجتماع را پیدا کنند، ولی مسأله مورد شک دادن تجربیات مذهبی، همان طور که برای دیگران فوریت و عظمت دارد، برای آن ها نیز در همین حکم است. بدین ترتیب در خارج از مرزهای عقیده و مرزهای دولت ها، جویندگی مشترکی برای حقیقت جاوید در حال آغاز شدن است. این که چه وقت و چگونه این تجسس تازه قدرت اجرایی به خود بگیرد و بر تعصبات ملی غلبه کند هنوز معلوم نیست. در همه حوادث حتی در نطق مذهب در نظر ناظرین سطحی، کمتر حالت عزلت و انزوا دارد (ص 229 همان کتاب) حالا ببینیم برای تشریح در متلاشی کردن اسلام در سرزمین های عرب مؤثرترین عامل چه خواهد بود؟

اولین و نزدیک ترین هدف «گویتین» زبان عرب است که می گوید: عرب ها همیشه سخت به زبانشان علاقه مندی نشان داده و در بیان بلاغت و لطف و زیبایی و صناعت لفظی زبان خودشان به شدت سماجت و اصرار ورزیده و در تلطیف آن کوشا بوده اند و مسأله سبک و اسلوب زبان تنها امتیاز تمدن اصلی آن ها بوده است (1) یهودی ها همیشه به تمرکز افکار پرداخته و هیچ گاه از نزدیک به زبان ملی خود نجسبیده اند و به ظاهر کمتر توجه کرده اند مخصوصاً به بلاغت و زیبایی لسان و بیان، نتیجه این شد که اعراب از فرط تعصب و علاقه به زبان خود که آن قدر آن را مورد مطالعه قرار دادند، این زبان را بر اکثر مردمی که بین اقیانوس اطلس و جبال ایران زندگی می کردند تحمیل نمودند در صورتی که یهودی ها از زبان خودشان دست برداشتند و اغلب و اکثر یک زبان را به زبان دیگر تبدیل می کردند. نمی توان

تردید کرد که اعراب قدیم برای بیان شفاهی و نظم قریحه خاصی داشتند و نیز نمی توان

ص: 271

1- باید چنین باشد و باید چنین می بود. زیرا جرجی زیدان در تاریخ ادبیات عرب می نویسد: وسعت و گسترش زبان عرب از آن جهت اهمیت دارد که این زبان، جامع همه زبان های مهم خاورمیانه از قبیل زبان بابلی و فنیقی و ساری و عبری و سایر زبان ها بوده و وارث همه اصطلاحات علمی زبان های قدیم گردیده است و به همین دلیل هیچ زبانی به غنای زبان عرب باقی نمانده است (مترجم)

تردید کرد که عربی کلاسیک (مدرسه ای) با آن شکل صرف و نحو پرمایه و فوق العاده پردامنه و غنای کلمات و لغات دارای خلاقیت بی نظیری است.

بنابراین طبیعی است که آفرینندگان این زبان بایستی به شدت نسبت به آن علاقمند می بودند و آن نیز مولود سابقه زندگی صحرائی بود که روایات و اشکال ثابتی را می طلبد و این مذهب نبود که باعث شد تا قرآن همه جا به زبان اصلی خوانده شود. (1)

کتاب عهد عتیق که در زبان عبری بود به وسیله یهودی ها و برای استفاده خودشان به زبان آرامی و یونانی و عربی و بسیاری زبان های دیگر ترجمه شد. این فقط به واسطه علاقه و اخلاص اعراب به زبان خودشان بود که کتاب مقدس آن ها جز با زبان خودشان به زبان های دیگر خوانده نشود.

اعراب از اهتمام و عنایت زیادی که به زبان خود ابراز کردند و افرترین پاداش ها را گرفتند. از طرف دیگر باید تصدیق کرد که جنبه قداست زبان و مبالغه در شکل ظاهری بیان اثر نامطلوبی در تکامل معنوی همه مردم عرب زبان داشته است این معنی را انسان در ادبیات آن ها احساس می کند.

همه کسانی که در عربی مطلب نوشته اند کوشش آن این بوده که اصطلاحات مربوط به بلاغت و تشبیه و قیاس و تمثیلات جسورانه و مجازهای غیر معمول را به کار برند.

نظم عربی ممکن است با یک شیء زینتی مقایسه شود که شکل یک نهال یا حتی شکل یک حیوانی را به خود بگیرد که مقصود نشان دادن و جلوه دادن نباشد بلکه مقصود این باشد که شکل خیالی نامعقول و محسوس و مستبدانه ای را نشان دهد!

باری دوری خلاقیت ادبی از زندگی حقیقی مقرون با جنبه های سنتی و روایتی و منقول، شاید یکی از علت های جمود شدید معنوی بوده است که اعراب بدان گرفتار شده و تا امروز نجات نیافته اند.

نبوغ ادبی عبری چه قدر با ادبیات عربی فرق داشته است! فقط مقداری جزئی از آن باقی مانده است. ولی عوامل و انگیزه های آن چه قدر غنی و پرمایه و چه قدر نزدیک به زندگی، به هیچ وجه هنرنمایی در آن منظور نبوده است بلکه همه اهتمام و توجه روی احساسات و

ص: 272

1- غرض ورزی و خبث طینت این استاد عنود متعصب را ببینید که با چنین مطلب بدیهی معارضه می کند، آیا این استاد بی خبر است که میلیون ها مردم غیر عرب قرآن را بدون توجه به عربی بودن آن برای تبرک و تیمن می خوانند. (مترجم)

افکار صحیح متمرکز شده است. اگر ادبیات عربی را با زینت مقایسه کرده ایم می توانیم خلاقیت عبری را به مردی که زنده است تشبیه کنیم.

به هر حال نداشتن اشکال ادبی ثابت، نتیجه آن این بوده که ادبیات مربوط به عهد عتیق عملاً حتی در خود اسراییل مقلدینی پیدا نکرد در صورتی که شعر سازی تصنعی عربی دنباله و تعقیب شگفت آوری پیدا کرد حتی خارج از مرز دورنمای زبان عربی. (1)

تکامل نظم عبری همراه با خطوط سیر عربی در قرون وسطی یکی از این نمونه هاست. در عالم ادبیات درست مانند زندگی غالباً ارزش های عالی تر نه بلکه شکل های مؤثرتر به حساب می آیند (ص 45-43 همان کتاب) در جای دیگر می نویسد:

در اروپای غربی تسلیم شدن لاتین به زبان های محلی و روی کار آمدن زبان ها و لهجه های محلی، نشان دهنده انتقال از دوره قرون وسطی به دوره های تازه بود. کشورهای عربی در چنین وضعی هستند.

اختلاف بین زبان ادبی کلاسیک (مدرسی) و زبان های محلی حتی زبانی که به وسیله تحصیل کرده ترین اشخاص، تکلم می شود با همه آثار منفی آن، یک نوع دوگانگی در ادبیات تکامل معنوی؛ به طور کلی و حتی در اخلاقیات به شدت محسوس است.

بیست سال پیش به نظر می آمد که مصر عملاً درباره این مسأله مهم کاری خواهد کرد. من به طور اختصار به خود جرأت می دهم بگویم که اگر در آن زمان استقلال می داشت و از اندک خلاقیتی برخوردار بود و مجموعه ای مفرح از داستان های کوتاه به لهجه های محلی به وجود می آوردند امروز می توانست زبان ملی داشته باشد که آن دوگانگی را که تا آن حد برای فکر عرب مضر است از بین برده باشد (صفحه 133 و 134 همان کتاب)

به عبارت دیگری «گویتین» می گوید که عربی کلاسیک (مدرسی) قرآن کریم نمی تواند جوابگوی احتیاجات جامعه مدرن (نو) باشد و بدین جهت لهجه های محلی باید به جای آن ترویج شود و به طور رسمی در سراسر جهان عرب وسیله نشر ادبیات و بیان مطبوعات شناخته شود. بعضی از مهم ترین نویسندگان و روشنفکران با این نظر موافقت کرده، طرفدار این معنی شده اند که لهجه های محلی جانشین لسان رسمی گردد.

سلامه موسی نویسنده مصری پیشاهنگ و معرکه آرای این جنبش بود و عده ای دیگر از

ص: 273

1- چ رسانس ادبی اروپا را مورخین و محققین زابیده ادبیات عمیق و لطیف عرب مخصوصاً آثاری از قبیل «مقالات حریری» و امثال آن می دانند. (مترجم)

رجال ادب نیز با او موافقت کردند. ضمناً باید دانست که اگر به این جنبش اجازه داده شود تا راهش را طی کند هر یک از کشورهای عربی و اسلامی بلکه هر یک از ایالت‌ها بلافاصله به ترویج زبان خودش دست خواهد زد و دیگر زبان عربی زبان بین‌المللی نخواهد بود و روابط اعراب با قرآن و ادبیات قطع خواهد شد و در نتیجه این عمل به کلی از این میراث اسلامی محروم خواهند گردید.

آن‌گاه با جانشین شدن الفبای لاتین به جای خط عربی دیگر مسلمانان استعداد خواندن قرآن را از دست خواهند داد و در نتیجه همه میراث فرهنگی و ادبی آن‌ها برایشان بی‌معنی خواهد بود.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که پشت سر نمایش مکارانه «گوییتین» توطئه یهود بی‌پرده و آشکار محسوس و مشهود است. (1)

نظریه سکولار

* نظریه سکولار (2)

«اسلام در تاریخ معاصر» نام کتابی است که ویلفرد کنتول اسمیت (3) آمریکائی به سال 1957 آن را تألیف کرده است. بحثی که در این کتاب مطرح شده عبارت از تجزیه و تحلیل عکس‌العمل روشنفکران جهان عرب و ترکیه و هند است در برابر برخورد و تعارض تمدن قرن بیستم و اضافه می‌کند که:

این تألیف برای مطالعه خوانندگان مسلمان و غیر مسلمان هر دو نگاشته شده است و ضمناً پیشنهاد می‌شود که برای تطبیق و سنجش مطالعات مذهبی در حال حاضر اداره‌ای تأسیس شود و ارتباطی برقرار گردد. وظیفه این اداره حکم می‌کند که اعضای آن علاوه از توضیحات علمی که خواهند داد، برای مبانی مذهبی معیار و میزان تازه‌ای را در نظر خواهند گرفت تا این که حداقل برای دو نوع سنت مختلف در یک زمان، قابل فهم و اقناع‌کننده باشد.

اگر این عمل نتواند به افراد غیر مسلمان، رفتاری را که از مسلمانان می‌بینند به خوبی

ص: 274

1- زمزمه‌های تغییر خط در کشور ما که هر چند سال یکبار تجدید می‌شود و راه انداختن آن همه سر و صدا در جرائد و نثار درود فراوان به روان فلان شاعر بی‌مایه به نام «نوپرداز» و گرم کردن بازار بی‌مایگان همه و همه ناشی از همین توطئه است تا ملت ایران نیز از آن همه ثروت و نعمت ادبی محروم شود و اشعار زنده و یاقوت رایج در کبابه‌ها و محافل فساد جانشین ادبیات عالی و درخشان فارسی گردد. (مترجم)

2- سکولار یعنی حکومت غیر دینی

3- HTIMS LLEWTNACDERFLIW

تفهیم کند یا کتاب هایی را که مؤلفان مسلمان می نویسند و افراد غیر مسلمان می خوانند نفهمند و همچنین افراد غیر مسلمان وقتی که مسلمان را می بینند با آن ها تفاهم نداشته باشند، ناقص خواهد بود و نیز در صورتی که مسلمانان باهوش و عقیف نتوانند نکات و ملاحظات و تعبیرها و تفسیرها و تجزیه و تحلیل هایی را که به عمل می آید به خوبی درک کنند و آن را درست و روشن بپندارند باز بی نتیجه و بیهوده خواهد بود و باز اگر حداقل تفاهم در میان دو دسته به وجود نیاید، عمل لغوی خواهد .

بود.

باری این کتاب برای چنان مطالعه و بررسی این چنین معیارها و موازینی معتبر شناخته خواهد شد. (همان کتاب)

در آغاز امر چنین به نظر می رسد که این تألیف از اکثر کتاب های سطحی مشابهی که در این زمینه ها نگاشته شده دارای مواد و مطالب مهم تری باشد. مؤلف ادعا می کند که دارای مقداری اطلاعات عربی است و به منابع اصلی دسترسی دارد و قبل از این که وارد بحث اساسی شود تا حدودی می کوشد اصول عقاید اسلامی، مخصوصاً آن قسمتی را که با نظریه جهانی مسیحیت تعارض دارد به صورت عینی، تجزیه و تحلیل نماید. با این که این بحث باب روز نیست و رژیم های سوسیالیستی فعلاً تا حدودی قدرت را در دست گرفته اند با این حال آن فصل کتاب را که راجع به جهان عرب نوشته در سراسر کتاب از همه فصول آن عمیق تر و روشن تر است. ضمن نقل گفتاری از تألیفات اعراب روشنفکر معاصر (مخصوصاً در مصر) با صراحت و وضوح تمام عقده حقارت و عقب افتادگی و عدم انطباق منطقی اوضاع و احوال و بالاتر از همه فقر اخلاقی و فکری وارد در جدال های اسف انگیز آن ها را تشریح می کند .

برای این که تضاد فکری طرفداران مکتب قدیم را با متجددین نشان دهد قسمت هایی از مندرجات مجله «الازهر» را که تحت مدیریت الخضر حسین (33-1930) و جانشین وی فرید وجدی (1934-1952) نگاشته شده است، نقل می کند و به درستی ایده آلیم شریف و مدارج رفیع خصلت معنوی الخضر حسین را بر اساس مکتب قدیم، در قیاس با فقر معنوی آثار مکتوب فرید وجدی مورد بحث قرار می دهد. بدبختانه علیرغم همه فضایی که الخضر حسین داشته از آن جایی که با زبان علمای قرون وسطی صحبت کرده و با مسایلی که بر اثر برخورد با ایدئولوژی های غربی روی داده آشنایی نداشته برای او امکان نداشت تا به طور مؤثری با جوانان تحصیل کرده عصر حاضر مباحثه نماید مضافاً به این که مواعظ تبلیغات این مرد عالم، فاقد «دینامیسم» (حرارت و تحرک) و به طور کلی بر تقوا و فضیلت شخص

خودش متکی بود .

انتقاد اسف انگیز دکتر ویلفرد کنتول اسمیت از فرید و جدی به عنوان نماینده آن همه تحریرات، از این نوع هم مخرب است و هم درست و در خور دقیق ترین ملاحظات است.

دکتر ویلفرد کنتول اسمیت می گوید:

«فرید و جدی برای جلب رضایت مردم شکاک، آن قدر علاقمند است که معیار و میزان سنجش غربی را به کار می برد که یک نوع لامذهبی در سراسر مدافعات وی سرایت می کند (ص 144) ... و خدا به ندرت در سراسر این صفحات به نظر می رسد» (146).

وقتی که بحث مربوط به اخوان المسلمین پیش می آید این لحن تجزیه و تحلیل درخشان، متزلزل می شود و نقش اخوان و فعالیت های مثبت آن ها به شدت تحت الشعاع قرار می گیرد و از آن بدتر این که همه روح فعالیت اخوان به صورت سوء تعبیری ماهرانه در می آید. آن جا که می گوید :

«بدبختانه برای بعضی از اعضای اخوان و حتی بیشتر برای بسیاری از هواخواهان و همسفران آن ها تثبیت مجدد اسلام دارای برنامه سازنده ای مبتنی بر نقشه های صحیح و زمینه های معین و شناخته ای یا مبتنی بر ایده آل های مشخصی نیست، بلکه مبتنی بر معنایی است برای هیجانانگیز و عبارت است از ابراز نفرت و خصومت و جمود و خودپسندی و آشفتگی مخرب مردمی که مدت ها اسیر فقر و ضعف و ترس بوده اند. کلیه نارضایتی مردمی که عالم جدید را برای خود زیاد می بینند، می تواند به صورت جنبش هایی از قبیل جنبش اخوان در آید و صورت عمل و رضایت به خود بگیرد. این عکس العمل تجاوزکارانه اعراب مسلمان است به حمله جهان بر او که قبلاً آن را ما دریافته ایم و احساسات لذت و شغف با خشم و عصبیت بروز می کند تا بسوزاند و بکشد! آتش افروزی قاهره، کشتن نخست وزیران، تعرض کردن به مسیحیان، تعرض و نفرت در ادبیات شان همه و همه به صورت جنبش مردمی در آمده که راه خود را گم نموده و رهبران خیانت کرده اند و ایده آل های آن ها شکست خورده است. از این جهت شورش تازه اسلامی قدرتی نیست که بتواند مسایلی را حل کند، بلکه آن کسانی را که دیگر نمی توانند با شکست بسازند مست می کند تا مسایل را از این راه، حل کند (صفحه 159 - 158).

در این تهمت ها حقیقتی وجود ندارد. اخوان مردمی آشوب طلب و بی سواد نبودند، بلکه مردمی هستند با هوش و تحصیل کرده و دانشمند و مطلع و جوانانی با داشتن حس مسؤولیت که از دانشکده ها و دانشگاه های جدید خارج شده اند از قبیل دکترها و رجال قانون

ص: 276

و وکلای دعاوی و دانشمندان علوم طبیعی و مهندسین و بازرگانان و معلمان که بسیاری دارای مقامات عالی بودند و در جامعه مصر و سرزمین های مجاور به منزله گل سرسبد اجتماع شناخته می شدند، در این صورت نسبت هایی که در جمله های سابق به آن ها داده شده است چگونه می تواند بر چنان شخصیت های برجسته ای از اخوان مانند سید قطب و دکتر سعید رمضان و دکتر مصطفی السباعی و مرحوم شیخ عبد العزیز البدری عراقی تطبیق کند؟

علاوه از این که این بیانات خالی از حقیقت و از مقام آن ها به دور است و در واقع در حکم اهانت و توهین به آن ها است، همه آن ها فداه شدیدترین ستمگری ها و بی عدالتی هایی شده اند که به دست عمال حکومت (سکولاریزم) صورت گرفته و مؤلف، چنان حکومتی را آن قدر تجلیل و تکریم می کند. از این بدتر و زشت تر این نکته است که نه فقط دکتر ویلفرد کنتول اسمیت حتی یک کلمه به عنوان محکومیت این حکومت خلاف قانون بیان نمی کند، بلکه از فشار ظالمانه آن رژیم بر اخوان دفاع می کند و آن را لازم می شمارد. باید پرسید که ریشه اصلی و علت اساسی بیماری جهان عرب در حال حاضر چیست؟

دکتر ویلفرد کنتول در جواب این سؤال مقاله ای تحت عنوان «معمای ناراحتی اعراب» به تاریخ 29 آوریل 1954 در روزنامه یومیه کریسچن ساینس مونسور بستن، نوشتن است بدین قرار :

«در حالی که تشخیص دادن این نکته که خاورمیانه در حال حاضر دوره ای را می گذراند که طریق زندگی سابق در حال سقوط است بدون این که وضع رضایت بخشی به جای آن آمده باشد، اشکال بیشتر در این مطلب است که نتایج مثبت و مستقیم علت این اختلال و اغتشاش از کجا ناشی شده است.

شاید آن چه را به طور اختصار می توان بیان کرد این است: واضح و آشکار است که پایه های معنوی زندگی عرب رویهم رفته در این دوره بحران شدید، سست و ناقص شده است. طبقات تحصیل کرده تازه خاورمیانه در برخورد با وضع سریع و قاطع جدید اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به طور کلی برای انجام وظیفه صلاحیتی از خود بروز نداده اند و از آن جایی که عادت کرده اند ایمان داشته باشند که طریق زندگی آن ها ذاتاً از هر گروه مذهبی یا گروه نژادی دیگر بهتر است و برتری دارد، بدین جهت نتوانسته اند این حقیقت را درک کنند که همان طریق زندگی، آن را شکست داده است و چون نمی خواهند قبول کنند در چه مرحله ای شکست خورده و به چاله افتاده اند لذا در این مورد از غرب گله دارند و غرب را توبیخ می کنند» (صفحه 151)

مؤلف کتاب باید بداند که در ظرف مدت 15 سالی که از نوشتن این سطور گذشته است فرمانروایان جهان عرب برای غربی ساختن و صورت عرفی دادن به نظامات داخلی‌شان آخرین آثار و بقایای فرهنگ اسلامی را بی رحمانه از زندگی عمومی قلمرو حکومتشان از بین برده اند و با این حال فساد و ضعف و فقر و عقب افتادگی بیشتر از پیشتر، آن‌ها را فرا گرفته است. علیرغم تازه ساختن و تجدید دادن به روش های فرهنگی و تعلیم و تربیت عمومی جهان عرب تحت رژیم سوسیالیسم حتی در زمینه های مادی پیشرفتی نکرده است. شکست مصیبت باری که در ژوئن 1967 به دست اسراییل صورت گرفت، بایستی چشم‌ها را باز می‌کرد و تشخیص می‌دادند که ناسیونالیسم (ملت پرستی) و سکولاریزم (حکومت غیر دینی) تا چه حد شکست خورده است!

دکتر «ویلفرد کنتول اسمیت» این شکست را از آن جهت می‌داند که اعراب در صحت و اصالت روایات و سنت های تاریخی خود شک و شبهه ای نداشته اند و در حال حاضر محتاج به وجود «توماس پین» و «ولتری» هستند و به عقیده این دکتر نقص کار آن‌ها در همین جاست!

تنها ملت مسلمانی را که مؤلف کتاب مورد علاقه و لطف خودش قرار می‌دهد ترک‌ها هستند (1) که می‌گوید:

«موضوع مربوط به توده ترک و مخصوصاً به دهقان‌های «آناطولی» نیست، زیرا امکان دارد که این طبقه حتی به حال محافظه کاری باقی مانده باشند و حتی ممکن است کم و بیش از این که دولت ترک چهره غیر اسلامی تازه ای به خود گرفته متأثر باشند. مسأله بیشتر مربوط به طبقه حاکم است. آتاتورک و همکاران متجدد وی به وسیله انقلاب، ترکیه قدیم را ساقط کردند و با مهارت و قدرت می‌کوشند تا حکومت سکولر (بدون مذهب یا لامذهب - یا مخالف مذهب) به وجود آورند. طبقه تحصیل کرده و بورژواها و باسوادها عواملی هستند که انقلاب را به وجود آوردند و روش های انقلابی را تعقیب کرده عامل اجرا شده و از ثمرات آن بهره مند شده اند. مطالعه و بررسی ما مربوط به این گروه است (ص 173)».

مؤلف باز در جای دیگر می‌گوید:

«این مقدار تا حدودی قابل تکذیب نیست که ترک‌ها تنها ملت مسلمانی در جهان هستند

ص: 278

1- رساله «اول اخلاق ما بعد تمدن آن‌ها» را که شرکت انتشار چاپ کرده مطالعه فرمائید تا بدانید منشأ تغییرات در ترکیه چه بوده است (مترجم).

که می دانند چه می خواهند! و فقط ملت ترک آنچنان ملت مسلمانی است که مبانی اجتماعی و فکری خودش را به طوری تأسیس کرده که اصولاً برای کسب تجدد کافی است. ما قبلاً گفته ایم که اسلام به عنوان مذهب تاریخ را بسیار جدی تلقی می کند.

آن قسمت از تاریخ اسلام که مربوط به ترکیه است در تاریخ عصر جدید تنها قسمتی است که خصوصیات آن از هر جهت روشن است. و ترکها تنها مسلمانانی هستند که شرکت خودشان را حقاً در تاریخ جدید اسلام به نحو مؤثری نشان می دهند (ص 163).

در اینجا دکتر ویلفرد کنتول اسمیت که کراراً رهبران معاصر مسلمان را متهم می سازد به این که پیرو احساسات هستند و از (رالیسم) یعنی حقیقت بینی دور هستند، دچار تفکر دل بخواه خودش گردیده است.

حقیقت امر این است که طرفداران سبک و اسلوب غرب در ترکیه نسبت به سایر کشورهای اسلامی، موفقیت بیشتری نداشته اند و اصلاحات آن ها هیچ جا در میان مردم مورد پذیرش واقع نشده است تا جایی که نه فقط مردم معمولی روستاها بلکه بسیاری از جوانان تحصیل کرده جدید در شهرها از این تازگی ها و بدعت ها تا سرحد بیماری، خسته شده و به ستوه آمده اند، هر چند به ذائقه خاورشناسان مطلوب نمی آید ولی حقیقت امر این است که اصلاحات کمالی مورد پسند خاطر مردم واقع نشد و در برابر مخالفت مردم، با فشارهای بی رحمانه و اعمال قدرت بر آن ها تحمیل شد و این مقاومت به قدری شدید بود که آتاتورک در طول دوره دیکتاتوری خودش مجبور شد 9 بار حکومت نظامی اعلام کند!

و باز این مسأله تهمت محض است که به اصطلاح «لیبرال ها» یعنی آزادمنش ها و گروه مترقی در جهان اسلام کمترین اعتنائی به ایده آل های دموکراسی ندارند و متهم می شوند که با کمال سرسختی از جمود طرفداری می کنند و با همه وسایل اطلاع و ارتباط، تحت مراقبت شدید هستند!

بدین ترتیب پس این ها گروه مترقی هستند نه گروه قدیمی که بیشتر متهم به کوتاه فکری و تعصب شده اند و از آن جایی که ایده آل های آمریکایی برای آزادی سیاسی و حکومت قانون جداً برای مصرف داخلی ذخیره می شود خاورشناسان همیشه آمادگی دارند تا به کار بردن (پسیونیزم) یعنی دیکتاتوری و اعمال قدرت را برای متجددین تا جایی که با مقاصد آمریکایی سازگار باشد تجویز کنند.

دکتر ویلفرد در جای دیگر می گوید :

مسلماناً ترک ها به طور کلی از اسلام اعراض نکرده اند، بلکه فقط اقدامات لازم و سالمی را

اتخاذ کرده اند تا این که مذهب را به صورتی در آورند که جنبه فردی و شخصی داشته باشد و عملی باشد وجدانی و ایمان شخصی ایشان محققاً از اسلام دست بردار نشده اند، بلکه فقط آن را آزاد کرده اند. آن عده از ترک های مسلمانی که بر مشروعیت ظواهر و اصطلاحات مذهبی عصر خودشان سبقت گرفتند بدون تردید حساس ترین و عمیق ترین شخصیت ها بوده اند و ملاحظه می کنید که اسلام جدید ترکیه در جستجوی شکل ها و ظواهر و اصطلاحات تازه ای است که با مقتضیات عصر جدید مربوط و سازگار باشد. در این صورت مسأله ای نیست که ظواهر و فرمالیت ها و تحریف ها را غیر اصیل بنامیم، بلکه فقط آن ها را باید کهنه دانست. شاید آن معانی برای نسل سابق مبارک ترین و کافی ترین حقیقت اسلام تلقی می شد ولی انسان جدید در شرایطی گرفتار شده است که نه آن ها را مبارک و میمون می داند و نه کافی، زیرا دیگر حاکی از آن حقیقت نیستند و حتی آن معانی در نظر کسانی که با حرارت تمام طرفدار آن بوده و تصور می کردند که حقیقت در آن جا بوده و مهم است. فعلاً مردد شده است ولی در این مورد وظیفه و شغل مصلح دقیق تر است و مسؤولیت آن بیشتر، زیرا خلأیت دارد. فعلاً مطلب فقط موضوع به بازگشت کردن به تاریخ طهارت اصلی مذهب نیست بلکه مسأله کشف کردن ارزش های تازه ای است که ارثیه مذهبی جنبه قداست به آن داده است» (ص 177).

در جای دیگر می گوید:

مردم فعلاً چه در مسیحیت و چه در ترکیه و چه در سراسر جهان تصمیم دارند که چه خود و چه ملت های خود را در آینده برای خوبی ها یا بدی ها مجهز سازند چه بسا که همه خلأیت ها به بدی و زشتی منتهی شود، ولی این حالت با حالتی که اصلاً خلأیتی در آن نباشد فرق دارد. وقتی که کسی بخواهد بین کسانی که خلأیتی دارند و کسانی که خلأیتی ندارند و بین کسانی که چیزی می دانند با کسانی که چیزی نمی دانند و قبول ندارند، فقط یک مرد مذهبی یا یک مسلمان را غیر خلاق و بی خاصیت بخواند، این کار، عمل سفیهانه ای به نظر می رسد» (ص 181)

حالا خوب است چند نمونه از آن چیزهایی را که دکتر ویلفرد کنتول اسمیت خلأیت می نامد مورد آزمایش قرار دهیم. مذاکره و مباحثه با یکی از مصلحینی را که مؤلف در تابستان سال 1948 با او مذاکره و مصاحبه داشته یاد آور می شویم بدین قرار :

«سه نوع اسلام وجود دارد: مذهب قرآن، مذهب علما و مذهب عوام.

مذهب عوام عبارت است از خرافات و اوهام و پرستش اشیا.

ص: 280

مذهب دوم با همه وزن قانونی، چون باب روز نیست، ساقط و پژمرده شده است و چیزهای غیر ممکن الزام می کند که فتوایی گرفته شود ولی مصرفی ندارد و ترکیه از دست این قسمت نجات یافته و در هنگام مقتضی آن را از بین برد و زایل ساخت. بدین ترتیب، رهبری جهان اسلام را به دست آورده ایم. اسلام محتاج اصلاح است. در این حد ترکیه در صف مقدم جهان اسلام قرار گرفته است» (ص 177 - 176 همان کتاب). این اصلاح شامل چه موضوعاتی است؟ جواب این سؤال را چنین می دهد:

«به انضاد بیشتری این روح در پیشنهادها و اظهاراتی دیده می شود که می گویند: نظامات اسلام باید مبدل به قوانین و نظامات تازه ای شود که با شرایط عصر جدید بیشتر هماهنگ باشد.

قبلاً یعنی در حوالی سال 1920 تغییرات اساسی در شعایر و مراسم اسلامی از جمله وضع نماز خواندن و تشریفات و مقررات مسجد رسماً مورد بحث قرار گرفت. ترک ها برای قبول این چنین پیشنهادهایی آماده هستند. اسلام در آن عصر خودش شکل مترقی داشت، ولی زمان و شرایط از آن تاریخ به بعد فرق کرده است.

منطقی که به وسیله آن اصالت تشریح می شد، حالا مورد قبول نیست و برای ارتباط وسیله مؤثری شناخته نمی شود. بدین جهت احساس می کنند که اگر اسلام یا هر مذهب دیگری مقرر باشد که فهمیده شود طرح آن به طور کلی به شکل دیگری تحت فرمول قرار گیرد و در قالب دیگری ریخته شود» (ص 178 همان کتاب).

دنباله این بحث چنین می گوید:

«با این پیشنهادها مطالب دیگری نیز مطرح می شود از قبیل از بین بردن زبان عربی و از بین بردن وضو و تغییر نماز و همچنین وارد کردن مبل به داخل مساجد و خواندن آوازهایی با اسلوب سرودهای غربی همراه با ساز!»

دکتر اسمیت اصرار دارد که مقصود از این اصلاحات اقتباس از مسیحیت نیست، بلکه منظور این است که به جای مراسم و شعایر قرون وسطایی، مردم مدرن و متجدد بشوند (ص 204 همان کتاب)!!

در جای دیگر می گوید:

«این نکته قطعاً در ترکیه شگفت آور است که اشتیاق شدید و تصمیم بر این است که آزادی مذهبی اخیر نباید به صورت بازگشت به قانون منتهی شود» (ص 196).

قانون به منزله بنای دقیق و زیبایی به صورت پلی بین این جهان و عالم بعد ساخته شده

است و چندین نسل از مسلمانان از روی این پل عبور کرده اند ولی فعلاً که سیر حیات با آن حدت و شدت در گذر است آن پل در نظر بسیاری از ترک ها به منزله سرابی است و با تماس با این سرعت شدید و عنیف ملاحظه می شود که ارکان و اجزای آن از هر دو طرف درهم شکسته می شود. این پل نه فقط پایه های آن سست شده و زندگی عرفی (غیر دینی) در این طرف ساحل قرار گرفته است بلکه از طرف دیگر با جنبه های الهی تماسی ندارد» (ص 198 همان کتاب).

باز در همین زمینه می نویسد: «ناسیونالیست فرقه ای همراه با سکولاریسم (حکومت غیردینی) جزء لاینفک عقیده مرد متجدد است. به این شرح که در کمتر بخشی ترک های متجدد آن قدر پافشاری دارند به این که «پان اسلام» اتحاد اسلام فکری است مرده. عمق احساس منزوی بودن ترک در جهان اسلام حقیقتی است مهم؛ با پیدا شدن انقلاب و سقوط امپراطوری تمام هم آن ها اصولاً تازه شدن و تجدد است. به نظر ترک تجدد دادن سایر مسلمانان به اسلام در حکم آن است که از اصلاح و رفرم خودشان غفلت کرده باشند. به دلیل این که مرد ترکی گفت:

«ما می خواهیم اسلامی برای ترک بسازیم که مال خود ما باشد و مربوط به خود، و جزء لاینفک اجتماع جدید ما، همان طور که طریقه انگلیکن در میان مسیحیان مخصوص انگلیسی ها است. طریقه انگلیکن نه ایتالیایی است و نه روسی. با این حال کسی انگلیسی ها را متهم نمی کند به این که مسیحی نیستند .

چرا از خودمان اسلامی نداشته باشیم!!؟»

این معنی در تاریخ اسلام تازه است ولی برای مسلمانان خارج تکان دهنده است.

اروپاییانی که از روی تجربیات اندوهبار به ضایع شدن نیروی برخورد ناسیونالیزم ها پی برده اند و مسلمانانی که از مطالعه روایات و سنت های گذشته به خود می بالند و می دانند فشرده گی نیروهای جنبه جهانی اسلام چه قدر ارزنده بوده از مشاهده این که تمدن جهانی اسلام در هم شکسته می شود، ناراضی و متأسفند، ولی ترک ها تأسفی ندارند. جدا شدن آن ها با مهارت صورت گرفت و با اشتیاق مورد استقبال واقع شد. به علاوه نظرشان این است که در جامعه بین المللی وسیع تری از جامعه امت اسلامی شرکت خواهند کرد.

ترک های متجدد از لحاظ اسلامی معزول و برکنار شده اند و بالاتر از همه این که، پس از کنار گذاشتن نظامات اسلامی از همبستگی اسلامی نیز سرباز زده اند» (ص 94-193 همان کتاب).

باری با هیچ تصویری نمی توان ادعا کرد که این تازگی ها و تجدد به قدر ذره ای به مقاصد

خلاقیت یا سازندگی کمکی کرده باشد و تنها خاصیتی که بر این وضع بار شده این است که در هم پاشیدگی ملی را تسهیل کرده و تفاهم را میان طبقه حاکم و محکوم یا بین حزب حاکم و هیأت حاکمه و طبقه محکوم (ملت) مبدل به گسیختگی ارتباط و شقاق نموده است. (1)

در نتیجه این گوشه گیری مطابق قوانین فعلی ترکیه اظهار همبستگی با سایر کشورهای مسلمان جرم است. به دلیل این که اخیراً مدیر یک روزنامه یومیه در استانبول برای اظهار علاقه به اعراب فلسطین و حمایت از مسلمانان کشمیر توقیف و زندانی شد.

پس از گذشتن سی سال از وفات مصطفی کمال آتاتورک مردم کشف کرده اند که آتاتورک حقیقی با آن آتاتورکی که دستگاه تبلیغات رسمی آن قدر عظمت تصویری از او بر مردم تحمیل کرده است به کلی فرق داشته است.

زیرا علاوه از حکومت تروری که داشت و رقیبان سیاسی را از بین برده بود جزئیات زننده زندگی شخصی وی، شامل هر نوع عیب متصور، بر هر ترکی معلوم شده است.

مورخین بی طرف ترکیه این حقیقت را نشر داده اند که مصطفی کمال عضو فداکار و مخلص فراماسون لژ سالونیک و فرماندهی بوده است که در جنگ اول جهانی به وسیله عقد قرار داد محرمانه با ژنرال آلبی (که در نقشه های امپریالیستی و فرماسونی انگلستان یکی از مهره های شطرنج و در کنفرانس لوزان نماینده بوده است) افرادش را گمراه کرده است. در نتیجه به استثنای معدودی افراد ملحد و بی دین در استانبول و آنکارا اکثریت ترک ها دیگر آتاتورک را ستایش نمی کنند و او را قهرمان ملی نمی دانند.

باز مؤلف کتاب در جای دیگر می نویسد :

« کمتر کسی پیدا می شود که قبول نداشته باشد به این که ترک ها موفق نشده اند تا موقعیتی پیدا کنند و در این عصر و زمان روی پای خود ایستاده باشند» (صفحه 172 همان مدرک) «این ترک ها شاید در آن چه تجربیات اساسی تمدن جدید غرب است و تجربه ای است که برای نوسازی محیط مفید واقع می شود شرکت کرده باشند. ترک های جدید مانند غربی های جدید به واسطه فعالیت و کوشش درخشان و هوشیاری احساس کرده اند که خودشان سازندگان مقدرات خود هستند (ص 180 همان کتاب).

مؤلف با تکرار به خاصیت خلاقه ترک ها اشاره می کند و کمالیسم را محکوم می کند، زیرا

ص: 283

1- با همه قدرت نظامی که در چهل سال اخیر حکومت داشته مع ذلك حزب عدالت که نماینده افکار عمومی است اکثریت دارد (مترجم) پس چرا آتاتورک 9 مرتبه حکومت نظامی برقرار کرد.

شاگردان کمال آتاتورک فقط مقلدین سطحی بوده اند.

سطحی بودن بلکه ناچیز بودن خاصیت روش آتاتورک از اینجا پیداست که ترک های متعدد تاکنون نتوانسته اند انضباط غربی را یاد بگیرند.

اگر روش آتاتورک به طوری که خاورشناسان ادعا می کنند اصیل و خلاق می بود بایستی این اصلاحات منتهی به نتیجه انسانی فرهنگی می شد و ترک ها از لحاظ علوم طبیعی و هنر بایستی از راه انسانیت همکاری و شرکت کرده باشند، در صورتی که بدبختانه هیچ گاه این رؤیاها علمی نشده و با این که مدت چهل و پنج سال این رژیم تسلط داشته و غربی شدن کشور را دلیل وجودی خودش دانسته است، ترکیه از لحاظ فرهنگ و هوشیاری هنوز مانند هر یک از سرزمین های اسلام عقیم بی ثمر باقی مانده است و علیرغم چهل سال تحمیل خط لاتین اکثر جوانان بی سواد هستند. وضع اقتصادی ترکیه هنگام تسلط آتاتورک بدتر از زمان تسلط سلطان عبدالحمید بود. ترکیه نظامی کاملاً وابسته به قدرت های خارجی است و با وجود این که همه منابع طبیعی و ارضی در اختیار این رژیم بوده مع ذلک ترکیه در طریق صنعت و بازرگانی پیشرفتی نکرده است. همه شعارهای پر سر و صدای پیشرفت اقتصادی و کمک های فنی نتوانسته است چهره زشت این حقیقت را بپوشاند که ترکیه قدرتی است در درجه پنجم و ترک ها هنوز جزء ملت های فقیر و عقب افتاده محسوب می شوند.

فصلی که راجع به پاکستان نگاشته ترکیب خاصی است از حق و باطل.

این قسمت از اظهارات او درست است که غموض و ابهام وضع رهبران «مسلم لیگ که خودشان فاقد معلومات اسلامی هستند، ایدئولوژی اسلامی و دولت اسلامی را شعار قرار دادند در صورتی که فکر صحیحی در این زمینه ها عملاً مشهود نبود و همین مقامات، مسئول آشفستگی های فعلی پاکستان هستند. اگر مؤسسین و پیروانشان حسن نیت می داشتند و معنی این شعارها را می فهمیدند می توانستند با فداکاری، یک دولت اسلامی کاملاً مؤثری را در عصر جدید ایجاد کنند و در آن صورت سرنوشت کشور و همه سرزمین های اسلامی به نحو بسیار وسیعی با آن چه امروز گرفتار آن هستیم فرق می داشت (1) بدبختانه رهبران و اعضای

ص: 284

1- مرحوم قائد اعظم می گفت: «ما پاکستانی به وجود آورده ایم تا حلقه اتصال کشورهای اسلامی باشد و علاوه از این آزمایشگاهی باشد برای «اقتصاد صحیح جهان» براساس مبانی اسلامی و ما این کار را خواهیم کرد و با صراحت تمام اعلام می کرد که دو جنگ اخیر در مدت نیم قرن مولود اقتصاد غلط غرب است و هنگامی که ما بر اساس مبانی و موازین اسلامی اقتصادی به وجود آوردیم جهان غرب به خطای خودش اعتراف خواهد کرد...». (مترجم)

«مسلم لیگ» به طوری در روش تعلیم و تربیتی که از انگلیسی‌ها فراگرفته بودند آلوده بودند که فقط می‌توانستند در اصلاحات فرقه‌ای یا «ناسیونالیزم اسلامی» فکر کنند و تصور می‌کردند مسلمانان هند گروهی هستند با خصوصیات عرف و عادت ملی، مانند انگلیس‌ها یا فرانسوی‌ها یا آلمانی‌ها.

دلیل این واقعیت که رهبران و اعضای مسلم لیگ از همان آغاز امر، پاکستان را به عنوان دولتی در نظر گرفته بودند برای مسلمانان نه یک دولت اسلامی، این است که به محض این که علما قیام کردند و خواستار اجرای قوانین شرع شدند، این فعالیت فوری مورد تضییق واقع شد و علما، آشوب‌گر و اخلاص‌گر معرفی و زندانی گردیدند!

دلیل دیگر، فقدان اخلاقی رهبران پاکستان این است که علیرغم همه شعارهای بلند ایدئولوژی اسلامی در ظرف دو دهه اخیر سیستم تعلیم و تربیت و سیاست و اقتصاد عیناً به همان صورتی باقی مانده است که قبل از تقسیم هند در زمان حکومت انگلیس‌ها وجود داشت و باز دلیل دیگر برای عدم صداقت و اخلاص این است که بدعت‌های غربی با اشتیاق تمام در این جمهوری اسلامی به وسیله مقامات رسمی مانند رژیم «لائیک» (قوانین عرفی) ترکیه ترویج می‌شد با این تفاوت که «کمالیست‌ها» در دنبال کردن هدف‌های خود ثابت و مستقیم و صادق بودند در صورتی که متجددین پاکستانی مردم را فریب می‌دادند و بر اکثریت غیر اسلامی خود مارک اسلامی می‌زدند. متجددین پاکستانی حتی از انجام موفقیت‌های محدود ترک‌ها عاجز ماندند زیرا در آن واحد به مسیرهای متعدد سوق داده می‌شدند. بلی کسانی که بازی دو پهلورا شعار خود قرار می‌دهند هیچ وقت نمی‌توانند به انجام عمل مثبتی موفق شوند.

راه حل این مخمصه چیست؟

دکتر ویلفرد کنتول اسمیت «سکولاریزم» را طرح می‌کند و آن را تنها درمان می‌داند. سطح تحقیق او طوری است که برای شکست خوردن نظام اسلامی در پاکستان همه اظهاراتش را بر اساس گزارش «مونیر» (به سال 1953) استوار می‌سازد به طوری که گویی اعتبار و استناد و صحت آن مسلم است و غیر قابل انکار و تحقیقات این مرد در فصل مربوط به این بحث، ناظر به وضع و مقام فعلی مسلمانان هند است و پاکستان را برای رنج و مشقت مسلمانان هند ملامت می‌کند! و در این باره می‌گوید:

«مسلمانان هند در داخل کشور از نظر هندوها در حکم ستون پنجم انگاشته می‌شوند و حتی اشتباهات مسلمانان خارج را نیز به حساب این جمعیت می‌گذارند! کشتن غیر مسلمانان

در لاهور، مسلمانان هند را مجروح می سازد و هر نوع بی عدالتی در داکا بهانه می شود برای اعمال بی عدالتی برای مسلمانان هند» (نقل به اختصار از ص 273 همان کتاب)

به نظر دکتر ویلفرد کنتول اسمیت، راه حل گرفتاری مسلمانان هند اختیار روش سکولاریزم است تا این که نسل جدید مسلمانان در درجه اول خودش را هندی بداند و بعداً بالعرض مسلمان!

این مرد، رجال سرسختی از شخصیت های طرفدار کنگره مانند مولانا ابوالکلام آزاد و همایون کبیر و سید عبداللطیف و ذاکر حسین (رییس جمهور اخیر هند) به علاوه جمعیه العلماء هند را ملی نمی داند و در جای دیگر می گوید:

«مسأله قدرت سیاسی و سازمان اجتماعی که در زمان گذشته برای اسلام آن قدر متمرکز بوده، به اصطلاح صورت «بلی» یا «نه» را داشته است به این معنی که مسلمانان یا دارای قدرت سیاسی بوده اند یا نبوده اند و به هر حال هیچ وقت دیگران را شریک قدرت قرار نمی دادند.

آرزوی اسلام این بوده است که سازمان گروه مسلمانان به صورت هیأتی به یکدیگر نزدیک و پیوسته و تابع قانون به وجود آید و این مفهوم به نظر می رسد، بالاخره در هند غیر عملی باشد. مسلمانان هند در حقیقت با مسأله ای تازه و پردامنه روبرو شده اند و آن این است که چگونه با دیگران زندگی کنند و همه با یکدیگر برابر باشند و این همان مسأله های است که در گذشته نیز اسلام راه ارشادی برای آن نداشته است و نیز باید قبول کرد که مسایلی وجود دارد که باید حل شود...

امیدواری اساسی راجع به مسلمانان هند و اسلام هند این است که این فرقه در هم شکسته شود و نیز ممکن است مجبور شود تا این «شجاعت» و «حقارت» را تحمل کند تا بصیرت های تازه ای را درک نماید. قربان این خیرخواهی (مترجم).

امکان دارد اسلام و مسلمانان دریابند که بشریت میکوشند تا در میان صورت ها و شکل هایی که در ادیان وجود دارد هماهنگی و برادری به وجود آورد (1).

در دوران گذشته تمدن ها یا در حال گوشه گیری بوده اند و یا در حال تعارض، ولی امروز باید یادگیریم که این تعارض ها را از بین برده و با یکدیگر کنار بیاییم. در این موضوع اسلام مانند سایرین باید خلاقیت نشان دهد و شاید در هندوستان این درس را بیاموزد. (نقل به

ص: 286

1- اگر معتقد است که برادری اساس و بنایی داشته باشد ملاحظه می کنیم که اسلام این کار را کرده و براساس توحید برادری ایجاد نموده است. (مترجم)

این تصور هوس آمیز کوچک ترین ارتباطی با حقیقت ندارد. واقع امر این است که مسلمانان هند هر چند بخواهند نمی توانند راه بهم پیوستگی فرقه ای را انتخاب کنند، زیرا این عمل مستلزم آن است که دیگران نیز پذیرش و تفاهم و احترامی ابراز کنند و این عمل باید متقابل باشد و چگونه ممکن است یک طرف راهی را تعقیب کند که دیگری آن را مردود می داند؟ هیچ کس نمی تواند باور کند که سکولاریزم یعنی صرف نظر از نژاد و عقیده و عدم تبعیض مذهبی در هندوستان امروز قابل اجرا باشد. سکولاریزم هندی بدین منظور به وجود آمده است که سیطره و تسلط امپریالیزم هند و بر همه گروه های دیگر عملی شود. هندوها نه فقط ظالمانه ترین سیستم مرتجعانه و خالی از تسامح و مدارای مذهبی را که در تاریخ بی سابقه است بلکه یک نوع محدودیت عنیف و شدید منسوخ را در پیش گرفته اند که در ناسیونالیزم غربی نیز سابقه ندارد تا جایی که حقوق حمایت اقلیت یا حتی حق حیات از اقلیت سلب شده است به طوری که تصور آن وحشت آور است!

دکتر ویلفرد کنتول اسمیت و همکارانش ترجیح می دهند چشم خود را ببندند و غرق خیالات خود بشوند .

او باز در جای دیگر می گوید:

« در برابر وضع تازه ای که برای مسلمانان هند روی داده، دو مسیر متعارض در میان آنان به وجود آمده است. یکی آن دایره و حلقه نامطلوب، عدم امنیتی است که قبلاً به آن اشاره کرده ایم و دیگر پیروزی آهسته دردناک رآلیسم است که به تدریج به صورت شرایط الزامی و اجباری روی می دهد....»

و بعضی بالاخره با صداقت اعتراف می کنند که مسلمانان در هر دو حال اقلیتی هستند که وضعشان نسبت به هندوهایی که در پاکستان زندگی می کنند صورت بهتری دارد» (به اختصار از ص 287 - 278 همان کتاب).

چه سوء تعبیر عجیبی!

در پاکستان تعدادی اقلیت از هندوها و بودایی ها و مسیحی ها زندگی می کنند ولی هیچ گاه سوء رفتاری با آن هان نشده است. در صورتی که در ظرف بیست سال اخیر تعرض هندوها در هندوستان به مسلمانان چه در «راپنچی» و «علیگره» و «الله آباد» و چه در «گجرات» به شماره در نمی آید و هزاران مسلمان بی گناه کشته شده اند. نه فقط پلیس از تعرضات جلوگیری نمی کند بلکه در کشتار مسلمانان همکاری نیز می نماید! وقوع آن همه

حوادث برای بطلان ادعای دکتر ویلفرد کنتول اسمیت راجع به سکولاریزم کافی است.

بدیهی است اگر دولت پاکستان به عنوان دولت اسلامی به وظیفه اش عمل می کرد مسلمانان هند هیچ وقت مجبور به تحمل چنان مصایبی نمی شدند و باز اگر قدری به عقب برگردیم باید گفت :

اگر فرمانروایان مغول مسؤولیت خود را به عنوان سلاطین مسلمان انجام می دادند و تبلیغات مؤثری راه می انداختند، اکثریت مردم هند مسلمان می شدند و احتیاجی برای تجزیه و تفکیک به وجود نمی آمد و هیچ گاه چنین حوادث و مصائبی روی نمی داد. مسلمانان هند قربانی سیاست نفاق آمیز پاکستان شدند.

امضای قرارداد تاشکند به سال 1966 نتیجه ای نداشت جز مخدوش ساختن حقوق کشمیری ها و حقوق همه مسلمانان هند. نتیجه تحمیل قانون مقررات خانوادگی (7 مارس 1961) پاکستانی، ایجاد خطر سنگینی برای مسلمانان هند بود، زیرا آن ها نیز از قانون شخصی خود محروم شدند. مسلمانان پاکستان از هندوهای هندوستان چه انتظاری می توانند داشته باشند که آن ها ارثیه فرهنگی اسلامی مسلمانان را حفظ کنند؟! در صورتی که خودشان آن را حفظ نمی کنند!

دکتر ویلفرد کنتول اسمیت در این باره به توضیح دقیق محقق خالی از غرض و به تعبیر دیگر به تجزیه و تحلیل قانع و راضی نیست، بلکه خود را مجبور می بیند به مسلمانان بگوید که آن ها همه اشتباه می کنند و چون او ادعا می کند که اسلام را از هر کسی بهتر می شناسد، حق مسلم او است که وظیفه مذهبی ما را برای ما دیکته کند. این مرد در صفحات 307 و 308 (مدرک سابق) توضیحاتی درباره اسلام می دهد و مطابق توضیحات و چهره ای که از اسلام ترسیم می کند، اسلام به هیچ وجه برتری نداشته و در حال حاضر کاری به اطاعت از آیات مخصوص قرآن و سنت ندارد چون همه این موضوعات محکوم شناخته می شوند، زیرا باب روز نیستند و مطابق این نظر برای تشخیص صواب از خطا و حق از باطل معیار و میزانی وجود ندارد مگر همین وضع عملی به اصطلاح حاضر و موجود. اسلام فقط عبارت از همان کاری است که مسلمانان می کنند و معیار موفقیت یا شکست آن ها به اعتبار ثروت مادی و قدرت دنیوی سنجیده می شود!

مطابق نظر خاورشناسان اگر اسلام نتوانسته است در حال حاضر مؤثر باشد علت آن ناشی از ایده آل اسلامی است که ذاتاً کافی نیست و از کیفیت به کار بردن آن مسلمان مخلص می گوید که این اشتباه از خود ما است و باید در اجرای آن چه از ناحیه خدا الهام شده است

بکوشیم و نزدیک تر باشیم و حتی اگر در این دنیا موفق نشویم پاداش آن را در عالم دیگر خواهیم گرفت و پیروزی حقیقی همین است. این دو نقطه نظر با یکدیگر سازگار نیستند.

باری از آن جایی که کتاب مورد بحث خاورشناس قبل از وقت با قصد و نیت خاصی نوشته شده است لذا ارتباط بین سنت های فرهنگ غربی در عصر حاضر با معرفت متقابل و تفاهم و جامعیت، به کلی از بین رفته است و چون تعصب در ذهن مؤلف غلبه داشته هدف های اصلی و مقاصد کتاب انجام نگرفته و عدم صلاحیت مؤلف از هر دو جهت آشکار گردیده است.

مؤلف کتاب به خوبی به این حقیقت آگاه است که انکار برتری یعنی انکار ارزش و حقیقت این معنی را با بیان نتایج رژیم های نازی و فاشیسم و کمونیست ترسیم می کند. ولی به واسطه تعصب بسیار ریشه داری که دارد نمی تواند صلاحیت و استحقاق ارزش مطلق اخلاقی را توسعه دهد تا این که شامل آن گردد. در نتیجه همان راهی را در پیش می گیرد که همسفران وی از لحاظ خاورشناسی پیش گرفته اند و اصرار دارند بگویند اعتبار عقاید و اعمال و مقرراتی که قرآن و سنت بر آن صحه گذاشته اند، در دوران قرون وسطی محدود به آسیای غربی بود و حالا که زمان تغییر کرده است اسلام نیز باید تغییر کند. بالاخره تا جایی که مربوط به اسلام است دکتر ویلفرد اسمیت با تعصب شدید همان تر «مارکسیستی» را تبلیغ می کند حاکی از این که ایده آل ها و ارزش های بشری باید تابع محیط طبیعی باشند و اگر محیط عوض شد، چهره اخلاقی نیز باید تغییر شکل دهد تا این دو با یکدیگر سازگار شوند.

ولی باید دانست که اگر ما این ادعا را قبول کردیم که همه سیستم های فلسفی محصول زمان و مکان هستند و اعتباری ندارند مگر همان اعتباری که موقعیت جغرافیائی و دوران تاریخی به آن ها داده است در این صورت باید تسلیم این منطق بشویم که تمدن غرب نیز مشمول همان معنی است. پس با توجه به این معنی ما حق داریم بگوییم:

تمدن غرب نیز به حکم همین منطق محکوم است که در مسیر تغییر و تبدیل مستمر تاریخ نابود شود. ولی عجیب این است که به عقیده این آقایان اجزا و ارکان تمدن غرب به طور اطلاق خالی از عیب و خطا است و در حکم معصومی است که غبار معصیت چهره او را آلوده نساخته و از خرابی منزّه و مصون است تا جایی که هیچ کس نمی تواند در صحت این مطلب تردید کند. باز در اینجا تعارضی وجود دارد که مرد غربی نمی تواند آن را از بین ببرد. (1)

ص: 289

1- مقاله تحقیقی تحت عنوان «آیا تمدن غرب جهای است؟» که عفونت بیشتر آن ثابت می کند که جهانی نیست و سقوط آن نیز حتمی است. (مترجم)

خلاصه کلام این است که دکتر ویلفرد کنتول اسمیت نتوانسته است حقائق اوضاع جهان اسلام فعلی را به طوری که وجود دارد درک کند. و به هر گوشه ای از مطالب که دست زده با مهارت قلب حقیقت کرده است تا این که بتواند تصورات و بیانات پیش بینی شده خود را تحمیل نماید.

نظر انسانی

باید پرسید که علل خصومت آشتی ناپذیر غرب با اسلام چیست؟

بعضی از نویسندگان و محققان مسلمان می خواهند این بی محبتی را دنباله یک رشته معارضات جنگ های صلیبی بدانند و دیگران که غرق خیال های هوس آمیز هستند تصور می کنند که خاورشناسان، اسلام و نقش تاریخی آن را تقدیر می کنند و تفاهم و محبت و وداد بیشتری در جریان است. ولی حقیقت امر این است که مطلب به کلی بر عکس است. چرا؟ به دلیل این که دو علت مهم برای این وضع وجود دارد: تاریخی و فلسفی .

علت اول این است که اسلام اولین رقیب جدی و سرسختی است که تمدن غرب در طول تاریخش با آن رویه رو شده است زیرا تقریباً هزار سال اسلام و مسیحیت غرب برای تحصیل سیطره و سلطه بر جهان با یکدیگر در حال جنگ مرگ و حیات بوده اند. غرب از اسلام نفرت دارد و از آن می ترسد زیرا اسلام با آن چه موجودیت غرب وابسته آن است مبارزه می کند. اگر چه مسلمانان در حال حاضر سازمانی ندارند و عقب افتاده هستند و از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی ناتوانند و غرب از قدرت فعلی ما ترسی ندارد، زیرا موجودیتی در کار نیست ولی وحشت و نگرانی غرب از قدرت بالقوه ما است. قدرت های بزرگ غرب بیشتر از هر چیزی وحشت دارند که مبادا یک دولت اسلامی و یک بلوک متحد اسلامی به وجود آید. کتاب های زیادی که راجع به امور اسلامی در چند دهه اخیر به زبان های مختلف اروپایی نوشته شده است و مؤسسات بسیاری که در سراسر اروپا و آمریکا برای تحقیق و تجسس علوم و معارف اسلامی تأسیس شده، شاهد آن است که غرب حتی در زمان ناتوانی اسلام، مراقب جهان اسلام است و توجه به جهان اسلام را مهم می داند .

علت دوم این است که مبارزه اسلام با غرب فقط سیاسی نیست بلکه اسلام قدرتش را از ایده آل های (آرمان ها) مقدس آسمانی می گیرد و برتری آن ها بر آرمان های غرب طوری

است که اساس روش حکومت عرفی بشری (سکولاریزم) را که تمدن غرب از دوران یونانی های قدیم بر آن استوار شده تحت الشعاع قرار می دهد. اینجا است که تعارض فلسفی بین گروندگان الحاد و مکتب شک و تردید و ماتریالیزم (ماده پرستی) و مکتبی که مبانی اخلاقی را امور نسبی می داند با آن هایی که طرفدار ایده آل های فوق بشری هستند در می گیرد. در این کشمکش ایدئولوژیکی، خاورشناسان وظیفه خود می دانند تا همه کشورهای اسلامی را از تبلیغات ضد اسلامی پر سازند و طریق زندگی اسلامی را یأس آور و قرون وسطایی و منسوخ معرفی کنند. آن ها اطمینان دارند که اگر نسل جدید مسلمان، بشارت «ترقی» را بپذیرد و به دلخواه آنان مترقی و متجدد بشود راهی نخواهد داشت جز این که چهره ماتریالیستی به خود بگیرد. آن گاه از لحاظ معنوی، عقیم و از لحاظ روانی، فاقد اخلاق بلکه فاسد الاخلاق خواهند شد و دیگر قدرتی وجود نخواهد داشت تا مصالح و منافع غرب را تهدید کند.

پس از جنگ دوم جهانی حداقل سه ربع کتاب هایی که به وسیله خاورشناسان نوشته شده است مربوط به مسأله به اصطلاح «متجدد شدن» مسلمانان این کشور یا آن کشور بوده است. خاورشناسان میل دارند ما را فریب دهند که هدف این تألیف ها فقط ارزیابی و تقدیر صحنه جدید است و تهیه استراتژی جهانی. به هر حال تجزیه و تحلیل دقیق تر این بررسی ها در عمل، انگیزه ها و محرکات غامض تر و پیچیده تری را نشان می دهد. مهم تر، این نکته است که کیفیت خاورشناسی به صورت مشخصی به سقوط گراییده است.

برخلاف خاورشناسان قدیم آلمان که با دقت و شدت در جزئیات منابع اصلی تاریخی و فرهنگی اسلام بحث می کردند نقطه مقابل آن ها در آمریکا خاورشناسان بی اندازه در این زمینه ناشکیبا و بی حوصله اند و علاقه شدید به جامعه شناسی و سیاست و حوادث جاری نشان می دهند. علت این امر این است که سبک سابق مستلزم تحصیل عربی و آشنایی به عربی کلاسیک (مکتبی) و سایر ادبیات اسلامی است و همه این معانی وقت می خواهد و کوشش و تلاش و حداقل تا درجه ای علاقه به این موضوعات. در صورتی که وضع خاورشناسان امروز مستلزم چنین اعمالی نیست بدین ترتیب برای مؤسسات آموزشی غرب تشکیل سمینارها و نمایش کتاب ها و مقالات مجلات به اصطلاح مربوط به «تجدد خاور نزدیک» مد شده و تنها موضوع ارزنده روز تلقی گردیده است، در صورتی که مطالعه عمیق ثروت و غنای فرهنگ اسلامی و تاریخ آن را پشت سر انداخته اند. نتیجه این عمل، انتقال تصور و تخیل

سطحی و بیهوده ای است از این خاورشناس به آن یکی و این نحوه انتشارات به صورت یکنواختی مورد مطالعه قرار می گیرد.

کتاب «مصر در جستجوی امّی سیاسی» تألیف نداو سفران چاپ دانشگاه هاروارد به سال 1961 جزء یک رشته نشریاتی است مربوط به «تجدد خاورمیانه». مؤلف این کتاب مردی است یهودی، متولد در مصر از طرفداران سرسخت صهیونیست که در اسرائیل زندگی کرده و همچنین در ارتش اسرائیل خدمت نموده است. وقتی که این کتاب را نوشته است در دانشگاه هاروارد قسمتی از سخنرانی ها را عهده دار بوده است. این کتاب به عنوان نماینده آن همه نوشته ها انتخاب شده است نه از آن جهت که مؤلف خودش مهم بوده است بلکه بدان جهت که از سایر کتاب ها بهتر تلقی شده و در مورد عقاید گوناگون کامل تر و بهتر و صریحتر بحث می کند .

تنها تألیفاتی که در این زمینه به انگلیسی نوشته شده عبارت است از: «اسلام و تجدد در مصر» تألیف «چارلس آدامس» چاپ دانشگاه اکسفورد لندن به سال 1933 و کتاب «فکر غربی در عصر آزادی» تألیف «آلبرت هورانی» چاپ لندن به سال 1962. بدبختانه برخلاف آدامس و هورانی که تا حدودی کم و بیش به توضیح و تشریح معتدلانه اکتفا می کنند سفران با سوء نیت قبلی، مفصل نگاشته است. مؤلف در این کتاب راه سیر ترقی را به مصر و سایر کشورهای خاورمیانه تعلیم داده و راه حل مشکلاتشان را نیز مرقوم فرموده اند... (خدا سایه نامبارکش را کم کند - مترجم)

بدیهی است راه حلی که ارشاد کرده این است که کشورهای خاورمیانه دست از اسلام بردارند و سکولاریزم (حکومت غیر دینی) و ماتریالیسم (ماده پرستی) را شعار قرار دهند.

مؤلف آن کتاب مطالعات و بررسی های خود را کور کورانه برای تقلید و تبعیت جهان اسلام از غرب و متجدد شدن این کشورها بر اساس قانون طبیعی تاریخ می داند و آن را جزء لاینفک ترقی می شناسد .

مؤلف کاملاً از توجه کردن به قضاوت اخلاقی راجع به آثار نامطلوب این تغییر سریع اجتماعی خودداری می کند و فقط وضع حاضر را بدون هیچ بحثی غیر قابل احتراز می داند.

نداو سفران پس از بیان این مقدمه می کوشد تا میراث اسلامی مصر را به صورت زشتی ترسیم کند و تا جایی که امکان دارد چهره مصر را سیاه نشان می دهد و از آن جایی که این جهود همه چیز را از زیر عینک سیاه خودش رسیدگی می کند وضع او از هر نقاد مسیحی عنیف تر و شدیدتر است. این مرد نمی تواند اسلام را حتی از لحاظ تاریخی و برای زمان و

مکان خودش لااقل مفید و معتبر بشناسد! برای او اسلام فقط سیستم فرمالیته عینی صورت سازی جامدی است ممزوج با موهومات و اندیشه های ارتجاعی و قوانینی که با زندگی حقیقی هیچ نوع تماسی ندارد!

این مرد به ما می گوید که اسلام فقط ساخته بشر است و مانند هر نظام دینی و فلسفی دیگر آسیب پذیر و آماده قبول خطا و اشتباه. مطابق نظر او شریعت فقط ترکیبی است از قانون و رسوم عربستان و بیزانطین و ایران و نسطوری ها و یهودی ها که از همه این منابع اخذ شد و به صورت قانونی در آمد که در قرآن آن را می خوانند و همچنین سنتی که برای همین منظور اختراع شد» (ص 15)

این مرد اظهار می کند که شریعت هیچ وقت جز در محیط شخصی، متناسب و قابل اجرا نبوده و ایده آل های اسلام به صورتی که در سیاست اعمال می شود غیر عملی و رؤیایی است و غیر قابل استفاده. پس از این که می کوشد تا نشان دهد که اسلام به عنوان طریق زندگی برای بشر زیان آور بوده و در نتیجه مجوزی ندارد که باقی بماند، عقب افتادگی و اختلال و رکود جهان اسلام را (العیاذ باللہ) به قرآن نسبت می دهد! نویسنده این کتاب در جای دیگری می گوید: مفهوم رسالت محمد صلی الله علیه وآله منتهی به پیدایش نظریه بدبینی تاریخ شده است زیرا تا هنگام ظهور پیغمبر امکان داشت نظر سیر تاریخ را به عنوان ترقی به سوی الهام کامل اراده خدا تلقی کرد ولی با ظهور محمد این سیر به پایان رسید. زیرا محمد خاتم پیغمبران انگاشته شد و دیگر با این وصف نمی توان انتظار تکاملی در اظهار و تعبیر اراده خدا داشت. با توجه به این مطلب تاریخ باید تنها در مسیر وسطی که محمد آن را بالا برده یا حتی پایین ترسیم نماید. واضح است که از نظر اسلام کمال را باید در گذشته جست و همه فعالیت های این زمان باید مجوز آن را در گذشته جستجو کرد. به تعبیر دیگر پس از آن که حقیقت شناخته شد نمی تواند تغییر کند و بدون تغییر ترقی امکان ندارد(1).

نویسنده کتاب «تر» (بحث تحقیقی) خودش را با حمله ناپلئون به مصر در سال 1798 شروع می کند که طبقه باسواد مصر را از لحاظ عقب افتادگی در برابر قدرت اروپا بیدار کرد.

آن گاه اصلاحاتی را که محمد علی به سبک اروپایی اجرا کرد و در سیاست اداری و اقتصادی

ص: 293

1- نویسنده کتاب که یهودی است و پیغمبری را منحصر به وجود حضرت موسی علیه السلام می داند پس چطور است که سیر کمال را با پیغمبری حضرت موسی پایان یافته می داند ولی بر ختم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله اشکال می کند؟ (مترجم)

و سازمان های کشور انقلاب ایجاد نمود مورد بحث قرار می دهد و از آن پس تلاش هایی برای اصلاحات به وسیله خدیو اسماعیل شروع شد تا مصر را از لحاظ فرهنگی مانند اروپا قرار دهد و به همین مناسبت در قاهره بنای اپرایی را پایه گذاری کرد تا ثابت کند که با این نمایش ها مصر جزئی از اروپا شده است.

سپس از شیخ محمد عبده (1849-1905) و شاگردش سید رشیدرضا که کوشیدند اسلام را مطابق زندگی جدید تفسیر کنند بحث می کند و بر کتاب سید رشیدرضا که در موضوع خلافت نوشته، خرده می گیرد (صفحه 80)

تنها شخصیتی که ندا و سفران نسبت به او ابراز لطف می کند لطفی السید - ناسیونالیست مصری - است که طرفدار سکولاریزم و به تمام معنی غربی شدن است. زیرا در سخنرانی های عمومی و نوشته هایی که در روزنامه «الجریده» چند سال قبل از جنگ اول نشر داده، نغمه های مدیحه سرایی در ستایش اروپا و فرهنگ و نظامات آن سرداده است و در عین حال به همشهریانش می گوید اسلام را متهم سازند و از منابع فرعون ها سیراب شوند!

... و نیز اضافه می کند که لطفی السید تشخیص داد که احتیاج مصر بیشتر از هر چیزی این است که سیستم عقیده و ایمان تازه ای را بر اساس تجدید سیستم تعلیم و تربیت در پیش گیرند و در قطع رابطه با سنت های اسلامی و مفاهیم سیاسی تأخیر روا ندارند (صفحه 97-95 همان کتاب)

مؤلف کتاب پس از بحث «ناسیونالیسم لیبرال و آزاد در دو دهه اول قرن بیستم» موضوع به اصطلاح «شکل مترقی» را مورد بحث قرار می دهد که به وسیله کسانی مانند قاسم امین که قهرمان طرفداران آزادی زمان بود تعقیب شد و همچنین شخصیت های دیگری از قبیل عبدالعزیز فهمی که سال ها کوشید تا الفبای رومی جانشین الفبای عربی گردد (و سعد زغلول) و روشنفکر کور دکتر طه حسین.

سپس این مرد برخلاف انتظارش با شخصیت هایی مواجه می شود بسیار روشنفکر و برگزیده که در طول سال های 1920 از طرفداران داغ غرب بودند و ناگاه ده سال بعد وضع آن ها عوض شد و با شدت و شوق فراوان طرفدار اسلام شدند. مهم ترین و متشخص ترین فرد در میان این طبقه شخص احمد امین است و نویسنده کتاب شخصیت او را «مرتجع افراطی» معرفی می کند.

به نظر ندا و سفران، مرتجع ترین همه مرتجعین شیخ حسن البناء (1949 - 1906) مؤسس سازمان جمعیت اخوان المسلمین است (آفرین بر این تشخیص بیطرفانه - مترجم).

مؤلف در جای دیگر کتاب درباره اخوان المسلمین چنین می نویسد:

« در بحث کتاب از رهبران روشنفکر به شکل ارتجاعی؛ این نهضت را خطرناک توصیف کردیم و در نتیجه شرکت غیر مستقیم روشنفکران را به رشد و پیشرفت آن یکی از زیان آورترین محصولات تجدد مسلمانان شمردیم. خطر اخوان المسلمین مربوط به روحیه ای است که بر آن ها حکومت می کند و برای اجرای ایدئولوژی و برنامه هایی که دارند، شدت عمل به کار می برند به طور کلی می شود گفت:

اعضای اخوان المسلمین به خوبی می دانستند که با چه چیزهایی مخالفت می کنند ولی در این که چه چیزهایی را به جای آن باید بگذارند اطلاعاتشان کم است.

اخوان تصور می کردند که دولت و جامعه مبتنی بر قرآن و سنت همه بیماری های مردم را علاج می کند ولی برای آماده ساختن چنان دولتی معلومات صحیحی ندارند. از آن بدتر این که به جهل خود آگاه نیستند. زیرا فکر روشنی در خصوص مسایل پیچیده یک دوره جدید و جامعه جدیدی نداشتند و در نتیجه هر کس با برنامه آن ها حتی در زمینه های تکنولوژی مخالفت می کرد او را دشمن اسلام می انگاشتند و او را مستحق آن می دانستند که ضربتی بر او وارد سازند. ایدئولوژی اخوان المسلمین اصولاً خلاصه نظریات رشیدرضا و اصحاب «المنار» است که به صورت عقیده ساده ای در آمده که قسمت اعظم آن مبتنی بر ایمان است نه فکری که در قالب نهضتی باشد الهام شده، و فعالیتشان مبتنی بر ناسیونالیزم منفی است و نیروی اجرای آن مبتنی بر علاقه رفع بدبختی اجتماعی است» (ص 232)

برای تأیید نظرش راجع به اخوان المسلمین به عنوان نیروی منفی و مخرب شرح مبسوطی را از کتاب محمد الغزالی به نام «آغاز در حکمت و دانش» که به سال 1950 در قاهره منتشر و بعداً به انگلیسی ترجمه شده، نقل می کند. او می گوید نشان دهد که نشریات اخوان گاهی بالاتر از مجادلات معمولی و سبک و اسلوب سطحی روماتیک است. اگرچه بدبختانه این سبک معتدل و میانه در مواردی و گاه گاهی در ادبیات و نشریات اخوان راه پیدا می کند! مؤلف کتاب اندیشه و تصور هوس آمیز و مغرضانه اش را با نقل این قسمت از نویسنده دیگری که قدری تاریک و مبهم به نظر می رسد بیان می کند و از توجه به شخصیت محققین و نوابغی امثال دکتر سعید رمضان و عبدالقادر و مخصوصاً سید قطب که یکی از بزرگترین نویسندگان اسلامی در جهان جدید مردم عربی زبان شمرده می شود، تجاهل می کند.

در پایان، ندا و سفران، کودتای نظامی سال 1952 را می ستاید و می گوید این کودتا درست و به موقع در وقت خودش» روی داد و مصر را از «شوربختی و مصیبت» اخوان المسلمین

نجات بخشید! از یک طرف رژیم ناصر را به واسطه وارد ساختن فشار بر این «نهضت ارتجاعی» با قدرت و جلوگیری از انتشار همه کتاب ها و مجلاتی که اسلام را به عنوان راه زندگی جامع و مخالفت با غربی شدن معرفی می‌کرد با شوق و شغف می‌ستاید، و از طرف دیگر این دیکتاتوری را بحق، محکوم می‌کند؛ زیرا با کنترل شدید بر روشنفکران و هنرمندان که طرفدار «سوسیالیستی حقیقی» هستند، سخت می‌گیرد و هنر را مجبور می‌سازد تا راه خدمت به مقاصد تبلیغات دولتی به کار برده شود و این اقدامات فعالیت خلاقه در هر زمینه ای را از بین می‌برد.

مطابق تشخیص سفران لکه زشت در مبارزه ناصر با اسلام این است که ناسیونالیسم مصر را با اتحاد عرب پیوند داد زیرا مادامی که مصری ها خود را عرب بینگارند هرگز نخواهند توانست نسبت به میراث اسلام بی‌علاقه باشند. بدین طریق از تألیف چنین نتیجه می‌گیرد که این رژیم بایستی سابقه مصطفی کمال پاشا را تعقیب می‌کرد ولی صورت دیگری به خود گرفت. (پناه بر خدا از این خیرخواهی بی‌شرمانه - مترجم).

در اینجا می‌پرسد، چرا غربی شدن مصر شکست خورد؟ در پاسخ می‌گوید:

این مسأله برای مصر به سه جهت بدتر شد :

1- مصر باید تغییر و تبدل را به میزان سریعتر از تغییرات مسیحیت غرب می‌پذیرفت.

2- قدرت های تغییر از واردات غرب شمرده می‌شد آن هم در زمانی که قدرت های غرب بر مصر بیش از حد لزوم سنگینی می‌کرد.

3- از آغاز امر، اسلام در نظام سیاسی و اجتماعی بیشتر از مسیحیت دخیل بود. وقتی که به طور کلی بحث می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که این سه عامل اختلاف به طور قطع باعث شکست مصر بود که نتوانست ایدئولوژی مدرن زنده ای را کسب کند (صفحه 245 همان کتاب)

مصر و شکست اسرائیل پوچی این ادعا را ثابت کرد.

مؤلف اضافه می‌کند که چون دوره بررسی و مطالعه وی مربوط به سه یا چهار نسل است، برای این که مصر بتواند به مرحله تکاملی برسد که برای اروپا تحصیل آن چند قرن طول کشید، این چنین مدتی بسیار کوتاه است.

«نداو سفران» مانند سایر خاورشناسان همکارش منکر این حق و حتی منکر امکان آن است که مصر یا هر یک از کشورهای اسلامی بتوانند برای تکامل، مسیر خود را تعقیب کنند.

و مدعی آن است که جهان اسلام فعلاً با همان سکولاریزم (حکومت غیر دینی) رویه رو

شده که اروپای مسیحی در آغاز «رنسانس» با آن مبارزه می کرد و بدین جهت هیچ راهی ندارد جز این که همان روش را سر مشق قرار دهد. برای شکست طرفداران غرب در مصر مانند همه سرزمین های اسلامی دو علت قوی وجود دارد که «نداو سفران» ذکر می از آن به میان نمی آورد. اول این است که به جای آن که نهضت غربی شدن طبیعی و پردامنه جلوه کند، با فشار و دیکتاتوری بر مردم تحمیل شد (غالباً با سبک های بی رحمانه و بسیار خشن) و طبقه تحصیل کرده بدون این که مردم خواستار آن باشند چنین روشی در پیش گرفتند و نهضت را در نظر مردم نامطلوب قرار دادند. این فرمانروایان به حدی از مردم بیگانه بودند که فقط با مردم همخون بودند ولی آرزوهای آن ها با یکدیگر تطبیق نمی کرد!

به طوری که از مطبوعات مستند فعلی مصر استفاده می شود طبقه باسواد متمکن که از لحاظ اقتصادی حیثیتی احراز کرده اند برای کشاورز و کارگر غیر از تحقیر چیزی ندارند و طبیعی است که طبقه کارگر و کشاورز باید با نفرت و ترس به آن ها نگاه کند. بنابراین چون مسأله همکاری و بهم پیوستگی ملی پیشرفتی ندارد، تجدد غرب باعث گسیختگی روابط اجتماعی شده و یک رشته تعارض بی پایان میان طبقه حاکم و طبقه محکوم به میان آمده است. در چنین شرایطی ترقی، حتی ترقی مادی غیر ممکن است (1).

دوم این است که انتقال از آن شکل به اصطلاح (صورت مترقی) ناسیونالیسم لیبرال و آزاد که «لطفی السید» مظهر آن بود به شکل «ارتجاعی» دوران اخوان المسلمین نتیجه طبیعی و غیر قابل احتراز تغییراتی بود که در خود غرب روی می داد با این توضیح که ترقیات غرب در آغاز قرن بیستم به اوج اعتلا رسیده بود.

درخشندگی خیره کننده موفقیت های غرب در علوم طبیعی و تکنولوژی وضعیت مقرون با قدرت امپریالیستی انگلیس و فرانسه که زمام امور را در آسیا و آفریقا قبضه کرده بود تشخیص عقب افتادگی و فقر و عقده های حقارت برای مصری ها به خوبی قابل درک بود. سپس به ناگاه مشاهده کردند که خرابی های جنگ اول موجب پریشانی اوضاع اروپا گردید و آن همه قدرت غرب همه کشورها را متلاشی کرد و متعاقب آن در سال های 1930 بحران شدیدی روی داد که معایب سیستم اقتصادی غرب را آشکار ساخت و پس از آن اروپا در فاصله کمتر از ده سال بر اثر سقوط کلی اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی دچار جنگ دوم شد.

ص: 297

1- قبل از انقلاب اخیر مصر وضع رجال مصر تحصیلکرده و اشراف مصر مخصوصاً پاشاها با مردم چنین شکلی داشت (مترجم)

در سال 1900 طغیان علیه سنت و منقولات تحت شعارهای «آزادی» و «لیبرالیزم» و «ترقی» قابل مقاومت نبود، ولی نیم قرن بعد از آن متفکران و روشنفکران بر اثر تجربیات تلخ شخصی درک کردند که حکومت سکولاریزم (غیر دینی) که برای نجات خود به آن متوسل شده بودند به مرگ و فنایی منتهی شد که هیچ جا بهره و ثمره ای از آن به دست نیامد!

نمونه و سرمشقی را که اروپا در جلوی چشم مردم جهان گذاشت به خوبی نشان داد که دست زدن به خرابکاری و فرصت طلبی و لجام گسیختگی و نان را به نرخ روز خوردن هیچ وقت نمی تواند برای روابط بشری، چه رفاه اجتماعی و چه ثبات سیاسی پایه و اساسی مفید و قابل عمل باشد.

با این حال ندا و سفران از تز و عقیده خودش مبنی بر این که اگر مصر رابطه خودش را با اسلام قطع می کرد خود به خود همه منافع و مصالح را به دست می آورد، توجه ندارد که اختلال و اغتشاش امور سیاسی و جریانات عمیق ناراحتی در انگلستان و آمریکا که بهشت آسایش و آرامش آن روز روشنفکران شناخته می شد و تصور می کردند همه از برکات حکومت قانون برخوردار شده اند، به چه صورتی درآمد.

باری از آن به بعد اکثر شخصیت های صاحب نظر مسلمان در مصر و جاهای دیگر دریافتند که علت آن همه آشفتگی اجتماعی و پریشانی، بی علاقه‌گی به ارزش های عالی است.

خلاصه گفتار این که شکست روشهای غربی (فرنگی مآبی) در شرق همان شکست روش های غربی در خود غرب بود.

«ندا و سفران» می نویسد: «با نظری وسیع به دورنمای گذشته، پدیده اخوان المسلمین وقایع و ایدئولوژی آن ها و شدت عملی که نشان می دهند و موفقیت آن ها برای ما عبارت است از تأیید منفی ریشه و اصل آن چیزی است که مطالعات ما بر آن اساس قرار گرفته است و چون ایدئولوژی عقلی و استدلالی «سکولر» در مصر نتوانست ظهور و بروزی داشته باشد اخوان المسلمین در صدد آن بر آمدند که این خلا را با دین و عقیده اسلامی پر کنند. زیرا نظام غربی شدن موجود در نظر مردم بیگانه می نماید لذا شکست ظاهری و رسمی آن اشتباهاً به صورت شکست اصول درآمد» (صفحه 244-242) (1) در این موضوع «سفران» با بلاغت تمام

ص: 298

1- منظور آقای مؤلف این است که اگر نظام غربی شدن در مصر شکست خورده است دلیل بر عدم اصالت ارکان آن نیست در صورتی که بسیاری از متفکران غربی سقوط و زوال تمدن غرب را حتمی می دانند. (مترجم)

موفق شده است که اظهارات خودش را مورد تردید و تکذیب قرار دهد، زیرا از یک طرف می گوید اسلام نمی تواند آرزوها و خواسته های مردم مصر را جوابگویی کند و از طرف دیگر یک دقیقه بعد از این اظهار مجبور می شود اعتراف کند که طرفداران روش غرب شکست خورده اند و فلسفه های مادی آن ها را اکثریت قاطع مردم مصر مردود می دانند. مؤلف در پایان امر تصدیق می کند روش تقلید و تبعیت از غرب نتوانسته است مشکلی را حل کند.

سراسر این کتاب مملو از مغالطه است از یک طرف مندرجات این کتاب حاوی نظریات مغرضانه مؤلف است و از طرف دیگر اظهارات محققانه ای است که به طور ثابت با یکدیگر در حال تعارض و تضاد هستند؛ ولی این قدر تعصب کورکورانه در آن راه یافته است که نمی تواند تضاد آن ها را ببیند.

نوطه خاورشناسی

*نوطه خاورشناسی (1)

دعوتی که خاورشناس در جهان اسلام تبلیغ می کند چیست؟

دکتر «محمد البهی» یکی از محققین نامی مصر و مدیر امور فرهنگی سابق دانشگاه الازهر با دقت بیانات مطلوبی را خلاصه کرده است که قسمت اعظم آن به استثنای موارد معدودی مشخصات و امتیازات آن را نشان می دهد، بدین قرار:

«خاورشناسان معمولاً می کوشند این معنی را شایع سازند که جامعه اسلامی علاقه ای را که به اسلام ابراز می داشت فقط برای دوره کوتاهی از زمان ادامه داشت این دوره عبارت از همان روزهایی است که جامعه اسلامی در حال کودکی بود. در آن زمان فرصتی پیش آمد تا بین زندگی عملی و تعلیمات اسلامی همبستگی فراهم آوردند ولی به محض این که شکل کوتاه مقدماتی برگزار شد بین اسلام و جامعه اسلامی شکافی بوجود آمد و جامعه اسلامی و اسلام، دیگر نیروی هدایت برای زندگی محسوب نمی شد و هر چه جامعه اسلامی به جلو می رفت و تغییراتی را می پذیرفت، نتایج فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و سایر آثاری که از جهان خارج در آن تأثیر می کرد، عجز اسلام از این که خودش را به صورت جامعه ای درآورد تا به صورت جامعه ای مطلوب درآید، بیشتر می شد و شکاف وسیع تر شد تا این که در آخرین جلسه خلافت اسلامی (ترکیه سابق) اسلام از زندگی روزانه مطرود شد از آن پس اعلام شد

ص: 299

که اسلام فقط در وجدان و ضمیر فرد وجود خواهد داشت و دیگر در ساختمان عمومی اجتماعی جایی نخواهد داشت و فقط به شکل یک موضوع ساکت و آرام شخصی در محیط موجود (موجودیت فردی) باقی خواهد ماند. اصولاً روح ناتوانی اجرای تعلیمات اسلامی عبارت است از شناختن منطق نفوذ اجباری اجتماعی اسلام در نتیجه ناتوانی از نفوذ در احتیاجات و شرایط جامعه ای که همیشه در حال تغییر است برای ارتباط بین تعلیمات و عمل.

اصرار اسلام به این که احکام و اوامرش در عصر جدید نافذ باشد نتیجه آن این شد که از سیر در مجرای حیات گوشه گیر باقی بماند و با فقر و بیماری و عقب افتادگی مطلق به سر برد.

ترقی و تغییر در قانون لایتخلف وجود است و از آن گریز و گزیری نیست. مسلمانان باید این تکامل و مفهوم پر از تحرک را با اسلام تطبیق دهند تا بتوانند با ترقیات عالم جدید هم آغوش شوند و خود را از این مهلکه بحران و هرج و مرج و خواب و خیال نجات دهند.

آن چه مورد احتیاج است این است که با مهارت تمام اسلام را تحت تاثیر این قانون فعال قرار دهند و در پرتو حقایق عصر جدید، با تجدید نظر و اصلاح گام بردارند. برای مسلمانان جز تعظیم کردن به قانون ترقی و تغییر و تطبیق با سکولاریزم (حکومت غیر دینی) و ماتریالیزم (مادیگری) راهی وجود ندارد. زیرا نمونه های زندگی غربی محصول تجربیات طولانی بشر در زمینه های فکر و عمل است. مردم غرب روش علمی و عینی تکامل این نمونه ها و رسوم را به کار برده اند و به این نتیجه رسیده اند که این نمونه ها و آثار به فکر اجازه نمی دهند تا از دگم ها (عقاید) و خرافات سنگین باز باشد بلکه فکر باید لاینقطع در راه رفاه و خوشبختی بشریت به کار افتد»⁽¹⁾.

در تألیفات خاورشناسان مانند این کتاب مورد نظر، این نظریات نه فقط به عنوان عقیده شخصی مؤلف ابراز می شود بلکه حقیقتی است مسلم و عین قانون طبیعت که هیچ کس جرأت بحث ندارد. به قدری غرور و فریب آن ها شدت دارد که به خود حق می دهند تا با روشنایی تمام به مسلمانان این مطالب را دیکته کنند و مسلمانان مطابق دستور آن ها مذهب خود را اصلاح نمایند!

بسیار شرم آور است که چنین کتابی در جمهوری اسلامی منتشر شود و بعضی از این نوع

ص: 300

1- اقتباس از کتاب تمدن غرب و اسلام و مسلمانان تألیف ابوالحسن الندوی آکادمی تحقیق و انتشارات اسلامی چاپ لکنهو، سال 1969 صفحات 177 - 79. (مترجم)

کتاب‌ها به عنوان متونی در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های ما تدریس گردد و جوانان ما نیز مجبور باشند چنین مطالبی را از غیر مسلمانان بیاموزند و کورکورانه تعصب‌های آن‌ها را به عنوان حقیقت ثابت و مسلم بپذیرند!

عمل خاورشناسی، عبارت از مطالعه بی‌غرضانه عینی اسلام و فرهنگ آن نیست تا محققانه و با کمال صداقت بهترین روش تراسیون‌های (سنتها) تحقیقی مورد بررسی قرار گیرد و در نتیجه تحقیق عمیق و اصیل و صحیحی به دست آید، بلکه هیچ عاملی در آن مداخله ندارد جز توطئه سازمان یافته برای گمراهی و اغوای جوانان ما، تا علیه کیش خودشان طغیان کنند و از همه موارد تاریخ اسلام منزجر گشته آن را فرهنگی منسوخ تلقی نمایند. باری مقصود این است که در میان طبقه نارس و بالغ تا جایی که ممکن باشد خطاها و اشتباهاتی ایجاد کنند و بذر شک و تردید و مغلطه و شبهه بپاشند.

مجدداً در سطور زیر نمونه‌های جالبی نقل می‌کنیم تا دانسته شود که این گروه تا چه حد آماده کج اندیشی و مغلطه کاری هستند تا اغراض خود را انجام دهند.

مؤلف کتاب می‌نویسد :

«حدسیات و تجزیه و تحلیل فراوانی به کار برده شده و کوشش‌هایی شده تا منشا و سرچشمه الهامات محمد کشف گردیده و از آن طریق ادعای پیغمبری وی توضیح داده شود.

نتایج حاصله صورت نهایی قاطعی نداشته است. بعضی می‌گویند محمد معلم و سرپرست یهودی داشته و امکان دارد درست باشد. بعضی خیال می‌کنند با راهب‌های مسیحی سوریه آشنائی داشته و این نیز امکان دارد. دیگران خیال می‌کنند جامعه بازرگانی که در آن زیست می‌کرد تصویری از مذاهب مختلف بر او عرضه داشته و این نیز ممکن است درست باشد.

آن چه به طور قطع اصولی و اساسی است این است که محمد برای اصالت و ریشه مذهب خودش ادعائی ابراز نکرد. بارها و به تکرار اعلام می‌کرد که الهام وی فقط تأیید همه الهام‌های گذشته است. پیدا کردن منابع قرآنی و منتسب ساختن به منابع یهود یا سایر منقولات که برای محققین جالب و افشاء کننده باشد در عقیده و ایمان مسلمانان اثری ندارد، این نوع تجزیه و تحلیل برای مسلمانان بی‌نتیجه است و شاید نبودن چیزی در اسلام مطابق «عالیترین انتقاد» محققین مسیحی امروز، قسمتی وابسته همین وضع باشد و نیز بیشتر وابسته این عقیده و ایمان است که قرآن کلام خدا است و چرا کسی بکوشد تا آن چه را خدا

و باز در جای دیگر می گوید :

«یک وقتی حدیث یعنی مجموعه داستان ها و گفته های محمد جمع آوری شد و با کمال دقت درستی همه آن ها مورد رسیدگی قرار گرفت با اینحال داستان های پوچ وارد آن شد.

بسیاری از مسلمانان درباره اظهار عقیده به این که گفتن داستانی که احساس می کردند می تواند درست باشد یا باید درست باشد، به عظمت محمد کمک می کند یا وضع خودشان را بهبود خواهد بخشید احساس ناراحتی نمی کنند. بدین ترتیب حدیث به سه طبقه وسیع تقسیم می شود.

1- حدیث هایی که مربوط به زندگی محمد است.

2- حدیث هایی که مورد بحث هستند زیرا با گفته های محمد تطبیق نمی کند (داستان های معجزات محمد، علیرغم شرح قرآن شامل این قسمت است).

3- حدیث هایی که راجع به الهام نبوت بحث می کند.

در زمان حاضر حملاتی که بر روایات اسلامی می شود در این داستان ها متمرکز شده است. و به هر حال این چنین حمله هایی بر اسلام تازه نیست. داستان های مخصوصی با این که در مجموعه های قابل احترام درج شده اند همیشه مورد حمله بوده اند»(ص 22 - 23 همان کتاب)

همه چهره های بزرگ تاریخی ما مورد تمسخر و تکذیب و تعرض واقع شده اند به این شرح:

«به طور کلی فرمانروایان مسلمان مانند فرمانروایان قرون وسطای اروپا رفتار کرده اند، زیرا در زمان و مکان خود سنگدل بوده و روش وحشیانه ای داشته اند.

این شخصیت ها با دارا بودن موهبت رزمی گاهی مطابق مقتضیات عصر خود زاهد و با تقوا بوده اند. تصویری از شخصیت محمود غزنوی که به وسیله دبیرش ترسیم شده و معمولاً آن را قبول دارند. مطالبی که راجع به جنگ های محمود در هند نوشته شده حاکی از آن است که «یا اسلام یا مرگ» و لا غیر.

ص: 302

1- البته چنین است، وگرنه در صورتی که همه دانشمندان بکوشند تا بر «قانون جاذبه» یا سایر نظامات و قوانین آفرینش خرده بگیرند همانقدر فایده خواهد داشت، که انتقاد شما یهودیان و مسیحیان بر نظامات و قوانین الهی قرآن (مترجم)

محمود این شعار را بر مردم عرضه داشت. محمود موحد ثابت قدمی بود، مخالف بت پرستی و همچنین مخالف انحراف از عقاید روایتی و سنیت و به عبارت دیگر مردی بود به شدت تابع روایات و منقولات و تابع سنت، با این حال شخص نمی تواند متأثر از این عقیده نباشد که حرکت او دست کم مانند پادشاهان آنگلونور من انگلستان آلوده به حرص شدید بوده است» (ص 34-35)!

راجع به محمد بن تغلق چنین می نویسد: بالاتر از همه این که محمد همه اشخاص را به وسیله انعام و جایزه ها راضی، بلکه محفوظ نگاه می داشت. در بارگاه وی از یک طرف همیشه ارباب حاجت برای کسب مال و ثروت صف کشیده و از طرف دیگر جنازه هایی دیده می شد که صاحبان آن ها اعدام شده بودند! در میان مردم افسانه هایی راجع به سخاوت و شجاعت و ستمگری و جدیت وی شایع بود. یک تن از مورخان مسلمان، ابن تغلق را مانند ترکیبی از تضادهایی می داند که بر این گونه فرمانروایان تطبیق می کند. ناسازگاری و متجانس نبودن در اخلاقیات ممکن است به وسیله مورخین مسلمان گاهی به صورت اغراق و مبالغه نگاشته شده باشد و همین ها گاهی احساس کرده اند که فرمانروایان از لحاظ طبیعت و اخلاق باید وضع متضادی داشته باشند.

مسلم است که مدارا و تسامح مذهبی با هندوها مورد قبول علمای قرن چهاردهم سیحی در هندوستان نبوده است و آن را لازمه مذهب نمی دانسته اند. مسلمان تابع روایت و نقل، قرآنش را خیلی سطحی می خواند. خدا در جهنم آتش هایی دارد در انتظار کفار، در صورتی که خدا نسبت به کفار رحمی نشان نمی دهد، چرا دیگران رحم نشان دهند؟

باید یاد آور شد که این روح در میان زهاد نیوانگلند (آمریکا) پیدا شد زیرا آن ها نیز چنین عقیده ای داشتند که هندی ها دارای روح نبوده اند! و در میان زیلوت ها (زهاد متعصب) کالیفرنیا این عقیده شایع بود و مدعی بودند که چینی ها دارای روح نبوده اند و اگر حیواناً دارای روح باشند، ارواح آن ها ارزش نجات دادن ندارد این عقیده بی شباهت به وضع مسیحیان قرون وسطی نسبت به کفار نیست» (ص 36 - 35 همان کتاب)

فریلند ابوت مؤلف کتاب، نمی تواند برای محمد بن قاسم اعتباری قایل شود که توانسته باشد بر اساس ایمان و نیروی اخلاق، عملی را انجام داده باشد، که می گوید:

« وقتی که محمد بن قاسم فاتح سند در قرن هشتم با چنین وضعی روبرو شد روش آزادمنشانه تری را در پیش گرفت. زیرا هندوها و بودایی های سند، در حکم «اهل کتاب» شناخته شدند و شاید این روش بدان علت بود که لشکر کافی در اختیار نداشت و نیز

نمی خواست مردم را ناراضی نگاه دارد و بی جهت آن ها را مشوش و مضطرب سازد» (ص 56 همان کتاب) (1)

به نظر نویسنده کتاب، شیخ احمد سرهندی مردی است مرتجع و سرسخت. زیرا می گوید: «شیخ احمد سرهندی (2) مظهر آن نوع فکر و اراده ای است که باعث شد اسلام به انزوای فکری و عزلت سوق داده شود و بدین طریق موجب سقوط اسلام گردید. اصرار شیخ در اطاعت مطلق از شریعت مانع تشخیص او شد که بسیاری از رسوم حتی از کیش های دیگر را می توان گرفت که هیچگونه برخوردی با اسلام نداشته باشد. وضع این شیخ از جهات متعدد شبیه به وضعی بود که کلیسای کاتولیک روم در قرن هفدهم دچار آن شده بود. زیرا «ژزویته‌ها» امیدوار بودند با پذیرفتن مقداری از شعایر و رسوم چینی مسیحیت را در داخل چین رواج دهند. تصمیم کلیسا این بود که اعمال چینی ها را نباید به عنوان جزئی از شعایر مسیحیت قبول کرد و کیش مسیحی را باید از نفوذ تغییرات خارجی مصون نگاه داشت. به همین منوال قانون اسلام را نیز بایستی با رعایت کمال زهد و مراقبت از نفوذ آثار خارجی حفظ کرد و شیخ احمد می ترسید که کوچک ترین تماس با کفار همه بنای اسلام را متزلزل سازد» (ص 61 - 60 همان کتاب)

راجع به جهاد «سید احمد شهید» چنین می نویسد:

«مبارزه و جهادش از آغاز تا انجام بی سر و سامان بود و اخلاقیات لشکریان وی مانع از آن بود که صورت دیگری داشته باشد. جهاد شکل بسیار نامنظمی داشت، این مرد می توانست در آن واحد 80000 رزمنده جمع آوری کند ولی هیچ وقت نمی توانست صداقت و علاقه مندی افراد قبائلی را که آن قدر به آن ها وابستگی و دلبستگی داشت جلب نماید. بعضی از افراد قبائل، غذای وی را مسموم کردند و در میدان جنگ تنها ماندند و باسبک ها همکاری کردند. نه نشانی از انضباط در قوای وی بود و نه اثری از اتحاد، سرانجام در ماه می 1838 به وضع شگفت آوری در یک دهکده کوهستانی به نام «بلدکوشا» گرفتار شد. آن گاه او و شاگردش اسماعیل شهید با ششصد تن از نفراتش بر اثر حمله سبک ها کشته شدند.

این جهاد بیشتر از آن که موفقیت آمیز باشد صورت شکست به خود گرفت.

ص: 304

1- محمد بن قاسم (خواهرزاده حجاج بن یوسف) فاتح سند در 18 سالگی به این پیروزی نایل شد و از چنان عنصری (مأمور دستگاه

اموی) نباید توقع اجرای نظامات اسلامی داشت. (مترجم)

2- این شخصیت روحانی از بزرگترین مجاهدین هند بوده است. (مترجم)

بلی این جنگ مقدس در آن روزگار با آن همه شور و عشق به وسیله کسانی که پای بند روایات و منقولات بودند، حاکی از فقر تفکر عقلی بود». (ص 94 - 92) (بلی آن روزها تحمل اروپائی در میان مسلمان نفوذ نکرده بود - مترجم).

در خصوص «تیوسلطان» چنین می نویسد :

«تیوسلطان فرمانروای مسلمان میسور در جنوب هند قیام کرد تا با تحریک روح مبارزه و جهاد در میان سربازانش وضع خودش را در برابر انگلیسی ها تقویت کند.

تیوسلطان برای مجاهدین، اعلامیه ای صادر کرد و ضمن آن جنگ با کفار متجاوز را که عبارت از روح پیروزی اسلام حقیقی است تشریح کرد. در جای دیگری از این اعلامیه همه مسلمانان را تا جایی که قدرت دارند برای مقاومت در برابر کفار تشویق و ارشاد نمود .

آثاری که در مندرجات اعلامیه تیوسلطان از لحاظ تحریک سربازانش وجود داشت در الهام دادن به مسلمانان معاصر وی خاصیتی نداشت و تا جایی که به ریاست عملی جنوب هند مربوط بود به نظر می رسید مفاهیم و معانی توحیدی اسلام با وضع آن روز تطبیق نمی کرد سرانجام مدافعات تیپو در هم شکسته شد و انگلیسی ها در سال 1799 در محل «سرین گاپاتان پیروز شدند.

تیوسلطان در همان حالی که سربازانش را تحریک می کرد تا آخرین نفس مقاومت کرد و کشته شد (ص 87) (1) بدین طریق کلیه محترم ترین و شریف ترین شخصیت های تاریخی مسلمان در شبه قاره هند و پاکستان نمونه هایی هستند که روح پای بندی به عقیده و ایمان باعث عجز و شکست آن ها شده و کورکورانه به واسطه پیروی از سنت ها و روایات و منقولات اسلامی و عدم کفایت عقاید مذهبی شکست خورده اند و در برابر حقایق زندگی مغلوب شده اند! «

مؤلف نمی تواند بفهمد که این مردان برای موفقیت دنیویشان محترم شمرده نمی شوند بلکه احترام آن ها برای نشان دادن اخلاق و صفا و صداقت و صمیمیت و اراده ثابت برای وصول به هدف و برای امتناع آن ها از مصالحه مفت و ارزان فروختن و بالاتر از همه میل و رغبت آن ها برای تحمل رنج و مشقت و فداکاری در راه اسلام است و بس. ولی خاورشناسان

ص: 305

1- آخرین سلطان آبرومند و فداکار مسلمان (شیعه) در این جهاد به شهادت رسید و ثابت کرد که مسلمان حقیقی جان خودش را برای اسلام می خواهد و از فاجعه کربلا سر مشق می گیرد و تسلیم دشمن نمی شود. روح همه ما فدای این مجاهدین شریف باد که با خون پاک خود در برابر ستمگری، آبروی اسلام را حفظ کردند و تا پایان روزگار مایه افتخار ما خواهد بود. (مترجم)

از قبیل فریلند ابوت به قدری در ماتریالیزم (ماده پرستی) غرق هستند که برای آن‌ها امکان ندارد، لطیف‌ترین خصایل انسانی را که به این مردان عظمت و بزرگی داده ارزیابی کنند! این خاورشناسان فقط می‌توانند اعمال و رفتار اشخاص را در پرتو مقتضیات و فرصت طلبی و موقع‌شناسی و مصلحت‌خالص شخصی تعبیر و تفسیر کنند. علت اساسی «شکست» ادعایی و عدم کفایت اسلام در سراسر طول تاریخی چیست؟

مؤلف کتاب می‌گوید :

«عیسی هیچ وقت امتی را به وجود نیاورد و به طوری که محسوس است خرسند بود که به عنوان واعظ و مبلغی سرگردان خدمت کند. به حقیقت از لحاظ تاریخ هیچ‌گاه امکان نداشت که عیسی امتی را به وجود آورد ولی برای محمد چنین فرصتی پیدا شد. ترس و وحشتی که از قبایل مکی داشت منتهی به هجرت وی به مدینه که در دوست مایلی شمال مکه واقع است گردید .

در اینجا بود که امتی با نظامات کشوری به وجود آورد و قوانین برای آن‌ها وضع کرد.

این قوانین قسمتی از کیش اسلام شد و قضات اسلام بعداً در صحنه اجتماع به حکومت پرداخته، جنبه‌های حقوقی اسلام را تفسیر و تعبیر کردند و به کار بستند بدین طرق قضات به عنوان عامل تکامل و یکنواختی جامعه اسلامی از داخل نقشی را بر عهده داشتند. مسلمانان ادعا می‌کنند که چون اسلام شامل این چنین نمونه عملی و اجرایی است، می‌تواند از لحاظ نظامات کشوری به امتی سر و سامان دهد که به تمامیت و کمال نزدیک تر است .

و از اینجا است که از مسیحیت یا هر کیش دیگری کامل تر است. همچنین می‌شود ادعا کرد که ضعف عمده اسلام ناشی از همین ادعای تکامل و تمامیت است. سقوط اسلام از شکوه سابقش به طور قطع قسمتی مربوط به این احساس است که مسلمانان تصور می‌کنند آن چه دارند برای آن‌ها کافی است به طوری که تجربیات سایر کیش‌ها حکایت می‌کند این ادعا همیشه شوم بوده است زیرا ریشه در آگاهی نداشته است.

توفیق مسلمانان در تسخیر هند قسمتی ناشی از آن بوده که هندوها خود را در حال عزلت و تنهایی نگه داشته بودند. بزرگ‌ترین خدمت رفرم و اصلاحات اروپایی این بود که این وضع اتکا و اعتماد به خود را خنثی کرد و مسیحیت غربی را در جنبه «معنوی و سیاسی» قرار داد. ترقی اروپایی مدرن وقتی شروع شد که اروپایی‌ها به داشتن روح ذهنی و فکری ترقی کردند و این روح آن‌ها را نیرومند ساخت که بدون احساس حقارت نسبت به دیگران از همه جا چیز بیاموزند» (ص 21 - 20)

ص: 306

باید گفت: تمدن غرب در تاریخ از لحاظ غرور بی نظیر است.

وضع یونانیان قدیم در تلقی کردن غیر یونانی به عنوان وحشی و اعتقاد به این که: دیگران به عنوان برده و بنده برای یونانی ها خلق شده اند، تا امروز ادامه و استمرار دارد.

غربی ها هیچ گاه اثری از حقارت در خود ندیده اند و عقیده دارند که نسبت به همه مردم و همه فرهنگ ها از هر جهت برتر و والاترند.

این فریبکاری لجام گسیخته به تمام معنی به مکولی (Maculay) وزیر سابق فرهنگ انگلیسی در هندوستان داده شده است، زیرا بر اساس همین ادعا تعلیم و تربیت غربی را بر هند تحمیل کرد و اصرار می ورزید که تعلیم و تربیت غربی به منزله تاج و تخت همه معارف تمدن است. مؤلف کتاب گفته است:

«در میان خاورشناسان کسی را ندیده ام که منکر آن باشد که یک قفسه از کتابخانه اروپایی ارزش آن معادل تمام ادبیات هند و عرب باشد» (ص 113).

به علاوه تمدن غربی برای بشریت تخریب همه تمدن ها و نابود کردن دسته جمعی همه ملت ها را امری می داند غیر قابل اجتناب!

مؤلف کتاب در جای دیگری می گوید: «بدین طریق اسلام مذهبی شد مرکب از قانون و احکام با تأکید به این که از لحاظ مدنی در درجه اعلا است و قضات قانون و تفسیر کنندگان قانون همان قدر نفوذ داشتند که کشیشان مسیحی. تکامل فوق العاده تصوف در اسلام عکس العملی بود به اصرار و تأکید در جنبه قضایی و حقوقی و عملی ساختن این منظور برای غربی غالباً غیر قابل اجراست (ص 21) از لحاظ فلسفی منشأ عداوت اروپاییان مدرن با اسلام ناشی از آن است که قوانین اسلام به طور اطلاق از لحاظ عمل و اخلاق برتر تلقی شده است. غرب تصور می کند که تغییر ثابت و ابتکار و بدعت امری است غیر قابل احتراز و بالاترین ایده آل هاست. این مفهوم که می گوید هر چیزی باید با تغییر زمان تغییر کند نه فقط شامل اکتشافات جدید علمی و اختراعات تکنولوژی است بلکه باید در مورد مذهب و اخلاق و موازین رفتار اجتماعی نیز اعمال شود و از آن جایی که اروپایی اخلاقیات را نیز صرفاً مفهومی ذهنی و نسبی می داند، موازین خطا و صواب و حق و باطل و زیبایی و زشتی برای اروپایی ها معنی ندارد. بدین ترتیب هیچ کس نمی پرسد که آیا تغییر خوب است یا زیان آور، به جهت این که بایستی بهترین چیز شناخته شود پس بدعت نیز بذاته بهترین چیز هاست. در نتیجه تأکید و اصرار قرون وسطایی را مبنی بر تفوق و برتری جهان آخرت نسبت به امتیاز به عالم مادی مورد تمسخر قرار می دهد به دلیل این که در جای دیگری

«ابوبکر رازی فیلسوف و پزشک ایرانی قرن نهم مسیحی بود و او اولین کسی است که وسایل معالجه آبله و آبله سرخ را کشف کرد و درباره بیماری های چشم انسان بررسی های پدافتمنه ای کرد. شهرت او به عنوان پزشک در زمان حیات او، وی را در خور ستایش و بزرگی معرفی کرد. لیکن مانند بسیاری از علمای اسلام رازی نیز با این جهان کمتر تماس داشت. به نظر امت اسلام که عمیقاً تحت تأثیر فکر روایتی و سنتی قرار گرفته است اکتشافات او نامربوط و غیر ضروری به نظر می رسد. امت معتقد شد که آن چه در زندگی مهم است بهبود وضع شخصی نیست، بلکه آن چه مهم است این است هنگامی که زندگی خاکی پایان یافت شخص به بهشت برود و راهی که به سوی بهشت ترسیم شده است راهی بود روشن و صاف.

آن راه که به وسیله ارباب روایت حفظ شده بود و دقیقاً مشخص بود شامل دعا و عقیده و ایمان بود ولی شامل آن نبود که یک فرد انسان از آبله یا سرخچه مصون بماند و اجتناب کند. اکتشافات رازی تا جایی که مربوط به قصد زندگی بود پوچ و بی اهمیت می نمود و در چنین حالتی آن چنان کسانی مورد تجاهل و حتی مورد سرزنش و تعرض واقع می شدند (ص 26 و 25)».

اگر به طور کلی رازی مورد مخالفت قرار می گرفت از جهت این نبود که در طب و طبابت سهمی به دست آورده است، بلکه تنها مربوط به علاقه او بود به بعضی مفاهیم فلسفه یونان که با دکترین «عقاید اسلامی» تعارض داشت. رازی به عنوان پزشک همیشه مورد احترام مسلمانان بوده است تا جایی که سیستم طب یونانی به وسیله حکمای هند و پاکستان (امروز) نمی توانست بدون طب رازی باقی بماند.

اکتشافات دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی دانان و پزشکان مسلمان منتهی به تعارض آشکار با کیش موجود نشد، لکن در اروپا، پیروزی حکومت سکولاریزم (حکومت غیر دینی) و ماتریالیزم (مادیگری) و الحاد به تعارض منجر شد و این شکست برای شخصی چون «فریلند ابوت» به منزله فاجعه تاریخی عظیمی تلقی می شود.

این نکته بسی شگفت آور است که رهبران عصر ما با صدای بلند ندا در می دهند که به واسطه معجزات علم و صنعت، فقر و بیماری و بی سوادی می تواند و باید از صفحه زمین محو شود، ولی پذیرش و خاتمه دادن به بدبختی شخص به عنوان فالتیزم (عقیده به قضا و قدر) قرون وسطایی محکوم می شود. مردمان معمولی در کشورهای در حال توسعه آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی دائماً تحریک می شوند به این که در انقلاب مردم به سوی انتظارات سوق

داده شوند تا این که میزان سطح زندگی آن ها هر چه زودتر بهبود یابد. ولی اگر کسی سقوط اخلاقی را به طوری که در روابط فامیلی و مناسبات بی بند و بار جنسی و بیماری های مسری جنایی و بی قانونی رفتار زشت عامیانه و آلودگی های توده و عامه و جشن ها و پذیرایی های فاسد و کمر شکن و رواج روزافزون الکل و داروهای مخدر و خوشگذرانی های لجام گسیخته و وحشت و سببیت وضع جنگی جدید را محکوم کند به او می گویند که: در این باره نمی شود کاری کرد زیرا این روح عصر و زمان است!

از آن جا که عصر و زمان اجازه چنین محیط اخلاقی بی بند و باری را می دهد پس هر کوششی برای جلوگیری یا وارونه ساختن این جریانات بیهوده است و آن چه را شخص می تواند بکند این است که به آن چه پیش می آید تسلیم باشد و خود را به روح عصر و زمان تسلیم کند!

بدین ترتیب تمدن غرب بی گناه معرفی می شود و معصوم نه بدان جهت که خوب است و درست، بلکه بدان جهت که رواج و شیوع دارد و اسلام محکوم و مورد تمسخر است نه از آن سبب که خطا و باطل است، بلکه بدان جهت که باب روز نیست!

ادعای عدم کفایت اسلام مبتنی بر این واقعیت است که پیروی از سنت رسول اکرم و تبعیت از راه و روش زندگی غربی هم زمان با یکدیگر غیر ممکن است، بدین سان مؤلف این کتاب تاریخ اسلام را در شبه قاره هند و پاکستان به صورت کشمکش بین زهاد و بدعت گزاران مشخص می سازد. این مرد نمی کوشد تا علاقه و عنایتش را که صد در صد متوجه بدعت گزاران است پنهان دارد. هر مرتدی مانند «اکبر» و هر منحرفی مانند «سید احمدخان» را با ستایش هایی به عنوان وسیع النظر و روشنفکر و آزادمنش معرفی می کند و دیگران را سنت پرست قرون وسطائی می نامد و اعتراف می نماید که به بطور کلی اسلام عملی نبوده است، و بدین ترتیب جانشینان آن ها مانند امیر علی و میرزا غلام احمد و خلیفه عبد الحکیم و غلام احمد پرویز را بسیار مهم می شمارد.

رییس جمهور سابق (پاکستان) ایوب خان به عنوان قهرمان متجدد و مترقی و آزادمنش اسلام ستوده می شود در صورتی که مولانا ابو العلاء مودودی، فقط مردی است که کهنه پرست و دارای فکر آمیخته به هوس های کهنه پرستی! ولی حوادث اخیر به طور قطع خلاف آن را ثابت کرد، ایوب که مرد عمل معرفی شده بود در قعر ظلمت فساد غوطه ور شد و حکومت او سراپا فساد و سوء اداره بود در صورتی که مولانا مودودی که مرتجع و مخالف حقیقت بینی شناخته شده بود به عنوان یکی از بزرگ ترین قهرمانان دین و ایمان در این قرن

فریلند ابوت از آنجا که مانند همه طرفداران مادی این عصر نمی تواند اعتبار و اصالت ارزش های مافوق عالی را درک کند به طور اطلاق از تصدیق به این حقیقت که اسلام دارای تعلیماتی است که به صورت تمدن مشخصی از خود وجود دارد امتناع می کند. یک قرن پیش از این وقتی که غرب جنبه مسیحیتش قوی بود و ایمان به ارزش های متعالی هنوز آشکارا تحت الشعاع واقع نشده بود، نه مؤمن و نه غیر مؤمن قلباً شکی نداشت که تعلیمات اسلام چیست و چگونه و در چه جاهایی با مسایل مختلف حیات رویه رو می شود و مقام و منزلت آن چیست، ولی به عقیده ماتریالیست هایی مانند «فریلند ابوت» به کلی هیچ نوع حقیقت عینی ندارد. آن چه اکثریت مسلمانان در هر جا همیشه فهمیده بودند و آن را به عنوان کیش و آئین عملی ساخته بودند در نظر این مرد نمی تواند اسلام معرفی شود، بلکه فقط سبک و اسلوبی است از سنت و روایت پرستی قرون وسطایی! بدان جهت در آغاز بحث زحمتی به خود نمی دهد تا به خوانندگان اطلاع دهد که دکتربین (عقیده) قرآن و سنت چیست و اساس اسلام به حقیقت بر چه پایه ای است. اسلام فقط عبارت است از عمل مسلمانان و دیگر اهمیت ندارد که عمل مسلمانان تا چه حد با قرآن و سنت تعارض داشته باشد.

در کشمکش بین طرفداران سنت ها و روایات با متجددین، مؤلف با کمال سر سختی از آزمودن اظهارات مدعیان دعوا درباره ارزش اصولی منطق آن ها سرباز می زند. اگر ادعاهای مؤلف درباره تحقیق تجویز شده باشد در آن صورت این تألیف مستلزم آن بود که مقایسه بین مقتضیات و صداقت فکری آن طرف را با مغلطه ها و نفاق های طرف دیگر مورد سنجش قرار می داد. عجز و شکست متجددین در جهان اسلام ناشی از آن است که می خواهند چیزهای ناسازگار را سازگار و ناشدنی ها را شدنی معرفی کنند. دو پهلو بودن فکر متجددین که در آن واحد در چندین مسیر سیر می کنند هرگز نمی تواند بالاتر از حد وسط شناخته شود. فقط کسانی که در راه هدفشان دارای فکر واحدی هستند و حاضرند بکوشند و خود را ندای ایده آل ها قرار دهند، آنها می توانند به موفقیت خود امیدوار باشند. اگر متجددین، ایده آلشان این است که اسلام را تابع فلسفه های غرب قرار بدهند پس چرا مارک مسلمانی بر خود می زنند یا به طور کلی چرا ادعای مسلمانی می کنند؟

به هر حال این ادعاها و جر و بحث های خاورشناسان وزنی ندارد.

برای آن ها به هیچ وجه برتری اخلاق و فعالیت ذهنی و فکری یکی بر دیگری مطرح نیست و هدفشان جز تخریب ایمان نسل جدید مسلمان چیز دیگری نیست. آن ها هر نوع کفر

و زندقه و هر نوع اختلاف و شقاقی را که در افق پدید آید و بتواند در داخل طبقات مسلمان نفوذ و بذر نفاق را پراکنده سازد تشویق می نمایند و از آن جاکه فعالیت سازمان یافته اسلامی کم و بیش با موفقیت مخالفین در جهان عرب و ترکیه و ایران انجام گرفته لذا خاورشناسان مشغول توطئه همه جانبه ای شده اند تا جنبش اسلامی را در پاکستان نابود سازند! خاورشناسان از متجددین حمایت می کنند زیرا آن ها را به این منظور حمایت می نمایند و باز بدین طریق فریلند ابوت کفر و زندقه تجدد را تمجید می کند نه فقط بدان جهت که این معانی برای تقویت دولت پاکستان سازنده و مفید خواهند بود بلکه بدین منظور است که به طور قطع در راه خلاف آن به کار می رود و باز برای آن که این معانی قوی ترین عواملی هستند برای در هم گسیختگی جهان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی امت اسلام.

این روش یکنواخت مؤلف در هر سطری از کتاب آشکار است .

ما چطور می دانیم که خاورشناسی توطئه است؟

ما می توانیم کاملاً به این واقعیت مطمئن باشیم. زیرا خاورشناسی و تجدد از یکدیگر انفکاک و جدائی ندارند از لحاظ جنبه های ایدئولوژیکی (طرز تفکر) بین این دو دسته به کلی اختلافی نیست جز این که متجددین مارک مسلمانی دارند. (1) خاورشناسی نه فقط از لحاظ اخلاقی بلکه از جهت مادی از متجددین پشتیبانی می کند. دلیل قاطع یکنواخت بودن راه و روش خاورشناسی و تجدد این است که سال گذشته (1969) دکتر فضل الرحمان از پست مدیریت مؤسسه تحقیق و تجسس علوم اسلامی در «راولپندی» پایتخت پاکستان که به مناسبت اظهارات کفر آمیزش پاکستانی ها را خشمگین کرده بود برکنار شد ولی بر اثر حمایت خاورشناسان به آمریکا رفت و فعلاً در یکی از دانشگاه های آمریکا «اسلامیات» را تدریس می کند. فریلند ابوت مانند همه همکارانش در عین خصومت راجع به وضع و مقام حقیقی متجددین در جهان اسلام امروز بی اطلاع است. آن ها ادعا می کنند که کمال آتاتورک و حبیب بورقیه و رییس جمهور سابق پاکستان (ایوب خان) نماینده و سخنگویان امت مسلمان عصر حاضرند و خاورشناسان نمی توانند این معنی را در مغز خود جای دهند که این اشخاص منحرف هیچ جا مورد پذیرش مردم نیستند، بلکه، مردم خسته و بیمار بدعت های نفاق آمیز این افراد بوده و از آن ها بیزارند و این وضع ناشی از جنگ پایان ناپذیر بین

ص: 311

1- این نوع مسلمانان در سال های اخیر، مسلمان جغرافیائی خوانده می شوند زیرا نام مسلمانی و شناسنامه مسلمانی دارند و در کشور اسلامی زیست می کنند. (مترجم)

کشمکش فعلی کم و بیش در همه کشورهای اسلامی عبارت از این است که مردم آماده نیستند با فرمانروایانشان در مسیری حرکت کنند که آن ها می کوشند مردم را به آن طرف سوق دهند و فرمانروایان حاضر نیستند مردم را در راهی سیر دهند که مردم میل دارند در آن راه سیر کنند.

این وضع نتیجه تصادم دایم در همه کشورهای جهان اسلام است.

و این است اسلام امروز(2).

حد نصاب و موازین تحقیقی مندرج در این کتاب (تألیف فریلند ابوت) وحشت آور است! و از آن جایی که مؤلف یک کلمه عربی یا فارسی یا اردو نمی داند، ناگزیر بوده است اطلاعات خودش را به عنوان اطلاعات دست دوم از کتاب های انگلیسی کسب کند و باز از آن جایی که منابع مورد استفاده وی همه و همه عمیقاً آلوده به تعصب هستند و هیچ وقت در اعتبار و اصالت و درستی آن منابع تردید نمی کند نتایج چنین تحقیقاتی را خوب می شود درک کرد. لحن و لهجه ای را که به کار می برد چیزی جز مغلظه و سفسطه و کینه توزی برای همه جهات مذهبی و میراث فرهنگی تمدن اسلامی در آن وجود ندارد. خواننده ای که با موضوع آشنا نباشد تصور خواهد کرد که اسلام چیزی نیست جز مقداری شعایر بی روح و جنبه های قضائی و شریعت اسلام فقط همان چیزی است که تعدد زوجات و سهولت امر طلاق و بردگی اسیران جنگی را تجویز کرده و بر کفار جزیه تحمیل می کند و دست دزد را قطع می نماید. مؤلف کتاب در ضمن بحث راجع به این قوانین خارج از معنای واقعی آن ها، قیافه اسلام را با سیاه ترین و زشت ترین سبک و اسلوبی که امکان دارد مصور می سازد و این مسأله هیچ وقت به ذهن وی خطور نمی کند که چنان مذهبی، غیر عملی و خالی از حقیقت و فاقد خصایل چگونگی توانسته است مدت هزار و چهارصد سال صدها میلیون جمعیت را حفظ و حراست کند و حتی در نامساعدترین شرایط، تر و تازه بماند و شکفتگی داشته باشد!

خواننده هوشیار و بالغ با کمال دلسردی می تواند سطحی بودن کلیه تجزیه و تحلیل های موضوع را درک کند و عکس العمل نشان دهد.

مؤلف وقتی که می کوشد حوادث تاریخی شبه قاره هند و پاکستان را با کلیسای مسیحی

ص: 312

1- در سال اخیر ایوب خان بدبخت مرد و کسی جز افراد خانه اش او را تشییع جنازه نکرد

2- نقل از رساله اسلام امروز به قلم سید ابوالاعلی مودودی چاپ کراچی 1968، ص 57

اروپا و آمریکا مقایسه کند نتیجه سنجش ها از هر جهت مسخره و مضحک از کار در می آید.

نویسنده کتاب در مقدمه به جهت این که بنیاد «فورد» و بنیاد «فولبرایت»⁽¹⁾ را که دو مؤسسه تحقیق و تجسس علمی هستند بررسی هایی را در اختیار او گذاشته اند از آن ها سپاس گزاری می کند و خود را مدیون مکارم آن ها می داند تا جایی که اعتراف می کند که بدون کمک آن ها نمی توانست کتابش را منتشر نماید و اضافه می کند که :

« هیچ یک از این مؤسسات برای آن چه گفته ام، مسؤولیتی ندارند ولی من از آن ها سپاس گزاری می کنم که به من مجال این گفتن را داده اند».

به هر حال محصول عمل انجام یافته از لحاظ نقص اصالت قابل ملاحظه است و هیچ نکته ای را نگفته است که پیش از او به وسیله خاورشناسان هزار بار تکرار نشده باشد برای هر دانشجوی مأنوس با مطلب در حقیقت خواندن آن موضوع خسته کننده است. طرز تفکر معمولی و یکنواخت وی چیز تازه ای ندارد جز این که می گوید :

«اسلام باب روز نیست و نسل جدید در کشورهای اسلامی مجبور است خواه ناخواه به هر وسیله ای این منظور را قبول کند».⁽²⁾

این منظور خیره کننده ترین واقعیتی است که از صفحات گذشته به دست می آید و این است که مخالفین ما نمی توانند ادعاهایی را مطرح سازند تا که بدان وسیله حقیقت قرآن و سنت را تکذیب کنند.

علیرغم این واقعیت که بیشتر این خاورشناسان مقامات مهمی دارند و می توانند از داشتن معلومات وسیع بر خود ببالند کاری از آن ها ساخته نیست جز این که فحش بدهند و مسخره نموده مطالب را طرد کنند و حتی گاهی حقایق را قلب نمایند. موضوع بحث و نگارش همه مطالب آن ها این است که اسلام باید از بین برود، زیرا چیزی که هزار و چهارصد سال قبل الهام شده بالضروره منسوخ است و با تکنولوژی و تمدن امروز سازگار نیست !

ص: 313

1- فولبرایت رییس کمیسیون خارجه سنای آمریکا و از مسیحیان متعصبی است که چند سال قبل در یکی از جراید خواندم که می گفت : هر سال سی میلیون دلار (!) بودجه تبلیغات مسیحی را برای آسیا و آفریقا مصرف می کنیم با این حال پیشرفت اسلام بیشتر از مسیحیت است. (مترجم)

2- به کوری چشم این نویسنده نسل جدید اسلام مخصوصاً دانشجویان برگزیده چه در داخل و چه در خارج کشورهای اسلامی چنان شیفته امتیازات قرآن شده اند که به وسیله سمینارها و کنفرانس ها، تبلیغ اسلام را با منطق کوبنده ای بر عهده گرفته اند. سازمان های باشکوه آن ها در آمریکا و کانادا و انگلستان امیدبخش است. (مترجم)

پس از آن که ارزش های مافوق عالی را طرد می کنند، عامل تغییر به عنوان اعلا ترین چیزهای خوب پذیرفته می شود و چون بشریت به سری ترقی سیر می کند هر چیز کهنه و قدیمی مردود است و باید از بین برود! بحث و ادعای این که اسلام «باب روز» نیست در نظر این گروه دلیلی است کافی برای عدم کفایت و نامربوط بودن آن برای مردم این عصر .

باید پرسید: اگر این موضوع درست باشد پس چرا با آن همه دانش و معلومات و مهارت ذهنی که دارند از بیان منطقی مبنی بر تحقیق درست و سالم، عجز دارند؟

اسلام فقط بدان جهت محکوم است که با چهره ماتریالیست (مادی) رایج این عصر تعارض و تضاد دارد! بنابراین چنین نتیجه می گیرند که اگر قرآن و سنت و شرع مقدس که از این منابع صادر می شود نتواند با فلسفه های رایج باب روز سازگار شود، پس اسلام باید درست و حق نباشد .

باید گفت: تمدن جدید نه معصوم است و پاک و نه آن قدر قوی که مغلوب شدنی نباشد و نه آن قدر نیرومند که قابل خرابی و زوال نباشد، بلکه اشتباهات و لکه های آن به قدری جالب و خیره کننده است که هیچ متفکر عمیقی نمی تواند از آن تجاهل کند.

هیچ یک از خاورشناسانی که با آن همه طول و تفصیل در اینجا بحث کرده اند نمی توانند به صورت اقناع کننده ای ثابت کنند، که به چه دلیل تمدن غرب بر تمدن اسلام (با این اوصافی که دارد) برتر است. و باز هیچ یک نمی توانند مشروحاً توضیح دهند که چرا دشمنان ما نمی توانند اعتبار و اصالت قرآن را تکذیب کنند و می بینند که با کمال دقت قرآن تا امروز به همان شکل اصلی باقی مانده است و حتی عنودترین نقادان نمی توانند منکر عظمت رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشوند.

باری حضرتش یا باید پیغمبر باشد یا (العیاذ بالله) جعال، ولی جعال، هیچ وقت نمی تواند در زیر بار مشکلات خود را حفظ کند یا عمل زنده ای را انجام دهد که در خور ادعاهای وی باشد. سراسر کار دوره حیات و اخلاق شخصی و تأثیر آن در منقلب ساختن جامعه ای در طول قرن ها که به طور تحقیق از عهده هیچ مردی ساخته نشده، دلیلی است کافی برای برتری حضرت محمد صلی الله علیه و آله .

حالا باید بحث دیگری را مطرح سازیم دایر بر این که دشمنان ما بیهوده در انتظار تغییر دین ما هستند و کیش خود را از روی کمال علاقه و با نظر عینی مورد بررسی قرار دهیم.

هر شخصی (خوب یا بد) برای خود فلسفه حیاتی خاصی دارد که بر اساس آن و مطابق آن کار می کند. هر جنایتکاری فکر جنایتی مخصوص به خود را دارد و اگر ما بحث و ادعای او را

بپذیریم سراسر اعمال ضد اجتماعی او تجویز خواهد شد.

اگر آن چه را در فکر شخص ناپاکی جریان دارد مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که رفتار او منطقی و معقول است. همچنین هندو یا بودائی یا مسیحی یا یهود هر یک به وسیله طریق تفکر مخصوصی که دارد از دیگران تشخیص داده می شود و طرز تفکر او برای خودش به تنهایی حقیقتی است معتبر و مسلم.

در نتیجه مسلم است که طرفدار هر مذهب یا هر ایدئولوژی فقط دیگران را بر اساس ارزش های خودش قضاوت می کند.

هیچ جامعه ای امکاناً نمی تواند باقی بماند، مگر این که بر اساس یک رشته ارزش هایی که مورد پذیرش اعضای آن است استوار باشد. این ارزش هایی که ملا-حظه می کنیم فرهنگی با فرهنگ دیگر اختلاف دارد، محک ها و موازینی هستند که مردم به موجب آن قضاوت می کنند.

چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. اگر فردی از یک جامعه با جامعه دیگر تماس بگیرد که آن جامعه بر ارزش های گوناگون دیگری استوار شده باشد، از نظر روانی مجبور است مطابق موازین خودش قضاوت کند، نه موازین آن ها. بطلان مسأله «عینیت» از اینجا سرچشمه می گیرد و این معنی در قلمرو مذهب و فلسفه نمی تواند وجود داشته باشد (1).

فلسفه همه خاورشناسانی که تألیفات آن ها در صفحات گذشته مورد بحث قرار داده شد مبنی بر این ادعاهاست.

1- پذیرفتن بی قید و شرط تئوری تکاملی داروین حاکی از این که بشر از ریشه های حیوانات بسیار نازل به وجود آمده و اعتراف به این که هنگامی که برای اولین بار حیات در روی زمین ظاهر شد از ساده ترین و نازل ترین مراحل پدید آمد که پس از طی اعصاری شکل تکامل گرفت، و بیش تر از پیش تر غامض و پیچیده شد و مخلوقات تکامل یافته بسیار عالی پیدا شد که در صدر آن ها نژاد بشر جای دارد.

2- تصدیق به این که تئوری بیولوژی (فرضیه زیست شناسی) داروین نیز معتبر است و بر جامعه بشری تطبیق می شود، جامعه ای که از سطح بدوی ترین سطوح به وجود آمده مانند جامعه استرالیایی و «بوشمن»-جنوب آفریقا- و سپس به شکل پیچیده تر و راقی تری در آمده و دارای فرهنگ بسیار عالی و تکامل یافته ای شده که در رأس آن تمدن جدید غرب

ص: 315

1- این نکته بسیار مهم است و مقصود آن است که «ذهنیت» مناط عمل است. (مترجم)

پایه گذاری شده است.

3- بنابراین تخطی و سرپیچی از فرهنگ جدید غرب در حکم تخطی و سرپیچی از قانون تکامل است و این تخطی در حکم مبارزه با ترقی است یعنی مخالفت با اصل قانون طبیعت .

ترقی از پایین به بالا و گذشتن از فرهنگ بدوی و وارد شدن در تمدن پیشرفته و راقی غرب که سیر آن، روز افزون است نه فقط مطلوب می باشد بلکه قانونی است طبیعی و غیر قابل اجتناب و لا یتخلف و از آن جایی که هر تغییری عبارت است از بهبود در مسیر ترقی، پس آن چه تازه تر است همیشه بهتر است و هر کوششی برای دفاع از قدیمتر یا دفاع از آن چه از سابق میزان و حد نصاب شناخته شده است، به معنی عقب نشینی بیشتر به مرحله بدوی و موجودیت محدود و ننگ سابق، تلقی می شود .

4- معلومات و اطلاعات علمی جدید کلیه مذهب های مبتنی بر الهام و ارزش های مافوق عالی را منسوخ ساخته است. هر جامعه ای که اعضای آن همه جنبه های زندگی خود را مطابق قانون الهام شده الهی تنظیم کرده باشد و همچنین قانون الهام شده الهی را برای همیشه و همه جا معتبر بدانند نتیجه آن جمود فرهنگی و عقب افتادگی خواهد بود، زیرا وقتی که یک موضوعی حقیقت شناخته شد نمی تواند تغییر کند و هیچ نوع ترقی بدون تغییر امکان ندارد.

5- اینها محک هایی هستند که خاورشناسان به وسیله آن ها دین ما را مورد قضاوت قرار می دهند و چون مفهوم حیات اسلامی از هر جهت با این فلسفه بیگانه است بنابراین نظر خاورشناسان نسبت به اسلام بایستی خصمانه باشد و مادامی که افکار آن ها به صورت قلب شده باقی بماند درک آن ها از اسلام همینطور باقی است و این وضع انعکاس آن وضع قبلی است و نمی تواند غیر از این باشد .

با ادعای مطلق بودن اخلاق و ارزش های فرهنگی و اعتراف به این که این معانی الهام شده از مقام ماوراء طبیعت است، برای هر عصری و هر مکانی باید حاکی و نافذ باشد و چون تعلیمات اسلام چنین خاصیتی دارد با اصرار و با تأکید مفهوم مکانیکی ترقی تکاملی غرب را مردود می داند. فکر عصر حاضر مدعی آن است که مذهب با اعتقاد به این که همه اشیاء روح دارند آغاز شد و سپس به صورت شرک و تعدد الهه درآمد و از آن پس مبدل به توحید اخلاقی شد و بالاخره همه عقاید مذهبی مبدل به «ماتریالیسم علمی» شد که کوشش در راه بهبود خوشبختی و سلامت جسمی انسان را تنها هدف معتبر حیات می داند.

طرفداران ترقی تکاملی می گویند که چون مسایل و شرایط زندگی جدید با آن چه انسان در زمان گذشته با آن روبرو بود، از هر جهت اختلاف دارد، پس آن چه هزار سال قبل برای او

خوب بود، حالا- بد است ولی واقعیتی است قطعی که انسان از روزی که در غار زندگی می کرده تا امروز که عصر فضا نامیده می شود علیرغم همه تغییرهایی که در محیط طبیعی با آن روبرو بوده، جسم و فکر بشر و وضع عمومی وی و انگیزه های طبیعی و صفات و استعداد ذهنی و قوانینی که بر رفتار و عوامل ذهنی وی که او را وادار به کار می کند حکومت دارد، فضایل و رذایل طبیعی او و محرکات روانی او که او را به کار خوب یا بد و ادار می کند و حتی نیروهای طبیعی که در روی زمین بروی حکومت دارند، کوچک ترین تغییری نکرده و درست همان طور که هزاران سال قبل وجود داشته هم اکنون وجود دارد پس با توجه به این معانی در این ادعای ضعیف که می گوید آن چه دیروز درست و حقیقی بود امروز خطا و باطل است چه دلیلی و چه حقیقتی نهفته است؟

توجه کنید! مؤمن حقیقی ترقی فائزتری در علوم طبیعی و تکنولوژی را که در برابر بهبود اخلاقی و معنوی نژاد بشر قرار گرفته به چیزی نمی شمارد زیرا جنبه های معنوی و مادی ترقی مربوط به همه عوامل حیاتی است که وابستگی هر یک به دیگری ضروری و لازم نیست و به عبارت دیگر عالم معنی و روحانیت غیر از جهان ماده است.

تلاش برای کمال اخلاقی و معنوی باید با هر نسل تازه ای شروع شود. انسان هیچ گاه نمی تواند در نتیجه مجموع پیروزی های مادی، کمال معنوی را درک کند. علم جانشین رضایت بخشی برای مذهب نیست، زیرا علم تنها در خصوص اشیای مادی نکاتی را به ما می آموزد. ممکن است علم بتواند توضیح کاملاً رضایت بخشی را راجع به این که اشیا چگونه خلق شده اند بدهد ولی نمی تواند بگوید چرا اشیا وجود دارند. علم بذاته توانائی آن را ندارد که برای فعالیت های بشر یا فعالیت های طبیعی معنایی یا هدفی قایل شود. علم به انسان نیرو می دهد تا قوای طبیعت را به نفع خود مهار کند ولی نمی تواند به بشر بگوید این معرفت را در راه تعمیر یا تخریب مصرف کند. از همه اینها گذشته آیا علم می تواند انسان را برای هدایت اخلاقی یا فعالیت معنوی که از واجب ترین و ضروری ترین احتیاجات اوست راهنمایی کند؟

پس از رنسانس اروپا و به اصطلاح پیدا شدن دوره تنور برای فلاسفه قرن هجدهم فرانسه و انگلستان در طول مدت سه قرن که وعده دادند تا به جای اوهام و خرافات مذهبی، راسیونالیزم (تعقلی و استدلالی) عملی به کار رود و این جهان خاکی را مبدل به بهشت سازد، چه ترقیاتی انجام دادند. این روزها تبلیغات زیادی درباره لزوم کمک کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقای عقب افتاده به گوش می رسد تا فقر و

بیماری و بی سوادی را ریشه کن سازند و سطوح زندگی را در مرحله عالی تعمیم دهند. اگر منابع زمینی و علم برای بهره برداری آن ها بیش از حد لزوم آماده شده است که می تواند همه افراد بشر را قادر سازد تا با خوشبختی و سعادت و وفور زندگی کنند پس چرا بعد از قرن ها کوشش بی پایان وصول به هدف و تحقق دادن این آرزوها بیشتر از پیشتر مشکل شده است؟ دلایلی می شود از خودخواهی آشکاری که در طبیعت بشر نهفته است ارائه داد، هنگامی که ایده آل های شریف تری وجود نداشته باشد.

اگر خدائی نیست و اگر موجودیت فرد محدود به همین پهنه کوتاه زمین است، و اگر قبر پایان زندگی است و پس از آن، قضاوت الهی در کار نیست و سزا و جزائی در آخرت نخواهد بود پس تنها هدف زندگی جستجوی خوشبختی شخصی و رفاه و سعادت فرد باید در کار باشد اخلاقیات آدم بیایمان نمی تواند در سطحی بالاتر از آن چه مقتضیات و فرصت طلبی حکم می کند قرار گیرد. در نتیجه اگر انسان از خدا نترسد هیچ چیز نخواهد توانست قوی را از شکار کردن ضعیف باز دارد.

تاریخ شهادت می دهد که این مطلب درباره افراد و ملت ها به صورت یکنواختی نافذ است. جهان جنگل می شود و هر فردی برای خود زندگی می کند. رفاه و لذت های مادی انحصاری و خوشگذرانی ها منجر به از هم گسیختگی شخصیت افراد و آن گاه به از هم پاشیدگی روابط اجتماع و سقوط جامعه می گردد و چنین وضعی همین امروز در مراکز وفور مادی مشهود و محسوس است در صورتی که کوچک ترین نمونه معنوی به چشم نمی خورد. گسیختن روابط فامیلی، واگیر شدن روابط جنسی بی بند و بار، استعمال مواد مخدر و الکل و هرج و مرج اخلاقی در میان توده به نام «هنر» و پذیرایی ها و سرگرمی انسان متجدد با بازی ها و گفته های پوچ و بی معنی و تبعیض نژادی، شیوع جنایات، بی انضباطی قانونی، اجحاف و ستمگری، سببیت بی سابقه جنگ جدید و بیهوده مصرف طبیعی و انسانی در راه تشریفات بی معنی، حقایق مشخص و گویای زندگی جدید است.

با توجه به این همه واقعیت های غیر قابل تکذیب آن ترقی تئوری که پرستش کنندگان بشریت وعده می دادند کجاست؟ اسلام تنها عاملی است که می تواند هماهنگی فرد را با اجتماع فراهم سازد و این زشتی ها را به پایان رساند هیچ مذهب ساخته بشری یا فلسفه ها نمی تواند چنین کاری بکند.

مذهب بشر که از آغاز ممزوج با غرور ملی فرد است هرگز نمی تواند بر اجتماع

حکومت کند و قدرتی به وجود آورد. ماتریالیزم قادر نیست فرد را با روح فداکاری مجهز سازد که بقاء حیات را متضمن باشد.

از آن جایی که مسیحیت در خلال تاریخ، حکومت بی دینی را پذیرفته و نیز از آن جایی که بشر ذاتاً خطاکار است و عقیده مسیحیت با توجه به یک نوع ریاضت صوفیانه، حضرت مسیح را نجات دهنده و شفیع همه گناهان خود می داند کلیه قوانین مذهبی بیهوده است و چون مرد غربی به واسطه میراث یونانی و رومی ادعا می کند که ذات بشر گناهکار است و هیچ کاری را در این زمینه نمی تواند انجام دهد، بنابراین مفاسد و معایب اجتماعی امری است غیر قابل احتراز و باید آن را تحمل کرد.

مسیحی تصور می کند که قانون مذهبی هیچ وقت نمی تواند او را در هیچ قسمتی از کمال معنوی و روحانی کمک کند و وظیفه دولت است که مردم را مجبور کند تا با تقوا باشند و باز به لحاظ این که اقتناع شده اند که قوانین مذهبی نمی توانند انسان را از گناه حفظ کنند به طور اطلاق صلاحیت کامل در حکومت و اجتماع غیر ممکن است. به واسطه سیطره امپریالیزم بر مردم با این میراث فلسفی و به واسطه این که تحصیلاتشان را مطابق این سنت کسب کرده اند بسیاری از جوانان تحصیل کرده مسلمان نیز شریک چنین احساساتی هستند. حتی قبل از ظهور سیطره استعمار غربی بعضی صوفی ها نیز به چنین نظری تمایل داشتند.

بدین ترتیب بعضی از محققین ما و علمای ما که نهضت های اسلامی این عصر از قبیل نهضت اخوان المسلمین و نهضت جماعت اسلامی را که فاقد هر نوع معنای علمی می دانند، محکوم می کنند و اسلام را فقط به حد یک سیستم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تنزل می دهند و با مسیحیان هم صدا می شوند و می گویند شرکت در فعالیت سیاسی، ایده آل های عالی اسلامی را آلوده می سازد.

آن ها تصور می کنند که تجدید و احیای اسلام فقط به وسیله روش صوفی ها و امتناع از فعالیت سیاسی انجام پذیر است. اینها با این که مردمی خوش نیت هستند باید آگاه باشند که چنین اندیشه هایی را به وسیله نفوذ مسیحیان یا هندوها کسب کرده اند و عقایدی است مانند عقاید بودائی که از کوشش اجتماعی نفرت دارند و نجات فرد را به وسیله ریاضت های صوفیانه هدف زندگی می دانند.

اسلام با این نحوه ریاضت و عزلت گزینی به شدت مخالف است و مسلمان حقیقی هیچ وقت نمی تواند بر زندگی، این چنین نظر منفی و بدبینی داشته باشد. اسلام جدائی مذهب را از اجتماع تحمل نمی کند.

اسلام از آغاز ظهور نه فقط تحت سیطره و سلطه حکومت بود بلکه خودش دولت است. حکومت و دولت اسلامی از دین جدا نیست. زیرا طریق حیات اسلامی نمی تواند بدون قدرت سیاسی کاملاً اجرا شود. بنابراین سیاست در اسلام جنبه مذهبی دارد نه این که فعالیت سیاسی کفر باشد. تاریخ به ما درس می دهد که هر وقت قدرت سیاسی اتباع اسلام در اختیار بیگانه قرار گرفت فرهنگ و اعمال عادی با کمال بی رحمی مورد فشار و تضییق واقع شد. اگر اوضاعی که فعلاً در کشورهای اسلامی حکومت دارد ادامه یابد و منع نشود، مسلمانان بدون تردید به زودی با زوال مذهبی و فرهنگی و حتی اجتماعی روبه رو خواهند شد و این همان معنایی است که خاورشناسان و همکارانشان در اینجا(1) با کمال جدیت برای انجام آن، کوشا هستند.

در این ادعا که اکثریت قاطع مسلمانان خواستار ایجاد نظم اسلامی هستند، مبالغه و اغراقی نیست؛ ولی بدبختانه اکثر آن ها نسبت به تعلیمات اسلامی از هر جهت جاهلند و با این که این اکثریت دچار سفاهت های زندگی جدید شده اند، سازمان و صدایی ندارند. عدد آن ها زیاد است ولی قدرت دسته جمعی ندارند؛ اما برخلاف انتظار اکثریت، قدرت هایی که برای غربی ساختن مردم به کار می رود شدید است. صاحبان آن قدرت اداره امور حکومت و تسلط بر توده مردم و سیطره سیستم های تعلیم و تربیت همه کشورهای اسلامی را در اختیار دارند و سبک و سیستم غربی شدن را مطابق نقشه هایی که قبلاً طرح کرده اند تحمیل می کنند. بدینسان بر دوستداران اسلام در همه جا لازم است سازمانی تشکیل دهند و با این عناصر پلید بجنگند. هنگامی که به میزان وسیعی چنین وضعی پیش آید عناصر طرفدار ایدئولوژی های مادی حریف آن کسانی که در راه تقویت و احیای اسلام گام بر می دارند نخواهند شد، زیرا آن ها فقط تحت تأثیر عوامل مقتضیات و خودخواهی کار می کنند در صورتی که مسلمانان با شور و اشتیاق تا سرحد فداکاری و حتی جانبازی کوشا هستند تا در این تلاش پیروز شوند.(2)

ص: 320

1- این موضوعات بیشتر مربوط به کشور پاکستان است (مترجم).

2- نظر مؤلف در این بحث متوجه مردم پاکستان است که بدبختانه بعد از وفات مرحوم قائد اعظم و مرحوم لیاقت علیخان تحت نفوذ حکومت ژنرالهای تربیت شده آکادیمی های نظامی غرب به کار پرداختند و فراموش کردند که این کشور به نام اسلام آزادی گرفته است و نظامات اسلامی باید بر آن حکومت کنند... این روزها خوشبختانه اوضاع به نفع طرفداران ایدئولوژی اسلامی در جریان است و همین اواخر مجلس شورای پاکستان مقرر داشت که پاکستان به عنوان «جمهوری اسلامی پاکستان» خوانده شود (مترجم) و قادیانی ها جزء اقلیت شناخته شدند.

ما باید به وسیله نهضت های اسلامی سازمان یافته با توطئه خاورشناسان مبارزه کنیم و تمام قوای خود را برای تقویت و پشتیبانی و در راه توسعه فعالیت این نهضت ها متمرکز سازیم.

ما باید مطیع خدا و پیغمبران خدا باشیم و دوگانگی و نفاق را ترک کنیم و از هر چه خدا منع کرده بپرهیزیم. ما باید تمام کسانی را که به احکام و اوامر الهی بی اعتنایی می کنند و طریق زندگی اسلامی را مردود می دانند، از کار و مقامی که احراز کرده اند خلع کنیم و مردم شایسته و با ایمانی را به جای آن ها بگماریم. کسانی که رسالت نهضت اسلامی را به حق می دانند باید با اجرای این منظور همکاری کنند و به کمک بشتابند و کسانی که مخالف باشند و با خاورشناسان همکاری کنند باید خود را برای مجازات شدیدی در این زندگی و در جهان آینده آماده سازند. انشاء الله.

پایان

ص: 321

مجموعه آثار

پیشرفت سریع اسلام

تألیف: لورا واکسیا واگری

ترجمه

سید غلامرضا سعیدی

به کوشش

سید هادی خسروشاهی

ص: 323

کیش مقدس اسلام که برای تأمین سعادت جامعه بشر و تأسیس بنیان برادری و برابری فرزندان آدم و یگانگی جهان انسانیت پایه گذاری شد، در برابر هواخواهان و اداره کنندگان دو دستگاه دینی مسیحیت و یهودیت دچار مشکلات عظیم و موانع سهمگینی گردید. در زمینه کشمکش ها و جدال های تاریخی بین اسلام و دو کیش دیگر، کتاب ها نوشته شده است و در حال حاضر نیز این معارضه و کشمکش به صورت های گوناگونی ادامه دارد.

مبلغین و نویسندگان مغرض مسیحی و جهودهای عنود در طی اعصار و قرون از هیچ نوع توهین و جسارت نسبت به شارع مقدس اسلام و تعلیمات حضرتش خودداری نکردند؛ ولی بالاخره از همان محیط تهمت و افترا، مردانی عمیق و بصیر و دل آگاه برخاسته و پرده های سیاه تبلیغات زهر آگین چندین قرن کشیشان مغرض تاریک دل و سیاسیون نفع طلب اروپایی را پاره کرده و در سایه بحث و تحقیق صحیح، حقایق روشنی از تاریخ اسلام را در معرض مطالعه اروپاییان گذاشتند.

چه بسا شخصیت های گرانمایه ای که از روی کمال انصاف با دلیل و برهان، واقعیت ها و امتیازات تعلیمات مقدس اسلام را ستودند و افکار تیره و تاریکشان را در این زمینه روشن ساختند!

پیشاهنگان این دسته از نوابغ اروپایی که با کمال خلوص عقیده و حسن نیت به پیروی از حکومت وجدان و منطق در راه معرفی اسلام گام های مؤثری برداشتند، شخصیت های جلیل و بزرگواری هستند از قبیل کارلیل انگلیسی، شاعر گرانمایه جهانی گوته آلمانی، لامارتین فرانسوی، گوستاولوبن، ویلز، شاعر عالی مقام و محقق بزرگ ایتالیایی کیتانی، جان دیون پورت انگلیسی و امثالهم.

پس از آن که این شخصیت های ارزنده راه تحقیق و تدقیق را مرد و مردانه به روی اروپاییان گشودند و پرده و هم و پندار و اغراض سوء پیشینیان را دریدند، نویسندگان و

محققین دیگری در این راه به تکاپو برخاسته و دین خودشان را نسبت به دستگاه دانش و بینش ادا کردند و تاج افتخار را بر فرق خودشان جای دادند. از جمله افراد این طبقه فاضله «دکتر لورا و اکسیا واگلیری»⁽¹⁾ پروفیسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل (ایتالیا) است که رساله ای بسیار دلپذیر و مفید و موجز در این زمینه به زبان ایتالیایی نگاشته و سپس عین آن رساله به وسیله دکتر آدلو کاسیلی⁽²⁾ در دانشگاه پنی سیلوانیا (آمریکا) به انگلیسی نقل شده و مجله اسلامیک ری ویو آن را در شماره ژویه 1948 اقتباس کرده و نشر داده است و اینک ترجمه فارسی آن را در معرض مطالعه؛ فارسی زبانان می گذارم.

صرف نظر از تحقیقات فاضلانه و منصفانه ای که در تنظیم این رساله محسوس و مشهود است، این معنی بسی جالب است که این رساله در یکی از مهم ترین مراکز علمی کاتولیکی به وجود آمده و باز این نکته بر اهمیت آن می افزاید که پروفیسور نامبرده «خانمی» است مسیحی و محقق و ای کاش خانم های تحصیل کرده ایرانی به این خانم عالی قدر تأسی کرده و از معارف قرآنی به حد کافی بهره مند گردند.

امیدوارم انتشار این رساله در این ایام که مصادف با عید سعید مبعث یعنی به حقیقت روز صدور منشور آزادی بشر است مورد نظر عنایت رهبر بزرگ انسانیت صلی الله علیه وآله قرار گرفته و دانشجویان مسلمان ایرانی از مطالعه آن محظوظ و مستفید شوند. باشد که مندرجات آن در تقویت بنیان عقیده و ایمان نسل جدید مؤثر افتد.

تهران به تاریخ رجب 1378 بهمن ماه 1337

سید غلامرضا سعیدی

ص: 326

Dr. Laura Vaceia Vaglieri -1

Dr. Adlo Caseli of Haverford Collefe Pennsylvania -2

اسلام، مانند چشمه آب صاف و زلالی در میان مردمی وحشی و در سرزمینی خشک و سوزان، دور از تمدن و فکر انسانی، به وجود آمد. حجم و نیروی عظمت آن به اندازه ای بود که با سرعت هر چه تمام تر بدواً به صورت جویبار و سپس به شکل رودخانه ای درآمد و بالاخره این رودخانه، لبریز گردید و هزاران نهر از آن منشعب شد و سراسر کشور (1) را فرا گرفت. در جاهایی که این آب اعجاز آمیز جاری شده بود، مردمی که از یکدیگر جدا می زیستند، دوباره به یکدیگر پیوسته، اختلافات از بین رفت و در جایی که حفظ سلامت خون قبیله ای، قانون عالی اجتماعی شناخته می شد و رابطه هم خونی و هم قبیله‌گی، تنها عاملی بود که دسته جات مختلف از یک اصل و ریشه را به یکدیگر ارتباط می داد، حس تازه ای عرض وجود کرد و این حس تازه عبارت بود از رابطه اخوت و برادری که افراد را به وسیله ایده آل ها و آمال مشترک اخلاقی و مذهبی با یکدیگر مربوط و مرتبط ساخت.

به محض این که این چشمه به صورت رودخانه غیر قابل مقاومتی درآمد، جویبارها و انهار صاف و نیرومند آن کشورهای عظیمی را که هر یک نماینده تمدن قدیمی بودند، در بر گرفت و قبل از آن که اهالی این کشورها بتوانند به اهمیت و عظمت این حادثه پی ببرند، همه آن ها را احاطه کرد و این کشورها را صاف و مسطح نمود. در نتیجه همه سدها را از بین برد و افکار خواب آلود را با صدای خویش بیدار کرد و از ملت های بی اندازه مختلف جامعه متحدی ایجاد نمود.

چنین حادثه و چنین پدیده ای هیچ گاه در تاریخ دیده نشده بود. ارزیابی و تعیین اندازه سرعت انتشار اسلام و فتوحاتی که در سایه آن انجام گرفت و تبدل آن از صورت دینی که دارای هواخواهان متعددی بود، به شکل کیشی که میلیون ها افراد بشر آن را در آغوش گرفتند،

ص: 327

1- مقصود از کلمه کشور جزیره العرب است.

امری است مشکل هنوز این معما برای فکر بشر حل نشده است که چه نیروهای مرموزی در کار بود که توانست یک دسته جنگجویان خشن و سرسخت را بر مردمی که از جهت تمدن، ثروت، تجربه، لیاقت، استعداد، آن همه برتری داشتند غلبه دهد و باز این نکته تعجب آور است که چگونه این مردم توانستند کشورهایی را تسخیر کرده و سپس فتوحاتشان را به گونه ای استحکام دهند که حتی جنگ و جدال های چند قرن نتوانست آن ها را طرد کند و همچنین بسی شگفت آور است که چگونه توانستند روح پیروانشان را با چنان ایده آل هایی آمیخته با غیرت و تعصب تقویت کنند و حتی برای ده قرن پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله چنان نیروی زنده و حیات بخشی را که در سایر مذاهب دیده نمی شد، حفظ کنند و در افکار پیروان این کیش آن چنان نیروی ایمان سوزانی رسوخ دهند که هر نوع فداکاری را تسهیل کند و این نیرو برای اعصار و قرون بعد که از لحاظ فرهنگ با دوره مسلمین صدر اسلام بسی تفاوت و اختلاف داشت همچنان محفوظ بماند.

اسلام که در دوران رسالت محمد صلی الله علیه و آله در مکه انحصاراً با علاقه شدید برای نشر توحید تبلیغ می شد، پس از هجرت پیغمبر و پیروانش به مدینه به صورت یک قدرت سیاسی نیرومندی درآمد. محمد صلی الله علیه و آله که قربانی زجر و شکنجه قریش شده بود و شکیبایی از خود نشان می داد و از طرف خدا در برابر دشمنانش مأمور به دفاع بود، مجبور شد که شمشیر در دست بگیرد و از آن پس دیگر دشمنانش به وی مجال ندادند تا بتواند اسلحه را بر زمین بگذارد. هنوز دو سال از تاریخی که خدا به مسلمانان زجر کشیده اجازه داده بود «زور را با زور جواب دهند» نگذشته بود که مقدمات برتری اسلام و علایم یک انقلاب اجتماعی و سیاسی واقعی جلوه گر شد. به این معنی که پیروان محمد صلی الله علیه و آله در اولین جنگی که با مکی ها کردند فاتح شدند.⁽¹⁾ از آن روز به بعد اسلام شاید به استثنای چند مورد اجتناب ناپذیر از عقب نشینی در میدان های مذهبی و همچنین در معرکه های سیاسی، در سایر موارد شاهد یک رشته تعرضات و برخوردهای ناگهانی و فتوحات متوالی و مستمر بود. این جریانات در سال هشتم منتهی به حادثه فوق العاده مهمی گردید که عبارت از فتح مکه بود⁽²⁾.

ص: 328

1- مقصود جنگ بدر است.

2- همه کس می دانند که از قدیم الایام در عربستان، جنگ یک رسم رایج و متداولی بوده و آن را امری مشروع می دانستند و به نام رزیه خوانده می شده است، ولی اسلام آن را در مجرای معقولی انداخت که برای اعلای کلمه حق و حفظ امنیت به کار برده شود؛ از اینجاست که مفهوم کلمه جنگ در منطق اسلام به حقیقت عبارت از «دفاع» و حفظ صلح است و لاغیر.

مجاهدین عرب، بیابان های خودشان را ترک نموده و از مرزهای فلسطین و شمال سوریه گذشتند. تجهیزات لشکری عظیمی به طرف سوریه آماده شده بود و مقرر بود که از آن جا حمله ثانوی آغاز شود که ناگهان صدای پیغمبر که آن همه هیجان در دل های بسیاری از افراد بشر ایجاد کرده بود و می رفت که به گوش مردمان دور افتاده تری برسد، در سال یازدهم هجری برای همیشه خاموش شد.

در این هنگام عربستان متحد شده بود. عملیات تخریبی بدوی ها که می خواستند هرج و مرج دوران قبل از اسلام را تجدید کنند به نتیجه نرسید؛ زیرا حکومت مدینه بر آن ها فایق آمده و مغلوبشان کرد. می توان ادعا کرد که این وضع اولین اعجاز کیش جدید بود؛ زیرا کشوری که برای قرن ها میدان جنگ های مستمر برادر کشی شده بود، بالاخره شاهد آرامش و صلح را در آغوش گرفت.

آیه قرآن که به جنبه عمومی و جهانی دین اسلام اشاره می کند حاکی از آن است که پیغمبر برای همه جهانیان در حکم رحمتی است که خدا فرستاده است (1) و همه مردم جهان مورد دعوت او هستند.

همین اشاره دلیل قاطعی است که پیغمبر با اطمینان تمام احساس کرده بود که رسالتش از حدود مرزهای ملت عرب تجاوز خواهد کرد و مأموریت دارد که «کلمه» جدید را به مردمی که از نژادهای مختلف هستند و به زبان های مختلف تکلم می کنند، ابلاغ نماید. نظیر همین اطمینان خاطر از خلال حدیثی که می گوید: «عادت پیغمبر این بود که خودش را مبعوث بر سرخ پوستان و سیاه پوستان خطاب می کرد» یا از استعمال بیانات مشابه این معنی محسوس و مشهود است. شواهد دیگری در این باره از قبیل ذکر فتوحات آینده وی در خارج از مرزهای عربستان و بالاخره در برخوردهایی که شخص محمد صلی الله علیه و آله با کشورهای بیگانه آغاز کرد در دست است. خلفا یعنی جانشینان محمد صلی الله علیه و آله که به عنوان ریاست امور مسلمین روی کار آمدند تعبیر کنندگان با وفای تفکر وی بودند و همان راهی را که او گشوده بود طی کردند و پرچم اسلام را از طرف مشرق به قلب آسیا و از طرف مغرب به کرانه اقیانوس اطلس بردند.

شانزده سال از هجرت گذشته بود (2) که امپراطوری ایران یعنی همان دولتی که قرن ها با امپراطوری روم شرقی جنگیده بود و هیچ یک از این دو حریف نتوانسته بود دیگری را

ص: 329

1- آیه 106 از سوره 21.

2- هجرت در روز 22 ماه ژوئن سال 622 مسیحی صورت گرفته است.

مغلوب کند در قادسیه به گونه ای شکست خورد که دیگر نتوانست قیام کند. پادشاه ایران از ایالتی به ایالت دیگر می گریخت تا این که به آخرین قسمت مرزهای امپراطور رسید و به سال سی و یکم هجری در گذشت. از آن پس امپراطوری ایران جزء سرزمین های عربی محسوب شد.

در همین اثنا تسخیر فلسطین و سوریه به پایان رسید در حدود سال 19 هجری این کشورها به کلی به دست اعراب افتادند .

در سال 21 لشکر فاتح تا موصل، مرکز ارمنستان پیشروی کرد. یک دسته کشتی های جنگی ساخته شد و از سواحل سوریه واقع در آسیای صغیر به طرف پایتخت روم شرقی رهسپار گردید. در سال 18 هجری اولین لشکر عرب وارد مصر شد و در سال 21 شهر اسکندریه تسخیر شد. در سال 23 طرابلس فتح شد و در سال 27 اولین تجهیزات جنگی علیه تونس جنوبی آماده گردید. چه فایده دارد که این تاریخ ها را صورت بدهیم؟ لشکر اسلام با سرعت جنبش کرد. جنگ های متوالی رخ داد، گویی فتح و پیروزی به پاهای مجاهدین بال داده بود! خلافت ابوبکر (تا سال 13 هجری) و خلافت عمر (تا سال 23 هجری) و خلافت عثمان (تا سال 35) مملو از اخبار شغف انگیز پیروزی های شگفت آمیز در همه جا منعکس گردید. متعاقب این پیروزی ها، سازمان های جدید و استقرار امنیت و تحکیم پایه های فتوحات حاصله در سرزمین های تسخیر شده، صورت گرفت. اهمیت و شگفتی تأسیسات تازه و برقراری نظم و انضباط در ممالک مفتوحه کمتر از اصل فتوحات نبود.

پس از آن که دو تمدن و دو مذهب منهدم شد جریان تازه ای از حیاتی پر حرارت در عروق ملل مغلوب آغاز گردید.

مذهب تازه و سهل و ساده ای که با قلب و مغز سر و کار داشت، در برابر انظار جهانیان آشکار شد که از مواجهه با آن، همه دچار تعجب گردیدند. آن گاه حکومتی تازه که از لحاظ اصول و صفات اخلاقی به درجات بر آن چه در آن زمان موجود بود برتری داشت، تأسیس شد. طلا که در صندوق های سرمایه داران مقتدر پنهان شده بود به جریان افتاد و از این دست به آن دست می گشت تا این که به فقرا می رسید و دوره یک نوع سیستم اقتصادی سالم به وجود آمد. مردان تحصیل کرده شایسته و هوشمند که تحت رهبری حکومتی به وسیله افراد پاک و شریف اداره می شد، روی کار آمدند و افکار دموکراتیک در نظم نوین مورد تشویق قرار گرفت و دارندگان این امتیازات توانستند به عالی ترین مقامات اداری ارتقا یابند. می توان گفت که بعد از تعرضات اجتناب ناپذیری که در اوایل امر به وسیله لشکریان صورت

می گرفت، دوران تازه ای از رفاه و غنا فرارسید و این نوع ثروتمندی را قاره آسیا برای قرن ها ندیده بود. زندگی ملل مغلوب و حقوق مدنی و ثروت مردم به گونه ای مورد حمایت حکومت اسلامی قرار گرفت که تقریباً نظیر حقوقی بود که خود مسلمین از آن برخوردار می شدند. مردمی که از چنان تحول عمیق سیاسی و مذهبی تکان خورده و مضطرب شده بودند از خودشان می پرسیدند که این دین چه چیزهایی آورده است؟ باید گفت بسیاری از این افراد یا کور بودند یا این که عمداً چشم هایشان را بسته، سرگشته و حیران در راه های پریچ و خمی به راه افتاده و راه را از چاه تمیز نمی دادند. اینها نمی توانستند تشخیص دهند که فقط یک نیروی مقدس می تواند اولین جهش را به چنین نهضتی ببخشد. اینها نمی توانستند باور کنند که فقط حکمت الهی عامل اصلی رسالت محمد صلی الله علیه و آله بود. او آخرین پیغمبر قانون گذار بود و کسی بود که به این سلسله خاتمه داد. این چنین رسالتی بایستی به خاطر جاوید و مخلد بودن، بی توجه به ملیت و مملکت و نژاد برای عموم بشر جنبه کلی و جهانی می داشت. به هر حال آن دسته از مردم یا کور بودند یا نمی خواستند ببینند. آن ها لا ینقطع که این عقیده را ترویج می کردند که روح اسلام آمیخته با تعرض شدید است و جنبه تجاوز دارد و ادعا می کردند که اسلام دینی است که با شمشیر تحمیل شده است و اسلام را متهم می ساختند که فاقد روح بردباری و مدارا و مسالمت است و شخص محمد صلی الله علیه و آله را به کذب و ظلم و شهوت پرستی متهم می کردند!

اینها می کوشیدند تا اصلاحات اجتماعی و دینی وی را ناچیز جلوه دهند و باز سعی داشتند تا اخلاص و فداکاری اصحاب و اتباعش را به عنوان مصلحت و منفعت شخصی جلوه دهند و آن ها را کسانی معرفی کنند که طالب ثروت و رفاه دنیوی بوده اند!

ناگزیریم بدو این تهمتی را که به اسلام زده و روح آن را متجاوزانه تلقی کرده اند تحت مطالعه قرار دهیم و بگوییم:

اگر مقصود از این بیان این است که محمد صلی الله علیه و آله برخلاف سایر شارعین و مؤسسین ادیان دست به شمشیر برد و به تجهیزات جنگی پرداخت و در صدد کسب موفقیت های بیشتر و فتوحات تازه ای برآمد و پیروان او نیز این عمل را سرمشق قرار دادند. در آن صورت باید بگوییم که این موضوع صحیح است و درست، ولی در عین حال باید با نظری دقیق علت این امر را جستجو کنیم.

اگر ادعا این باشد که برای تحمیل کیش جدید دست زدن به یک جنگ تخریبی ضرورت داشت و احتیاج به فتح و پیروزی، یک قسمت اصلی و اساسی از ماهیت دین اسلام را تشکیل

می داد، در آن صورت باید این ادعا را مردود بشماریم؛ زیرا با استناد به قرآن و عملیات شخص محمد صلی الله علیه وآله می توانیم ثابت کنیم که این ادعا کذب محض است.

پیغمبر به عنوان شخصی که مورد وحی واقع شده است با مردم مکه صحبت می کرد و رسالت آسمانیش را به آن ها ابلاغ می کرد و همین رسالت آسمانی او را وادار به تحمل رنج و شکنجه می نمود و موجب خشم و عدم اعتماد قریش می گردید. همین که سفر پر مشقت هاجرت به مدینه را بر عهده گرفت و مدینه مرکز فعالیت اجتماعی وی گردید، یکی از دوراه را بایستی انتخاب می کرد :

1- این که با گمنامی و عزلت بمیرد و این عمل برخلاف اراده خدا بود.

2- این که بجنگند تا این که خودش و جامعه کوچکش را از نابودی نجات دهد .

مبارزه بین هرج و مرج و ماده پرستی بت پرستان وحشی و مخالفت ها و دروغ سازی های جهودان بسیار متمدن خودخواه از طرفی و نشر ایده آل های عالی و تجدد و اصلاحات اجتماعی از طرف دیگر در گرفته بود .

محمد صلی الله علیه وآله کسی بود که می خواست این آرزو و ایده آل را به هر قیمتی که باشد انجام دهد و با کمال تواضع و فروتنی برای در هم شکستن سد خودخواهی و خود پرستی قیام کرد و چندان رغبتی به جنگ نداشت، ولی مجبور شد در برابر کسانی که برای نابودی وی کمر بسته بودند، بجنگد. این عمل را با کمک مختصری انجام داد ولی اطمینان داشت که راه برای اعلام حقیقت باز می کند و مأمور بود که راه راست را در میان تاریکی ها نشان دهد. پس از ورود به مدینه قبل از هر اقدامی دست دوستی به طرف جهودان این شهر که نماینده جمعیتی ثروتمند و مرفه بودند، دراز کرد و آن ها را برای همکاری صادقانه در راه تأمین وحدت سیاسی و اجتماعی دعوت کرد، ولی پس از آن که تشخیص داد که آن ها با وی خصومت می ورزند و دست از دروغ سازی و خیانت برنمی دارند، ناگزیر بود با آن ها بجنگد و تأدیشان کند. جنگ علیه دشمنان خارجی نیز یکی از ضرورت های زمان بوده و هست و هیچ یک از اعراب بیابانی حاضر نبودند که در راه صلح و سلم همیشگی قدم بردارند؛ زیرا قرن ها بود که با جنگجویی خو گرفته بودند و آن را عملی مشروع می انگاشتند، در نتیجه وقتی که محمد صلی الله علیه وآله به مشاجرات داخلی خاتمه داد، مجبور بود با خصومت و دشمنی قریش و سایر قبایلی که با او قرار داد و ارتباط نداشتند مواجه شود، ولی جنگ با همه خطرها و فتوحات نظامی توانست وضع این جامعه تازه را مستحکم نماید و وسایل زندگی اصحابی را که با پیغمبر از مکه به مدینه هجرت کرده بودند، تأمین کرد و نیز رغبت و تمایلات طبیعی بدوی ها را تسکین داد و

همین جنگ در یک محیط توحش و بربریت که تحمل خطرات و جسارت ماجراجویی لازمه آن بود، وسیله تأمین حیات همگانی و عامل تسهیل انجام رسالت محمد صلی الله علیه و آله گردید.

جنگ همیشه وسیله تثبیت و اعلاای دین واقعی بوده ولی بذاته هدف و مقصد نبوده است و بالاخره صورت دفاع ضروری داشته است نه تعرض ظالمانه.

قرآن این فکر را به طور وضوح بیان می کند آنجا که می گوید :

«در راه خدا با کسانی که علیه شما می جنگند جنگ کنید، ولی تجاوز و تعدی نکنید؛ زیرا مسلم است که خدا ستمگران و متجاوزین را دوست نمی دارد(1) و با آن ها بجنگید تا این که فتنه و رنجی باقی نماند و دین با آزادی تمام به نام خدا پایدار شود؛ ولی اگر آن ها پافشاری کنند، متذکر باش که هیچ نوع خصومت و دشمنی مجاز نیست مگر در برابر متجاوزین»(2) اگر انکار کنیم که مسلمین تا اندازه ای فتوحاتشان را با تعرض انجام داده اند درست مثل این است که به حد افراط از توجه به ماهیت ذات بشر تجاهل کرده ایم و آیا به حقیقت می توانیم گناه این امر را به حساب دینشان بگذاریم؟ پس از آن که به یکباره مسلمین قدرت خود و ضعف حریف را تشخیص دادند چه نیرویی می توانست آن ها را از ضربت زدن به حریف در حدود قوانین مانع شود؟ مع ذلک اعراب فاتح در اوج قدرت و پیروزی همیشه حاضر بودند به دشمنانشان بگویند:

«دست از جنگ بردارید و یک مالیات معتدلی بپردازید؛ آن گاه از حمایت کامل ما برخوردار شوید و همان حقوقی را خواهید داشت که خودمان داریم» اگر به پیشگویی های محمد صلی الله علیه و آله یا به فتوحات مسلمین صدر اسلام توجه کنیم به سهولت خواهیم دید که تهمت تحمیل اسلام با زور شمشیر تا چه اندازه کذب است. قرآن می گوید: «در امر دین نباید اکراه و اجباری باشد، مسلم است که درست از نادرست تشخیص داده شده است، در این صورت هر کس از پیروی متجاوزین و ستمگران امتناع کند و به خدا ایمان بیاورد، به حلقة محکمی دست زده است که شکستنی نیست و خدا همه چیز را می شنود و همه چیز را می داند»(3).

و باز می گوید :

«حق از طرف پروردگار شما است در این صورت هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر

ص: 333

1- سورة بقره، آية 189

2- سورة بقره آية 192

3- سورة بقره، آية 255.

محمد صلی الله علیه وآله که همیشه این اصول ملکوتی را به کار می برد، بسیار بردبار بود، مخصوصاً دربارهٔ ادیان یگانه پرستی و می دانست که با بت پرستان تا چه اندازه مدارا کند و همیشه با ایمان به این که وقت و زمان، عمل تبلیغ وی را بر عهده دارد، منتظر فرصت بود و به همین اندازه قانع بود که اعراب بدوی، شکل و صورت ظاهر کیش او را بپذیرند؛ زیرا می دانست که این فرزندان صحرا ذاتاً بردباری ندارند و هر نوع دعوتی را رد می کنند. او به خوبی می دانست که بالاخره خداوند در قلب بشر نفوذ خواهد کرد.

روزی به یکی از پیروانش گفت:

«چرا می خواهید ایمان را به مردم تحمیل کنید؟ در صورتی که دین و آیین باید فقط به سیلهٔ خدا اعطا شود».

در دورانی که آیات قرآن راجع به بردباری و مدارا الهام می شد، محمد صلی الله علیه وآله مانند خیال بافانی نبود که یک عده خیال باف دیگر تابع او شده باشند و یا فیلسوفی نبود که به اختلاف قوا و نیروهای مختلف طبیعت توجه داشته باشد؛ بلکه مردی بود در کمال اقتدار بر رأس دولتی با سازمان های بسیار عالی و سربازان خوب و مطیع را در اختیار داشت که می توانست آن ها را علیه هر کس بخواهد تجهیز کند.

تاریخ صدر اسلام نمونه های متعددی از بردباری و مدارای خلفای راشدین که نسبت به پیروان ادیان یگانه ستی از خود نشان داده اند، در دسترس ما گذاشته است. همان طور که پیغمبر شخصاً به مسیحیان نجران تضمین داد که معابد آن ها مورد حمایت قرار خواهد گرفت، به یکی از فرماندهان قوایی که به یمن اعزام داشت دستور داده بود که به هیچ یک از جهودان در محیط یهودیت صدمه ای نرسانند، به همان طریق، خلفا دستورهای مشابهی به سردارانشان در مورد رفتار لشکریانشان صادر کردند. این سرداران فاتح نیز نمونهٔ عمل محمد صلی الله علیه وآله را در عقد قراردادهای به ملت های مغلوب به کار بردند. در سایهٔ این قراردادها به ملت های مغلوب آزادی عمل داده شد که مطابق آداب و سنن دینی خودشان عمل کنند مشروط به این که آن هایی که اسلام نمی آورند یک مالیات عادلانه ای به نام «جزیه» به دولت پردازند. این مالیات از مالیاتی که مسلمین به دولتشان می پرداختند خفیف تر بود. در مقابل، این رعایا که ذمی نامیده می شدند، از حمایت دولت به نحوی برخوردار می شدند که کمتر از

ص: 334

حمایت دولت نسبت به جامعه مسلمین نبود. در نتیجه، چون عملیات پیغمبر و خلفای راشدین برای مسلمین بعدی در حکم قانون بود، اگر بگوییم که دستگاه اسلام فقط به تبلیغ بردباری قانع نبود، بلکه عمل بردباری و مدارا را قسمتی از قانون مذهبی قرار دارد، اغراق نخواهد بود. همین که قراردادهایی با ملت های مغلوب بسته می شد، مسلمین آزادی عمل به آن ها می دادند و آن ها را مجبور به تغییر مذهب نمی نمودند. هنگام تجهیز لشکر، یک دسته مبلغ مخصوص به منظور دعوت دینی، همراه لشکر نمی فرستادند! و اگر احیاناً واعظ یا مبلغی همراه لشکر عزیمت می کرد، دارای امتیازات خاصی نبود که بدان وسیله در نشر و تبلیغ دین، عنوان و مقام خاصی داشته باشد! بالعکس در یک دوره ای وظیفه ای بر عهده تازه مسلمانان تحمیل کرده بودند که به طور قطع نمی توانست در عمل تبلیغ و نشر اسلام مفید باشد. به این معنی که لازم بود نزد قاضی بروند و اعلام کنند که مسلمان شدن آن ها نتیجه هیچ نوع فشاری نبوده است و در این باره هیچ گونه نفع دنیوی منظور نداشته اند! در دوران خلفای اموی، حتی سعی می شد که از تغییر کیش ملت های مغلوب جلوگیری شود از آن جهت که مسلمان شدن اتباع غیر مسلمان از نظر اقتصاد به زیان درآمدهای دولت بود. (1) نه فقط جهودان و مسیحیان، آزاد بودند که در صلح و آرامش به سر برند بدون این که کسی در عقاید مذهبی آن ها مداخله کند، بلکه کسانی که دارای فضایل و امتیازاتی بودند، از طرف فرمانروایان وقت به کارهای رسمی و اداری نیز گماشته می شدند.

پاره ای از ممنوعیت ها که بر مسیحیان در مورد آزادی مذهب تحمیل می شد، و وضع بعضی از مقررات برای جهودان یا مسیحیان دایر بر این که باید نشانی های معین و مشخصی داشته باشند تا شناخته شوند و همچنین تضییقاتی درباره ساختن کلیساهای تازه یا تعمیر کلیساهای کهنه، اینها حوادثی هستند که در ادوار بعدی رخ داده و ناشی از تعصب بوده و بیشتر در مواقعی رخ داده که ملت های غیر عربی در کارهای مؤثر بوده اند و یک نوع تمایل به خودخواهی و خود پرستی را در اسلام وارد کرده اند.

البته نمی توان منکر شد که حتی مسلمین مانند پیروان همه ادیان دیگر شعله هایی از خشم و هوس از خود نشان داده اند که موجب جرح عواطف دیگران و باعث خونریزی گردیده

ص: 335

1- این عمل ناشی از پول پرستی امویان بوده و صورت مشروعی ندارد ولی همین که دوره حکومت به عمر بن عبد العزیز رسید، با این عمل مخالفت کرد و گفت خداوند محمد صلی الله علیه وآله را برای هدایت فرستاده است نه برای جبایت (یعنی وصول کردن جزیه و جمع آوری مالیه) لذا از آن تاریخ به بعد اگر مسیحی یا یهودی، مسلمان می شد از پرداخت جزیه معاف بود.

است، ولی باید توجه داشته باشیم که علت اصلی این، وقایع معلول علل خارج از اسلام بوده و اسلام در تخفیف و تسکین این عوامل تأثیر بخشیده است تا این که ملایمت و ملاحظت جایگزین این علل گردد و نیز باید اعتراف کرد که اسلام از شرکت در برخوردها و تصادم هایی که منتهی به مشقت ها و رنج ها گردیده و در میان فرقه های مختلف اسلام بروز کرده، بی نصیب نبوده است، ولی برای این موضوع نیز باید منشأ حوادث را در رقابت های میان سلسله های حکمرانان متفرق و در اختلافات سیاسی جستجو کرد. اسلام بذاته در این باره مسؤولیت و ضمانتی ندارد و به هیچ وجه این جریانها را تجویز نمی کند.

نیرومندترین دشمنان اسلام که تعصب چشمشان را کور کرده، سعی کرده اند که پیغمبر خدا را به تهمت های شدیدی آلوده سازند. آن ها فراموش دارند که محمد صلی الله علیه و آله قبل از آن که آغاز دعوت کند از لحاظ عفت نفس و نزاهت وجدان، در زندگی خودش نزد همه هموطنانش بی اندازه مورد احترام بوده است. این اشخاص حتی در این حد توقف نمی کنند که از خودشان پرسند که اگر پیغمبر خودش دروغگو بود چگونه می توانست دروغگویان و منافقین را تا آن اندازه با کلمات آتشین قرآن به آتش مخلد جهنم تهدید کند؟ و اگر مردی آن قدر ذاتاً ساده و بی آلاش تحت تأثیر مستمر سائقه درونی و ندهای وجدانی نبود چطور جرأت می کرد که در برابر اهانت و شماتت همشهریانش قیام نموده و آن ها را به کیش اسلام دعوت کند؟ و چگونه دست به کار مجاهده و مبارزه ای میزد که یأس آور باشد؟ و اگر اطمینان عمیق و ریشه داری به حقیقت دعوتش نمی داشت، چگونه می توانست برای مدت بالغ بر ده سال در مکه با موفقیت مختصر و حزن و مشقت بی حساب به دعوتش ادامه دهد؟ و باز اگر آن عده مسلمان شریف و هوشمند در کلمات و بیانات پیغمبر روح صفا و صداقت حقیقت را درک نکرده بودند، چطور ممکن بود به او ایمان بیاورند و به کیش جدید بگروند و به جامعه ای ملحق شوند که قسمت اعظم آن بردگان بودند و بندگان آزاد شده و مردم بی نام و نشان؟ بیشتر از این نیازی به گفتار نداریم؛ زیرا حتی در میان خاورشناسان این حقیقت مسلم شده است که صداقت محمد صلی الله علیه و آله عمیق بوده است و بی غش .

در برابر تهمت ستمگری، جواب آسان است به این بیان که:

محمد صلی الله علیه و آله رییس دولت و مدافع حیات و آزادی ملتش، در ضمن اجرای عدالت، افرادی را که مرتکب جنایت شده بودند به شدت تنبیه کرد و این وضعی را که او از خود نشان داد با توجه به عصر و زمانی که زندگی می کرد و با توجه به جامعه وحشی که در میان آن نوع افراد می زیست باید مورد مطالعه قرار داد.

محمد صلی الله علیه وآله به عنوان داعی و مبلغ دین خدایی حتی نسبت به دشمنان شخصی خودش رؤوف و رحیم بود. در نهاد او دو صفت ممتاز عدالت و رحم که مورد احترام فکر انسانی است، ممزوج شده بود. از شواهد و نمونه های متعددی که در تاریخ زندگی و سیره وی نوشته اند به سهولت این معنی به دست می آید. یکی از سیره نویسان می گوید: «جنگ، یعنی این ضرورت حیاتی مهیب بشر، با حداقل، شدت به وسیله او صورت عمل به خود گرفت» دیگری روایت می کند که:

معمولا به سربازانش این دستور را می داد:

«متعرض پیرمردان و زنان و کودکان نشوید؛ از تعرض به خانه و مسکن کسانی که معارض شما نیستند خودداری کنید؛ ابزار و وسایل زندگیشان را ضایع نکنید؛ به درختان میوه دار صدمه نزنید؛ به درختان خرما دست نزنید». در فصل دیگری راجع به تهمت شهوت پرستی بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که عمل این مصلح، چه قدر نجیبانه و مقرون با شرافت بوده است؛ همان مصلحی که در ظرف چند سال جمعیت های بت پرست و وحشی را به جامعه متحد یگانه پرستی مبدل نمود و افراد این جامعه را به عالی ترین درجه احساسات اخلاقی ترقی داد. حقایقی را بیان خواهیم کرد که نقطه نظر کسانی را که قسمت اعظم پیروان محمد صلی الله علیه وآله را فقط مشتی مردم خودخواه و متجاوز و حریص و غارت گر دانسته اند و معتقدند که او حزب و دسته خودش را به غارت گری و فتح ترغیب کرد تکذیب خواهد نمود.

ذکر شواهد و امثالی از عشق سوزان و تقوای نامحدود و حمیت و غیرت و فداکاری اکثریت پیروان او مستلزم بسط کلام خواهد بود. همین قدر می گوئیم: یک برخوردها و اصطکاک هایی در این عالم وجود دارد که جز با اتکای به یک عامل اخلاقی نیرومند و جز در پناه ایمان ثابت و اطمینان به حقانیت و اعتماد به عدالت، فایق آمدن بر آن مقدور نیست.

پس از بحث اجمالی راجع به تهمت هایی که علی الرّسم به اسلام زده اند، حالا به این مسأله می پردازیم و می پرسیم:

چه علت دارد که با وجود آزادی های زیادی که در کشورهای اسلامی به افراد غیر مسلمان داده شده، و با این که در زمان حاضر به معنی واقعی هیچ گونه سازمان تبلیغاتی در اسلام وجود ندارد، مع ذلک در برابر آثار و علایم محسوس ضعف و انکسار دین در سال های اخیر، کیش اسلام لا ینقطع در آسیا و آفریقا پیشرفت می کند!

امروز نمی شود گفت که شمشیر فاتحین، راه را برای نشر اسلام صاف می کند. بلکه

بالعکس در منطقه هایی که یک وقتی دولت های اسلامی حکومتی می کردند فعلاً دولت های تازه ای از سایر ادیان حکومت دارند و سال ها است که سازمان های تبلیغاتی نیرومندان در میان مسلمین فعالیت می کنند، با این حال نتوانسته اند اسلام را از زندگی مردم جدا کنند.

چه نیروی معجز آسایی در این دین نهفته است؟

چه نیروی ذاتی از افعال و ارضای این دین ممزوج شده است؟

کدام یک از اعماق و زوایای روح بشر است که با چنین جوش و خروشی آن را استقبال می کند و به این ندای دعوت لبیک اجابت می گوید؟

سادگی عقیده اسلامی

اسلام در تماس با هر فردی دعوتی دارد مرکب از دور کن:

1- این که شخص به یگانگی خدا ایمان بیاورد.

2 این که معتقد شود به این که محمد صلی الله علیه وآله فرستاده خداست.

پیغمبر عربی با صدایی که بر اثر ارتباط عمیق با پروردگارش به او وحی شده بود، خالص ترین و پاک ترین نوع یگانگی پرستی را به پرستندگان خرافات و سحر و جادو و به پیروان مسیحیت و یهودیت که کیششان به فساد گراییده بود ارائه کرد.

او آشکارا خودش را با تمایلات ارتجاعی و رغبت های کهنه پرستی بشر که منتهی به شریک قرار دادن سایر موجودات با آفریننده می شود، طرف قرار داد.

« بگو اوست خدای یگانه خدای مستقل و مورد احتیاج همه، زاییده است و زاییده نشده است و هیچ نظیر و شبیهی ندارد. (1)»

اسلام برای این که مردم را به عقیده و ایمان به خدای یگانه رهبری کند، نه آن ها را به داستان ها و قصه های راجع به حوادث و اتفاقاتی که از سیر در مجاری طبیعی منحرفشان می سازد و (اصطلاحاً معجزه) نامیده می شود سرگرم کرد، و نه آن ها را مجبور ساخت که به وسیله انذار و تهدیدهای آسمانی و غیبی که فقط نیروی تفکر را نابود می کند، سکوت اختیار کنند، بلکه بدون این که از مردم بخواهد که قلمرو حقیقت را ترک کنند، صرفاً آن ها را به مطالعه جهان و قوانین جهان دعوت کرد و چون از عقیده مفید و ایمان ثمر بخش به خدای یگانه و جاوید مطمئن بود، تنها کاری که کرد این بود مردم را به مطالعه کتاب حیات و ادار کند.

ص: 338

محمد عبده و امير على هر دو مي گويند: محمد قانع بود كه با وجدان اشخاص تماس بگيرد و با قضاوت و جدانشان سرو كار داشته باشد.

«خدای شما یکی است و خدائی جز او وجود ندارد، بخشنده است و رحیم، به حقیقت در خلقت آسمان ها و زمین و در تبدیل شب و روز در کشتی هایی که در دریا حرکت می کنند و به نفع مردم است و در آبی که خداوند از آسمان فرو می ریزد و بدین وسیله خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند، و انواع حیوانات را در روی زمین پخش می کند و در تغییر باد و در ابرهای فشرده بین آسمان و زمین، برآستی برای کسانی که فهم دارند آیاتی است.

در میان مردم کسانی هستند که به غیر از خدا چیزهایی را می پرستند و آن ها را دوست می دارند همان طور که باید خدا را دوست داشته باشند» (1).

در قرآن آیات زیادی است که خواننده را به مطالعه در آثار و شواهد طبیعت دعوت می کند. در اینجا فقط چند آیه از سوره معروف به الرحمن را ذکر می کنیم بدین قرار: «و از زمین را برای آفریدگانش قرار داده است، در آن جا اقسام میوه و درخت های خرما با پوست های و غلاف ها هستند و دانه با پوستش و گیاه های خوش بو».

ای مردم وای اجنه کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ او بشر را از گلی صدادار که مانند کوزه پخته است آفریده و جن را از شعله آتش خلق کرده است. کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ خدای مشرقین و خدای مغربین است. کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ او دو قسمت آب را به جریان انداخته است و یک وقتی این دو آب به یکدیگر خواهند رسید، بین این دو آب فعلاً سدی (برزخی) وجود دارد و هیچ یک از این دو با دیگری تعارض ندارند. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

از میان آن ها مروارید و مرجان خارج می شوند پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

آن کشتی های بزرگ کوه پیکر مال او هستند. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ (2)

باید سپاس گذار اسلام بود که انواع و اقسام بت پرستی را از بین برد. معنی و مفهوم جهان

ص: 339

1- سوره بقره، آیه 164-162

2- سوره الرحمن، آیه 13-9

و اعمال دینی و عبادات و رسوم زندگانی اجتماعی همه و همه از قیود بی معنی که موجب فساد شده بودند، رهایی یافته و افکار بشر از کینه توزی و انتقام جویی آزاد شد.

بالاخره بشر به مقام و مرتبه خودش پی برد و در برابر آفریننده خودش که پرورش دهنده و خدای همه جهانیان است خاضع و متواضع گردید. انسان فرصت و میدانی به دست آورد که با ابراهیم هم صدا شده و بگوید:

« به طرف کسی روی آوردم که آسمان ها و زمین را آفریده است و همیشه متوجه خدا هستم و از کسانی نیستم که برای خدا شریک قایلند» (1).

و با محمد هم صدا شده و بگوید:

« نماز من و قربانی و زندگی و مرگم همه برای خداست که پروردگار جهانیان است. او شریکی ندارد و من محکوم به حکم او هستم و من اولین کسی هستم که تسلیم به امر او می شوم» (2).

روح بشر از کینه توزی و انتقام جویی نجات یافت اراده بشر از قیودی که او را محکوم اراده دیگران نموده بود و یا به اصطلاح محکوم به حکم نیروهای نهانی - از قبیل جن و پری ساخته بود آزاد شد.

پیشوایان دین و مباشرین اسرار و مرموزات (کَهَنه) و دلالان نجات و شفاعت گران و همه کسانی که ادعا می کردند بین خدا و بشر واسطه و رابطند و در نتیجه معتقد بودند که بر اراده سایر مردم حکومت دارند، از تخت رفعت سقوط کردند. بشر فقط بنده خدمت گزار خدا شد و موظف گردید که وظیفه مرد آزادی را در برابر افراد آزاد دیگر عهده دار شود.

در حالی که مردم قبلاً از بی عدالتی های ناشی از اختلافات و تفاوت های اجتماعی رنج می کشیدند، اسلام در میان تمام افراد بشر، مساوات و برابری را اعلام نمود. امتیاز مسلمان بر سایر مسلمین به دلیل حسب و نسب وی منظور نمی شد، بلکه فقط مربوط به ترس از خدا و کردار نیک و فضایل اخلاقی وی بود.

قرآن می گوید:

«ای مردم! شما را از یک نر و از یک ماده آفریدیم و شما را به قبیله ها و شعوبی تقسیم کردیم برای این که یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرامی ترین فرد، در میان شما از نظر خدا

ص: 340

1- سوره انعام، آیه 87

2- سوره انعام، آیه 161 و 162.

کسی است که تقوا یعنی - راستی و درستی او بیشتر باشد(1).

حدیثی به این مضمون روایت شده است که می گوید :

«خداوند به وسیله اسلام، کبر و غرور را که از خصوصیات بت پرستان و از عاداتی بود که آن ها به پدرشان افتخار می کردند، از بین برد؛ زیرا بشر از آدم به وجود آمده و آدم از خاک است.»

اسلام با وضعی که کتب مقدس در انحصار و احتکار دیگران قرار گرفته بود و در اختفای اسرار و رموز آن می کوشیدند، مبارزه کرد و کسانی را که این رشته از دانش را به خود اختصاص داده بودند توبیخ کرد و اشخاصی که خود را مخزن علوم دینی می دانستند، به چهارپایی تشبیه کرد که کتاب هایی بر آن بار شده باشد.

اسلام کسانی را که بدین علاقه مند بودند، دعوت به تحصیل دانشی نمود که برای فهم احکام و دستورات الهی لازم باشد. در میان مسلمین، دستگاه متشکلی وجود نداشت که مردم ملزم باشند اساس عقیده و ایمان را روی آن قرار دهند و همچنین مجالس مشورتی یا انجمن هایی وجود نداشت که پس از بحث و مناظره، فرمول های قاطعی اعلام دارند که مظهر زنده اصالت عقیده و ایمان باشد. اسلام به هیچ یک از پیروان خودش حق قضاوت درباره دین و ایمان برادرش را نداد. قرآن می گوید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید هیچ دسته ای از دسته دیگر غیبت نکنند؛ زیرا ممکن است که آن ها بهتر از خودشان باشند».(2)

حدیث و سنت این فکر را پایه گذاری کرده است که قبول عقیده و ایمان هر مؤمنی مخصوص به خداست و هیچ بنده ای حق ندارد که قضاوت خودش را در مورد بنده دیگری چه از لحاظ تصدیق و چه از جهت تکذیب میزان قرار دهد. در ازمنه و اعصار بعد، پس از آن که بحث و جدل های دینی دچار پیچ و خم های باریک و نازک بافی شد، پیروان مذاهب و مکاتب مختلف، یکدیگر را به سوء عقیده متهم می کردند و سعی داشتند که دولت های وقت را وادار کنند تا متهمین را مجازات کنند. باید از متفکر بزرگ اسلام «غزالی» در قرن پنجم هجری سپاس گذار بود که این اصل را تقویت و تأیید کرد که «هر کس به اصول عقاید اسلام معتقد باشد باید او را مؤمن دانست ولی اختلافات مربوط به فروع و رسوم، مبنایی نیست که

ص: 341

1- سورة حجرات، آية 14.

2- سورة حجرات، آية 10

طبق آن کسانی را بتوان تکفیر کرد و اضافه نمود که کسانی که در هنگام نماز به طرف مکه متوجه می شوند از هر تعرضی باید مصون باشند».

این قاعده و دستوری بود که به وسیله این دانشمند بزرگ اسلامی وضع شد. این قاعده هر نوع اشکال و جر و بحث عقیدتی را از ارزش انداخت و فرمول هایی که به موجب آن عقاید مردم مورد رسیدگی قرار می گرفت و آن را تنها وسیله نجات معرفی می کردند، باطل شد. از آن به بعد جامعه اسلامی به مرحله ای از آزادی فکر و ارفاق و مدارا رسید که نمونه حس مدارا و ارفاق صدر اسلام بود و گرنه جامعه اسلامی به واسطه سوء تعبیر و سوء تفسیر روح دینی، دچار خطر زوال و نابودی می گردید:

خدای اسلام خدای واحدی است که صفات و اعمال او مخصوص خودش است و خدایی است از هر جهت مقتدر و توانا، حاکم و قاضی جهان و مالک روز حساب او کسانی را به سوی خودش خواهد خواند که دعوتش را سرسری نینگاشته و عصیان نورزیده باشند و آن ها کسانی هستند که توانسته اند از جنبه های مادی و علایق خاکی چشم بپوشند و به مقام بالاتری - که عبارت از ارتباط با آفریننده و تسلیم محض در برابر او است - رسیده باشند.

در اولین سوره های قرآن، وحی الهی به صورت های نهایی الهام شده است، به این معنی که حرف آخر و فلسفه نهایی را بیان کرده است به این شرح:

«وای بر کسانی که پشیمان نمی شوند و خودشان را تسلیم به امر خدا نمی کنند! به حقیقت عذاب شدید و شکنجه های دردناک در انتظار آن ها است. وای بر آن هایی که جرأت می کنند در برابر هدایت و راهنمایی پیغمبرانی که برای آن ها فرستاده شده اند مقاومت کنند! یا از آن روی برگردانند! خدا آن ها را طرد خواهد کرد. او کسی است که همه چیز را می داند و همه چیز را می شنود. او آفریننده آسمان و زمین است. او مالک تخت است. علم او کامل است.»

اراده او قاهر است و نافذ و قدرت او غیر قابل مقاومت تمام این صفات به وسیله او وحی شده است در حالی که همه اشیا نیازمند او هستند، علاقه و توجه او فقط به چیزهایی است که از خود او صادر شده اند. او به هیچ یک از آفریدگانش شباهت ندارد. رابطه خدا با این اشیا این است که او آن ها را آفریده است. همه این اشیا مال او هستند و برگشت همه چیز به سوی او است؛ ولی همین خدای مقتدر و توانا در عین حال، خدای عادل نیز هست. او به کوچک ترین کارهایی که یکی از آفریدگان او به جای می آورد آگاهی دارد و اجازه نخواهد داد که آن کار ضایع گردد. کوچک ترین بی عدالتی نسبت به هیچ فردی از او صادر نمی شود،

هر چند به اندازه نسج کوچکی باشد که روی هسته خرماس (1).

محققین و متکلمین مسیحی و مسلمان بارها از خودشان پرسیده اند که به مسأله آزادی اراده بشر و به عبارت دیگر به موضوع «اختیار» چگونه جواب دهند؟

صاحبان هر یک از مکتب های فکری، طبق تشخیص و بر اساس رویه خودشان راه حل های گوناگونی عرضه داشته اند. ولی همه جواب ها بر محور «اصل عدالت الهی» و سایر توضیحاتی که در قرآن وارد شده مبنی بر این که اعمال انسان چه خوب و چه بد، نتیجه آزادی کامل خود اوست، دور می زند.

محمد عبده می گوید :

«در قرون اولیه اسلام عقیده عدم استقلال و عدم آزادی بشر، در همه زمینه های مربوط به وجدانیات انسان و جر و بحث های راجع به این نظر به جایی رسید که محیط مساعدی برای طرفداران نفی آزادی بشر (جبر) به وجود آمد. فضایل و رذایل، گناه ها و مجازات ها، همه به حساب اراده خدا گذاشته می شد و اراده بشر به کلی مورد نظر نبود. بالعکس امروز اکثریت مسلمین صرف نظر از چند دسته بالنسبه غیر مهم، به این فکر تسلیم شده اند که مسؤلیت اعمال بر عهده وجدان بشر است».

خدا راه خودش را به روی هیچ کس حتی گناه کاران نمی بندد و به هر کسی استعداد و قابلیت انجام کارهای خوب را می دهد. بیاناتی در قرآن وجود دارد که مدلول آن مخالف این فکر است ولی توضیح آن وقتی میسر است که بتوانیم موضوع و مورد صحیح و اهمیت آن را بدانیم. انسان را در ارتباط با خدا می توان با مسافری مقایسه کرد که در بیابانی سیر می کند و سعی می کند تا برای رسیدن به مقصد نهایی راهی پیدا کند و در این ضمن راه را گم می کند.

کسی که قدر دینش را بداند و طبق تعلیمات دینی کارهای نیک انجام دهد، استحقاق رحمت خدا را پیدا می کند و مورد لطف او قرار می گیرد و خداوند به پاس آن او را هدایت می کند ولی کسی که به انجام کارهای خوب نپردازد، خدا او را به حال خودش وا خواهد گذاشت و دست عنایتش را به طرف او دراز نخواهد کرد؛ ولی در عین حال خدا کسی نیست که او را به راه بد

رهبری کند .

این خدای توانایی است که حاضر است بدکاران را مجازات کند، در عین حال رحیم و نگهدار بندگان و مدافع یتیم و هدایت کننده گناهکاران و رافع درد و رنج و دوست فقرا و

ص: 343

بخشنده و عفو کننده است. او می شنود، لطف و مرحمت او شامل است؛ زیرا خیر و برکت در دست او است.

رحمت خدا یکی از صفاتی است که قرآن بیشتر از هر چیز به آن تکیه دارد. صفات رحمان و رحیم که هر سوره ای با آن آغاز می شود به حقیقت نماینده اساسی تمام مضامین و مطالبی است که در سوره بیان می شود.

برکت و لطف خدا برای گناه کاری که از گناهانش پشیمان شود و توبه کند تأمین و تضمین می شود و حتی شخص خطاکار نیز می تواند امیدوار رحمت او باشد؛ زیرا اگر چه خدا می تواند هر کسی را که بخواهد مجازات کند ولی رحمت او همه چیز را فرا گرفته است و خود او امر کرده که رحمت او قانونی خواهد بود لایزال (1)

این معانی از هر جهت با حدیثی که در دسترس ما قرار گرفته مطابقت می کند که می گوید:

وقتی که خدا آفرینش را به کمال رسانید در کتابی که نزد خودش داشت نوشت که:

«رحمت من بر غضب من غالب آمده است».

خدا رحمت را بر صد جزء تقسیم کرد، نود و نه جزء آن را برای خودش نگاه داشت و یک جزء آن را به جهان ارزانی داشت. این همه رأفت و لطفی که بشریت از آن برخوردار می شود فقط ناشی از همان یک جزء است. در میان صفات الهی، صفت محبت و عشق را می یابیم.

قرآن به محمد می گوید بگو:

«اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید، آن گاه خدا شما را دوست خواهد داشت و گناهان شما را خواهد بخشید و خدا غفور و رحیم است» (2).

ولی این مقدار کافی نیست. در مجموعه ای که دارای چهل حدیث از مهم ترین احادیث است میخوانیم که خدا به محمد صلی الله علیه وآله این طور وحی کرده است:

«بنده من وقتی که آزادانه و به میل خودش در راه خیر انفاق های ی بنماید متدرجاً تا جایی به من نزدیک می شود که او را دوست بدارم و همین که مقام او به جایی رسید که من او را دوست بدارم، به منزله چشم و گوش و زبان و دستش خواهم بود، سپاس و ستایش مرا سزاوار است که بنده من ببیند بشنود و تکلم کند و راه برود؟»

ص: 344

1- سورة اعراف، آية 155

2- سورة آل عمران، آية 30

ما تردید داریم که معنی و مفهوم خدا به این کیفیت مرکب از کامل ترین صفات و فضایل و در این حد از کمال و منزّه از انواع نقص، به فردی از افراد داده شود. قطعاً گفته خواهد شد که این معنی بی اندازه شبیه به معانی و مفاهیمی است که یهودیان و مسیحیان بدان عقیده دارند و مخصوص به اسلام نیست و اسلام در ارتباط بین مخلوق و خالق چیز تازه ای نیاورده است. ولی اگر درست توجه کنیم به این که خود محمد صلی الله علیه وآله نیز ادعا نکرد که افکار تازه ای آورده است بلکه صریحاً اعلام کرد که از طرف خدا فرستاده شده است تا مذهب ابراهیم را که به وسیله اشخاصی که بعد از او آمده بودند، فاسد شده بود به صورت اول برگرداند و سپس آن چه را که خداوند به پیغمبران گذشته از قبیل موسی و اشعیا و عیسی مسیح الهام کرده است تأیید و تثبیت کند چنین انتقادی چه ارزشی خواهد داشت؟ او فقط آخرین پیغمبری بود که برای تشریح قوانین آمد.

اسلام در موقعی آمد که مردم به دستجات و به گروه های مذهبی تقسیم شده بودند و با یکدیگر در جنگ و جدال بودند و هر گروهی تصور می کرد که تنها مخزن علوم الهی نزد او است و این اوضاع مقارن زمانی بود که جنگ و تعصب را قسمتی از ضروریات زندگی می انگاشتند.

اسلام آمد و اعلام کرد که مذاهب در همه اعصار و به زبان همه پیغمبران یکی شناخته شده است و روح تعلیمات دینی همیشه فقط یکی بوده و آن عبارت است از ایمان به خدای توانای یگانه و تسلیم شدن به اراده او و اطاعت از احکام و اوامر او و انجام کارهای خوب و اجتناب از پلیدی و زشتی .

از این گذشته اسلام اصرار داشت که انواع و اقسام آداب و رسوم و شعایی را که متدینین به ادیان مختلف پیروی می کردند، همه ناشی از رحمت خدا بوده که در هر عصری و زمانی به اقتضای حوایج و نیازمندی های مردم برای پیشرفت و تکامل فکر بشر، این لطف را ابراز کرده است؛ ولی اسلام تأکید می ورزد که بالاخره پس از آن که بر اثر حوادثی، بشریت آماده شده و به مرحله بلوغ رسید و به مرتبه ای نایل گردید که بتواند تعلیمات الهی را درک کند - و این مرحله نیز مخصوص به عواطف و احساسات نبود بلکه مربوط به فکر و عقل بود - محمد صلی الله علیه وآله ظهور کرد تا همه این تعلیمات را به نفع بشر تلقین کند و اختلافات میان «اهل کتاب» یعنی یهود و نصارا را مرتفع سازد و مردم را به تحصیل سعادت در این جهان و جهان آینده هدایت کند.

همه مسلمین در این عقیده متفقند که ایمان به خدا ناشی از ایمان به پیغمبران است .

ما نمی توانیم به پیغمبران یا به کتاب هایی که وحی شده ایمان داشته باشیم مگر این که این ایمان مسبوق به اطمینانی باشد حاکی از این که روح بشر به وجود خدا عقیده دارد و شخص، این احتمال را بدهد که خدا پیغمبرانی را فرستاده باشد که حامل هدایت او باشند. در نتیجه اولین وظیفه انسان این است که آثار و پدیده های طبیعت را تحت مطالعه قرار دهد و درباره آن ها به فکر و تأمل پردازد تا این که به وجود خدا یقین حاصل کند. همین که فکر، از این نقطه اساسی شروع شود، ایمان به پیغمبران و کتاب های وحی شده تکامل می پذیرد.

کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است.

بزرگترین معجزه اسلام قرآن است که به وسیله آن یک رشته روایات و داستان های منظم و مقطوع و اخباری مبنی بر قطعیات مطلقه به ما می رسد. قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد هر یک از بیانات «آیات» آن کامل و جامع است و با این حال، اندازه معینی دارد نه بسیار طولانی و نه بسیار کوتاه. سبک و اسلوب آن اصالت دارد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد. تأثیری را که سبک و اسلوب بیان قرآن در روح انسان ایجاد می کند بدون هیچ نوع کمک اتفاقی و تصادفی، ناشی از امتیازات و برتری های آن است.

تمام آیات قرآن حتی در مواردی که امر و نهی در کار است و بالضرورة لحن امر و نهی در آهنگ کلام اثر می گذارد باز هم دارای همان فصاحت و بلاغت یکنواخت سایر آیات است (1).

داستان های پیغمبران و توضیحات راجع به آغاز و انجام جهان و تشریح و توصیف صفات الهی مکرر در قرآن ذکر شده ولی همین تکرارها به قدری نافذ و مؤثر بیان شده است که از تأثیر آن چیزی کاسته نمی شود.

در قرآن بحث کلام از موضوعی به موضوع دیگری انتقال داده می شود بدون این که مطلب نیروی خودش را از دست بدهد. عمق معنی و عذوبت گفتار به طور کلی دو صفتی

ص: 346

1- توجه به این نکته بسیار دقیق و لطیف که حاکی از ذوق سرشار مولف این کتاب است در خور بسی تکریم و تعظیم می باشد و برای توضیح مطلب باید این نکته شکافته و تصویح شود که معمولاً عباراتی که به منظور امر و نهی صادر می شود همیشه آمیخته با خشونت و تحکم است و در این گونه موارد، شنونده نباید از مقام فرماندهی انتظار بیان بلیغ لطیفی داشته باشد، مع ذلک به طوری که مؤلف ادراک کرده (و بر این ادراک باید آفرین گفت از آن رو که تا کسی بر تمام فنون و رموز بلاغت ادب عربی تسلط نداشته باشد و بر معجزات بلاغت قرآنی توجه دقیق نکرده باشد، نمی تواند چنین معنای لطیفی را درک کرده باشد) بلاغت و روانی و لطف بیان اوامر و نواهی قرآن حتی در چنین مواردی مانند آیات دیگر قرآن آمیخته به بلاغت یکنواخت است.

هستند که با یکدیگر سازگاری ندارند ولی در قرآن این دو صفت توأمان جمع شده و هر یک از آیات قرآنی به حد کمال واحد این امتیاز هستند. (1) چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد صلی الله علیه وآله باشد؟ در صورتی که او عرب درست نخوانده ای است که در تمام عمرش فقط دو یاسه شعر گفته است و هیچ یک از آن ها دارای کوچک ترین امتیاز شعری نیستند از قبیل:

«انا النبی ما کذب *** انا ابن عبد المطلب»

اگر چه مخالفین اسلام به وسیله محمد صلی الله علیه وآله دعوت شده اند تا نظیر قرآن را بیاورند یا لاقلاً یک سوره مانند آن را بیان کنند - و اگر در آن چه ما بر بنده خودمان نازل کرده ایم شک و شبهه ای دارید در این صورت یک سوره مانند آن را بیاورید - (2) و با این که در میان اعراب کسان بسیاری بودند که استعداد و لیاقت زیادی از خود نشان می دادند، مع ذلک نتوانستند بیانی بیاورند که با قرآن قابل مقایسه باشد. آری با اسلحه علیه پیغمبر جنگیدند ولی در برابر برتری قرآن عاجز شدند؛ زیرا این کتاب علاوه بر جنبه کمالی که از حیث صورت و اسلوب دارد ثابت و مدلل نمود که حتی از حیث روح و معنی نیز بالاتر از آن است که بتوانند آن را تقلید کنند. در میان سایر امتیازاتی که قرآن دارد یکی پیش بینی از حوادث آینده است و در قرآن توصیفی از وقایع و حوادثی را می خوانید که قرن ها پس از نزول قرآن صورت گرفت و به طور کلی مجهول بود. این توصیفات و توضیحات اکثر اشاراتی است به قوانین طبیعت و به علوم مختلف اعم از علوم مذهبی یا علوم مدنی و عرفی!

ما در این کتاب مخزن ها و ذخایری از دانش می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست است. به دلیل تمام این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده ای باشد آن هم مردی که تمام عمرش را در میان یک جامعه غیر مذهبی گذرانیده که از محیط مردان دانش و دین بسیار دور بود و این مرد کسی بود که همیشه اصرار می ورزید که فردی است مانند سایر افراد بشر و در این صورت بدون کمک خداوند مقتدر توانا نمی توانست معجزاتی انجام دهد. منشا و مصدر قرآن فقط ممکن بود از ساحت آن خدایی سرچشمه گرفته باشد که علم وی به آن چه

ص: 347

1- در این باره بیانی از حضرت مولای متقیان علی صلی الله علیه وآله نقل شده است به این عبارت که فرمود: «ظاهره انیق و باطنه عمیق».

2- سوره بقره، آیه 22.

در آسمان ها و زمین است احاطه دارد!

دلیل دیگری که درباره اصالت آسمانی بودن قرآن در دست داریم این حقیقت است که متن قرآن در طول اعصار و قرون، از تاریخ نزول آن تا امروز، به همان صورت اولیه باقی مانده و تا وقتی خدا بخواهد و تا جهان ادامه داشته باشد باقی خواهد بود.

با این که قرآن در سراسر جهان اسلام به کرات خوانده می شود مع ذلک خواندن آن با اینهمه تکرار در پیروانش ایجاد خستگی نمی کند بلکه بالعکس در ضمن خواندن مکرر هر روز عزیز تر می شود. خواندن یا شنیدن قرآن در ذهن خواننده یا شنونده حس تعظیم و تکریم بر می انگیزد.

قرآن به سهولت حفظ می شود تا جایی که امروز با این که دین در حال ضعف و انحطاط است هزاران نفر می توانند آن را از حفظ بخوانند. در کشور مصر به تنهایی عده حافظ قرآن بیشتر از عده کسانی است که در سراسر اروپا می توانند انجیل را از حفظ بخوانند.

صرف نظر از دو اصل اساسی سابق الذکر یعنی یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه وآله سایر اصولی را که مسلمین به آن ایمان دارند و جامعه اسلامی آن را پذیرفته است بعد از قرن ها مطالعه و بحث و مناظره، در وضعی قرار ندارد که به هیچ صورتی با علوم طبیعی جدید مابینتی یا با حقایق فلسفی مخالفی داشته باشد.

راجع به خلقت، هر چند قرآن به وضع اصلی و به منشاء آفرینش اشاره می کند (آیا کفار نمی بینند که آسمان ها و زمین توده ای بودند بسته، سپس ما آن ها را از یکدیگر باز کردیم؟ و هر شیئی زنده ای را از آب ساخته ایم (1) مع ذلک هیچ نوع محدودیتی را برای قدرت فکر بشر قایل نمی شود بلکه آن را آزاد می گذارد تا راه خودش را طی کند. درباره قوانین طبیعی، قرآن خودش را به همین اندازه محدود و مقید می سازد که خداوند یک رشته قوانینی را وضع کرده است که در جهان حکومت دارند و تغییر نمی کنند.

در صورتی که سایر ادیان به طور کلی برای پیروانشان باری از دکتترین ها (عقاید) نیکه تحمل و فهمیدن آن سنگین است توصیف می کنند، اسلام دینی است که به نحوه معجزه آسائی مملو از سهولت و سادگی و صفا و زیبایی است. این معنی نیز در موقع فتوحات اولیه علت و موجب دیگری از سرعت انتشار و نفوذ آن در میان مردمی بود که بر اثر مبهم بودن پاره ای از عقاید دینی شان، دچار یک رشته اضطراب و تشویش روحانی و ذهنی شده بودند و

ص: 348

امروز نیز علت نفوذ مداوم و مستمر آن در میان ملل غیر متمدن آسیا و آفریقا همان جهت است، زیرا اسلام می تواند بدون مراجعه به بسط توضیحات، یا بدون احتیاج به تشریفات پیچیده و تو در توئی در روح آن ها نفوذ کند.

ص: 349

آیات

اشعار

نام‌ها

جای‌ها

کتاب‌ها

فهرست‌ها

ص: 351

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، 183

إِذَا زُلْزِلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، 183

اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، 84

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، 84

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، 186

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، 179

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ، 179

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ، 179

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، 183

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، 84

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، 185

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، 47

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ، 177

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، 87

الرَّحْمَنُ، 185

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، 179

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، 185

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَ، 182

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ، 178

اللَّهُ الصَّمَدُ، 179

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ، 179

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، 183

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، 182

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، 186

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالتَّصَارَىٰ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ، 99

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ، 47

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ، 190

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ، 189

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ، 177

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ، 182

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى، 181

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا، 181

إِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَاللَّارِ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا، 149

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ، 187

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، 179

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، 179

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، 185

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ، 182

أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْهُ ، 180

(أَلَمْ يَحْذِكْ يَتِيمًا فَآوَى) ، 39

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا ، 181

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِيهِ ، 87

أَوْلِيكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ ، 87

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ، 183

ص: 354

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 179

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، 184

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ، 179

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ، 47، 179

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ، 183

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، 162

خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَا، 185

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، 84

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، 87

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، 179

صُمُّ بَكُمْ عُمِي فَهَمُّ لَا يَرْجِعُونَ، 87

طه، 185

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، 84

عَلَّمَ الْقُرْآنَ، 185

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ، 183

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَ، 177

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ، 187

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا، 182

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، 182

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا، 72

فَأَنْزَلَ بِهِ نُفُوعًا، 182

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، 181

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، 183

فَأَمَّهُ هَاوِيَةً، 183

فَسَيِّسِرُهُ لِّلْعُسْرَى، 181

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، 183

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا، 182

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، 183

ص: 355

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ، 183

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ... 47

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ، 178

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ، 47

قُلْ أَىٰ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ، 187

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ، 187

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ، 181

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، 179

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، 191

كَرِيمًا كَاتِبِينَ، 183

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ، 183

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، 99

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، 47

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، 88

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَ، 180

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا، 181

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، 179

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ، 189

مَا الْقَارِعَةُ، 183

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، 185

مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى، 184

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ، 47

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ، 87

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ، 179

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ، 181

نَارُ حَامِيَةٍ، 183

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ، 185

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ، 188

ص: 356

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، 183

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ، 183

وَإِذَا الْكُوكَبُ انْتَثَرَتْ، 183

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ، 184

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، 178

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، 178

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، 87

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، 185

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، 190

وَالصُّحَى، 186

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، 182

وَالعُصْرِ، 186

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا، 190

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى، 186

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، 181

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، 184

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، 181

وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، 47

وَإِنَّ الْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ، 183

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، 183

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ، 182

وَإِنَّهُ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ، 182

وَأَخْرَجَتْ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، 183

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ، 190

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، 181

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، 183

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، 182

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ، 183

ص: 357

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا، 178

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي، 47

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، 180

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، 182

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِّيْرُهُ لِلْيُسْرَى، 181

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، 180

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، 183

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ، 188

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا، 191

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى، 181

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا، 180

وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، 186

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، 187

وَلَا تَمْسَسْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا، 187

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، 190

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، 179

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا، 177

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ، 190

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ، 183

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ، 183

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ، 183

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، 177

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، 181

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ، 183

وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى، 181

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا، 181

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، 184

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، 183

ص: 358

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأُنْهَارُ وَ، 178

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، 186

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ، 189

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ، 188

وَيُلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لَمَزَةٌ، 190

وَيُلْ لِلْمُطَفِّفِينَ، 185

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ، 182

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، 182

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، 183

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ، 187

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ، 188

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا، 192

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، 181

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ، 149

يَصَلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ، 183

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ، 183

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ، 87

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، 183

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ، 183

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ، 184

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، 183

آن پادشه گیتی محمود محمد اوست، 81

الأكل شيئى ما خلا الله باطل، 86

انا النبي ماكذب، 347

محمد سيد الكونين والتقلين، 80

ص: 360

فهرست نام ها

آتاتورک، 278، 279، 283، 284، 311

آدلوکاسیلی، 326

آدم، 23

آرتو آربری، 217

آرچر، 125

آرکاوئوس، 172

آرک بیشاب، 130

آرک بیشاب فیشر، 126، 129

آرنولرتوین بی، 251

آلبرت هورانی، 292

آمنه، 37

آنا تول فرانس، 112

آنی بولین، 126

آهاز یوروس، 220

ابالق، 68

ابراهیم، 26، 36، 46، 53، 72، 94، 100، 159، 165، 171، 173، 340، 345

ابن اسحق صابی، 112

ابن رشد، 111

ابن سینا، 111، 113

ابن هشام، 224

ابواسحق، 112

ابوالحسن الندوي آكادمى، 300

ابوالعلاء مودودى، 309

ابوالفرج، 110

ابوالفضل گلبايگانى، 239

ابوبكر، 46، 52، 55، 56، 57، 74، 75، 76، 86، 330

ابوبكر رازى، 308

ابوجعفر منصور، 108

ابورافع، 154

ابوربيعه، 86

ابوسفیان، 56، 58، 59، 65، 68

ابوطالب، 39، 40، 46، 48، 50، 56

ات كنسن، 175

احمد امين، 294

ادوارد ششم، 127

ارسبان ديس تون، 130

ارك لند، 134

اروپلیدس، 171

ص: 361

اسامه، 74

استار چمبر، 130 129

استيفن، 117

اسحاق، 159

اسماعيل، 25، 36، 94، 113، 159، 160، 294

اسماعيل شهيد، 304

اشعيا، 345

اف اسكاتس، 128

افلاطون، 171

اكبر، 119، 120، 309

اكنوس، 174

الغزالي، 341

الفرغاني، 113

الفنستون 102

الكسندر پاگانيني، 83

الكندي، 113

النيور كب هام، 125

امام شرف الدين بوسيري، 79، 80

ام حبيبه، 65، 149

امريتوس 218

امرؤ القيس، 87

ام سلمه، 149

اموم هبابه، 65

ام هانی، 53

امیر سیسل، 114

امیر علی، 339

امیر وزر، 92

امینه، 49

اناستاسیا، 162

ان اسکيو، 127

ان. اف. کلیوز، 127

اندرسن، 214

اوائوستین، 92

اوبی سی نی، 139

اوریان هشتم، 164

اوگزور هبریکا، 174

اهاب، 158

اهولاه، 174

اهولیا، 174

ایدمر، 115

ایرین، 157

ایوب خان، 309، 311، 312

بابر، 118

بخاری، 58

بدیعی، 124

برنارد، 174

برن گاریا، 117

برینگتن، 125

بشر بن براء بن معرور، 63

بلال، 154، 155، 219، 226

بنگتن، 133

بودنوس، 129

بور کسھاردت، 50

بولس، 162

بولینک بروک، 124

ص: 362

بونيفاس، 173
بيكارو، 111
بيكن، 113
پاپ گريگوار، 129، 173
پاشا، 143
پراتيه، 162
پريدوكس، 77
پريم، 129
پلوتارخ، 171
پل ول، 122
پورسن، 93
پوفندرف، 135
پيتر و دلوال، 120
تئودوسيوس، 172
تاستيوس، 145
تاورنيه، 121
تراوش توليش، 134
توماس پين 278
توماس كارليل، 24، 77، 78
توماس مور، 120، 126
تيوسلطان، 85، 305

تیمور، 161

تین موت، 133

تیوفیلوس آلبوتین، 174

ثابت بن قره، 113

چارلس آدامس 292

جان دون، 242

جان دیون پورت 24، 259، 325

جان سویسکی، 92

جان شور، 133

جان کیدون، 125

جان میلتنون، 174

جرج دوم، 125

جرج سوم، 124

جرجی زیدان، 271

جعفر، 67

جویره، 149

جهانگیر، 120

جیمس 128، 129

چارلس، 130

چفیلد، 102

حاطب بن ابی بلتعہ، 67

حيب بورقيه، 214، 243، 311

حجاج بن يوسف، 304

حسن البناء، 253

حضرت محمد (صلى الله عليه وآله)، 24، 25، 26، 29، 31، 33، 35، 36، 38، 39، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48،
49، 50، 51، 52، 53، 54، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75،
76، 77، 78، 79، 83، 84، 85، 86، 87، 89، 91، 92، 93، 94، 96، 97، 99، 100، 102، 103، 104، 105، 106،
108، 110، 111، 113، 137، 147، 148، 156، 157، 158، 159، 160، 161، 164، 165، 166، 168، 169، 170،
171،

ص: 363

حفصه، 86، 149

حليمه، 38، 186

حيدر على، 136

خالد، 60، 67، 76

خديجه، 25، 38، 45، 46، 50، 52، 60، 77، 160

خسرو پرويز، 26، 57، 65

خطاب، 154

داروين، 213، 315

دال هو، 134

داود، 148

دوچس اف گلوستر، 125

دوك اوف يورك، 125

دونداس، 135

ديولى سيوس اگزي گواوس، 36

ذاكر حسين، 286

راجه، 123

رادجری بولينک برروک، 125

رازی، 308

رافائيل ژوزف چلبی، 222

راگو، 135

ربی وارده بن نوال، 94

رپورز، 125

رنان، 42، 43، 104

روبرت انسلی، 136

روجر بیکن، 113

روح الله، 129

ریچارد، 166، 235

ریدلی، 127

ریشارد 27، 116، 123، 124، 125

رینولد نکولسن، 217

زلیخا، 220

زید، 46، 52، 61، 67، 77، 219، 220

زینب، 61، 149

ژرژ دیوک کلانس، 127

ژنرال آلنبی، 283

ژوریو 26، 103، 164

ژولیوس، 110

سابتای زیوی، 221، 222، 223

ساراما پیریمال، 102

سانکو، 117

سعید رمضان، 277، 295

سعيد نرسى، 253

سلامه موسى، 273

سلدن، 174

سلمان فارسى، 62، 226

سليمان، 36

سموئيل زويمر، 230

سنت اگوستن، 173

ص: 364

سنت گری سوستوم، 173

سنت هیلاری، 162

سوپاتور، 162

سوده، 52، 149

سولومون داوید گویتین، 253

سویدنبرک، 45

سید ابوالاعلیٰ مودودی، 204، 207، 253، 312

سید احمدخان، 309

سید احمد شهید، 304

سید جمال الدین اسدآبادی، 208

سید رشیدرضا، 294، 295

سید رضی، 112

سید شرف الدین، 55

سید عبداللطیف، 286

سید علیمحمد شیرازی، 223

سید قطب، 277، 295

سید محمد صادق طباطبایی، 24

سیل، 46، 83، 89

شائول، 148

شارل، 129

شارلمان، 108

شليگل، 37

شهریار فاتحی، 63

شیخ احمد سرندي، 304

شیخ حسن البناء، 294

شیخ محمد عبده، 294

شیرشاه، 118، 119

صبری جریس، 266

صفيه، 149، 219

صلاح الدين ايوبى، 27، 116، 235

طالب سامی، 249

طه حسين، 294

عادل شاه، 118

عایشه، 25، 26، 51، 52، 53، 55، 58، 62، 73، 75، 149، 150، 160

عباس، 51

عبدالباسط قارى، 221

عبد الحكيم، 309

عبد الحميد، 284

عبد الرحمن، 109، 114

عبد العزيز البدرى، 277

عبدالعزيز فهمى، 294

عبد القادر، 295

عبدالله، 37، 42، 67، 76

عبدالله بن جحش، 65

عبدالله يوسف علي، 239

عبد المطلب، 38، 39، 186

عثمان، 76، 330

علامه قزويني، 227

علي (عليه السلام)، 25، 46، 49، 56، 57، 67، 70، 76، 106، 108، 168، 259، 347

عليمردان خان، 121

عمر، 49، 57، 74، 75، 76، 86، 109، 154، 330

عمر بن عبد العزيز، 335

ص: 365

عمر وعاص، 109

عیسی (علیه السلام)، 24، 25، 53، 75، 85، 93، 94، 256، 306

غزالی، 89، 228

غلام احمد پرویز، 309

غلام احمد قادیانی، 223، 309

غلامرضا دبیران، 80

فاطمه، 60، 74، 77، 154

فرانسیس، 163

فرایر بیکن، 113

فردریک شلیگی، 77

فرعون، 60

فرید وجدی، 276

فریلند ابوت، 299، 303، 306، 308، 310، 311، 312

فضل الرحمان، 311

فقید سعید، 149

فلاح، 249

فورد، 313

فولبرایت، 313

فیروزشاه، 118

فیلیپ ہتی، 216، 218، 219، 220، 221، 224، 225، 226، 227، 228، 230

قائد اعظم، 284، 320

قیصر ، 149 ، 173

کارتیرین هوادر، 127

کاردینال گزی منس، 111

کارل بروکمن، 216

کارل مارکس، 212، 213، 240

کارلیل، 325

کالیگولا، 164

کانون سوٹ ول، 125

کای، 134

کرومور، 241

کرومول، 45، 125

کسری، 149

کلارک 115

کلنل، 130

کلیو، 131

کلیو، 131

کنستانتین، 162

کنستانتینا، 162

کنیت کراگ، 214، 230، 231، 234، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 224، 245، 246، 247، 248،

250، 251، 252، 253

کوئین الیزابت، 128

کورن والیس، 133

کورن والیس، 131، 135

کیتانی، 325

کینک ادوارد پنجم، 125

گادفری دوویون، 115

گروتیوس، 48، 135

گری، 136

گریگوار، 173

ص: 366

گوته، 85، 325

گوستاولوبون ملحد، 228، 325

گویتته، 26

گویتین، 254، 255، 257، 259، 261، 263، 266، 270، 271، 273، 274

گیبون، 48، 90، 93، 110، 165

گیلدفور، 127

لاتیمر، 127

لامارتین، 325

لامنس، 227

لیید، 86، 87

لطفی السید، 294

لوبون، 228

لورا واکسیا و اگلیری، 326

لورد تین، 135

لورد ولسلی، 135

لیاقت علیخان، 320

لیدی جین گری، 127

لیزاروس، 174

لیلیانتال، 268

لیو، 4، 157

لیورنت، 163

ماتيوانفننس، 129

مادام دوگويين، 45

مادام كرونر، 45

ماراكسي، 77

مارجری جوردين، 125

مارك آنتوني، 171

مارك انتوني، 104

مارگارت، 127، 209

ماری، 127، 128

ماری كوئين، 128

ماری کوتی اف اسكاتس، 128

ماری كوين اف اسكوتس، 128

ماریة قطيه، 72، 219

ماکزی ميليان هرکولس، 162

مالک بن عوف، 68

مأمون، 108، 112

متعب بن عدی، 51

متی، 104

محمد، 24

محمد اقبال، 230

محمد البهی، 299

محمد الغزالي، 295

محمد بن تغلق، 303

محمد بن قاسم، 303، 304

محمد عبدالله، 260

محمد عبده، 339، 343

محمد علي، 293

محمد علي منصف، 24

محمد كامل حسين، 238، 239

محمود غزنوي، 302، 303

مريم 35، 93، 220

مريم جميله، 198، 209

مريم عذراء، 60، 92

مسيح (عليه السلام)، 25، 26، 29، 34، 35، 36، 43.

ص: 367

،221 ،220 ، 215 ، 212 ، 181 ،170 ، 165 ، 162 ،160، 159 ، 158 ، 157 ، 139 ، 105 ، 104 ، 93 ، 92 ، 91 ، 79 ،44
345 ، 319 ، 252 ،252 ، 239 ، 236 ، 233 ، 222

مسیلمه، 70

مسیو اویسنی، 145، 140

مسیورنان، 91

مصطفی السباعی، 277

مصطفی صادق رافعی، 27، 149

مصطفی کمال پاشا، 283، 296

مکنیان، 129

مکولای، 129، 131

مکولی، 307

مل، 132، 133

ملویل، 135

منتسکیو، 172

منس، 112

منصور، 108

مودگی بنسلا، 135

مورتیس استینس نیدر، 254

موسول، 112

، 255 ، 165 ، 160 ، 159 ، 156 ، 105 ، 104 ، 103 ، 97 ، 94 ، 92 ، 85 ، 75 ، 54 ، 53 ، 48 ، 42 ، 24 ، موسی (علیه السلام)، 24، 42، 48، 53، 54، 75، 85، 92، 94، 97، 103، 104، 105، 156، 159، 160، 165، 255،
345 ، 293 ، 257 ، 256

موشیم، 107

موشی منوهین، 223

مولانا ابوالکلام آزاد، 286

مولانا مودودی، 309

مولینوش، 45

مونیر، 285

مهراثاها، 135

میرجعفر، 131

میرزا ابوطالب، 175

میرزا خدای نوری، 223

میرغضب، 127

میشل، 148

میلتون، 104

میمونه، 149

نادر، 161

ناصر، 239، 296

نجاشی، 50

نداو سفران، 292، 294، 295، 296، 297، 298

نرون دوم، 162، 164

نوح، 159

نیبهر، 175

نیوتن، 93

وات تیلر، 123

وارن هستینگس، 132، 133

وجان هوم، 125

وستی گیا انگلیکانا، 116

وگلیف، 123

ولتری، 278

ولسلی، 133

ص: 368

ویلفرڈ کنتول اسمیت، 274، 276، 277، 278، 279، 281، 286، 287، 288، 289، 290

ویلیام جونز، 93

ویلیام ذی نورمن، 117

ویلیامز بیشاب، 130

ہاجر، 68، 173

ہارون 108، 220

ہارون الرشید، 26، 48، 108، 220

ہامان، 220

ہانری چہارم، 124، 126، 127، 163

ہانری حبیب ایروت، 250

ہاید، 170

ہراکلیوس، 66

ہربرت اسپنسر، 213

ہربلوت، 170

ہر من کوهن، 255

ہرونیوس، 172

ہری دورمن، 215

ہستینگس، 132، 133

ہمایون کبیر، 118، 286

ہنری آف ہمینکتن، 115

هولى مېداوف كنت، 126

هېبېر، 120

يعقوب، 103، 159

يوحنا، 104، 162

يوسف (عليه اسلام)، 68، 220

يوسف نجار، 43

يونانوتورا، 48

ص: 369

آسیا، 29، 34، 76، 79، 102 ف، 172، 223، 297، 308، 317، 329، 337، 349

آسیای صغیر، 330

آفریقا، 34، 76، 79، 111، 114، 315، 317

آلمان، 114، 199، 254

آمریکا، 164، 313، 317

ابواء، 38

ارمنستان، 330

اروپا، 76 ف، 102، 106، 107، 108، 111، 115، 122، 126، 142، 172، 176، 197، 199، 208، 212، 213، 223، 226، 227، 234، 252، 263، 290، 293، 294، 296، 298، 302، 308، 313، 317، 348

ازمیر، 143

اسپانیا، 27، 76، 79، 107، 109، 111، 112، 114

استانبول، 283

اسرائیل، 253، 263، 266، 268، 269، 270، 273، 278، 292

اسکاتلند، 126

اسکندریه، 35، 76، 109، 110، 111، 114، 254، 230

اصفهان، 161

افریقا، 76، 223، 246، 297، 308، 337، 349

افریقای جنوبی، 265

اقیانوس اطلس، 79، 90، 271، 329

الجزائر، 114

امریکا، 164، 197، 208، 212، 214، 218، 226، 229، 230، 233، 243، 253، 265، 290، 298، 303، 311، 326

امریکای جنوبی، 308

اندونزی، 246

انگلیس، 27، 91، 115، 117، 122، 127، 132، 134، 135، 136، 137، 143، 175، 176، 207، 211، 214، 265، 283،

297، 298، 303، 317

ص: 371

ایتالیا، 107، 114، 326

ایران 33، 57، 65، 76، 79، 175، 226، 271، 293، 311

ایرلند 123، 124، 130

بحر احمر، 33

بخارا، 109

بدر، 59

برج لندن، 125

بصره، 94

بصره، 108، 109

بغداد، 108، 109، 228

بلدکوشا، 304

بهشت، 27، 37، 54، 59، 66، 67، 71، 84، 88، 89، 106، 118، 118، 170، 171، 237

بیت المقدس، 53، 54، 55، 116، 148، 221، 222، 237، 250، 253

بیروت، 218، 226

بیزانطین، 293

بین النهرین، 33، 79

پاریس، 143، 163

پاکستان، 206، 253، 284، 285، 287، 288، 305، 308، 309، 311، 312

پنجاب، 122

ترکیه، 143، 144، 221، 253، 264، 274، 278، 279، 281، 283، 284، 311

تهران، 24، 326

جبل الطارق، 79، 113

جزیره کرت، 114

جهنم، 88، 95، 303

چاه زمزم، 68

چین، 173، 304

حیثه، 25، 26، 50، 246

حدیبیه، 39

حلب، 35

حیفا، 266

خلیج فارس، 33

خلیج ونیز، 114

خیبر، 62

دانشگاه اکسفورد، 292

دانشگاه الازهر، 299

دانشگاه پنی سیلوانیا، 326

دانشگاه عبری، 253

دانشگاه هاروارد، 292

دره حنین، 68

دریای احمر، 59

دریای خزر، 79

دمشق، 35، 66، 228

دهلی، 122، 161، 228

رم، 264

رودخانه لوار، 79

رود سیحون، 79

رود گنگ، 79، 90

روسیه، 138، 139، 143، 214، 229، 266

روم، 26، 57، 65، 79، 102، 107، 173، 304

روم شرقی، 330

ساردین، 114

ص: 372

سالرنوم، 111

سوريه، 33، 40، 66، 71، 73، 76، 79، 116، 226، 227، 301، 329، 330

شام، 94

شوروى، 265

صومعه، 35

طائف، 51

طرابلس، 330

طنجه، 76

ظهران، 264

عثمانى، 27، 136، 139

عراق، 226، 262

عربستان، 25، 33، 34، 36، 52، 70، 71، 77، 86، 100، 147، 157، 165، 225، 243، 259، 264، 270، 293، 329

عقبه، 56

غار حرا، 43

فاس، 108

فرانسه، 107، 114، 117، 164، 211، 214، 297، 317

فلسطين، 33، 76، 222، 252، 262، 268، 269، 283، 329، 330

فيليبين، 207

قاهره، 108، 222، 224، 228، 260، 294، 295

قبرس، 114

قرطبه، 108، 228

قرناطه، 108

قسطنطنيه، 33، 79، 102، 113، 136، 141، 143، 223

قلعة پومرت كسل، 126

قم، 198

كاسينو، 111

كاليكوت، 102

كامبي، 101

كانادا، 197

كشمير، 283

كعبه، 25، 36، 51، 52، 63، 64، 68، 73

كلمبيا، 218

كنداهر، 101

كوفه، 108

كوه ابوقبيس، 49

كوه ثور، 56

كوه حرا، 49، 78

كوهستان كارنول، 118

كوه سينا، 78، 166

كوه صفا، 49، 73

گجرات، 101

گيتو، 266

لندن، 122، 141، 214، 292

ليون، 143

ماداكا، 101

مديترانه، 114، 267

مدينه، 25، 38، 39، 57، 59، 61، 62، 64، 65، 66، 71، 72، 73، 75، 85، 219، 259، 262، 262، 332

ص: 373

مراکش، 76 ، 108 ، 207

مروه، 73

مسجد النبی، 168

مصر، 33 ، 76 ، 79 ، 110 ، 253 ، 264 ، 273 ، 275 ، 277 ، 292 ، 293 ، 294 ، 295 ، 296 ، 297 ، 298 ، 299 ، 330

معبد دلفی، 36

مکہ، 25 ، 26 ، 33 ، 35 ، 37 ، 38 ، 43 ، 46 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52 ، 56 ، 59 ، 63 ، 64 ، 65 ، 66 ، 67 ، 68 ، 73 ، 75 ، 85 ، 97 ، 102 ،

144 ، 237 ، 328

نیوانگلند، 303

نیویورک 199 ، 223 ، 261

والانس، 108

ہایگیت، 122

ہند شرقی، 133

ہندوستان، 27 ، 79 ، 102 ، 113 ، 114 ، 115 ، 118 ، 120 ، 121 ، 122 ، 131 ، 132 ، 134 ، 135 ، 136 ، 165 ، 206 ، 207 ، 223 ،

265 ، 274 ، 285 ، 286 ، 287 ، 288 ، 302 ، 303 ، 305 ، 306 ، 307 ، 308 ، 309 ، 312

یثرب، 25 ، 38 ، 53 ، 56

یمن، 65 ، 70 ، 86 ، 264

یونان، 34 ، 36 ، 111 ، 113 ، 254

ص: 374

فهرست کتاب ها

اسلام امروز، 204

اسلام در تاریخ معاصر، 274

اسلام و تجدد در مصر، 292

اعراب در اسرائیل، 266

انجیل، 26، 43، 90، 93، 103، 104، 171، 220، 231، 232، 348

تورات، 222

شهر خطا و اشتباه، 239

عهد عتیق، 272، 273

فکر غربی در عصر آزادی، 292

قرآن، 26، 27، 47، 49، 59، 61، 63، 64، 72، 75، 76، 84، 85، 86، 87، 88، 89

90، 91، 92، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 105، 106، 111، 139، 150، 156، 157، 197، 201، 208،

212، 216، 219، 221، 224، 228، 237، 239، 245، 246، 247، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 272،

273، 280، 288، 289، 293، 295، 301، 302، 310، 313، 314، 332، 333، 334، 336، 340، 341، 342، 343،

344، 346، 347، 348

مصر در جستجوی امتی سیاسی، 292

ناسیونالیزم لیبرال و آزاد، 294

ص: 375

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

